

آخند زاده سيف الرحمن (رح)

غلام حضرت غلام (رح)

Haji Ajab Khan فيسبوك

يا الهى به وسيله و به بركت جمع الانبياءك و اوليائك و ثله ما كان عندك حق حب على قلوبنا و كاسه شراب مَحَبَّتِكَ على سائر قلوب  
ورثه محبوب محمد مصطفى شيخ المشايخ فيوم زمان حضرت آخند زاده سيف الرحمن پير ارچى خراسانى امام اوليائك و زاكرين  
و الخاشعين و العاملين و العارفين الواصلين و الكاملين و المكملين و امام شريعت و طريقت عوف ، بحر العرفاني و اشبه زماني و عارف  
بزداني و دوريشه سبحاني و سكن بين العارفين و الزاهدين و الصابرين و قاتعين و الشاكرين و المشاهدين و المتواصلين و المراقبين و  
المحققين و سلسله هاي سائر القلوب مشايخ طريقه نقشبنديه و چشتيه و الفادريه و السرورديه طريقت الصوفيه المحققين الكاملين  
الذين سائر مشايخ هم ورثه محبوب محمد مصطفى دو قسم وجود دارد عقايد 1- عقايد دين حقي مسلمين مقبوله مقبوله و عقايد باطل  
ملحدين مردوده مردودي - يا الهى اعصمني من الشر الفتنه الكافرين و الكافرات و المنافقين و المنافقات و الفاسقين و الفاسقات و  
الفاجرين و الفاجرات و الجابرين و الجابرات و المستكبرين و المستكبرات و الظالمين و الظالمات و الحاسدين و الحاسدات و النعدين  
و النعديات و النابذين و النابذيات و السعطن و ذاب الارواح و اسعقوا البهائم و امواتهم مردود  
شكرين مُرْتَدِىں زانقه رديف

ترتيب كنده حاجى عجب خان ولد عبدالسلام نقشبندى سيفى و حنفى (قوم احمدزى) تقرير مشهور به اسم ناقد غلام حضرت غلام در عقايد حق المسلمين اهل  
السنن و الجماعة به مثل غسل است اما عقايد باطل اهل خوارج و قدریه ، جبریه و بیروان و هایبان ، داعشیان به مثل زهر حل است ، 8 جى بی سیجوری کارت  
در دوگان غذا برای خدمت به مسلمانان حاضر بوده و اشرف غنی بعد از وقوع حمله انتحاری خونین شبه شب مورخ 16 سنبله 1398 در هتل عروسی شهر دبی  
اعلان نمود اگر داعشیان را در هر جای که دیدند فوراً اطلاع آژرا برسانید و این خدمت به عام مسلمین و به امت رحمة للعالمین است.

## فهرست مکتوبات

مکتوب 44 صفحه کتاب 10 به مطابعت سنت سنیه ابن نوازند به مطابعت شریعت رضیه و سرفراز سازند امروز عمل قلیل و مقرون به تصدیق حقیقت دین است به عمل کثیر بر میدارند اصحاب کهف این همه درجات که یافته اند به واسطه یک حسنه است و آن هجرت بود از دشمنان حق سبحان و تعالی.

مکتوب 75 صفحه کتاب 62 شریعت محمد مصطفی (ص) از تمام شریعت ها گذاشته جامعه است و این شریعت موفق عمل کردن از تمام شریعت ها موافق عمل کردن است شریعت محمد مصطفی (ص) تصدیق کننده در تمام امت ها بهتر است و آن شریعت موافق عمل نکردند و آن در شریعت تکذیب کننده از تمام امت ها است.

مکتوب 165 صفحه کتاب 47 صاحب شریعت متابعت کردن و در آن شریعت همراهِ مخالفین عداوت و بغض و سخن کردن و طلب سعادت اهل شریعت علماء و صالحان تعظیم و عزت کردن حق است و هر کسی که شریعت جاری کردن بکار است و هر کی یک بدعت تعظیم کردن گویا اسلام انداختن همراهِ کفر و منافقین کمک کردن است.

مکتوب 80 صفحه کتاب 71 از جمله 73 فرقه ها یک فرقه ناجیه که اهل سنت و الجماعت فرقه است و 72 فرقه هر کدام دعوی شریعت تابع داری دارد و پیغمبر (ص) فرمان صادر کردند الذین هم علی ما انا علیه و اصحابه لا تجتمع امتی علی الضلاله ترجمه جمع نمیشود به گمراهی اگر جمع شوند من از آن بیزار هستیم آن از من بیزار است آن خوارج و منزلیه و شیعه.

مکتوب 186 صفحه کتاب 71 تابعداری سنت و از بدعت دور گشتن خیر البشر و در خلفای راشدین زمان نبوده و در آن وقت رسانی ایمان یاد نموده به مثل صحابه صادق شان داشته در وقت ضعیف ایمان بدعت و هر بدعت گمراهی و ضلالت است و هر بدعت به زد سنت ختم کننده است.

مکتوب 255 صفحه کتاب 63 سنیه زنده کردن و بدعت دور کردن و محبوب محمد مصطفی (ص) در سنت و یک سنت زنده کردن صد شهید را اجر دارد و منکر نا

مرضیه بدعتین ختم کردن و سنت و بدعت هر دو قسم یک دیگر ضد است و نزد محبوب مقبولو هو مقبوله و هر بدعت عمل شیطانی مردود هومردوده.

مکتوب 268 صفحه کتاب 138 و آن علم که علما وراثت انبیاء در دو قسم علم آمده نصیب وی شده یک شان احکام شریعت است و دوم علم اسرار طریقت مقام ولایت است عالم وارث آن شخص است و آن عالم دو قسم علم حصه ندارد و یک حصه دادر و آن را نیم عالم گفته میشود و رحمه اللعلمین هم نبی بود هم ولی بود.

مکتوب 267 صفحه کتاب 137 اسرار دقایق نه خودشان امام ربانی مجدد الفسانی مشرف بود و از آن کم اندازه هم به ظهور منید باد بلک رمز و اشارت نموده متعلق گفتار نموده و آن اسرار چراغ نبوت است و ملانکه علین به آن مقام ولایت شریک است به آن علوم معارف فیضان میشوند و هر نا اهل و ناکسی خبر ندارد.

مکتوب 266 صفحه کتاب 104 اهل السنه و الجماعت و عقاید گلامیه از طرف مشایخ عقاید ماترید موفق است و عقاید فلسفی رد کردن و اهل فلسفی مزمت و خرابیه بان کردن و آن ملحدین وزندیقین و مرتدین و نام نهاد صوفیه نه پایده گمراه شده و بعضی احکام نماز تعلق دارد باز هم گمراه میشود.

مکتوب 33 صفحه کتاب 92 نام نهاد خراب علما در دنیا محبت گرفتار است و علم ذریعه دنیا حاصل کردن وسیله جور کردن خراب از تمام مخلوق جان خودبهنتر و در حقیقت دزد های دین است عالمان بی عمل در دین پیشوای ما است و مخلوق جان بهنتر خیال میکند و علما بخاطر محبت دنیا به مخلوق فایده رسانده اما خود نفع نمیبرد آخر فاسق فاجر میشود.

مکتوب 53 صفحه کتاب 26 نام نهاد خراب علما سود اختلاف در جهان سبب تباهی باعث است و علما عقاید حق بهنتر عالم در تمام جهان در از انسانها بهنتر است و عقاید باطل علماء بدتر عالم در تمام جهان در انسان ها بدتر است و یک شخص بزرگ ابلیس لعین دید فارغ نشسته بود و گفت که من علما بی عمل را تربیه نموده و خودم راحت هستم.

مکتوب 48 صفحه کتاب 20 آن علما تعظیم به کار است که عمل شریعت را قایم نگه داشته باشد سید الانبیاء وسیله بالای دشمنان فتح نصیب میشود و روز قیامت در

باره شریعت سوال و جواب میشوند و در باره تصوف هیچ نوع سوال و جواب نمیشود و حکم شریعت به جا آوردن و جنت داخل شدن و دوزخ نجات دادن است.

مکتوب 285 صفحه کتاب 39 سیما و رقص وجد احکام در بعضی معارف به روح تعلق دارد به الله راست مستقیم راهی هدایت و سماع وجد رحمانی بهتر به ذاکرین فایده مند است به خاطر شخصی که ارباب قلوب و سیر الی الله قطع کردن و بقا بالله تعلق دارد بعداً جذب قی عنایت فرماید و جذب به راستی انسان میسر میشود.

مکتوب 62 صفحه کتاب 40 جذب سلوک بلکه منزلی سلوک اصل مقصود است تمام تعریف بخاطر الله است و آن شخص برگزیده سلام باشد طریقه اصول الی الله دو جز است یک جذب و سلوک و دوم عبادت تصفیه و تزکیه اول اصلی مطلب جذب نیست و اصل مطلب سیر فی الله در اصل مقصود و مطلوب و رضا الله است.

مکتوب 287 صفحه کتاب 53 و جذب سلوک هر دو مقامات و مناسب به الله تعالی از حمد و ثنا است الله در مابین ذاکرین هدایت کردن اگر هدایت الله نمی بود هرگز هدایت به دست من نمی بود و بی شک اشخاص ذاکرین از طرف رسولان حقیق خیر دارد و همراه کرده بلکه تا روز قیامت حاضر هستم.

مکتوب 23 صفحه کتاب 56 پیر ناقص بیعت طریقت گرفتن منع است پیر ناقص با کافر مشابه است و ناقص طریقه اخذ کردن طریقه ناقص رفتار کردن آن اشخاص هوا تابعی و حرص ملحدین است و ناقص در حال باطل چیز درک ندارد و در باطن شما از روشنی نمی باشد.

مکتوب 61 صفحه کتاب 38 شیخ کامل و مکمل بیعت کردن پیر ناقص خلاص کردن و در حقیقت پیر ناقص مطلب حاصل کردن منع است که خود شان مریض باشد دیگران را چگونه علاج کنند و حرف ناقص خودش در باره تداوی ناقص است که شخص خیال میکند که مرض جور شود بلکه از بد بدتر لیکن مضرت عقاید باطل در بدن پیدا میشود.

مکتوب 101 صفحه کتاب 102 در باره آن اشخاص که کامل و ناقص خیال میکند و اعتراض میکند جاهل مخلوق گمان جهالت میکند که نفس اماره و نفس مطمئن

تصور میکند و اما در احکام به مطمئن خیال میکند و فرق میان کافر و پیامبر را نمیتواند و از کمالات نبوت انکار نموده و در حق من از منکرین خلص کند.

مکتوب 83 صفحه کتاب 76 ظاهر و باطن جمیعت در شریعت و حقیقت هر دو جمع میشود ظاهر شان روشنی شریعت مستقیم شده و باطن همیه حق تعالی ثابت قدم باید باشد اگر کدام نیکبخت هر دو علوم مشرف کند در حالیکه انسان نمیتواند هر دو ظاهر و باطن را تفکیک کند.

مکتوب 84 صفحه کتاب 77 شریعت و حقیقت یک به دیگر عین است و مرتبه عین الیقین شدن علامت مقام معارف علوم شرعیه مطابق کنند و مقصود در شریعت و حقیقت در یک به دیگر عین است و در حقیقت یک به دیگر جدا نیست و فرقه صرف اجمال و تفصیل و کشف الاستدلال روشن شریعت موافقت ظاهری معلوم میشوند.

مکتوب 190 صفحه کتاب 76 دوام ذکر الهی بالای شان حرص کند تمام وقت ذکر الهی دوام داشته باشد و یک لحظه هم غفت جایز نیست الله تعالی حمد در الله احسان است طریقه ذکر اختیار کردن بلند بارگاه طرف ذکر کردن چاره نیست و قل حضور یک توتّه گوشت است آنرا صالح باشد تمام بدن صالح است.

مکتوب 163 صفحه کتاب 43 بیان اسلام و کفر یک به دیگر زد است هر دو زیدین یک عزتمند و دوم شان خوار و ذلیل میباشد اصل حقیقت و سعادت دو جهان فقط تا بعداری سابطه و بسته ست و محبوب محمد مصطفی (ص) متابعت اسلامی احکام به جا آوردن و رواج کفر از بین بردن و یک ثابت کردن و دوم رد کردن میشود.

مکتوب 276 صفحه کتاب 25 بیانات محکّمات و مشابهات علمای راسخین حق تعالی در کتاب خود دو قسم فرمان صادر کرده یک محکّمات دوم مشابهات اول قسم علم شریعه احکام است و دوم قسم حقایق اسرار علم مخزن است و آن اسرار تاویل در علمای راسخین به غیر به دیگر اشخاص خبر ندارد.

مکتوب 289 صفحه 75 بیان الله تعالی حمد است و در قضاء قدر اسرار به خاص مسلمان ظاهر کردن و عوام مسلمان آن اسرار نشان ندادن که در راه گمراه نشود

و راه راست بی راه نشود و اکثر خلق حیران و گمراه میشوند و مثل که اکثر دیده  
میشود که خیال باطل هم غالب است و جبر قائل است.

مکتوبات امام ربانی عهد استثنائی (روح آن کتاب است که گروهی که به انبیاء و اولیا قابل باشد این مکتوب برای است سزاوارست قبول، اشخاص جامع اکالات مثل مثل است. مکتوب  
165-75-44 اشخاص بدعتی و جهالت و کمزوری است.

اول هم اسلام غریب بود و آخر زمان هم اسلام غریب شود اول اسلام غریب بود و هر طرف زلالت و کمزوری کفر بود و هر طرف نوشیدن شراب بود هر طرف قتل و زناکاری نمود  
میگردد و هر طرف صدای شرک بدعت بود و هر طرف جنگ و دشمنی به اصحاب کرام بود و سرکشان دین نیامد بودند

خارج کیست قانون شرعی و حکومت شرعی غایت کننده را میگویند به مثال حضرت عمر فاروق خلافت شان خارج غایت کرد حضرت عمر فاروق به شهادت رسانید خلافت شان  
ختم نمود حضرت عثمان غنی و حضرت علی شیر خدا را غایت و شهادت رسانیدند. و علامه در آخر زمان مردمان که اذاعت توحید و اله و ایل قرآن و حدیث مشهور به غیر متقدمین و بیابان  
و امشایان ستمگر را با حق پسنداند و بی دینی را دین میگویند بدعت را عدالت میگویند و مسلمان را شرک میگویند و زیارت ائمه و مناجات را بت میگویند و مسلمان را کافر میگویند و هر طرف  
قتل کفر است و هر طرف زنا شراب است و هر طرف قتل و زنا کاری است و هر طرف صدای شرک بدعت است و هر طرف عداوت میان به مسلمان پاک است و سرکشان  
دین هم مشهوره های با حق پسندند و پیروان خارج مشهور به اذاعت و توحید سنت و ایل قرآن و حدیث را قبول دارد و غیر آن را شرک بدعتی است و آن فیصله ابو بکر صدیق قبول ندارد و  
حضرت عمر فاروق قبول ندارد و فیصله حضرت عثمان قبول ندارد و حضرت علی شیر خدا فیصله قبول ندارد و فیصله چهار امام تأسیب را قبول ندارد و بیاید نام نهاد مسلمان در قرآن و حدیث  
بدر اختیار آمده است که حرام بیاید نام نهاد مسلمان گوشت مگ و خر و پتک و غیره حرام بخورد قرآن حرام ذکر است امام چهارم تأسیب ذکر کرده و آن هم آنجنان و جاسوس بریتانیا است  
و آنگاه دشمن اسلام است اگر بنت و جهنم نشود و همی دشمن مسلمان نشود اعلان به عام مومنین و مومنات خصوصاً خاص اولیاء الله به فیبک غلام حضرت غلام غازی مرو میدان و  
فیبک حاجی جب خان مراد و حقیقت را دیدید و از این گروه همراه جان خود فرزندان خود را حفظ کنید گروه باطل مثل زحر بل است و علیه حق جنتی است علیه باطل جسمینی  
است اگر کسی که قائل باشد حاجی جب خان خوب گفته که تار حقیقت بسیار شیرین است و به باطل قائل سلاما. اگر حق نمون قانون شرعی حکومت اسلامی بود مسلمان باید بپناه بیایند  
سر بر سر نشود بخاطر آنکه امام اعظم صاحب روح ابد تمام هر سر بر سر نشسته است به خاطر از الله متعال که حاضر و ناظر است جایگزین و بگفتن حج عرب به سرشان بود.

آن شخصیک حق را به اولیاء باطل باطل مازد و باطل را به اولیاء حق حق مازد و شریعت است. و دره شریعت کفر است.

۱۰

بمقدمه شرح  
 سنون ۱۲  
 طه از سید امام  
 حضرت امام علی (ع)  
 حضرت امام محمد باقر (ع)  
 حضرت امام رضا (ع)  
 حضرت امام حسین (ع)  
 حضرت امام زین العابدین (ع)  
 حضرت امام جعفر صادق (ع)  
 حضرت امام موسی کاظم (ع)  
 حضرت امام رضا (ع)  
 حضرت امام محمد تقی (ع)  
 حضرت امام رضا (ع)  
 حضرت امام حسین (ع)  
 حضرت امام زین العابدین (ع)  
 حضرت امام جعفر صادق (ع)  
 حضرت امام موسی کاظم (ع)  
 حضرت امام رضا (ع)

إظهار أحوال خودی خواهند امید است که سؤال ایشان با حاجت مقرون گردد

### مکتوب پنجم

نیز بسایات و تقابست پناهی شیخ فرید صد دریافت در حدیثی خیر البشر علیه و علی لیا الصلوٰة  
 و التسلاوة و در بیان آنکه تصدقان شریعت او خیر الامم اند و مکتوبان آن بدترین نبی آدم -  
 و در ترغیب بتابعت سنت نبویه و علی و علی الله الصلوٰة و التسلاوة مخرجت نامه گرامی سماجی  
 و راعیه از مرید شرف و در وی یافت بمطالعه آن موشرف گشت لله للهناء و الجنه که  
 میراثی از فقر محمدی علیه السلام الصلوٰة و التسلاوة است آورد و آنکه محبت فقر و ارتباط با ایشا  
 نتیجه آنست نمیداند که این مخصر بے سر و برگ در جواب آن چه نویسد مگر آنکه فقره چندی عبارت  
 عربی با ثور و فضائل خدیجه زکوة ایشان که خیر العرب است بنویسد علی عمل الله من الصلوة  
 انما ویرق الخبیات انما ویرق الخبیات و آن سعادت نامه را وسیله نجات آخروی خود سازد و آنکه مداحی او

اس علیه الصلوٰة و الخبیات نماید بلکه مقولان خود بان شاید ترجمه بدست

<p>شعر ما ان مدحت محمد اجماع الی          لكن مدحت مقالی محمد          قالوا و یا لله سبحانه العظمة و الترفیق          ان محمد رسول الله سید ولد آدم          و اکثر الناس یبغون عیة و عیة و اکرم          الاولین و الاخرین علی الله و اول من          یخلق عنه القبر و اول شافع و اول مشفع</p>	<p>شعر - سخن نترن ستودم ذات محمدی ا          لکن باسم احمد ستوده ام سخن ا          پس میگویم و از خدا ای پاک عصمت میجویم          و توفیق میجویم که هر ایند محمد رسول الله بتر و بهتر          و بزرگترین فرزندان آدم است و بیشترین          مردم است از روی تابعان روز قیامت          و بزرگترین پیشینان و پسینان است نزد خدا</p>
--	--

بمقدمه شرح  
 سنون ۱۲  
 طه از سید امام  
 حضرت امام علی (ع)  
 حضرت امام محمد باقر (ع)  
 حضرت امام رضا (ع)  
 حضرت امام حسین (ع)  
 حضرت امام زین العابدین (ع)  
 حضرت امام جعفر صادق (ع)  
 حضرت امام موسی کاظم (ع)  
 حضرت امام رضا (ع)  
 حضرت امام محمد تقی (ع)  
 حضرت امام رضا (ع)  
 حضرت امام حسین (ع)  
 حضرت امام زین العابدین (ع)  
 حضرت امام جعفر صادق (ع)  
 حضرت امام موسی کاظم (ع)  
 حضرت امام رضا (ع)

بسم الله تعالی







والمعرفت

وَمَنْ أَحْسَنُ مَرُومٍ أَرْوَاهُ سُبْحَانَ مَنْ بَرَزَ مِنْهُ الْمَلَائِكَةُ وَالَّذِينَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَا يَخَافُونَ  
 وَأَنَا أَوْلَى النَّاسِ خُرُوجًا إِذَا  
 بُعِثُوا وَأَنَا قَائِدُهُمْ إِذَا قُتِلُوا  
 وَأَنَا حَظِيْبُهُمْ إِذَا انْصَلَبُوا  
 وَأَنَا مُسْتَقْفِعُهُمْ إِذَا حُجِبُوا  
 وَأَنَا مُبَشِّرُهُمْ إِذَا يَبْسُتُوا  
 الْكِرَامَةَ وَالْمَفَاتِيحَ  
 يَوْمَئِذٍ بِيَدِي وَإِلَى الْحَمْدِ  
 يَوْمَئِذٍ بِيَدِي وَأَنَا أَكْرَمُ وَلَدِي  
 أَدَمَ عَلَى رِجْلِي يَطُوفُ عَلَى الْفِئَةِ  
 خَادِمًا كَأَنَّهُمْ بَيْنِي مَكْنُونٌ وَإِذَا  
 كَانَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ كُنْتُ إِمَامَ النَّبِيِّينَ  
 وَحَظِيْبُهُمْ وَصَاحِبَ تَحَايُنِهِمْ  
 غَيْرَ فَخْرٍ لَوْ كَلَّمَا لَخَلَقَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ  
 الْخَلْقَ وَلَمَّا أَظْهَرَ الرَّبُّ بَيْتَهُ وَكَانَ  
 نِسِيًّا وَادَمَ بَيْنَ الْمَاءِ وَالطَّيْنِ -

شعری نامہ بعضیوں کے درگروہ کہ دارچین بن سید میسر و پسر ناچار تصدق ان پچھین  
 پیغمبر سید البشر علیہ الصلوٰۃ والسلام خیر الامم باشند گنیم خیر امتہ آخر حجت نعت  
 وقت ایشان است و مکذبان او علیہ الصلوٰۃ والسلام بدترین نبی آدم الا عترتہ  
 کشد کفر او فنا کا نشان حال ایشان است تا کلام صاحب دولت را با تباع

وَمَنْ أَحْسَنُ مَرُومٍ أَرْوَاهُ سُبْحَانَ مَنْ بَرَزَ مِنْهُ الْمَلَائِكَةُ وَالَّذِينَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَا يَخَافُونَ  
 وَأَنَا أَوْلَى النَّاسِ خُرُوجًا إِذَا  
 بُعِثُوا وَأَنَا قَائِدُهُمْ إِذَا قُتِلُوا  
 وَأَنَا حَظِيْبُهُمْ إِذَا انْصَلَبُوا  
 وَأَنَا مُسْتَقْفِعُهُمْ إِذَا حُجِبُوا  
 وَأَنَا مُبَشِّرُهُمْ إِذَا يَبْسُتُوا  
 الْكِرَامَةَ وَالْمَفَاتِيحَ  
 يَوْمَئِذٍ بِيَدِي وَإِلَى الْحَمْدِ  
 يَوْمَئِذٍ بِيَدِي وَأَنَا أَكْرَمُ وَلَدِي  
 أَدَمَ عَلَى رِجْلِي يَطُوفُ عَلَى الْفِئَةِ  
 خَادِمًا كَأَنَّهُمْ بَيْنِي مَكْنُونٌ وَإِذَا  
 كَانَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ كُنْتُ إِمَامَ النَّبِيِّينَ  
 وَحَظِيْبُهُمْ وَصَاحِبَ تَحَايُنِهِمْ  
 غَيْرَ فَخْرٍ لَوْ كَلَّمَمَا لَخَلَقَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ  
 الْخَلْقَ وَلَمَّا أَظْهَرَ الرَّبُّ بَيْتَهُ وَكَانَ  
 نِسِيًّا وَادَمَ بَيْنَ الْمَاءِ وَالطَّيْنِ -

وَمَنْ أَحْسَنُ مَرُومٍ أَرْوَاهُ سُبْحَانَ مَنْ بَرَزَ مِنْهُ الْمَلَائِكَةُ وَالَّذِينَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَا يَخَافُونَ  
 وَأَنَا أَوْلَى النَّاسِ خُرُوجًا إِذَا  
 بُعِثُوا وَأَنَا قَائِدُهُمْ إِذَا قُتِلُوا  
 وَأَنَا حَظِيْبُهُمْ إِذَا انْصَلَبُوا  
 وَأَنَا مُسْتَقْفِعُهُمْ إِذَا حُجِبُوا  
 وَأَنَا مُبَشِّرُهُمْ إِذَا يَبْسُتُوا  
 الْكِرَامَةَ وَالْمَفَاتِيحَ  
 يَوْمَئِذٍ بِيَدِي وَإِلَى الْحَمْدِ  
 يَوْمَئِذٍ بِيَدِي وَأَنَا أَكْرَمُ وَلَدِي  
 أَدَمَ عَلَى رِجْلِي يَطُوفُ عَلَى الْفِئَةِ  
 خَادِمًا كَأَنَّهُمْ بَيْنِي مَكْنُونٌ وَإِذَا  
 كَانَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ كُنْتُ إِمَامَ النَّبِيِّينَ  
 وَحَظِيْبُهُمْ وَصَاحِبَ تَحَايُنِهِمْ  
 غَيْرَ فَخْرٍ لَوْ كَلَّمَمَا لَخَلَقَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ  
 الْخَلْقَ وَلَمَّا أَظْهَرَ الرَّبُّ بَيْتَهُ وَكَانَ  
 نِسِيًّا وَادَمَ بَيْنَ الْمَاءِ وَالطَّيْنِ -

وَمَنْ أَحْسَنُ مَرُومٍ أَرْوَاهُ سُبْحَانَ مَنْ بَرَزَ مِنْهُ الْمَلَائِكَةُ وَالَّذِينَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَا يَخَافُونَ  
 وَأَنَا أَوْلَى النَّاسِ خُرُوجًا إِذَا  
 بُعِثُوا وَأَنَا قَائِدُهُمْ إِذَا قُتِلُوا  
 وَأَنَا حَظِيْبُهُمْ إِذَا انْصَلَبُوا  
 وَأَنَا مُسْتَقْفِعُهُمْ إِذَا حُجِبُوا  
 وَأَنَا مُبَشِّرُهُمْ إِذَا يَبْسُتُوا  
 الْكِرَامَةَ وَالْمَفَاتِيحَ  
 يَوْمَئِذٍ بِيَدِي وَإِلَى الْحَمْدِ  
 يَوْمَئِذٍ بِيَدِي وَأَنَا أَكْرَمُ وَلَدِي  
 أَدَمَ عَلَى رِجْلِي يَطُوفُ عَلَى الْفِئَةِ  
 خَادِمًا كَأَنَّهُمْ بَيْنِي مَكْنُونٌ وَإِذَا  
 كَانَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ كُنْتُ إِمَامَ النَّبِيِّينَ  
 وَحَظِيْبُهُمْ وَصَاحِبَ تَحَايُنِهِمْ  
 غَيْرَ فَخْرٍ لَوْ كَلَّمَمَا لَخَلَقَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ  
 الْخَلْقَ وَلَمَّا أَظْهَرَ الرَّبُّ بَيْتَهُ وَكَانَ  
 نِسِيًّا وَادَمَ بَيْنَ الْمَاءِ وَالطَّيْنِ -

وَمَنْ أَحْسَنُ مَرُومٍ أَرْوَاهُ سُبْحَانَ مَنْ بَرَزَ مِنْهُ الْمَلَائِكَةُ وَالَّذِينَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَا يَخَافُونَ  
 وَأَنَا أَوْلَى النَّاسِ خُرُوجًا إِذَا  
 بُعِثُوا وَأَنَا قَائِدُهُمْ إِذَا قُتِلُوا  
 وَأَنَا حَظِيْبُهُمْ إِذَا انْصَلَبُوا  
 وَأَنَا مُسْتَقْفِعُهُمْ إِذَا حُجِبُوا  
 وَأَنَا مُبَشِّرُهُمْ إِذَا يَبْسُتُوا  
 الْكِرَامَةَ وَالْمَفَاتِيحَ  
 يَوْمَئِذٍ بِيَدِي وَإِلَى الْحَمْدِ  
 يَوْمَئِذٍ بِيَدِي وَأَنَا أَكْرَمُ وَلَدِي  
 أَدَمَ عَلَى رِجْلِي يَطُوفُ عَلَى الْفِئَةِ  
 خَادِمًا كَأَنَّهُمْ بَيْنِي مَكْنُونٌ وَإِذَا  
 كَانَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ كُنْتُ إِمَامَ النَّبِيِّينَ  
 وَحَظِيْبُهُمْ وَصَاحِبَ تَحَايُنِهِمْ  
 غَيْرَ فَخْرٍ لَوْ كَلَّمَمَا لَخَلَقَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ  
 الْخَلْقَ وَلَمَّا أَظْهَرَ الرَّبُّ بَيْتَهُ وَكَانَ  
 نِسِيًّا وَادَمَ بَيْنَ الْمَاءِ وَالطَّيْنِ -

سنت نبویه او بنوازند و مبتلعت شریعت رضویه او سرفراز سازند امروز عمل قلیل را که مقرون  
 بتصدیق حقیقته دین اوست علیه الصلوة والسلام و بعمل کثیر بر میدارند اصحاب کتف  
 این همه درجات که یافتند بواسطه یک حسنه است و آن هجرت بود از دشمنان حق سبحانه و تعالی  
 بنور یقین ایمانی در وقت استیلاء معانیدان مثلاً سپاهیان در وقت غلبه دشمنان و استیلاء  
 مخالفان اگر اندک تیر ترومی کنند آن قدر نمایان می شود و اعتبار بگیرد که در وقت امن اضعاف  
 آن در حقیقت اعتبار نمی آید و ایضا چون آن سرور محبوب رب العالمین است متابعان او بواسطه  
 متابعت برتره محبوبیت میرساند چه محبت در هر که از شما که اخلاق محبوب خود می بیند آن کس را  
 محبوب خود میدارد و مخالفان را ازینجا قیاس باید کرد و شعر محمد عربی کا بروی هر دو سر است  
 کسی که خاک درش نیست خاک بر سر او و اگر هجرت ظاهری میسر نشود هجرت باطنی اجمال  
 مزعی میباید داشت با ایشان بی ایشان می باید بود <sup>در ظاهر</sup> لَعَلَّ اللَّهَ يُحْدِثَ بَعْدَ ذَٰلِكَ آيَاتًا  
 مَوَدَّةً لِّكُمْ نُوْرًا زَرِيْعَةً اِسْتَدْرَجْتُمُوْا اَنْ تَقْرُبُوْهُ فَمَنْ رَدَّهُ فَاِنَّهٗ لَمِنَ الْاَشْقٰى  
 اَمْضِيْ اَنْ يَنْكَرَهُ اِنْ اَرَادَهُ خُدُوْعًا فَاِنَّهٗ يَخْلُصُ اِلَيْهِ فَاَنْتُمْ اَنْتُمْ اَمْضِيْ  
 كَرَامِيْ مِيْسَةٌ تَشُوْرِيَا وُه اَطْنَابٌ مَّوْجِبٌ اَطْلَالٍ اَسْتَبَدُّوا لِكُلِّ حِيْلٍ لِّمَنْ يَنْصُرُوْهُ  
 فَكَيْفَ تَعْرِضُوْنَ اِلَيْهِ اِنْ اَرَادَهُ خُدُوْعًا فَاِنَّهٗ يَخْلُصُ اِلَيْهِ فَاَنْتُمْ اَنْتُمْ اَمْضِيْ  
 اَلْكَرَامَةُ السَّلَامَةُ عَلَيْكُمْ وَعَلَيْهِمْ اِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ

فصل ششم  
 در معرفت حضرت  
 امیرالمؤمنین  
 علیه السلام  
 در معرفت  
 ائمه اطهار  
 علیه السلام  
 در معرفت  
 ائمه اطهار  
 علیه السلام

کتابت امام باقر  
 علیه السلام  
 در معرفت  
 ائمه اطهار  
 علیه السلام

### مکتوب ہفتاد و نهم

تیرہ بیسہ زابدیع الزمان صدوریا نتمہ درتحریرتین برتنا بت سید کونین علیہ السلام و علی  
 الہ الصلوٰۃ والسلام اولاً تبصیح عقائد و ثانیاً بد استن احکام ضروریہ فقہیہ و در بیان آنکہ  
 از حق سبحانہ و تعالیٰ بوسیلہ یا بیوسیلہ اور تعالیٰ سے باید طلبید کہ تمہارا اللہ سبحانہ و تعالیٰ  
 و عما قالہ تقدیر سعادت و آرزین منوط بتابعہ سید کونین است علیہ السلام و علی الہ الصلوٰۃ  
 والسلام کلمات آئمہا و اکملہا برنجیکہ علم و اہل سنت شکر اللہ تعالیٰ سغیر ہم بیان فرمودہ اند  
 اولاً تبصیح عقائد بمقتضائے آرائی صائبہ این بزرگواران باید کرد و ثانیاً علم حلال و حرام  
 و فرض واجب و مست و مندوب و بلج و مشتبہ حاصل باید نمود و علم بمقتضای این علم نیز  
 در کار است بعد از حصول این دو پنج اعتمادی و عملی اگر سعادت آرزئی بد فرماید نظران  
 عالم قدس سیر آید و یکد و فہمنا خذ القنات دنیا سے ہونی کرانی آن نمیکند کہ آن را اد  
 مطالب شمرند و حصول مال و جاہ اور از مقاصد انگارند بلکہ ہمتی باید بود و از حق سبحانہ  
 و تعالیٰ بوسیلہ یا بیوسیلہ اور تعالیٰ باید طلبید تصریح کارانیت و غیر این ہمہ ہیج چون  
 التفات نمودہ ہمتی خواستہ اند کثیراً لکم سالما و غانماً لاجت خواہند نمود اما ایک  
 شرط امرعی دارند وان وحدت قبلہ توجہ است قبلہ توجہ را مستعد و ساختن خود را در تفرقہ  
 انداختن است مثل مشہور است کہ ہر کہ بجا ہمہ جا و ہر کہ ہمہ جا ہیج جا حضرت حق سبحانہ و تعالیٰ  
 بر جاویہ شریعت مصطفویہ علی صاحبہا الصلوٰۃ والسلام و الحیۃ القیومہ استقامت کرم  
 فرماید و السبح لہ علی بن اتبغ الہدی و الذمہ متابعتہ المصطفیٰ علیہ و علی الہ  
 الصلوٰۃ و الخیات

علمی از علم  
 سید کونین  
 تبصیح عقائد  
 احکام ضروریہ  
 فقہیہ و در بیان  
 آنکہ از حق  
 سبحانہ و تعالیٰ  
 بوسیلہ یا بیوسیلہ  
 اور تعالیٰ سے  
 باید طلبید کہ  
 تمہارا اللہ  
 سبحانہ و تعالیٰ  
 و عما قالہ  
 تقدیر سعادت  
 و آرزین منوط  
 بتابعہ سید  
 کونین است  
 علیہ السلام  
 و علی الہ  
 الصلوٰۃ و  
 السلام کلمات  
 آئمہا و اکملہا  
 برنجیکہ علم  
 و اہل سنت  
 شکر اللہ  
 تعالیٰ سغیر  
 ہم بیان  
 فرمودہ اند  
 اولاً تبصیح  
 عقائد بمقتضائے  
 آرائی صائبہ  
 این بزرگواران  
 باید کرد و  
 ثانیاً علم  
 حلال و حرام  
 و فرض واجب  
 و مندوب و بلج  
 و مشتبہ حاصل  
 باید نمود و  
 علم بمقتضای  
 این علم نیز  
 در کار است  
 بعد از حصول  
 این دو پنج  
 اعتمادی و  
 عملی اگر  
 سعادت آرزئی  
 بد فرماید  
 نظران عالم  
 قدس سیر آید  
 و یکد و فہمنا  
 خذ القنات دنیا  
 سے ہونی کرانی  
 آن نمیکند کہ  
 آن را اد  
 مطالب شمرند  
 و حصول مال  
 و جاہ اور از  
 مقاصد انگارند  
 بلکہ ہمتی  
 باید بود و  
 از حق سبحانہ  
 و تعالیٰ  
 بوسیلہ یا  
 بیوسیلہ اور  
 تعالیٰ باید  
 طلبید تصریح  
 کارانیت و  
 غیر این ہمہ  
 ہیج چون  
 التفات نمودہ  
 ہمتی خواستہ  
 اند کثیراً  
 لکم سالما و  
 غانماً لاجت  
 خواہند نمود  
 اما ایک  
 شرط امرعی  
 دارند وان  
 وحدت قبلہ  
 توجہ است  
 قبلہ توجہ  
 را مستعد و  
 ساختن خود  
 را در تفرقہ  
 انداختن  
 است مثل  
 مشہور است  
 کہ ہر کہ  
 بجا ہمہ جا  
 و ہر کہ ہمہ  
 جا ہیج جا  
 حضرت حق  
 سبحانہ و  
 تعالیٰ بر  
 جاویہ  
 شریعت  
 مصطفویہ  
 علی صاحبہا  
 الصلوٰۃ و  
 السلام و  
 الحیۃ  
 القیومہ  
 استقامت  
 کرم  
 فرماید  
 و السبح  
 لہ علی بن  
 اتبغ الہدی  
 و الذمہ  
 متابعتہ  
 المصطفیٰ  
 علیہ و علی  
 الہ  
 الصلوٰۃ  
 و الخیات

# مکتوب صد شصت و پنجم (۱۶۵)

معه بمکه و...  
گوشینت و...  
بعون و...

بسیادت و لغابت پناهی شیخ فریدصد و ریافته و ترغیب برتیباعت صاحب شریعت  
علیه و علی اله الصلوات و التسلیمات و عداوت بخص و غلطت بانحالغان شریعت  
علیه الصلوات و السلامه شرفکم الله سبحانه انه بشرف المیراث المعنوی من الصلوات  
الذمی الفرشی الهاشمی علیه و علی اله من الصلوات افضلها و من التسلیمات اکملها  
كما شرفکم بشرف المیراث الصوری و یرحم الله عبدا قال امینا میراث صوری  
ان سرور علی عز اله الصلوات و التسلیمات بما خلق تعلق دار و میراث معنوی بما لم  
کما نجا به بیان معرفت و رشد و هدایت شکر علی میراث صوری است که میراث معنوی

کتابت فی...  
تلاص...  
بمشورت...  
مکتوب صد شصت و پنجم

۲۸  
المیراث المعنوی...  
المیراث الصوری...  
بما لم یخلق...  
بما لم یخلق...  
بما لم یخلق...

متعلق کرده و تقبل المیراث لغزنی کاتبه الاکمال...  
قال الله عز و الله الصلوات و التسلیمات...  
کمال محبت ابان سرور علی الصلوات و السلامه...  
کمال محبت کمال بخش است باعداء او...  
او علی الصلوات و السلامه و محبت ما...  
ما از او انحالغان محبوب...  
نقده اند محبت یکم سلام عداوت و...  
است تمارک ما یعنی میتوان نمود...  
به وقت صبح شود مجبور و معلوم...  
و غروب است و معامله آخروی...  
بسیادت و لغابت پناهی شیخ فریدصد و ریافته و ترغیب برتیباعت صاحب شریعت  
علیه و علی اله الصلوات و التسلیمات و عداوت بخص و غلطت بانحالغان شریعت  
علیه الصلوات و السلامه شرفکم الله سبحانه انه بشرف المیراث المعنوی من الصلوات  
الذمی الفرشی الهاشمی علیه و علی اله من الصلوات افضلها و من التسلیمات اکملها  
كما شرفکم بشرف المیراث الصوری و یرحم الله عبدا قال امینا میراث صوری  
ان سرور علی عز اله الصلوات و التسلیمات بما خلق تعلق دار و میراث معنوی بما لم  
کما نجا به بیان معرفت و رشد و هدایت شکر علی میراث صوری است که میراث معنوی

بسیادت و لغابت پناهی شیخ فریدصد و ریافته و ترغیب برتیباعت صاحب شریعت  
علیه و علی اله الصلوات و التسلیمات و عداوت بخص و غلطت بانحالغان شریعت  
علیه الصلوات و السلامه شرفکم الله سبحانه انه بشرف المیراث المعنوی من الصلوات  
الذمی الفرشی الهاشمی علیه و علی اله من الصلوات افضلها و من التسلیمات اکملها  
كما شرفکم بشرف المیراث الصوری و یرحم الله عبدا قال امینا میراث صوری  
ان سرور علی عز اله الصلوات و التسلیمات بما خلق تعلق دار و میراث معنوی بما لم  
کما نجا به بیان معرفت و رشد و هدایت شکر علی میراث صوری است که میراث معنوی

اولین و آخرین علی بن ابی طالب علیہ السلام است هر که باشد و هر عمل خیر که کند  
 و آنچه در سرچ است هر که باشد و هر عمل خیر که کند محمد عربی کابروی هر دو سراسر است  
 کی که خاک و ریش نیست خاک بر سر او به حصول دولت عظمی متابعت مستوف بزرگ کلی  
 و نیاید نیست تا و شوازی باید بلکه اگر زکوة مغرورند مثلاً موئی شود حکم ترک کل دارد و عدم  
 وصول حضرت چه مال مزکی از ضرر برآمده است پس ما آنچه وقع ضرر زان مال و نیاید اینج زکوة است  
 ازان اگر چه ترک کلی اولی فصل است اما ادائے زکوة هم کار آن میکنند آسمان نسبت  
 بعشر آیم فرود و رنه پس علی است پیش خاک تو در پس لازم است که بگلی است و آستان  
 احکام شرعیه باید صرف نمود و اهل شریعت را از عمل و صلح تعظیم و توقیر باید داشت و در  
 تعظیم شریعت باید کوشید و اهل هوا و بخت را ذلیل و خوار باید داشت و حق را در حال

تو ایستادن با سراج اولی  
 من حاتم و صومعه  
 در اینج برین انجمن  
 یک کیم سینه برین است  
 در کانتال مقدمه ایست  
 بعد از انبار منشا  
 بعد از انبار منشا  
 در کانتال مقدمه ایست  
 بعد از انبار منشا  
 در کانتال مقدمه ایست  
 بعد از انبار منشا

بذریه فقد آتاکن علی هدایم الاسلام و الفکاره و شمنان خدای عزوجل ندو و شمنان سول  
 علی بود علی الیه الصلوات و التسلیمات و شمن باید بود و در اول و خواری ایشان معی باید بود  
 و هیچ وجه عزت نباید داد و این باید و لسان را و مجلس خود راه نباید داد و انس نباید نمود و راه  
 شدت و عظمت را با ایشان پیش باید کرد و درهما کم در هیچ امر سے با ایشان رجوع نباید نمود  
 و اگر فرضاً ضرورتی افتد در رنگ قضائے حاجت انسانی بکره و اضطرار قضائے حاجت  
 از ایشان باید نمود و همیشه بجناب قدس چید زنگوار شماعلی علی الیه الصلوات و التسلیمات  
 میرساند نیست اگر این راه رفته نشود وصول بان جناب قدس مشوار است یتهاک هدایت  
 ے کیت الوصول الی سعاده و دورها قلل الجبال و دورها حیو زباده چید بر  
 نماید اندکے پیش تو کفتم عم دل بر سیدم هر که دل آزرده شوی ورنه سخن بسیار است

سلطان از بندگی است  
 نیست که حاجت من از تو  
 نغز زبانت بر تو  
 من ایوب بر تو  
 غلامی از تو  
 کلا الشکر مقام  
 الغمر من اجل انفسه  
 طلب کالات الشقیه  
 علی بن ابی طالب  
 علی بن ابی طالب  
 علی بن ابی طالب

بصالحه سلمه  
 الله تعالی

علی بن ابی طالب  
 علی بن ابی طالب  
 علی بن ابی طالب

مکتوبات امام ربانی صدها ثانی (روح آن کتاب است که گروه که به انبیاء و اولیا قابل باشد این مکتوب برای است سلسله مقبول، اشخاص جامع اکالات مثل صل است. مکتوب  
**313-290-243-221-168-66** یا به حکم یک کشور مثل محمود خزوی باشد فرمان غامری و باطنی داشته باشد.

علا طریقه تشبیه به واسط حضرت ابوبکر صدیق منسوب است و قیقت بلند دارند و درین طریقه با برتری دارد و طریقه تشبیه که نسبت ما از طرف رحمت للعالمین منسوب است و از نام گفته زیاد  
 توجیب آن است که طریقه تشبیه نهایت در ابتداء درج کردن و طریقه تشبیه یعنی طریقه اصحاب کرام است و ریاضت و مجاهدت در مقابل نفس عار و تا احکام شرعی و التزام متابعت سنت سنی  
 طریقه اصحاب کرام را مخصوص است که این اولیاء الله بزرگواران اول صحت در لعلمین میسر شده که اولیاء الله هستی، بهترین قرون قرن قح سحاب گفته، قیاس کنی ز ستم و بدار که این  
 بزرگواران اول صحت محبوب همان محمد مصطفی (ص) میسر شده و بواسطه الزام سنت است و سنت سنی لازم کردن و از به امتیاب نهد که در حدین یک کنگ گوشت است که آن قلب  
 ساک است که آن قلب دیگر است که آن اصلاح شمه نام بدن اصلاح است. دوام ذکر الهی تعلق دارد و دیگر الهی مشمول شدن بدار الله الله کسین خاطر آنکه ذکر الله فرض من قبل کل  
 فرض که در ولایت اولیاء الله و درجات خاص طور به ولایت مهدی معاد ولایت سر کله سر قم است ولایت اولیاء الله صغیر که بر این منبر ان، و علیا است ماکو ولایت است. ولایت که در تمام  
 کالات زیاد دارد. تمام مقامات نسبت ثبات است و نسبت در تمام نسبت با برتر است و تخیلی ذات پاک الله به اکثر مشایخ به نژاد الله تعالی با کلام تمام جاب به مثل برق سرعت یکسره طریقه تشبیه  
 ، صوفیه، نقاب و مباحث ذات پاک است و نیز ضروری میباشد بید انخاص صورت کیر و تعارف در بر بزرگان نسبت بهین حضور تشبیه است و نسبت به تشبیه به حضرت خواجه کان عبادت از این  
 حضور تشبیه است این حضور را حضور بی میب بیکونه غیر حضور بی نوع عبادت فرض و نقلی قبول نشود بخاطر اینکه لاسلوت الا حضور القلب و تشبیه بلند دارد باقی تمام طریقه مشایخ فضیلت دارد  
 ز مثل تشبیه، تشبیه هر بواسطه فنا و تاملک جذب و تجلیات به عورات میاید و مراد از آن بهین قرب الله است و طریقه عالی تشبیه نسبت با حضرت ابوبکر صدیق منسوب است و نام اصحاب از  
 پشیمبر طریقت بهت کرده بود از آن وقت الی وقت حاضر جائز و منکر از اصحابان سنده و محبوب مصطفی (ص) بهم ولی بود هم نبی ولایت به طریقت تعلق دارد و نسبت به شریعت و ارث رح  
 لعلمین آن است که هر دو علم داشته و کامل وارث است اگر در شریعت حصه دارد و در طریقت حصه ندارد آن را نیم وارث بیکونه فوق دیگر نیامت اشاره به مکتوب (66-168-  
**313-290-243-237-221** میباشد.

مکتوبات امام باقر علیه السلام فی احوال آن کتاب است که هر گروه که بنیاد او یا امامه قابل بشد این مکتوبات برای است سلسله متوال، اشخاص جامع الکلمات مثل مثل است.

کتاب (302.292.287.285.113) علقه داکرین او یا امامه جذب و جدور قس علقه داکرین حرسلان نظیر این مکتوبات خود را بشد که در کدام راوردان است برای  
مومنین و مسلمان که در خیرت عقیده اند که خیرت ستر است جذب و جدور قس آن به تمام اطلاق دارد و پند و توبه است با او یا امامه بهتر از صد سال عبادت بی ایمانی در صد سال عبادت کننده و سینه و قلب انوار  
و روح سرخشی اشفاقان فیض انوار که سینه سینه تعلق دارد آن عاقلان از آن خبر ندارد، عالمان بی عمل جذب و جدور قس علقه را عمل شیطانی میگویند که این خود ضرورت دین را انکار کرده است. امام (ع)

99 اسم مشهور در یک نام امام اسم اعظم است موجود الله، مطلوب الله، سبوح الله، محمود الله، و در پیشگاه از امام طلب خویش را بنام او را میخوانند. این لازم است یک مثال اول شد عالمان شیر  
دل را که از چه پوست بز ساخته میشود که عمل شیطانی است و خدا در آن و خدا در آن زمان به مدای آن جذب و جدور قس می نماند آن را عمل شیطانی میگویند و در حقیقت از خیرت عقیده سکر است و اهل پاک  
داکرین را شیطانی میگویند از راه عاقلان و مشفقان یکایک مترین و حتی امام خیر ندارد مثال مثل دیگر مومنی و دشمنی که بر یکدیگر مشق و محبت دارد و عاقل و ترو به بلای این مشق محبت را در که در دنیا نماند و هر  
عالم که در خیرت مثل نباشد مثال بلای است و مثال مثل دیگر که یک کاسه حرام را چند عالم که در آن خبری خوردن - عالم اول غذا را نماند و میگوید بخام است و عالم دوم غذا را نماند و میگوید شیرین است و عالم  
سوم غذا را نماند و میگوید بی مک است عالم چهارم غذا را کافلا نماند و میگوید صحیح است - و در عالم دیگر که به از داکرین بی خبر بود و خیرت مثل نیست و خیرت دارد و بنام نظر نشان باطل و باطل است

مکتوبات امام باقر علیه السلام فی احوال آن کتاب است که هر گروه که بنیاد او یا امامه قابل بشد این مکتوبات برای است سلسله متوال، اشخاص جامع الکلمات مثل مثل است.

شریعت در حقیقت عداوت است غیر شریعت خیرت اها و نذرت است.

خداوند آن که عالم که چشمه زنده بود و خودشان هم مرده میماند همین عالمان بی عمل از خارج جانت بینند همین غیر متدین بی دین عالمان مثال طریقت انصوف و آن نم وارث است بگذرد مومنی عمل وارث  
دارد آن عالمان فعلی که در پاکستان خود را از یک تحلیسیم به تحلیسیم که بر قتل و قتل بلنده در عمل 40 سال - میلیون دشمن را شنید نمونده و مومنین همی شد او کاست آید که امام مکتوب فروش رسانید چه شده  
باید جلد و بشد و حقیقت این عمل نداشت - اسلام نبود بلکه نداشت - یهود نماند است یهود نماند اعمی اسلام داشت و مشهور به اخوان المسلمین بود و حقیقت اخوان المسلمین بود و قتل غیر مومنی را به حق شرب دیدن و  
نذرت و آن دشمن میگویند که در آن حد توبه توفیق از آن سلب شده از آن عالم و ناخبری توبه اش قبول میشود آن تفرقه از اول غلت است مرکز در حقیقت - غلت مع نشد تفرقه نداشت است و عداوت برتر از  
تفرقه نیست تفرقه حقیقتی و عقیده عملی همین است - آینه هر یک نظر قتل و قتل - هم اطلاق نیست - نیم اهلان پشت زده آن قتل و قتل در نظر و نماند و قتل - مثل حکومت عربستان سعودی که عدالت نمائی -  
ذبح بهری جاسوس انگلیس از بین برده آن که در کوه کوه خارج به اساس است در سر بر همان قتل و قتل به چشم سر دیده و بنام که شهادت کتب با هم در راه نماند و درین جمهور آن شخص که خارج، ایش از آن مرجع توبه  
میکنند از آن خبر باشد - مثل محمود فتوی سواد قوم نه مکتوبی است نام نهاد اسلام ممانو که محبوب همان حضرت محمد مصطفی هم نبی بود هم ولی نبوت - شریعت تعلق دارد و خیرت دینی - و ایلات تعلق دارد که در آن عالم  
هم نهاد و مکتوبات فوق ساد و بهرترین عالمان بی عمل و همین اشخاص ولایت دارد مکتوب (48.33.53) این امام را امانت کرده - به عاقل یک دلیل پس است امام عالم تمام قرآن نغمه شده به هم کم  
است

مکتوبات امام باقر علیه السلام فی احوال آن کتاب است که هر گروه که بنیاد او یا امامه قابل بشد این مکتوبات برای است سلسله متوال، اشخاص جامع الکلمات مثل مثل است.

کتاب (255-186-80-48-53-33) ایمان عالمان بی عمل و عاقل و حقیقت جاهلی و جاهلی دعوای اسلام باطل و باطل است هر قانون از خود شروع و خیرت دارد  
قانون اساسی، قانون و مکرر اساسی، قانون حقوق بشر و قانون زن نام نهاد متعلق به شرزان باشد همچنان یک زن در ایوان پیش بی بی سی اعلان نموده که من برای و دشمنی صلاح کردم هر دو بی وفا بودند



ابابک صحیح کرم یک سید و فادار بود یک هم خشت است و زن هم خشت است قانون و کوراسی و آزادی نسبت باشد که هر دو معنای فدا و آخر زمان است مثال اول در ایوب بی بی می فدا پیش اعلان نمودند که کرام الدین کریم رئیس خدایسین قوتبال افغانسان به در تهاذ نمیی بر تیم قوتبال زنان افغان یک سیون دالر امر بجایی جرید کردید که این خود حقیقت یک اعلان به مرده گوی است.

و قدم اول عام مسلمان مبارانی میمانند و این گل شان دشمنی به مسلمانست و دوم به اساس دولت و پاچگی مسلمان بد جان هم انداختند و این هم علایم دشمنی شان است که این قانون در پشت پرده برایت کشند و شان امحیس است که به عقاید اهل از نام اسلام استاده میکنند و حقیقت به مثل کھیما بود و تعداد افغانستان و نظر دارند که در شکر کابل به چشم سر دیده میشوند و حقیقت قانون امحیس به مسلمانان مثل زهر مثل است اما سناذ نهایت خویش را بر علیه اسلام اوامر میدهند و حقیقت اسلام و کفر نشد یکدیگر از هر دو ضدین در یک جامع نشیند و جمع کردن آن محال است و اسلام عزت و ادون است

کتابت ام پانچواست یعنی در آن کتاب است که هر کوه بر نیاید او با سه قول باشد این کتابت های است سلسله قوتبال اشخاص مانع حکومت مثل مثل است. کتابت های (163-276-289) یکه ماکر یک کشور به اساس کتابت فرمان صادر نماند که دست اسلام باشد زیرا که کفر خوار و اهل شان و اهل حقیقت و سعادت در جهان خلق واری دین اسلام و موجب هم مصطفی اص او با آوردن اسلام میماند و ازین برهان رسوم کفری میماند. بیکد راسم انیاء و او با اید قابل و عینه دارد و از جوست سلبه صاحب سید سید نظر کتابت عام بهانی اهل ثانی خود را ستایید بیکد که کتابت های (163-274-259-186) اولات به اشخاص به معنی ترتیب شده که در سعادت و کوراسی سر سبز مرفوح دست از برهان شد حضرت محمد مصطفی اص است و دشمنی به قانونی شریعت است که کتابت های (54-186-255) او کتابت بیان آیت سعادت و مقابله کار بدین معنی تعالی که کتابت مند در تمام فرمان صادر نموده اول علم شریعت اشخاص دست است و دوم عقایق اسرار علم طریقت است و آن اسرار تمویل و مداراتین به غیر مکر اشخاص غیر بار او و قناده اسرار به خاص مسلمان ظاهر کردن و عام مسلمان آن اسرار شان ندان که در راه راست گمراه نموده و دست بی راه گرفته و اکثر خلق را میر این نمون و گمراه کردن است و سناذ کفر و دین نشود و خیال اهل هم طالب است و بهر قول است کتابت های (276-289-266) اعلان بی بی می فدا و سید یک زن که تهاذ او شخص صحیح کرم آن دو شخص فدا نمود اما بیک صحیح کرم آن یک فادار بر آید دست نمود و در است حالا فوق سعادت یکید.

کتابت های (80-33-53-48) کتابت 195 سوزین حکومت یکه در شریعت را بر پیش گیر و تهاذی و کابانی نصب نموده و اهل اسلام یکه کوراسی و ترس نباشد مانند افسوس و زنان پادشاه حاضر در بران و امیران قوم و وقت حاضر حکومت یکه در 1990 هجری قمری اهل مذنب نظر نمیدهند بر برین و امیران برنگان علامت است تا ازین اسلام حقیقی دفاع نمایند تا دوح رحمت لعالمین از شان نامی شوند. برای مایل یک دلیل پس است اگر به مجال نام قرآن هم تم تمهید به هم کم است

چونکی بر شان که چونکی دولت را محکم گرفته و بنویسند آزار دست بدیند قتل و قتل هر دو طرف مسلمانان و نظر دارند بیکد مسولیت و نیاء آخرت بر گردن آن ظالمان است و تمام مسلمانان یکه آواز بر میدارند که خارجی نماز مالک پاک خارج نموده مثال اشخاصیکه مخالفت صلح بسته نمیخوانند صلح یکه بیکدیگر میمانند که آزادی بیان و حقوق زن ازین زده که آن آزادی زاده امحیس و محمدین است که مرفوح کتار شان مرده است و همان زمان غاصبن سینه که سیلونا زمین حکومتی و شخصی را نصب نموده مثال ویکر شاهان الله عیان نمازی که از طرف اشخاص بی عمل و چونکی پرست از حکومت

گذر رفت و درین سالها تفرقه اندازی نمود و حکومتش را مستول دادند و بعد از آن نگرگشایی صورت گرفت و در طول 40 سال به میلنا شخص بی کت و بار شدت رسانیدند و خیر حق را به حق مترتب دیدن و آن اشخاص نذوق است و چکی پرست و دنیا پرست بودند و چکی پرست بستند و حق را قبول ندادند و بناظر نیم متر چکی شریعت محبوب محمد صطفی (ص) را قبول ندادند و حالیکه چکی حقیقی در آخرت بزرگترین مبرفور می باشد که درازی آن پنجاه سال راه است که بالای شان رسول (ص) نشسته دست راست شان آدم (ع) دست چپ شان ابراهیم (ع) می باشد اندازه باندازه و کرسی های اولیا، صد بلندی شش ماوراء باشد و موستان کرسی های شان خشت دروزن باشد بشرط که سمت صید و شت باشد یعنی صید و اهل سنت اجاعت باشد آن سند و کتاب انیس الواصلین ص 75 می باشد و مقام اولیا، الله و ولایت در چندین قسم است مکتوب (18-21--216-260-301-302) اشخاص غافلان و بنا خیر از دین بیله خبر دار شوند پس در اسلام نیست اگر باشد پروان فرعون و فرود شاد و قدون می باشد و چکی پرست مکتوب (195) باید شریعت به ترقی باشد و کمزوری اسلام کمزوری صد و صد انفس ظاهر مشران و عام مشران و جمهوری وزیران حکومت امیران و بزرگان عالایم است که در وقت حاضر حکومت استخفاف صیاد و شنی خفا با اهل مذسب اهل نظریه دار و از دین مقدس اسلام حقیقی دفاع قایم که روح رحه للعلین از شمار می شوند و حدیث محبوب بیان محمد (ص) گفته اند که من اخی شیطان الا ترسون، شیطان الانس اشد من شیطان الجن و کل شیء آقا و آقا املا علما، من طلب العلم الدنیا و کافر من طلب العلم للعبه فومن حق و طلب العلم للعلوی فهو مسلم.



عده تربیت است قبول آنرا سه درجه تمام شود اینها ایشان است ۱۲

باین ذلک سببلا اذ لکیم لهم اکثر من ذلک حقا پس در ساخته خود و دعوی اتباع آن سرور  
تمولون علیک علی الصلوة والسلام و بخلاف اتباع طریق اصحاب رضوان الله تعالی علیهم  
أجمعین و دعوی باطل است بل که آن اتباع فی حقیقت عین مصیبت رسول است علیه  
الصلوة والسلام پس نجات را در آن طریق مخالف چه مجال بگفتن است آنهم علی شیء  
اکلا ایمانهم هم الکاذبون مطابق حال ایشانست و شک نیست فرقی که متمزم اتباع اصحاب  
آن سرور اند علیه و علیهم الصلوات و التسلیمات اهل سنت و جماعت اند شکر الله تعالی علیهم  
و هم المفیضة الشاحبة چه طاعمان اصحاب پیغمبر علیه و علیهم الصلوات و التسلیمات  
خود و اتباع ایشان محروم اند کاشمیته و الخواجه معتزله خود مذمت و محاربت دارند و رسول  
بن عطایه بی ایشان از ملائکه امام حسن بصری است که باثبات و سطره میان ایمان  
و کفر از امام جدا شده و امام در شان او فرموده إندکل عننا نحل هذا القیاس سابقا فی الذریعة  
و طعن کردن در اصحاب بنی الحقیقه طعن کردن است پیغمبر خدا جل شانها ما آمن برسول الله  
من کفر من کفر اصحابا به آنچه خبرست اینها منجرب است صاحب ایشان میشو و نموند براه  
این حدیث معتقد و الشریع و ایضا شریع که از راه قرآن و احادیث ما رسیده است  
بتوسط نقل ایشانست هر گاه ایشان مطلعون باشند نقل ایشان نیز مطلعون خواهد بود  
و این نقل مخصوص بعضی دودن بعضی نیست بل کلهم فی تعدله و الصدق و التبیان  
سواء پس طعن ایشان آئی و احدی کان منتم مسلم من طعن در دین است و العیبه  
بالله سبحانه و اگر طاعمان گویند که اهرم متابعت اصحاب میکنیم لازم نیست که جمیع  
اصحاب را متابعت باشیم بلکه نمیتوانیم متابعت جمیع ایشانیم و انحراف  
مذاهبیم جواب گوئیم متابعت بعضی وقتی سودمند اند که انکار از بعضی دیگر بآن منضم شود

باین ذلک سببلا اذ لکیم لهم اکثر من ذلک حقا پس در ساخته خود و دعوی اتباع آن سرور  
تمولون علیک علی الصلوة والسلام و بخلاف اتباع طریق اصحاب رضوان الله تعالی علیهم  
أجمعین و دعوی باطل است بل که آن اتباع فی حقیقت عین مصیبت رسول است علیه  
الصلوة والسلام پس نجات را در آن طریق مخالف چه مجال بگفتن است آنهم علی شیء  
اکلا ایمانهم هم الکاذبون مطابق حال ایشانست و شک نیست فرقی که متمزم اتباع اصحاب  
آن سرور اند علیه و علیهم الصلوات و التسلیمات اهل سنت و جماعت اند شکر الله تعالی علیهم  
و هم المفیضة الشاحبة چه طاعمان اصحاب پیغمبر علیه و علیهم الصلوات  
خود و اتباع ایشان محروم اند کاشمیته و الخواجه معتزله خود مذمت و محاربت دارند و رسول  
بن عطایه بی ایشان از ملائکه امام حسن بصری است که باثبات و سطره میان ایمان  
و کفر از امام جدا شده و امام در شان او فرموده إندکل عننا نحل هذا القیاس سابقا فی الذریعة  
و طعن کردن در اصحاب بنی الحقیقه طعن کردن است پیغمبر خدا جل شانها ما آمن برسول الله  
من کفر من کفر اصحابا به آنچه خبرست اینها منجرب است صاحب ایشان میشو و نموند براه  
این حدیث معتقد و الشریع و ایضا شریع که از راه قرآن و احادیث ما رسیده است  
بتوسط نقل ایشانست هر گاه ایشان مطلعون باشند نقل ایشان نیز مطلعون خواهد بود  
و این نقل مخصوص بعضی دودن بعضی نیست بل کلهم فی تعدله و الصدق و التبیان  
سواء پس طعن ایشان آئی و احدی کان منتم مسلم من طعن در دین است و العیبه  
بالله سبحانه و اگر طاعمان گویند که اهرم متابعت اصحاب میکنیم لازم نیست که جمیع  
اصحاب را متابعت باشیم بلکه نمیتوانیم متابعت جمیع ایشانیم و انحراف  
مذاهبیم جواب گوئیم متابعت بعضی وقتی سودمند اند که انکار از بعضی دیگر بآن منضم شود

در حدیث صحیح بخاری و ابوداؤد و ترمذی و ابن ماجه و سنن ابی نعیم و صحیح ابی حنبله ۱۲

در تقدیر انکار از بعضی متابعت بعضی دیگر متحقق نشود زیرا که حضرت امیر مشایخ توقیر و تعظیم خلفاء  
 ائمه رضوان الله تعالی علیهم اجمعین کرده اند و شاید این اقتدا نیز ایشان را دانسته  
 بایشان تبعیت نموده اند پس با وجود انکار خلفاء ائمه متابعت حضرت امیر مؤمنان  
 محض افتراست بلکه آن انکارنی بحقیقت انکار حضرت امیر است و زود است صریحاً هر قول  
 و افعال ایشان را و احتمال تقیئه را در ماده آب اید راه وادون نیز از سخنان عقل است محصل صریح  
 هرگز تجویز نمی کند که اسد آمد با وجود کمال معرفت و شجاعت نبض می خلفاء ائمه را حتی سان سلطان  
 وازند و اطهار خلاف آن نمایند و صحبت نفاق بایشان دارند از ادنا به اهل اسلام این قسم  
 نفاق متصور نیست شاعت این فعل باید دریافت که حضرت امیر چه قسم نبوتی و چه نوع خدای  
 و نفاق منتسب می شود و اگر بطریق فرض محال تقیئه در ماده اسد آمد مجوز باشد تعظیم و توقیری که  
 که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلمه خلفاء ائمه را میکردند و از ابتدای آنها ایشان را  
 بزرگ داشته اند چه جواب خواهند گفت آنچه تقیئه گنجایش ندارد و تبلیغ حق بر غیر واجبست  
 تر تقیئه را آنچه راه وادون بزرگ می کشد قال الله تعالی یا ایها الرسول بلغ ما أنزل الیک  
 من ربک فان لم تفعل فما تبغث رسالتی و الله ینصیب من الناس کفار یقفند  
 که محمد از حق آنچه موافق اوست اظهار کند و آنچه مخالف اوست اظهار نمی کند و می پوشد  
 و مقررست که نبی را بر خطا مقروض شدن جایز نیست و الا خلفه و شریعت او پدایمی شود پس  
 چون خلاف تعظیم و توقیر خلفاء ائمه از آنحضرت بنظر نیاید معلوم شد که تعظیم ایشان از خطا  
 متصور بود و از زوال محفوظ ظاهر صریح سخن رویم و جواب اعتراض ایشان را منع تر گویم  
 که متابعت جمیع اصحاب و اوصول دین لازم است و هرگز در اوصول اختلافی ندارند اگر اختلاف  
 است در فروع است و شخصی که طاعت بعضی است از متابعت جمیع محروم است چرند

معنی تقیئه تبخیر است  
 و ممکن است در آن  
 معنی متابعت نبی باشد  
 کبریا  
 معنی تقیئه تبخیر است  
 و ممکن است در آن  
 معنی متابعت نبی باشد  
 کبریا



اصحاب پیغمبر علیهم الصلوات والسلام واقعه زاده از هوای نفسانی بود و چون شرفیه ایشان تزکیه یافته بودند و از آمارگی باطمینان رسیده جوایمی ایشان تابع شریعت شده بود بلکه آن اختلاف متنبی بر اجتهاد و بود و علائق حقیقی پس متنبی ایشان نیز درجه واحد و وارد بحث راهد و تصدیب خود و درجه است پس زبان را از جفائی ایشان باز باید داشت و میرا نیکی یا باید کرد و قال الشافعی حجة الله سبحانه ذكلك و ماء طهر الله عنها اي بنا علمنا عنها انبئنا و تشرافى فرموده است اضطر الناس بعد رسول الله صلى الله تعالى عليه و سلم فله تجدد و لغت ادب و العلماء عذرا من ابى يكفر فولى كاره قائلهم اين قول تصریح است پرفی تقیة و رضا حضرت امیر به بیت حضرت صدیق بقیة المقصود آنکه میان سیدن و لد میان شیخ ابوالخیر از مردم بزرگ زاده است در ملازمت شما سفر و کن هم رفقه بود امیدوار عنایت و التفات است و نیز مولا تا محمد عارف طالب علم و بزرگ زاده است پدر او مرد و ملا بود و تبریبا مددعاش آمده توجه را امیدوارت و السلام و لا اله الا الله

لعل من بعد من انما جلت  
 من سبب من قبله و است  
 قالا قال رسول الله صلى  
 على رسول الله صلى الله  
 و تشرافى فرموده است  
 فله تجدد و لغت ادب و  
 العلماء عذرا من ابى  
 يكفر فولى كاره قائلهم  
 اين قول تصریح است  
 پرفی تقیة و رضا  
 حضرت امیر به بیت  
 حضرت صدیق بقیة  
 المقصود آنکه میان  
 سیدن و لد میان  
 شیخ ابوالخیر از  
 مردم بزرگ زاده  
 است در ملازمت شما  
 سفر و کن هم رفقه  
 بود امیدوار عنایت  
 و التفات است و نیز  
 مولا تا محمد عارف  
 طالب علم و بزرگ  
 زاده است پدر او  
 مرد و ملا بود و  
 تبریبا مددعاش  
 آمده توجه را امیدوارت  
 و السلام و لا اله الا الله



# مکتوب و شاد و ششم

مؤلف: میرزا محمد علی رفیعی کابلی صدر ایقده در ترجمه و تفسیر بر تالیفات حضرت امام رضا علیه السلام از جهت بیان

مکتوب و شاد و ششم  
تالیف: میرزا محمد علی رفیعی کابلی  
مکتوب و شاد و ششم  
تالیف: میرزا محمد علی رفیعی کابلی  
مکتوب و شاد و ششم  
تالیف: میرزا محمد علی رفیعی کابلی

مکتوب و شاد و ششم  
تالیف: میرزا محمد علی رفیعی کابلی  
مکتوب و شاد و ششم  
تالیف: میرزا محمد علی رفیعی کابلی  
مکتوب و شاد و ششم  
تالیف: میرزا محمد علی رفیعی کابلی

۴۲  
مکتوب و شاد و ششم  
تالیف: میرزا محمد علی رفیعی کابلی  
مکتوب و شاد و ششم  
تالیف: میرزا محمد علی رفیعی کابلی  
مکتوب و شاد و ششم  
تالیف: میرزا محمد علی رفیعی کابلی

اکبر بخت ضلالت است و از حضرت حق سبحانه و تعالی تمشیح و تزیین و انتقا و انتقا  
و قول و انکسار و ترجمه و تفسیر است معنیها یکدیگر چه درین محدث شده است و تمشیح گشت که در زمان پیش  
و خلفا و اشدین او بوده و علی بن ابی طالب علیه السلام در کربلا در روز شنبه در روز شنبه بود  
این صیفت باقیست که باورستند اندر وقتا عمل آن محبت گمروانا و در وقتون سخن آن بیست  
تکوا و بقره است سیدنا محمد صلی الله علیه و آله و سلم و کلام الله و کلام الله و کلام الله و کلام الله  
و نوع است چه سید سید خدایان عمل نیک گویند که بعد از زمان آنسر و خلفا و اشدین  
عقلی و کلام الله و کلام الله و کلام الله و کلام الله و کلام الله و کلام الله و کلام الله و کلام الله  
آنکه رافع است باشد این فیر و بیج برستند این برتقا مشرق و لوانیه شاد و شاد و شاد و شاد  
و که در شاد و شاد و شاد و شاد و شاد و شاد و شاد و شاد و شاد و شاد و شاد و شاد و شاد و شاد و شاد  
بیتن فردا که حدیثی از حضرت زین العابدین علیه السلام است و در استیت بیتن بدست و شاد و شاد و شاد و شاد  
بچیز و معلوت به که با که با شاد و شاد و شاد و شاد و شاد و شاد و شاد و شاد و شاد و شاد و شاد و شاد و شاد و شاد  
طالسیا مشرق آنکه در شاد و شاد و شاد و شاد و شاد و شاد و شاد و شاد و شاد و شاد و شاد و شاد و شاد و شاد  
کن مقال علی الصلوة و السلام که انما اهدنا لهذا السبیل و انما کنزنا لهذا السبیل و انما کنزنا لهذا السبیل  
الهدی هدی محمدی و کنزنا لهذا السبیل و انما کنزنا لهذا السبیل و انما کنزنا لهذا السبیل و انما کنزنا لهذا السبیل  
الک ما اهدونا لهذا السبیل و انما کنزنا لهذا السبیل و انما کنزنا لهذا السبیل و انما کنزنا لهذا السبیل و انما کنزنا لهذا السبیل  
و انما کنزنا لهذا السبیل و انما کنزنا لهذا السبیل و انما کنزنا لهذا السبیل و انما کنزنا لهذا السبیل و انما کنزنا لهذا السبیل

مکتوب و شاد و شادم  
تالیف: میرزا محمد علی رفیعی کابلی  
مکتوب و شاد و شادم  
تالیف: میرزا محمد علی رفیعی کابلی  
مکتوب و شاد و شادم  
تالیف: میرزا محمد علی رفیعی کابلی



والمعروف

تتمسكوا بها وعضوا عليها بالنواجذ وإياكم ومحدثات الامل مؤيد فان كل محدثة بدعة وكل بدعة ضلالة...

تتمسكوا بها وعضوا عليها بالنواجذ وإياكم ومحدثات الامل مؤيد فان كل محدثة بدعة وكل بدعة ضلالة... الحديث...

سنة رسول الله صلى الله تعالى عليه وعلى آله وسلم ولا يكفر على اقتداء أهلها...

الاسم اللاتيني للاسم العربي... (Small text at the bottom of the page)



والمعنى

٤٣

أَلِكَلِمَةِ قَالَهُمْ كَالْبُحْرِ بِأَيْهِمْ لَقَدْ نَجَّاهُمْ نَجْرًا مِمَّا الْقِيَّاسُ وَالْإِجْمَاعُ فَذَلِكَ  
 مِنَ الْبِدْعَةِ فِي شَيْءٍ فَإِنَّهُ مَطْمَئِنٌّ لِعَنَةِ النَّصُوحِ كَأَمْنٍ نَجْدٍ فَاسْتَبْرَأُوا يَا أُولِي  
 الْأَبْصَارِ وَالسَّلَامَةَ عَلَى مَنْ اتَّبَعَ الْهُدَى وَالزُّمَرُ مُتَابِعَةُ الصُّطْفَةِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَالرَّبِيبُ وَالرَّبِيبَاتُ

لفظه طمئنت به فقلوبهم  
 اي طمئنت فبالرغم من حال  
 من قال ان كل الصلوات  
 والاشغال بالعلم والهدى  
 اعني من رددت ربي في كل حين



مکونات امام باقر علیه السلام ثانی اربع آن کتاب است که حرکه و کوه به بنیاد، او ایضا قابل باشد این مکونات برای است سله مستول، اخصاص جامع الکلمات مثل مثل است.

کتاب 267-268-266 ایله به اساس کتوب باقریان صله که که خدمت اسلام بکنند به کفر.

ایله درین جمهور عادل مثل محمودی غزوی باشد اگر درین جمهور بالای یک و نیم متر جان خوش شریعت را تطبیق نیند چهار بالای حکمت شریعت را تطبیق نیند وزیران، قاضیان، کاتبان، و امینان، مامورین که درین راستراشند می معلوم بشوند و درین حدس اسلام به سلطان درین مذهب یک قبضه کتبه و در یک قبضه کم کردن حکم ترشیدن را تار و کوه در غیر ترشیدن ریش بود آمدن بسین خاستان و خابزان و مشاء و توفیه کاه و میاشند و مشابست به یوده نصادر و قانون احمیس عمل کردن است و آن علایم و دست با احمیس و عمل نمودن خلاف شریعت و دشمن به شریعت موجب همان حد معنی اس است اگر شایه شریعت به غیر از ریش قاطبه ترشیدن ریش در شریعت منع است.

ایله 124000 پنجم راهت نایم و برای ترشیدن ریش آشاره آزرده نایم و روی مبارک محمد رسول الله ص به حرکس کران باشد اعلان بیلد ریش ترشیدن منع است و اگر منع نشود آن فاسق، فاجر و خودشان مرود و کتله شدن هم مرود است و نایکه از چهار امام مایب و این باره سوال شد یک به دیگر نظر بستره اوند.

به عور مثال از چهار امام مایب سوال شد ریش مذهب فرض است یا واجب امام شافعی جواب داد فرض است چون 124000 یا سبر ریش راستراشیده به این اساس فرض است. امام مالک جواب داد واجب است چون یک پنجم از یک قبضه 4 انگشت کم کرد و این دلیل واجب است. امام احمد بن حنبل جواب داد سنت است چون من است محمد مصطفی ص استم آن نزد کار ریش بیلد من چه بیلد تراشم و بسین دلیل سنت است. امام اعظم جرج انگشت دست را نشان داد و از امام اعظم پرسید دلیل چیست گفتند اگر کی از این انگشتان کم باشد دست عمل معلوم شود یا سبر چه بکمل باشد به بسین دلیل گفتند که اگر ریش راستراشم چه می شود.

چنان یا سبر زلف یا دست معلوم بشود مرد به ریش و حدیث ائمه بگوید که در حرکه که توبل فی دارین است آن را فوراً انجام دیند و حرکه که در آن عذاب فی دارین است به آن عمل کنید و حدیث باطل خوارج بی منفی و عزت دیگر سلطان دار نمی نایند اگر به این نسبت عمل نیند دست به دست آید و وقت شان تیر شود.

از طرف حاجی حبیب خان قوم احمدزی موافق به زبان و مصرع حاضر

به عاقلان یک دلیل بس است به جا علان اگر قرآن را نعمت کنی بازم کم است.

کتابت علم بانی عهد است ثانی ارج آن کتاب است که هر که در دنیا آید او باید اولی قابل باشد این کتابت برای است سلسله متوال، اتماس جامع الکلمات مثل مثل است  
 فی سبکی غازی مرویدان مولوی و علی بن مطلق غلام حضرت غلام (00921338718434) که علیه همین در مورد ساخته. به تعداد (944) تقریر بر سبکی و اصل 32  
 بی بی سبکی میباشد.

پنجم بر علم سلام میزاید علیه نایب آینه که به نقش اصحاب کرام پاکیزه دارد. و در ادبی راجع پاکیزه است (از کتاب کفر) ضریح راجع مترب چون ندین یعنی لیکه آت آخرت توبه اش قبول نشود.  
 ضرورت این را قضا نکند شدن کافراست.

ششمین دو ماده است که تعداد زیاد است و جواب بید گفت که گوید که نیکو زیاده است ماد هر که زمره کم است و آیین زیاده است ماطلاکم. و عاقله زیاده است ما ساجد کم. عام سخنان زیاده است اما خاص خاص  
 انبیا کم است. عام مسلمین زیاده است اما خاص اولیا الله کم است.

این دنیا برای آسمان است و جنگ کافران و مظلومان است کافران خوارچ جزینان و مظلومان مسلمان یعنی است. و کسانیکه خوارچ را در آفتابان آورده و حیات میکنند 600000 زبان را برود  
 ساخته با معانی هم 600000 یا سرانی سرود مسلمان کرده و همین مردان از خیر هم بر ترستند عذاب الهی در چشم آفتاب ساز میکنند.

سودا قوم نه مظهر قوم و مغان قوم خیانت کار قوم است کسانیکه خوارچ را در آفتابان آورده.  
 به تعداد بیست و هفت است فی الله است مصلحت مریان گفت به کسانیکه و پشت پرده خوارچ کار میکنند.

کتابت علم بانی باصل 127 و ارج 103 ارج شرح و توفت طلاب الصوف فن الذکرات بید به حرفه زبان ترجمه شود که سخنان از قده خوارچ در اصل نبات باشد. سودا قوم کمی  
 است که نه مظهر قوم است.

لیکد از یک پنجم بر کار کند از نام پنجم بران اکلر کردن است و بجز زن مسلمان بالای شان طلاق است. از یک ولی الله اکلر کردن از نام اولیا. اکلر است و زن مسلمان بالای شان طلاق است جل و  
 اسلام نیست اگر باشد پیروان شاد. نرود و فرعون است.

السا که من اتمی سلطان الاخرسون، سلطان الانس اشد من ابلطان ابن و عمل شایسته آقا و آقا المصطفی

اگر شخصی کمی جوید است.

غازی مرویدان مولوی غلام حضرت غلام در سبکی کلام (32) بی بی کلام تقریر نموده که (72) کرده و فرق بی علیه و باصل را ثابت نموده و بچگون غازی مرویدان مولوی ضیاء الله ارج ۱۹ مورد  
 الفتور و دست تقریر نموده (72) کرده و چندی را ثابت نموده است.

عاجی حب مان الله به السلام از قوم احمدی سید خوب کت که به نصیحت ماعل کند.

باز آن زنی که وقت از وقت بگذرد باز آن وقت انوس ارزش ندارد.

لیکد این حرفها را قبول نمی نماید و عالم جاہل است ملامم بر آفتاب.

اصح میفرماید تمام ارجاع صفت استاده شده و برای نشان گذاشته است بر کلمه تمام ارجاع گفته قلوبا گفت بیخ قلم آواز داد یک گروه دین و به قلب گفت آن صادق مسلمان است دوم گروه دین و به قلب گفت که نیتی و آن فاعل کافر است سوم گروه دین گفت که نیتی به قلب گفت سنی آن را و حالات حرکت مسلمان میسید چهارم گروه به قلب گفت که نیتی به زبان گفته استی و در حالت مرگ بی ایمن میروید هم گروه سکوت اختیار کرده علامه اش فرست که با هر دو گروه یعنی با مسلمان مسلمان و با کافر کافر است از منافق میگویند. مرناقی در اقرار کفار میکنند و دین شیرین و به قلب تعریف میباشند اصح علم قدیم داشت هر عمل انسان را اصح میدانند که در آن حال و در آن ماه و در آن روز و در آن وقت این عمل را اجرا میکنند و اتمیده آری بنده که شکر نیک اجر و کعبه به طراب است آیت شریف و اله عظیم و ما تعلمون و ارجاع سنگین پریشان بود که شکر و نافعین و کفایین ارجاع به نفسی از ارجاع به فوصال بود اصح گفت در سوال تمام ارجاع با برام جواب بگویند رب شماستم؟ زیست زیبایی و زیست دنیا برای نشان و او و مسنوت آخرت را هم که گذارم را انتخاب میکنند و آن وقت شیخان نفس عارده شیخان در اشیاء داخل شده و آن حالت از پیش در دنیا داخل شده ظاهر آنکه برای سازود آن حالت 26 بنده آواز گرفته و زحمه ارجاع به گفتند پیش نائل شده و ازین آن است که آواز ساز و سرود پیش قبول کرد (2) آواز شیخان حسن پرتی قبول کرد 3- آواز پیش بر اوستی را قبول دارند (4) از پیش شراب نوشی قبول کرد 5- آواز شیخان به عت قبول دارند (6) آواز پیش ترک مسلمات را قبول دارند 70 آواز پیش ترک جماعت قبول دارند 8- آواز شیخان اسباب سرود قبول دارند (9) آواز پیش و خلعت قبول دارند (10) آواز پیش و خود سپندان قبول دارند (11) آواز شیخان قبول دارند (12) آواز پیش از عرض دنیا قبول دارند (13) احد و یاکاری قبول دارند (14) آواز شیخان کبره نعمت قبول دارند (15) آواز پیش خلق در باین مسلمانا قبول دارند (16) آواز پیش نیست کردن مسلمان قبول دارند (17) آواز شیخان شرک به عت قبول دارند (18) آواز پیش کفر صلیه قبول دارند (19) آواز پیش حق اهل قبول دارند (20) آواز شیخان کذب کردن قبول دارند (21) آواز پیش افعال به گروه قبول دارند (22) آواز پیش صلیه اهل قبول دارند (23) آواز شیخان به نظری قبول دارند (24) آواز شیخان به دینی قبول دارند (25) آواز پیش شیخان قبول دارند (26) آواز پیش برادر متبول و دشمن دارند این دنیا استخوان است جنگ ظالم و مظلومان است کتاب التوحید، مطلق العارفين و بریلان الوصلین حضرت سلطان با جود رسد علیه منکر کتاب 274.

حرکتی که در نسبت است آن شخص از دست محروم ندهد و آن شخص که از دست سستی نگیرد آن شخص از فرایض محروم نماند و حرکتی که از فرض سستی میکند آن شخص از معرفت محروم نماند حرکت خود را ماقبل میداند حرکت علم است برکت علم معرفت است و برکت معرفت شناختن راه حق است و حرآء وقت که معرفت ناقص بود و قدر معرفت نیشاند و السلام.

حرکتی که به نسبت من عمل کند و آن شخص استی من نیست و آن شخص که نسبت من را منافع کرده آن شخص شناخت حرام است و در نسبت محبت و اراداء، علایم محبت است. و حر مصلحت ضروری است و حر شخص در نفس و شیخان از نظریه عدالت جان خود را نگه دارد اگر کدام شخص نفس غالب شود آن شخص در قید شمول بندی است و حرکتی که چشمت بیخ شده آن شخص قلب به مثل سنگ میاید و حرکت خود را محسوس است آب خست کردن و آن شخص در حقیقت قلب تفریق نداشت فهم گشت کرده و الله تعالی در قسم خلوقات میدا کرده اول پاکیزه

به آن منقل و او را که از شوست پیک اندوم جانور پیدا کرده به آن شوست و او را از منقل خلی مخلک کرده و سوم انسان پیدا کرده و به آن انسان منقل و شوست مرود و او را که نام انسان که شوست آن شخص به منقل غالب باشد آن شخص را از جگر به تراست و که نام شخص که منقل آن به شوست غالب باشد آن شخص از ملائکه بهتر و افضل است.

نام بدی با از خواجه و پیروان قدیمه، جبره علیه خیر 39 فرقه است روافض و پیروان شیخان، جنسی و خیر 33 فرقه است. فرقه بی از گمته محبوب مصطفی (ص) اول با حضرت ابو بکر صدیق (رض) بود دوم حضرت عمر فاروق (رض) بود و روافض به آن اندازه گسیخ است که بود و تعداد به اندازه گسیخ نمیشد سوم با حضرت عثمان غنی (رض) با پیامد حضرت علی شیر خدا به خلافت تین گردیده بودند اما خواجه به منقل حکومت اسلامی شان خلافت نموده و به آن اندازه ظلم کردند که فرود شداد، فرعون کرده و عوی اسلام و اندامانیت اسلام میکنند و قدم اول فیصله بی رحمتی صادر شده که تارین از بعد ضرورت دین است از ضرورت دین انکار کردن کفر است و فرقه بی گسیخ نام نهاد مسلمان و عوی بشریت کردن مجاز است و عوی اسلام در حقیقت اذیت به اسلام است الهامی از طرف بنفیر صحران کتله به خاطر صلبان تین شده از آن منکر و حقیقت از اسلام منکر است علیه خواجه توبه شده و معتزله از کلمات اولیا، الله منکر هستند و نام نهاد ملا توبه شده و زمان حاضر از اولیا، الله منکر هستند بلکه تا روز قیامت اولیا، الله زنده اند الهی روز قیامت وقت اولیا، الله ازین رفت قیامت میشود. و نام جهان قتل و قتال از دست زیندترین و منافقین و مشرکین، مبدین و کائنات مسلمان و دین مقدس اسلام با حلیه باطل مبدین به هر مسند حق دین مقدس اسلام خواست بی امانت است که منظره و یک مرد کتاب از طرف دیگرین هر مسند است یکینیم و باطل پرست باید یک کتاب اهل سنت و اجماعت ثبت کند بخاطر اینکه محمود غزنوی اهل سنت و اجماعت بود.

و باره سلسله شیخ المشایخ اهل سنت و اجماعت چهار نام ما هب در مقال 72 فرقه کرده خواجه روافض، شیخان و غیره یک منظره رسمی در مسجد حیدرآباد مشرکال به حضور داشت اینست علی، که خیرین کمال و وزارت امور داند و این نام با حقیقت بر ملا دیده است گفته که در بی ایی روان هستند در خیر آن کتاب الفرقین بین فرق و کتب ما هب اسلام که تالیف ابو منصور عبدالقادر بغدادی را مطالعه و از اهل و مذہب است که گفته توبه کنید و راه منافقین را راندید.

اعلام منافق، منافق را بخاطر منافق میگویند که ظاهرشان مسلمان و باطنشان با کفار میباشد و منافق مثال پرگوشه است که در میان دو گوشه شیردار از آن مرود طرف استاده میکند و عالم منافق کسی است که زبان اش عالم و قلب او مل جلعلان باشد و چندین اعلام منافقین به حرم و حوس مشمول است و حوسم به دین، مال مقدم است و منافق از الله تعالی به غیر تمام مخلوق رجوع میکند و حوسم از الله (ج) به غیره و یک شخص ترس ندارد منافق از الله به غیر از حرکت مترسد و حوسم یکی میکند و الله کریان دارد و منافق لنگه میکند و به آن لنگه خوشحال میشود و حوسم در غفلت یک تن خوش میباشد و منافق مجلس نمود و حوسم تنم کرده و فصل از تنهای مترسد و منافق در فصل در خراب کردن میکوشد حوسم در دین تدریس برادر یکی حکم میکند و از بد منی میکند و در بیان اصلاح میخواهد منافق در جای خوب خافرقه و نماید میکند مخلوق از یکی به طرف دیگری حکم میکند منافق شخص از یک به دیگر فرقی از یکی مخلوق منی میکند و آن را به حکم میکند میگم الله تعالی در تمام منافقان و آن کافران را به جهنم راجع کرده و منافق و کافر زیاده است است منافق بخاطر اینکه منافق میگوید که به خاطر مسلمان کبر باطن کنار است و نام نهاد مسلمان خواجه و پیروان قرآن را ترجمه میکند و خود قرآن برایشان لغت میکند و اهل یک که کرده و کراهی فرقه یا سید باطل به تک بلکه و ظلم با حقان کرده و حق را ناحق گفته مرتد اند به دلایل باطل ناحق را ناحق گویند و ناحق را ناحق ثابت کنند زندق است

و آن روش نیست کمتر است و عباد باطل پرست عبد الوهب ثوری و خواجه غیر متقدمین پشت نشان نماند نشود باید اول خود را مسلمان ثابت کند بار دوم پشت نماند ثبت کند از حق ناحق کشته بین اسلام و ایمان از آن رفقه نام نشان اسلام و ایمان است و حقیقت اسلام و ایمان نیست به شکل اطمینان، یهود و نصاری که بدتر است.

تیمسار و دیگر برای مسلمان جایز است خواجه و پیروان آن قبول ندارد علامه لکنی، همزای کلاه اول سنت اجماع است حج عرب است پیروان خواجه قبول ندارد امام اعظم (رح) اسراج نه نشسته بود از اسراج جایگزین خواجه و پیروان آن قبول ندارد که است بعد از مرگ زنده حق است خواجه و پیروان قبول ندارد انبیاء علم نایب عطایی بر حق اطلاع داد که زنت و دوزخ قیامت اهل کفر و منافق و او خواجه و پیروان آن قبول ندارد انبیاء خاص انخاص حق است و خواجه پیروان قبول ندارد مرس اولیاء الله خاص خاطر حق است خواجه و پیروان قبول ندارد قبرستان انبیاء مرغ و اولیاء الله در قبر زنده است خواجه و پیروان قبول ندارد دست اولیاء الله استاد، پدر و مادر، بوسیدن جایز است خواجه و پیروان آن قبول ندارد و ناز دست مرو زرافت بسته شود از زمان بالای سینه بخاطر کرمه بنجر حرمه انداره کرده مرتضیٰ لعلین مرود زن حرمه ایشان است است مرود جایز است خواجه و پیروان آن قبول ندارد بیت کردن از شیخ المشایخ پیر کمال و کل جایز است سب خیر و برکت است خواجه و پیروان قبول ندارد در جمع دعا کردن بعد از سنت مین عبادت است خواجه و پیروان قبول ندارد و قبرستان روح در جسم آمدن حق است خواجه پیروان قبول ندارند دست رکعت تراویح کردن اهل سنت و اجماع حق است خواجه و پیروان قبول ندارد قضای عمری در آخر جمعه رمضان پنج وقت نماند جایزه حق است خواجه و پیروان قبول ندارد و قور صلبه حرمه فروع احترام کردن جایز است خواجه و پیروان قبول ندارد و عابد از نماند یکبار دو بار و بار اول و در اخیر دو خواندن حق است خواجه و پیروان قبول ندارد و قرآن نتم در نماز و طعام و این آن عمل مسالمین است خواجه و پیروان قبول ندارد و عابد از جنازه مسالمین به مسلمان عمل است خواجه و پیروان قبول ندارد تمویذ کردن آن جرت گرفتن حق است خواجه و پیروان قبول ندارد طعام به کمک شروع نمودن حق است خواجه و پیروان قبول ندارد و عابد است سه روز همان عزت واجب نیست بلکه خیرات روز اول، دوم و سوم بهترین خواجه و پیروان قبول ندارد و در اسباب حرمه و این جایزه تعیین کردن آن به دست شلالت و کمرای است خواجه و پیروان قبول ندارد گفتن قرآن در ایام مسالمین و مسلمین بالای جنازه جای جایزه حق است خواجه و پیروان قبول ندارد شفاعت و صلوات است و منکر شفاعت حق نیست خواجه و پیروان قبول ندارد از آذان بعد از زنگ شامه یوم التیمم منکر میگویند منافق نیست خواجه و پیروان قبول ندارد طریقه تشبیه دیگر تشبیه بهترین خواجه و پیروان قبول ندارد و طریقه تشبیه دیگر به جبر بهترین خواجه و پیروان قبول ندارد و غیر طریقه به تیمسار بهترین خواجه و پیروان قبول ندارد دلایل انحراف و حزب اعظم سب خیر و برکت که آن یک دو گفتن دو یکی نوشته شود و کنگر نشیده میشود و در جات بلا و او میثقه خواجه و پیروان آن قبول ندارد آن دو دو کج و دو دو کلی خواجه و پیروان قبول ندارد و سوره فتح بعد از نماز شام تلاوت کردن برای روشنی است خواجه و پیروان قبول ندارد و سوره حم نماند و سوره حم نماند و سوره الفتح بعد از نماز ظهر تلاوت و ثواب ابر است خواجه و پیروان قبول ندارد و سب مل در لعلین محبوب است و در محبوب عمل کردن محبوب است محبوب عمل کردن ضرورت این است ضرورت این را خدا منکر شدن کافر است خیر حق را به حق مترتب دیدن زندق است آن شخص را میگویند حد توبه توفیق از آن سلب نمودن عام مسلمان و آن ناشعری توبه قبول است تفرقه از دلایل غفلت است و محرک طریقت به غفلت مع شود تفرقه نماند است عذاب برتر از تفرقه نیست اگر به نصیحت اعلیٰ نگین دست به دست نماید و وقت ضایع خواهد شد.



1- خوارج کیست؟ از قانون شریعت جان کشیدن را میگویند در زمان صحابه و در خلافت حضرت عمر فاروق (رض) خوارج بغاوت نموده و عمر را به شهادت رسانیده و خلافت را به پایان رسانیدند بعداً در خلافت حضرت عثمان غنی بغاوت نموده و عثمان را به شهادت رسانیدند و در زمان خلافت حضرت علی شیر خدا خوارج بغاوت نموده و حضرت علی شیر خدا را به شهادت رسانیدند و خلافت شان را ختم کردند.

2- خوارج به کفریت باطل روان است چون مسلمان واقعی را ناسلمان میگویند و کافر مسلمان میگویند، خوارج پیروان وهابیان و داعشیان بوده که بی جا پشت مسلمان حرف زده، هر کافر در دوزخ به شکل انسان میباشد اما خوارج به شکل سگ میباشد نمونه آن انتحار نمودن در بین مسلمین و علمای جهد کشور در هتل اورانوس.

3- کلمه طیبه بنیاد ایمان و اسلام بوده و آنرا مستحکم مینماید به همین منظور توحید میگویند لذا اشد ضروریست که صحیح معنی و مفهوم باید مسلمان بشناسد عقاید باطل، جبریه، قدره، کفر، شرک بدعت و نجاست های پنهان نمائند کلمه طیبه در مومن و منافق و کافر در مابین امتیاز پیدا میکند.

#### 4- در کلمه طیبه 10 فرض است

- 1- در تمام عمر یک بار اقرار به زبان فرض است.
- 2- حفظ معنای آن به عقاید اهل سنت و الجماعه فرض است نه به عقاید باطل، قدریه و جبریه و متزلیا و مجسمه.
- 3- یقین و باور کردن به معنی آن فرض است.
- 4- به معنی کلمه طیبه تا روز آخرت عملی نمودن فرض است.
- 5- حروف سر و زیر هر دو صحیح باشد خطا نباشد فرض است.
- 6- اگر کدام شخص بگوید کلمه طیبه را بخوانید به مومن لازم است که بی درنگ بخواند فرض است.
- 7- یقین داشتن به وجود الله الی وقت مرگ فرض است.
- 8- پیغمبر را به پیغمبری پذیرفتن فرض است.
- 9- محمد (ص) برای رهنمایی بشر فرستاده شده از طرف خداوند فرض است.
- 10- دانستن نسب حضرت محمد (ص) فرض است که محمد (ص) بن عبدالله بن عبدالمطلب بن هاشم است.

5- مسئولین امنیت ملی خبر دار باشید! نهاد خوارج در افغانستان به اسم جمعیت اصلاح و نجم جوانان فعالیت مینمایند که استاد مشهور آن عبدالظاهر داعی به ذریعه آن اشخاص و مدرسه های خوارج و پیروان داعشیان تولید میکند از بین برده شود.

6- عقاید حق ناجیه میگویند هر کار الله پیدا میکند و هر کار بنده میکند و اساس عقیده آن آیت مطابقت قرآن شریف میگوید که هر کار خداوند مینماید. ( والله خلقکم و ما تعملون) و حضرت محمد (ص) میفرماید (انما الیه و اصحابه) حضرت محمد فرموده به مثل من و اصحاب من حرکت نمایند که حدیث حضرت محمد (ص) به کسانی اشاره نموده که به خط مشی جناب محمد مصطفی (ص) حرکت نموده و قایم و دایم به این فرموده میباشند.

از مکتوبات امام ربانی مجدد الف ثانی (75، 16، 168، 167، 44) بر این مسئله دلالت دارد.

7- عقاید باطل جبریه میگوید هر کار الله میکند و بنده هیچ چیز کرده نمیتواند در قدم اول به الله بهتان کردن هیچ نوع ظلم الله نمیکند به الله بهتان عظیم است در قدم دوم هر نوع نیکی بنده میکند هر نوع اجر یا عذاب الله به دست الله است.

8- دیگر عقاید باطل قدریه میگوید هر کار بنده پیدا میکند و هر کار بنده میکند این هم گفتار کفر است این گفتار کفر است همه کار بدست الله است.

9- حرف نداء یعنی یا محمد یا رسول الله یاسین ، قلب قرآن است اسم رحمه للعالمین است پیروان خوارج میگویند حرف ندا اشاره به حاضر است پیغمبر (ع) حاضر نیست یا محمد گفتن جایز نیست (یا ایها المدثر ، یا ایها المزمحل) و از قرآن انکار واضح مینمایند ما در زمان پیغمبر وجود نداشتیم در قرآن فرموده (یا ایها الذین آمنوا) ما در آن زمان حاضر نبودیم اما حالا قرآن را قبول داریم و همچنان در کتاب کشف الاسرار ، وعیده الابرار خواجه عبدالله انصار در تفسیر شریف در 520 هجری قمری ثابت نموده که در قرآن عظیم الشان (1085) حرف نداء آمده است.

10- دیوبندی و بریلی دو گروه که از انگلیس معاش میخوردند مدت 120 سال یکدیگر را کفر و خود را مسلمان ثابت مینمودند اگر اینها دیوبندی هستند یا بریلی باید تابع اهل سنت و الجماعت باشد اگر به اهل سنت و الجماعت تابع نباشد مردود و قابل قبول نیست.

11- آن عالم بی علم نام نهاد طریقت از پیر ناقص گرفته آنرا به مقصد نرسانیده و خود شان از نعمت عظیم محروم شده و مسلمانها را از نعمت عظیم محروم میسازند مکتوبات امام ربانی (23-54-186-53) عمل نماید بغیر آن مثل ابلیس است.

12- خداوند (ج) علم قدیم داشته و خداوند ارواح ها را گروه گروه و صف، صف ایستاده کرد و بر آنها گفت (الست بریکم) یعنی من رب تان هستم یا نه؟ پنجم نوع جواب گفته شد یک گروه به زبان اقرار و به قلب تصدیق نمود که این مسلمان واقعی است و گروه دوم به دهن هم گفت نه و به قلب هم تصدیق کرد که نه کافر مطلق است و گروه سوم به دهن اقرار نمود و به قلب منکر شد همه کار های خوب که در دنیا نموده در خاتمه حیات بی ایمان از دنیا گذشته گروه چهارم به زبان گفته که نیست و به قلب تصدیق کرد که هستی همه گناهان اش بخشیده و از دنیا که رفت با ایمان میروند و گروه پنجم منافق استند که سکونت اختیار کردند یعنی با مسلمان ها رفته با آنها یکجا و با کفار رفته با آنها یکجا میشود. ( و من طالب العلم الدنیا و هو کافر و من طلب العلم للحجه و فهو منافق و طلب لعلم للمولا و هو مسلمه).

13- در عقاید احناف هیچ شخص را کافر نمیگویند و آن شخص را که عقاید کفری داشته باشد آن را نشان دهی مینمائیم.

14- مستحق صدقات و خیرات هر وقت جایز بوده و اجر ثواب دارد اگر تعیین وقت شوند که روز ، اول ، دوم ، سوم نیست چهارم جایز است در حالیکه این کار بدعت و بدعت گمراهی و ذلالت است.

15- در هر خانه عزت مهمان واجب است اما در خانه مرده الی سه روز توقع عزت شدن را نداشته باشند و بهترین خیرات اول ، دوم و سوم است بدعت و بدعت گمراهی و ذلالت است.

16- اسقاط دادن پشت مرده به هر اندازه جائز است یعنی تعیین کردن 100 افغانی بدعت و بدعت گمراهی و ذلالت است.

17- آذان دادن شفاعت وسیله طلب کردن وظیفه هر مسلمان است به آن اشخاص منکر شفاعت نیست بلکه عذاب است.

18- به گشتن یک بار درود شریف به پیغمبر (ص) ده درجات بلند میشود و ده نیکی نوشته میشود و ده گناه بخشیده میشود آن سبب خیر و برکت است برای مسلمانان.

- 19- حلقه ذاکرین ، طریقه نقشبندیه ، ذکر خفیه در آن حالات جذب ، رقص و رقصی که تعلق به تقوی دارد که آن اشخاص اولیا است عالمان بی عمل ، عمل جذب را شیطانی میگویند اصل حقیقت اسم الله 99 است یک اسم آن اعظم گفته میشود که موجود الله مطلوب الله ، مقصود الله معبود الله ، طلب ذاکرین رضای خداوند است.
- 20- مکتوبات امام ربانی (62-113-285-287) آن علایم متقیان است ، عقاید آن مقبوله و مقبوله اهل سنت و جماعت است.
- 21- بالای آله موسیقی دهل که به پوست و چوب جور شده همه را به رقص میاورد عالمان بی عمل اعتراض نمیکند اما به رقص درویشان به درگاه خداوند تعالی اعتراض میگیرند.
- 22- در طریقه نقشبندیه در ابتدائی ذکر به طور خفیه است قلب ، روح ، سیر ، خفیه ، اخفا و نفس ، قلبی طریقه اشخاص خاص است نه اشخاص عام و اشخاص خاص اولیاء الله است و هر زمانیکه سند خلافت را بدست بیاورد بعداً اجازه ذکر به جهر را دارند.
- 23- در طریقه چشتیه ذکر کاملاً به طور جهر میباشد.
- 24- در طریقه قادریه غوث الاعظم دستگیر ذکر کاملاً به تسبیحات صورت میگیرد.
- 25- در طریقه سروردیه آن هم به تسبیحات تعلق دارد.
- 26- لنگی همراه کلاه تاج عرب است هر کسیکه به سنت پیامبر (ص) اهانت میکند آن امتی پیغمبر (ص) نیست.
- 27- امام اعظم (رح) در تمام عمر سر لچ نه نشسته بود دلیل آن که همیشه خداوند را حاضر و ناظر میدید و هیچگاه سر لچ نمی نشست.
- 28- حضرت محمد (ص) دو قسم نماز را به جا آورده است یکبار دست را به زیر ناف بسته و بار دیگر بالای سینه گذاشته که اشاره بر این است که مردان دست را بر زیر ناف بسته و زنان بالای سینه بسته نمایند اگر کسی جز این میکند از امتی پیغمبر (ص) به حساب نمی آید.
- 29- خوارج عقاید باطل مثل زار هل هل است عقاید مسلمانها مثل شهد غسل است.
- 30- دعا مغز عبادت است یعنی در هر بخش نماز برای یکبار دو بار سه بار هر قدر دعا نمایی بعد از سنت و هر حالت جایز است و منکرین آن امتی پیامبر (ص) نیست.

31- بعد از موت سوال و جواب حق است منکرین آن امتی پیامبر (ص) نیست.

32- انبیاء (ع) علم غیب عطائی داده اطلاع جنت و دوزخ ، روز قیامت را داده منکر این منکر دین است.

33- میلاد محبوب سبحان نبی کریم (ص) ، میلاد اولیاء الله ، بزرگداشت از این روز ها جایز است.

34- انبیاء (ع) ، اولیا الله به قبر ها زنده است در قرآن شریف ثابت است انکار کردن این منکر است.

35- نام نهاد ازلی بد بخت غیر مقلدین خوارج فساد پیشه در جهان ذریعه جاسوس انگلیس مشهور به اسم همپری در داخل عربستان سعود در مابین مسلمین تفرقه بیندازند و عبدالوهاب نجدی بالای مسلمانها فتواد داد که مسلمانها نیست بلکه کفر و شرک و مشرکان است و حمایت کنند وی انگلیس ها بود و به گفتار وی باید مردم را به قتل برساند و مال و جان شان غنیمت است و بعد چور چپاول را شروع کردند اول تمام خانقها و اهل تصوف طریقت ذاکرین ختم و بعد مدرسه امامان چهار مذهب بسته شوند و مکمل حکومت عثمانی آن زمان که اهل سنت و الجماعت بودند از بین بردند و لشکر کشی نمودند میلیون ها مسلمان را به قتل رسانیدند و در وقت حاضر مسلمان به مثل ارد تر کردن نمک است ، نام نهاد ازلی بد بخت فعالیت دوام دارد ، جمیعت اصلاح و نجم الجوانان و مدرسه ها در داخل افغانستان فعالیت نموده در آن خوارج و داعش تربیه و تولید میشود و در آینده افغانستان در افغانستان هم لشکر کشی مینمایند باید نام نهاد مسلمانان گرفتار و به پنجه قانون شرعی جزا داده شوند و مکتوب ربانی و اصل حقیقت اخوان المسلمین برادر مسلمانها است حالا اخوان المسلمین نام نهاد آنهاست و دعوی نا حق اسلامی دارد و در حقیقت اخوان الشیاطین است که در طول 40 سال به میلیون ها اشخاص را به شهادت رسانیدند و ناموس شهدا در کجاست باید حسابه باشیند باید محکمه شوند به عوض عدالت و شر فساد آوردند و به مثل عدالت محمود غزنوی عقاید حنفی داشته باشد و شما عقاید حنفی تان کجاست و گلبندین در پاکستان مودودی شد از طرف کمپ شمشتو در پاکستان ناموس شهدا افغانستان به ذریعه زن های گمراه و به زن بیراه راز میکرد حالت شما

خراب بیا که جای ببرم که حال شما خوب شود و در جای میبرد به نام جج باز او را در بدل پول های گزاف به دیگران میفروختند باید گلبدین از طیاره از گردن اویزان شود هم کم است و سیاف و هابی شد که از طرف این شخص کمپ شمشتو به عربستان هزار ها ناموس مجاهدین بنام غلامی و چوپان فرستاد یک بی بی اصل افغانی به یک افغانستانی در سعودی باید سیاف از طیاره اویزان شود به بی بی گفتی که از آن ظالمان سنگ افغانستان شرف دارد و روی شان سیاه بود و ربانی پنجپیری شد و در وقت حاضر افغانستان فعالیت و خدمت به خوارج دارد.پ

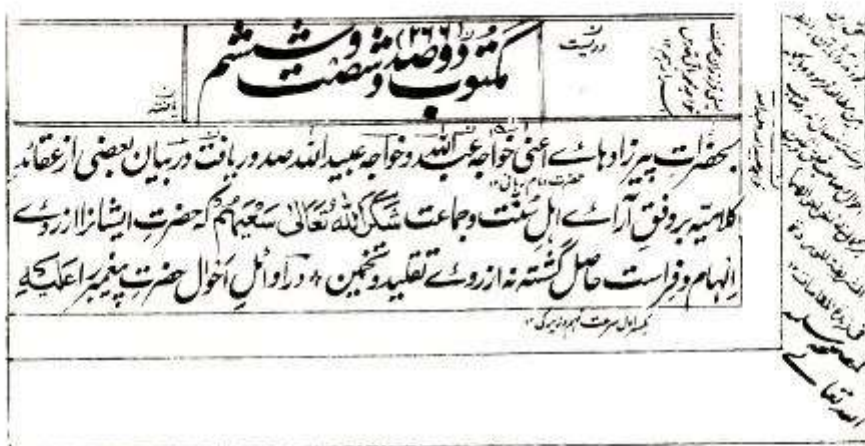
مثال شان جمعیت اصلاح و نجم الجوانان باید امنیت ملی و گارنیزیون و پولیس شما متوجه باشند که پیر اکمالات کنند آن را گفتار کرد دو کشور گرفته شود.

هر نوع تقریر سلطان المناظرین غازی مرد میدان مولوی غلام مشهور به نابغه یک گروه جنتی 729 گروه جهنمی را ثابت کرد شماره فیسبوک 0092338718434 و این گروه ثماً کر است هر قسم گفتار میکنند و گفتار حق نمیشوند بکماً گنگه است و هر قسم گفتار میکنند و گفتار حق نمیگویند همچون کور است هر چیز میبیند جز حق.

حق را ناحق گویند و رد شریعت است و رد شریعت کفر است غیر حق را به حق مقرب دیدن زندیق است و ضرورت دیدن انکار قصداً کفر است هر کس کافر را مسلمان گوید کافر است و هر کس مسلمان را کافر گوید خود شان کافر است.

اگر صلاح خیر لازم است و ان چوکی پرست که چوکی دولت را محکم گرفته و نمیخواهد از دست بدهد و قتل و قاتل هر دو طرف مسلمانها را در نظر ندارد تنها خود و چوکی را مبینند مسئولیت دنیا و آخرت به گردن شان است و از جمله ظالمان است باید مسلمانها به آواز بلند بگویند خارجی ها از خاک پاک ما خارج شوند و مثال دیگر اشخاصیکه مخالف صلح هستند نمیخواهد صلح باید باز بهانه میکنند که آزادی بیان از بین نرود و حقوق زنان از بین نرود چون این آزادی تولید انگلیس است و انگلیس ملحد هر نوع گفتار شان مردود میباشد و آن اشخاص میگوید حقوق زنان از بین نرود و آن زنان غاصبین است که میلوونها زمین حکومتی و شخصی را غصب نموده مثال امان الله خان غازی پادشاه افغانستان از طرف اشخاص بی عمل و چوکی پرست در ما بین ما مسلمانها تفرقه انداختند و هر طر لشکرکشی نمودند و شاه کشور را مجبور به ترک افغانستان نمود تا ایتالیا رفت اگر نمیرفت مثل تنظیم و تنظیم بازی قتل و قاتل که صورت گرفت در طول 40 سال به میلوونها شخص بی گناه را به شهادت رسید دست شاه جوان به این قتل و قاتل آلوده نشود.

حالا غیر حق را به حق مقرب می بینند و چوکی پرستی و دنیا پرستی را در نظر گیرد بخاطر نیم متر چوکی شریعت حضرت محمد مصطفی (ص) را قبول ندارد.



وَكَلَّمَ اللَّهُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَالشَّجَرَاتِ بِحُجُوبٍ وَبَدَّ بُوْدُ كَمَا سَفَرًا يَمِينًا تَوَارِجَ مَجْتَمِعِينَ عِلْمِ كَلَامِي وَابْنِ وَتَوَسُّعًا  
 بِحَضْرَتِ خَوانِمْ نُو كَذَرَانِيْدَه بُوْد نَدَا زَان رُو ز حَضْرَتِ اِيْشَان رَا دُوْر مِهْر سَمْلَه اَز سَائِلِ كَلَامِيَه رَا اِيْمَن دُوْر مِهْر  
 عَلَاحِدَه اَسْت وَحُكْمُ حُجُوْمِ اَلَيْكِيْن دُر اَكْثَرِ سَائِلِ مَوْاقِعْتِ بِشَيْخِ مَاتَرِيْدِيَه دَار نَدَه بِاِيْمَانِ رُو فَلَاسِيْفِيَه دُوْر مِهْر  
 وَبُوْد مِهْر اِيْشَان دُوْر فَلَاحِدَه وَز نَادُوْمَه كَمَا رَا صُوْفِيَه رَا نَا قَمِيْدَه لِجَلَالَتِ رَفْعَتِه اَنْدُوْر بِاِيْمَانِ بَلْفَضِيَه  
 اَز اَحْكَامِ فِقْهِيَه كِي بِلْمَلُوْمَه مُتَعَلِقِ اَنْدُوْر بِاِيْمَانِ كَمَا لَاتِ طَرِيْقَه عَلِيَه نَيْقَشِ بِنِيَه وَالتَّزَامِ اِيْشَانِ مَرْتَابَتِ  
 سَمْتِ رَا دُوْر بِاِيْمَانِ مَنَعِ اسْتِمَاعِ عِنْمَا وَنَمْنِ اَز حَضْرَتِ مَجْلِسِ رُقَا صَانِ وَتَلِيْمَتِ اَنْ اَكْثَرِ اَشْرَافِ اَلْمَشْرِفِ  
 سَرَبْتِ نِيَتَرُوْنَا نَعْبِيَتَرُوْنَا بِعَدْلِ اَلْحَيْلِ وَالصَّلَوةِ وَبِتَلْفِيْغِ الدَّعْوَاتِ بِجَنَابِ مَخْدُوْمِ رُوْمَا  
 كَرَامِ مَعْنَا يَكِيْن اِنْ فَيْضِ اَنْزِيْمَتِه تَا قَدْرُ مَخْرُوقِ اِحْسَانِ مَاءِ وَالذَّرِيْرُ كُو اَشْهَاتِ دُوْرِيْنِ طَرِيقِ سَبْقِ اَلْعَفْ  
 بِي رَا اَز اِيْشَانِ كَرَفْتَه اَسْت وَرُجُوْعِي حُرُوْفِ اِيْنِ رَا هِ رَا اَز اِيْشَانِ اَمْرُوْمَه دَوْلَتِ اَنْدُرَاجِ اَلْاَسْمَاءِ  
 فِي الْبِدَايَةِ بِبِرْكَتِ صَحْبَتِ اِيْشَانِ حَاصِلِ كَرُوْمَه وَتَعَاوُتِ سَفَرِ دُوْرِيْنِ رَا بَصِيْدَه تَه حَضْرَتِ اِيْشَانِ  
 اِيْقَتَه تُوْجِيْهَ شَرِيْفِ اِيْشَانِ دُوْر نُوْمِ مَاهِ اِيْنِ نَا فَاعِلِ رَا بِنَسْبِ نَقْشِ بِنِيَه رَسَانِيْدَه وَحَضْرَتِ فَاصلِ اِيْنِ  
 اَكْبَرِ رَا اَعْطَا فَرْمُوْدَه دُوْرِيْنِ مَدَتِ قَلِيْلَه اَنْجَه اَرْجَحِيَايَتِ وَظُهُوْرَاتِ وَاَنْوَارِ وَاَنْوَانِ وَتَسْبِيْحِ رِيْطِيَه  
 وَتَسْبِيْحِ كَيْفِيَه كَا اَلْبُغِيْلِ اِيْشَانِ رُو وَاوَدَه چِه مَشْرُوحِ وَبَدُوْجِ بِيَانِ تَفْصِيْلِ اَنْ نَمَايِيْدِيْمِيْنِ تُوْجِيْهَ شَرِيْفِ اِيْشَانِ  
 دِيْقِيَه مَانَدَه بَاشَدِ دَر مَعَارِفِ تُوْجِيْدِ وَاَشْجَاوُ قُرْبِ وَنَحِيْتِ وَاِعَاظِ وَمَسْرِيْنِ كَمَا بَرِيْنِ فَيْضِ مَكْشَاوُ نَدُوْر اَوْ حَقِيْقَتِ  
 اَنْ اَطْلَاعِ نَدَا نَدَه شَهُوْر وَوَقْدَتِ دَر كَثْرَتِ وَاَشْهَادَه كَثْرَتِ دَر رُحْمَتِ اَز عَدَنَاتِ وَتَسَاوِيِ اِيْنِ مَعَارِ  
 اَسْت بِاَجْمَلِه اَنْجَا كَمَا نَسْبِ نَقْشِ بِنِيَه اَسْت وَحَضْرَتِ فَاصلِ اِيْنِ اَكْبَرِ نَامِ اِيْنِ مَعَارِفِ بَر زَبَانِ اُوْرُوْنِ  
 وَنَشَانِ اِيْنِ شَهُوْر وَاَشْهَادَه رَا بِيَانِ نَمُوْدُوْنِ اَز كُوْنَه نَظَرِيْ اَسْت كَا رَفَا نَه اِيْنِ اَكْبَرِ بَلْبِنْدَه اَسْت  
 بِيْر تَرِيْمَتِيَه وَفَاصلِ نَسْبِ نَدَا دَه رَا گَاهِ اِيْنِ طُوْر وَاوَلْتِيَه رَفْعِ الْقَدْرِ اَز حَضْرَتِ اِيْشَانِ بَا اِيْنِ مَقْرَبِ  
 رَسِيْدَه بَاشَدِ اَكْرُوْر مَدَتِ عَمْرِ سَرِخُوْر اِيْمَانِ اَقْدَامِ حُدُوْمَه عَمَلِيَه شَا كَرُوْمَه بَاشَدِ نَسْبِ نَدُوْر اَوْ حَقِيْقَتِ  
 اَز تَقْصِيْرَاتِ خُوْدِ چِه اَعْضِ نَمَايِيْدِيْمِيْنِ رَسْمَنِيْگِي نَسَبِ خُوْدِ چِه اَنْظَارِ تَمَايِيْدِ اَنَا مَعَارِفِ اَكْبَرِ مَخْرُوْمِ

وَأَمَّا حَضْرَتِ مَجْلِسِ رُقَا صَانِ  
 وَتَلِيْمَتِ اَنْ اَكْثَرِ اَشْرَافِ اَلْمَشْرِفِ  
 سَرَبْتِ نِيَتَرُوْنَا نَعْبِيَتَرُوْنَا  
 بِعَدْلِ اَلْحَيْلِ وَالصَّلَوةِ  
 وَبِتَلْفِيْغِ الدَّعْوَاتِ  
 بِجَنَابِ مَخْدُوْمِ رُوْمَا

اَسْمَاءِ  
 فِي الْبِدَايَةِ

نَقْشِ بِنِيَه  
 رَسَانِيْدَه  
 وَحَضْرَتِ فَاصلِ  
 اِيْنِ اَكْبَرِ

نَمَايِيْدِيْمِيْنِ  
 تُوْجِيْهَ شَرِيْفِ  
 اِيْشَانِ



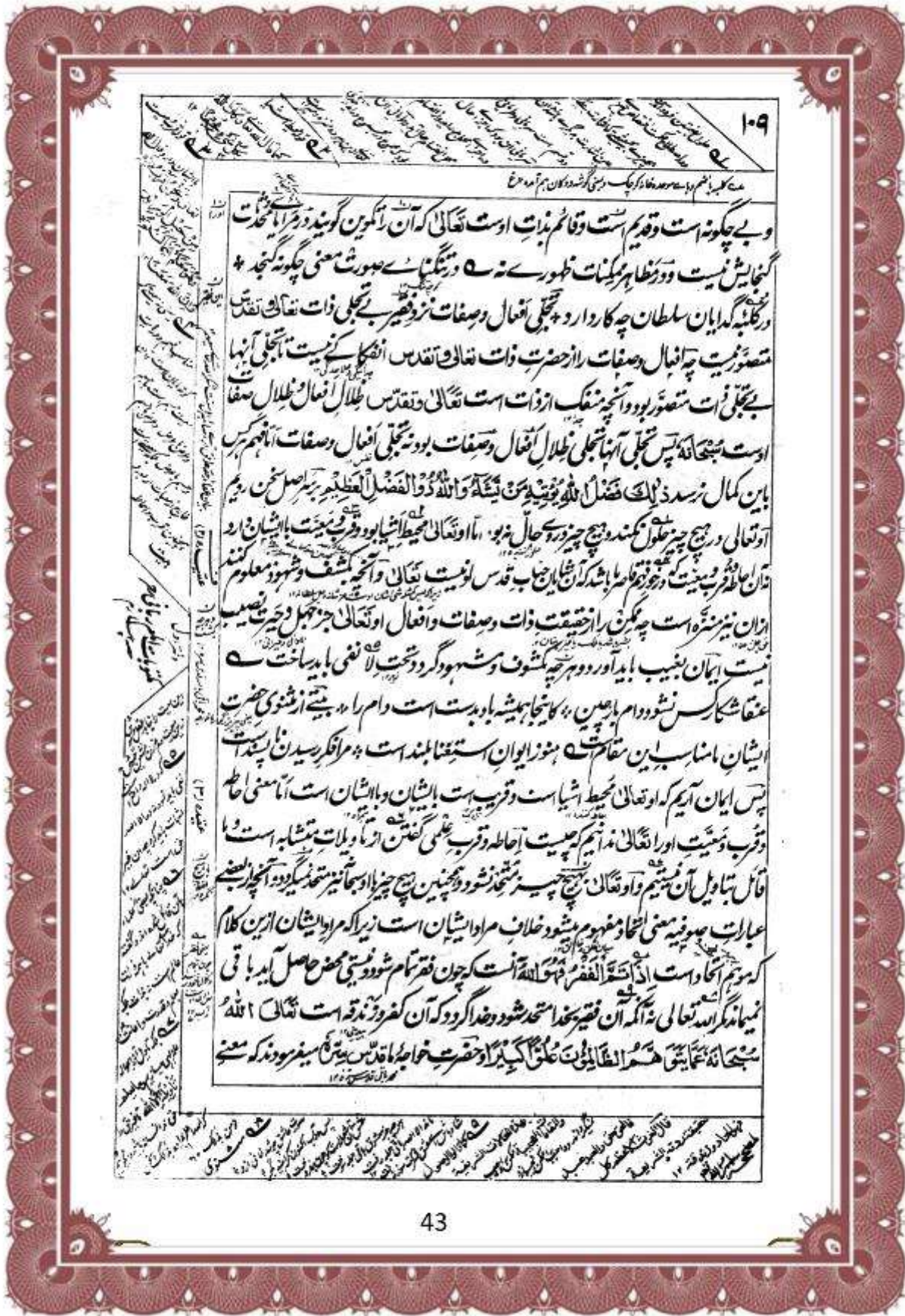




منه است... من الله... من العباد... من الملائكة... من الجن... من الإنس... من النور... من الظلمة... من الحياة... من الموت... من العرش... من الكرسي... من القلم... من الحبر... من الحروف... من الأصوات... من الالوان... من الأرقام... من الحواس... من الأفعال... من الصفات... من القدر... من الكرم... من العفو... من الغفران... من التوبة... من الاستغفار... من التوكل... من التوكل... من التوكل...

نمیشود و اما آنکه گفتیم آنقدر که تغییر و تحول را مقصور بر باشد که یکباره بعد از او بگیرد و آنست  
باشد چون همه او را بران واحد باشد که تغییر و تحول نبود پس حاجت نباشد با ثبات تعلقات معلوم  
مراور اما تغییر و تحول را هیچ بان تعلقات بود و نه بعد از علم که آنرا بعضی از متکلمین از تغییر و تحول  
آنقدر که گفتیم آنقدر که تعلقات و جانب معلومات اثبات کنیم که تغییر و تحول را در نزد ما یک کلام  
سبب است که از ازل تا ابد بهمان یک کلام گوئیم که اگر است از آنها سخنانی است و اگر  
نبی است هم از آنها اگر اعدام است هم از آنها محو است و اگر استعلام است هم از آنها اگر ترحمی  
است هم از آنها استخفا است و اگر ترحمی است هم از آنها جمع کتب منکره صحت مسئله نیست  
از ان کلام سبب اگر ترحمی است از آنها تسلیخ یافته است اگر اصل است هم از آنها صورت لفظی  
گرفته و اگر ترحمی است هم از آنها سطور گشته و اگر فرقان است هم از آنها تمیزل فرموده است  
و انده کلام حق که علی السطح کیفیت پس با پس در زوایا مختلف آنها آمده در همچنین یک فصل  
که مشروعات اولین آخرین بهمان یک فعل بوجود می آید که بهمان آنکه الان لحده کل  
بالصبر فریبت ازین اگر اخبار است و اگر امانت مربوط بان فعل است و اگر امانت و اگر امانت  
منوط هم بان فعل همچنین اگر اخبار است و اگر اعدام هاشی از ان فعل است پس فعل حق سخنان  
نیست و تعلقات ممانت نبود بلکه یک تعلق مخلوقات اولین و آخرین باوقات مخصوصه وجود  
خود بوجود می آید این تعلق نیز در یک فعل او تعالی همچون وجه گرفته است زیرا که چون را  
به همچون راه نیست که این عمل است اما الملک المصداق و اشعری چون از حقیقت فعل حق جل  
سلطانة اطلع ثبافته نمون را حاووش گفت و اتصال او سبحانه اند را حاووش دانست و آنست  
که اینها آمار فعل ازلی حق اند سبحانه اند افعال او تعالی و ازین مبدل است آنچه بعضی از متکلمین از فعل  
نبات نموده اند دوران مطون در مرتب افعال ممکنات جز فعل احد جعل سلطانة ندیده اند ان  
تجلی فی الحقیقت تجلی آمار فعل حق است سبحانه که تجلی فعل او تعالی زیرا که فعل او را تعالی که چون

منه است... من الله... من العباد... من الملائكة... من الجن... من الإنس... من النور... من الظلمة... من الحياة... من الموت... من العرش... من الكرسي... من القلم... من الحبر... من الحروف... من الأصوات... من الالوان... من الأرقام... من الحواس... من الأفعال... من الصفات... من القدر... من الكرم... من العفو... من الغفران... من التوبة... من الاستغفار... من التوكل... من التوكل... من التوكل...  
تعلقات  
منه است... من الله... من العباد... من الملائكة... من الجن... من الإنس... من النور... من الظلمة... من الحياة... من الموت... من العرش... من الكرسي... من القلم... من الحبر... من الحروف... من الأصوات... من الالوان... من الأرقام... من الحواس... من الأفعال... من الصفات... من القدر... من الكرم... من العفو... من الغفران... من التوبة... من الاستغفار... من التوكل... من التوكل... من التوكل...



مع کبریا هم باشد مع صفات کمال بر حق که در کتاب بر آمده است

و بی چونکه است و قدیم است و قائم بذات او است تعالی که آن را گویند و در آیات حدیث  
 گنجایش نیست و در ظاهر بر کمالات ظهور کرده و در مکنون صورت معنی چگونه بخند  
 در کتب که در بیان سلطان چه کار دارد و تجلی افعال و صفات نزد فقیر به تجلی ذات تعالی تقدس  
 متصور نیست چه افعال و صفات را از حضرت ذات تعالی تقدس انفعال کنست تا تجلی آنها  
 به تجلی ذات متصور بود و آنچه از صفات از ذات است تعالی و تقدس افعال افعال لطلال صفا  
 او است صبیحی که پس تجلی آنها تجلی لطلال افعال و صفات بود و تجلی افعال و صفات آنها هم گرس  
 باین کمال رسیدند لکن فضل الله یؤتی من یشاء و الله ذو الفضل العظیم بر اصل سخن بر می  
 آید تعالی در هیچ چیز معلوم نکنند و هیچ چیز در حال نبوی اما او تعالی محیط اشیا بود و در مرتبت با ایشان از  
 ذات اعظم مرتبت نیست که در هر دو عالم باشد که ایشان را در مرتبت تعالی و آنچه کشف و شهود معلوم کنند  
 از آن نیز منزله است چه گمان را از حقیقت ذات و صفات و افعال او تعالی جز در جهل و حیرت نصیب  
 نیست ایمان بعیب باید آورد و در هر چه کشوف و مشهور و در تحت لاف نفی باید ساخت  
 عقا شکی که سر نشود و دام با همین به کاخجا همیشه با و بدست است و امر را به جسته از شوی حضرت  
 ایشان با مناسبتین تمام است هنوز ایوان است تقابلند است به مافکر رسیدن است  
 پس ایمان آری که او تعالی محیط اشیا است و قریب است ایشان و با ایشان است اما معنی اعلم  
 و قریب و معیت او را تعالی ندانیم که صیفت احواله و قریب علمی گفتن از ما و احوالات متشابه است  
 قابل تبادل آن مرتبه و او تعالی آنچه پس مرتبه نشود و همچنین آنچه چیز او بجای مرتبه نشود و آنچه را بعضی  
 عبارات صوفیه معنی اشیا و مفهومی میشود خلاف مراد ایشان است زیرا که مراد ایشان از این کلام  
 که مومنین آنها است اذ انتم الفطرتموه الله است که چون فقر تمام شود و بی محض حاصل آید باقی  
 نیمانند که الله تعالی نه آنکه آن فقیر خدا شده شود و خدا گردد و که آن کفر و زندقه است تعالی الله  
 سبحانه تعالی هو الطالیوت علی کید او حضرت خواهد ما تقدس بی شکی میفرمودند که معنی

عبارت صوفیه معنی اشیا و مفهومی میشود خلاف مراد ایشان است زیرا که مراد ایشان از این کلام که مومنین آنها است اذ انتم الفطرتموه الله است که چون فقر تمام شود و بی محض حاصل آید باقی نیمانند که الله تعالی نه آنکه آن فقیر خدا شده شود و خدا گردد و که آن کفر و زندقه است تعالی الله سبحانه تعالی هو الطالیوت علی کید او حضرت خواهد ما تقدس بی شکی میفرمودند که معنی

عبارت صوفیه معنی اشیا و مفهومی میشود خلاف مراد ایشان است زیرا که مراد ایشان از این کلام که مومنین آنها است اذ انتم الفطرتموه الله است که چون فقر تمام شود و بی محض حاصل آید باقی نیمانند که الله تعالی نه آنکه آن فقیر خدا شده شود و خدا گردد و که آن کفر و زندقه است تعالی الله سبحانه تعالی هو الطالیوت علی کید او حضرت خواهد ما تقدس بی شکی میفرمودند که معنی



علمی الحاکم نموده اند و گفته اند که مفهوم علم عقین مفهوم ذات است تعالی و تقدس یا عقین مفهوم قدرت  
 و ارادت است عینیت باعتبار وجود خارجی گفته اند پس تا تغییر وجود خارجی اعتبار نکنند از نفاذ  
 صفات خارج نشوند و تغییر اعتباری که لا یشکی بهمین نفعاً حکم گرفت و او تعالی قدیم و اولی است  
 و غیر او را قدیم و اولیت ثابت نبود مگر این بین برین حکم اجمال فرموده اند و هر سیکه قدیم و اولیت غیر  
 حق بکل وجهی حاصل گشته است تکفیر و نموده اند آنم غزالی ازین راه تکفیر این شیناوت را فی  
 و غیر ایشان نموده است که قابل بقدم عقول و نفوس اند و بقدم میبوی و صورت گمان برده اند  
 و سموات را با آنچه در ایشان است قدیم دانسته اند حضرت خواجده باقی کس که میفرمودند که شیخ  
 محی الدین بن العربی بقدم ازین کلمات قابل است این سخن از ظاهر محض و باید داشت و محمول بر  
 تاویل باید ساخت تا با جمیع اهل علم مخالف نشود و او تعالی قادر بر خیر است از شائبه ایجاب و غلظت  
 انصاف از منتزه و مبر است فلا سفی فی خرد کمال را در ایجاب دانسته نفی امتیاز از واجب تعالی  
 نموده و اثبات ایجاب نموده اند این بخیر دان واجب را تعالی و تقدس و معطل و بکار داشته اند  
 و چون یک مشتق است که آن هم با ایجاب است از فانی سموت و ارض صا و رند است و وجود و جودش نسبت  
 به عقل تعالی داده که وجود آن جز در توهم ایشان ثابت نشده است بر عزم فاسد ایشان ایشان را  
 یعنی سبحانه و تعالی هیچ کاره نیست تا چاره بید که در وقت اضطراب و اضطراب را تعالی بعتق تعالی  
 آرد و حضرت حق سبحانه و تعالی هیچ جوع کند که او را تنگانی در وجود و جودش در غلظت نموده اند گویند که  
 عقل تعالی است که به سبب جود و جودش تعلق دارد بلکه به عقل تعالی هم جوع ندارد که او را در وقوع بیات ایشان  
 نیز امتیاز نیست این بید و نمان و حقیق و بلاهت پیش قدم فرق ضلاله اند کافران را تجب  
 بحضرت حق سبحانه و تعالی سے آرد و وقع ملیه از او تعالی میطلبند بخلات این سفیهان و چون درین  
 بید و نمان از جمیع فرق ضلاله و بلاهت بیشتر است سبکی که در او کار است با حکما و منسب  
 و عباد و عداوت است با اخبار رسوله و تمیز ترتیب مقدمات فاسده است و تلبیس لائل و شواهد با

در معرفت  
 علم عقین  
 مفهوم ذات  
 اعتبار نکنند  
 از نفاذ صفات  
 خارج نشوند  
 تغییر اعتباری  
 که لا یشکی  
 بهمین نفعاً  
 حکم گرفت  
 او تعالی  
 قدیم و اولی  
 است  
 و غیر او را  
 قدیم و اولیت  
 ثابت نبود  
 مگر این بین  
 برین حکم  
 اجمال فرموده  
 اند  
 و هر سیکه  
 قدیم و اولیت  
 غیر حق  
 بکل وجهی  
 حاصل گشته  
 است  
 تکفیر و  
 نموده اند  
 آنم غزالی  
 ازین راه  
 تکفیر این  
 شیناوت را  
 فی و غیر  
 ایشان  
 نموده است  
 که قابل  
 بقدم عقول  
 و نفوس  
 اند و بقدم  
 میبوی و  
 صورت  
 گمان برده  
 اند و  
 سموات را  
 با آنچه  
 در ایشان  
 است  
 قدیم  
 دانسته  
 اند  
 حضرت  
 خواجده  
 باقی کس  
 که  
 میفرمودند  
 که  
 شیخ  
 محی الدین  
 بن العربی  
 بقدم  
 ازین  
 کلمات  
 قابل  
 است  
 این  
 سخن  
 از  
 ظاهر  
 محض  
 و  
 باید  
 داشت  
 و  
 محمول  
 بر  
 تاویل  
 باید  
 ساخت  
 تا  
 با  
 جمیع  
 اهل  
 علم  
 مخالف  
 نشود  
 و  
 او  
 تعالی  
 قادر  
 بر  
 خیر  
 است  
 از  
 شائبه  
 ایجاب  
 و  
 غلظت  
 انصاف  
 از  
 منتزه  
 و  
 مبر  
 است  
 فلا  
 سفی  
 فی  
 خرد  
 کمال  
 را  
 در  
 ایجاب  
 دانسته  
 نفی  
 امتیاز  
 از  
 واجب  
 تعالی  
 نموده  
 و  
 اثبات  
 ایجاب  
 نموده  
 اند  
 این  
 بخیر  
 دان  
 واجب  
 را  
 تعالی  
 و  
 تقدس  
 و  
 معطل  
 و  
 بکار  
 داشته  
 اند  
 و  
 چون  
 یک  
 مشتق  
 است  
 که  
 آن  
 هم  
 با  
 ایجاب  
 است  
 از  
 فانی  
 سموت  
 و  
 ارض  
 صا  
 و  
 رند  
 است  
 و  
 وجود  
 و  
 جودش  
 نسبت  
 به  
 عقل  
 تعالی  
 داده  
 که  
 وجود  
 آن  
 جز  
 در  
 توهم  
 ایشان  
 ثابت  
 نشده  
 است  
 بر  
 عزم  
 فاسد  
 ایشان  
 ایشان  
 را  
 یعنی  
 سبحانه  
 و  
 تعالی  
 هیچ  
 کاره  
 نیست  
 تا  
 چاره  
 بید  
 که  
 در  
 وقت  
 اضطراب  
 و  
 اضطراب  
 را  
 تعالی  
 بعتق  
 تعالی  
 آرد  
 و  
 حضرت  
 حق  
 سبحانه  
 و  
 تعالی  
 هیچ  
 جوع  
 کند  
 که  
 او  
 را  
 تنگانی  
 در  
 وجود  
 و  
 جودش  
 در  
 غلظت  
 نموده  
 اند  
 گویند  
 که  
 عقل  
 تعالی  
 است  
 که  
 به  
 سبب  
 جود  
 و  
 جودش  
 تعلق  
 دارد  
 بلکه  
 به  
 عقل  
 تعالی  
 هم  
 جوع  
 ندارد  
 که  
 او  
 را  
 در  
 وقوع  
 بیات  
 ایشان  
 نیز  
 امتیاز  
 نیست  
 این  
 بید  
 و  
 نمان  
 و  
 حقیق  
 و  
 بلاهت  
 پیش  
 قدم  
 فرق  
 ضلاله  
 اند  
 کافران  
 را  
 تجب  
 بحضرت  
 حق  
 سبحانه  
 و  
 تعالی  
 سے  
 آرد  
 و  
 وقع  
 ملیه  
 از  
 او  
 تعالی  
 میطلبند  
 بخلات  
 این  
 سفیهان  
 و  
 چون  
 درین  
 بید  
 و  
 نمان  
 از  
 جمیع  
 فرق  
 ضلاله  
 و  
 بلاهت  
 بیشتر  
 است  
 سبکی  
 که  
 در  
 او  
 کار  
 است  
 با  
 حکما  
 و  
 منسب  
 و  
 عباد  
 و  
 عداوت  
 است  
 با  
 اخبار  
 رسوله  
 و  
 تمیز  
 ترتیب  
 مقدمات  
 فاسده  
 است  
 و  
 تلبیس  
 لائل  
 و  
 شواهد  
 با



درین ایام فرزند می محمد معصوم جوهر شمع موقوف را تمام کرد و در اثنا بسبق او قباحتها این حیوان بویح  
 آمد و قائمه با بران مترتب شد انحمد لله الذی هدانا لهذا انما كنا لآلهمت له لولا ان هدانا  
 الله لقلنا بجماعت و فصل کتبتک بالحق و عیالت شیخ محی الدین بن العربی نیز ناظر با یجاب است  
 بود معنی قدرت مرافقت بغلسف دارد که صحت ترک از قبا و سنجو زنی نمی نماید جانب فعل الازمه  
 عجاب کار و بار است شیخ محی الدین از مقبولان و نظر می و رآید و اکثر علوم او که مخالف آراء اهل  
 حق اند خطا و تا صواب ظاهر میشوند اما که بظلمت کشفی معذوری داشته اند و در رنگ خطای اجتهادی  
 از ملامت مفرغ ساخته این اعتقاد و خاص است این فقیه را و او شیخ محی الدین که او را از مقبولان میدانند  
 و علوم مخالفه او را خطا و مضرت می بینند جمعی هستند ازین طائفه که شیخ را طعن ملامت میکنند و هم  
 علوم او را خطئه بینان رو جمعی دیگر ازین طائفه تقلید شیخ را اختیار کرده جمیع علوم او را صواب  
 و بدلائل و شواهد بر حقیقت آن علوم را اثبات مینمایند و شک نیست که این هر دو فریق راه افراط  
 و تقلیط اختیار کرده اند و از توشیط حال دور مانده شیخ را که از اولیای مقبولان است بواسطه خطای  
 کشفی چگونه تذکره و شعور و علوم او را که از صواب و بر اند و مخالف آراء اهل حق اند چگونه بقلیبت  
 توان کرد و قال الحق هوالقسط الذی یوقف علیه سبعا اندمتمه و کسر چه آراء و سئله و صحت  
 وجود شیخ غیر ازین طائفه باشد شریک اند چه چند شیخ و درین سئله نیز طریقه خاص او و اما اصل سخن  
 شریک است در این سئله نیز هر چند بطایفه مخالفت بمعتقدات اهل حق دارد اما قابل توجبه است ایشان  
 جمیع این فقیه بعد از الله سبحانه و تعالی شرح هر باعیات حضرت ایشان با این سئله را بمعتقدات  
 اهل حق جمیع ساخته است و تراغ و تطمین بالمعظ عامه شده و مشکوک شجاعت طفرین را عمل ساخته  
 بر هیچیک عمل نرسید و اشتباه نموده بحال الذی یخطف علی الناس و یریدو انست که مکینات با سرب  
 چه جوهر و چه انراض و چه اجسام و چه مقول و چه نفوس و چه افلاک و چه عناصر همه مستند با سنجاق و قفا و مختار  
 اند که از کرم عظم اینهارا بوجود آورده است و چنانچه اینهارا بوجود و اولیای محتاج اند در بقا نیز باوجاجانه  
 عدد قبا و حاشا

این شیخ را مقبولان  
 و مقبولان را مقبولان  
 و مقبولان را مقبولان  
 و مقبولان را مقبولان



محتاج اند وجود اسباب و وسائط را و پوش فعل خود ساخته است و حکمت اقیاب قدرت گردانیده و لا بلک  
 اسباب و واسطه ثبوت فعل خود کرده و حکمت را وسیله وجود قدرت فرموده زیرا که از باب فطانت که بصیرت  
 ایشان مجمل متابعت ابنیا علیکم الصلوٰت و السلام است و مشتکل شده است میدانند که اسباب  
 و وسائل که در وجود و بقا با وسبب آن محتاجند و ثبوت و قیام از و وارند و بوسه وارند و غایب و غافلند  
 و فی الحقیقت جماعت اند چونند و در دیگر که مثل آنهاست تا تاثیر کنند و احداث و اختراع آن نمایند  
 قادر است و را آنها که ایجاد آن میفرماید و کمالات الاثمه و اعطای مینماید که چنانچه در فاعل فاعلیک  
 از جماعت منینت بدو انجامیده برین فاعل و مرکب او چه میدانند که این فعل مناجرات است و غایت  
 است مادر او که ایجاد آن فعل میفرماید پس فعل جواز و پوشش فعل مناجرات است و در حقیقت نشد  
 بلکه آن فعل مناجرات و اول شد بر فاعل حقیقی فکذا اهدا آرس و در فهم آنچه فعل جواز و پوشش  
 فعل فاعل حقیقی است که از کمال غیب و جواز منجر او واسطه آن فعل صاحب قدرت دانسته است و از  
 فاعل حقیقی که نوشته نیست به کثیر از کثیر و بد کثیر این معرفت مقبوس از شکاکت نبوت  
 فهم کس این جاز را جمیع کمال و در رفع اسباب میدانند و اینها را بشیاء را به توسط اسباب حضرت  
 حق سبحانہ و تعالیٰ منتصب میسازند تا میدانند که در رفع اسباب بفع حکمت است که در غیر این چنین  
 متصل ملحوظ است دنیا ما خلقت لهذا ابطال انبیا علیکم الصلوٰت و السلام مرعات اسباب  
 مینمایند و فعلیض امر این مرعات حضرت حق سبحانہ و تعالیٰ میفرمایند چنانچه حضرت یعقوب علی  
 نبینا و علیکم الصلوٰت و السلام ملاحظه چشم زخم نموده پس آن خود را وصیت فرمود و با وجود آنکه  
 من باب و احدی و از ستموار من ابا بینه مقترقه با وجود این مرعات تفویض امر حق فرموده مجمل لغا

لعمري اني لارجو ان يعجزني احد من خلق الله  
 فانا لله و اعوذ بالله من عذاب القبر  
 اللهم اغفر لي ما مضى و ما مضى و ما مضى  
 و ما مضى و ما مضى و ما مضى  
 و ما مضى و ما مضى و ما مضى  
 و ما مضى و ما مضى و ما مضى  
 و ما مضى و ما مضى و ما مضى  
 و ما مضى و ما مضى و ما مضى  
 و ما مضى و ما مضى و ما مضى  
 و ما مضى و ما مضى و ما مضى  
 و ما مضى و ما مضى و ما مضى

فَقُلْتُ وَمَا أُغْنِي عَنْكَ مِنَ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَعَلَيْهِ  
فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُتَوَكِّلُونَ. حضرت حق سبحانہ تعالیٰ این معرفت اور تسبیح فرموده است و بخود  
نسبت داده که بعد از ان فرموده وَرَأَيْتَهُ لَذُو عِلْمٍ لَمَّا عَلِمْنَا لَهُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ  
و حضرت حق سبحانہ تعالیٰ در قرآن مجید حضرت پیغمبر را نیز توسط اسباب اشارت می فرماید یا  
أَيُّهَا النَّبِيُّ سُبْحَانَكَ اللَّهُ وَمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْأُمَمِ مِمَّنْ بَايَعُوا تَائِبِينَ اسباب رو است که حضرت حق  
سبحانه و تعالیٰ در بعض اوقات در اسباب تاثیر نیز خلق فرماید تا موثر گردد و در بعض اوقات تاثیر در آفاق  
خلق نکست پس این چهار سیح اثر را خاصه مرتب نشود و چنانچه شاهدیم این معنی را در اسباب که وجود  
مسببات گاهی بر آن اسباب مرتب میشود و گاهی هیچ اثری از آن بطور معنی آید آنکارا در مطلق  
تاثیر اسباب مکاره است تا شریک گفت و آن تاثیر را در رنگ و جووان بنسب بایجاد حضرت حق  
سبحانه و تعالیٰ بایر است راسته فقیر درین مسأله نیست و الله سبحانه الله المذموم آیین بیان الراجح  
گشت که توسط اسباب منافی توکل نیست چنانچه ناقصان گمان بکنند بلکه در توسط اسباب کمال توکل  
است حضرت یعقوب علیه السلام در تفسیر قوله الصلوة والسلام مراعات سبب را با توفیق امر حق سبحانہ  
توکل فرموده و علیه توکل المذموم کون و او تعالیٰ مرید و مشر است و خالق  
این بر دو اما اخیر معنی است و از مشر معنی نه این فرقیست دقیق در میان اراده و رضا که حضرت حق  
سبحانه و تعالیٰ اهل سنت را با آن فرق مخصص ساخته است سایر فرق بواسطه عدم اہمیت را با این فرق  
و رضالت مانده اند معتزله از اینجا بحد را خالق افعال خود گفته اند و اینجا کفر و معاصی را با او منسوب ساخته  
از کلام شیخ محمد الیقین استماعان او مفہوم میشود که چنانچه ایمان و احتمال صالح مرضی اسم الہادی است که  
بوحامی نیز مرضی اسم افضل است این سخن نیز مخالف اهل حق است و سبیلے با احتجاج وار و که منشأ رضا  
گشته است چنانکه گویند که اشراق و انصاف و مرضی آفتاب است و حضرت حق سبحانہ و تعالیٰ بعبود  
قدرت و اراده داده است که با اختیار خود سبب افعال سببایند خلق افعال حضرت حق سبحانہ

فَقُلْتُ وَمَا أُغْنِي عَنْكَ مِنَ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَعَلَيْهِ  
فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُتَوَكِّلُونَ. حضرت حق سبحانہ تعالیٰ این معرفت اور تسبیح فرموده است و بخود  
نسبت داده که بعد از ان فرموده وَرَأَيْتَهُ لَذُو عِلْمٍ لَمَّا عَلِمْنَا لَهُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ  
و حضرت حق سبحانہ تعالیٰ در قرآن مجید حضرت پیغمبر را نیز توسط اسباب اشارت می فرماید یا  
أَيُّهَا النَّبِيُّ سُبْحَانَكَ اللَّهُ وَمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْأُمَمِ مِمَّنْ بَايَعُوا تَائِبِينَ اسباب رو است که حضرت حق  
سبحانه و تعالیٰ در بعض اوقات در اسباب تاثیر نیز خلق فرماید تا موثر گردد و در بعض اوقات تاثیر در آفاق  
خلق نکست پس این چهار سیح اثر را خاصه مرتب نشود و چنانچه شاهدیم این معنی را در اسباب که وجود  
مسببات گاهی بر آن اسباب مرتب میشود و گاهی هیچ اثری از آن بطور معنی آید آنکارا در مطلق  
تاثیر اسباب مکاره است تا شریک گفت و آن تاثیر را در رنگ و جووان بنسب بایجاد حضرت حق  
سبحانه و تعالیٰ بایر است راسته فقیر درین مسأله نیست و الله سبحانه الله المذموم آیین بیان الراجح  
گشت که توسط اسباب منافی توکل نیست چنانچه ناقصان گمان بکنند بلکه در توسط اسباب کمال توکل  
است حضرت یعقوب علیه السلام در تفسیر قوله الصلوة والسلام مراعات سبب را با توفیق امر حق سبحانہ  
توکل فرموده و علیه توکل المذموم کون و او تعالیٰ مرید و مشر است و خالق  
این بر دو اما اخیر معنی است و از مشر معنی نه این فرقیست دقیق در میان اراده و رضا که حضرت حق  
سبحانه و تعالیٰ اهل سنت را با آن فرق مخصص ساخته است سایر فرق بواسطه عدم اہمیت را با این فرق  
و رضالت مانده اند معتزله از اینجا بحد را خالق افعال خود گفته اند و اینجا کفر و معاصی را با او منسوب ساخته  
از کلام شیخ محمد الیقین استماعان او مفہوم میشود که چنانچه ایمان و احتمال صالح مرضی اسم الہادی است که  
بوحامی نیز مرضی اسم افضل است این سخن نیز مخالف اهل حق است و سبیلے با احتجاج وار و که منشأ رضا  
گشته است چنانکه گویند که اشراق و انصاف و مرضی آفتاب است و حضرت حق سبحانہ و تعالیٰ بعبود  
قدرت و اراده داده است که با اختیار خود سبب افعال سببایند خلق افعال حضرت حق سبحانہ

کلمات حق سبحانہ تعالیٰ  
در این آیه مبارکہ  
فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُتَوَكِّلُونَ  
یعنی ای کسانی که  
توکل بر حق سبحانہ  
و تعالیٰ کرده اید  
شما را در هر امری  
که بخواهید  
توکل کنید  
پس متوکلان  
توکل کنید  
بر حق سبحانہ  
و تعالیٰ  
چونکه او است  
که بر همه چیز  
قدرت مطلق  
دارد و هیچ  
کس را در برابر  
قدرت او  
نیست  
پس ای کسانی  
که بر حق سبحانہ  
و تعالیٰ توکل  
کرده اید  
شما را در هر  
امر و شئ  
توکل کنید  
بر او  
چونکه او است  
که بر همه چیز  
قدرت مطلق  
دارد و هیچ  
کس را در برابر  
قدرت او  
نیست  
پس ای کسانی  
که بر حق سبحانہ  
و تعالیٰ توکل  
کرده اید  
شما را در هر  
امر و شئ  
توکل کنید  
بر او

کلمات حق سبحانہ تعالیٰ  
در این آیه مبارکہ  
فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُتَوَكِّلُونَ  
یعنی ای کسانی که  
توکل بر حق سبحانہ  
و تعالیٰ کرده اید  
شما را در هر امری  
که بخواهید  
توکل کنید  
پس متوکلان  
توکل کنید  
بر حق سبحانہ  
و تعالیٰ  
چونکه او است  
که بر همه چیز  
قدرت مطلق  
دارد و هیچ  
کس را در برابر  
قدرت او  
نیست  
پس ای کسانی  
که بر حق سبحانہ  
و تعالیٰ توکل  
کرده اید  
شما را در هر  
امر و شئ  
توکل کنید  
بر او  
چونکه او است  
که بر همه چیز  
قدرت مطلق  
دارد و هیچ  
کس را در برابر  
قدرت او  
نیست  
پس ای کسانی  
که بر حق سبحانہ  
و تعالیٰ توکل  
کرده اید  
شما را در هر  
امر و شئ  
توکل کنید  
بر او

منسوب است و کسب با نشان عادت الله سبحانه برین جاری شده است که بعد از قصد عبودیت  
 فعل خود را خلق حق سبحانه و تعالی بان فعل متعلق میشود و چون فعل عبودیت بقصد و اختیار اوست  
 می باید پس ناچار متعلق به حق و توهم و ثواب و عقاب بود و آنکه گفته اند که اختیار عیب ضعیف است  
 اگر ضعیف باعتبار قوت اختیار حق سبحانه آنکه گفته اند سلم است و اگر ضعیف با این معنی گفته اند  
 که در او فعل متعلق کافیه نیست پس غیر صحیح است **فان الله سبحانه لا یكلفکم شیئاً** فی ضعیف  
 بل **یرید الیسر** و **لا یرید العسر** **و الله یفرق ما فی البین** جز آنکه در فعل موقوت را مقصود بقدر حق  
 است که موقوت را عذاب محله جز آنکه وفای فرموده قوله ذات و ای را منوط با بیان بر وقت خود  
**ذلک تقدیر العزیز الحکیم** بعد از آن که بتوفیق الله سبحانه ما هم می دانیم که کفر و زینت  
 بحضرت حق سبحانه و تعالی که منوی نعم ظاهره و باطنه است و موجودات و ارض است و هر  
 بزرگی و کمالات که هست مرخص است از آن است جز آن کفر با او که از اشیاء مخلوقات بود  
 مخلوق است و در عذاب و چنین ایمان آوردن بغیب این چنین منصف بزرگ را راست گوشتن  
 او را با وجود ممانعت نفس و شیطان یا هر که جز او او بهترین جزا بود و آن مخلوق است و نعمت ملذذ  
 بعضی از شایخ فرموده اند که دخول بهشت فی حقیقت مرطوب فی فعل حق است سبحانه و منوط  
 ساعتن آن ایمان بنا بر آنست که هر چه جزا اعمال بود **الذی باشد** و نیز و غیره و چون بهشت فی  
 مرطوب با بیان است لیکن ایمان فضل اوست سبحانه و عطیة او تعالی و دخول نامرطوب کفر است  
 و کفر ناشی است از هر یک نفس اماره **ما اصابتک من حسنة فحین الله و ما اصابتک من**  
**سنة فحین نفسک** باید آنست که مرطوب ساعتن دخول بهشت را ایمان فی حقیقت عظیم  
 ایمان است بلکه تعظیم مؤمن به است که این چنین اعظیم القدر بر آن مترتب شده است و چنین  
 منوط ساعتن دخول نادر است کفر حقیر است و جمیل آنکه نسبت با و این کفر بوقوع آمده است این  
 طور محسوس است بر دوام بر آن مترتب گشته است بخلاف آنچه بعضی از شایخ گفته اند که ازین دقیقه

منسوب است و کسب با نشان عادت الله سبحانه برین جاری شده است که بعد از قصد عبودیت  
 فعل خود را خلق حق سبحانه و تعالی بان فعل متعلق میشود و چون فعل عبودیت بقصد و اختیار اوست  
 می باید پس ناچار متعلق به حق و توهم و ثواب و عقاب بود و آنکه گفته اند که اختیار عیب ضعیف است  
 اگر ضعیف باعتبار قوت اختیار حق سبحانه آنکه گفته اند سلم است و اگر ضعیف با این معنی گفته اند  
 که در او فعل متعلق کافیه نیست پس غیر صحیح است **فان الله سبحانه لا یكلفکم شیئاً** فی ضعیف  
 بل **یرید الیسر** و **لا یرید العسر** **و الله یفرق ما فی البین** جز آنکه در فعل موقوت را مقصود بقدر حق  
 است که موقوت را عذاب محله جز آنکه وفای فرموده قوله ذات و ای را منوط با بیان بر وقت خود  
**ذلک تقدیر العزیز الحکیم** بعد از آن که بتوفیق الله سبحانه ما هم می دانیم که کفر و زینت  
 بحضرت حق سبحانه و تعالی که منوی نعم ظاهره و باطنه است و موجودات و ارض است و هر  
 بزرگی و کمالات که هست مرخص است از آن است جز آن کفر با او که از اشیاء مخلوقات بود  
 مخلوق است و در عذاب و چنین ایمان آوردن بغیب این چنین منصف بزرگ را راست گوشتن  
 او را با وجود ممانعت نفس و شیطان یا هر که جز او او بهترین جزا بود و آن مخلوق است و نعمت ملذذ  
 بعضی از شایخ فرموده اند که دخول بهشت فی حقیقت مرطوب فی فعل حق است سبحانه و منوط  
 ساعتن آن ایمان بنا بر آنست که هر چه جزا اعمال بود **الذی باشد** و نیز و غیره و چون بهشت فی  
 مرطوب با بیان است لیکن ایمان فضل اوست سبحانه و عطیة او تعالی و دخول نامرطوب کفر است  
 و کفر ناشی است از هر یک نفس اماره **ما اصابتک من حسنة فحین الله و ما اصابتک من**  
**سنة فحین نفسک** باید آنست که مرطوب ساعتن دخول بهشت را ایمان فی حقیقت عظیم  
 ایمان است بلکه تعظیم مؤمن به است که این چنین اعظیم القدر بر آن مترتب شده است و چنین  
 منوط ساعتن دخول نادر است کفر حقیر است و جمیل آنکه نسبت با و این کفر بوقوع آمده است این  
 طور محسوس است بر دوام بر آن مترتب گشته است بخلاف آنچه بعضی از شایخ گفته اند که ازین دقیقه

و آنچه آن تا آن حد خدا حق تعالی و رسول و علی صوره رسوله و غیره  
 الله و ما اصابتک من حسنة فحین الله و ما اصابتک من سنة فحین نفسک  
 باید آنست که مرطوب ساعتن دخول بهشت را ایمان فی حقیقت عظیم  
 ایمان است بلکه تعظیم مؤمن به است که این چنین اعظیم القدر بر آن مترتب شده است و چنین  
 منوط ساعتن دخول نادر است کفر حقیر است و جمیل آنکه نسبت با و این کفر بوقوع آمده است این  
 طور محسوس است بر دوام بر آن مترتب گشته است بخلاف آنچه بعضی از شایخ گفته اند که ازین دقیقه

در چهره دیگر از غضب می آید که در آن مرتبه را منور و افضل می نامند  
 خالی است و ایضا در دخول ناز که عدیل است مثل این که تشریحی نیست چه دخول نافی تحقیقت  
 مربوط بکفر است و الله سبحانه و تعالی که از اهل عالمی را مومنان و کفر است  
 در مرتبه است خواهست در دید به جهت و به کیف و به شبه و به مثال این مسئله است که جمیع فرق  
 اهل ملت و غیر اهل ملت غیر اهل سنت همه منکر آئند و رویت به جهت و به کیف را تجویز نمی نمایند چنان  
 که شیخ محی الدین بن العربی نیز رویت آخرت را بجلی صدوری فرود می آورد و بجز این تجویز نمی نماید  
 روایت حضرت ایشان را از شیخ نقل میکند و ندک اگر معتزله رویت را به تبه تنزیه مقتید نمیکند و ندو به تنزیه  
 نیز قائل می گشتند و رویت را با این تجلی نیز سید استند هرگز از رویت انکار نمیکند و ندو محال نیستند یعنی  
 انکار ایشان از سبب جسمی و به کیفی است که مخصوص به تنزیه است بخلاف این تجلی که جهت و کیف  
 در آن ملحوظ است نوشته ماند که رویت آخرت را بجلی صدوری فرود آوردن فی تحقیقت انکار کردن  
 است هر رویت را چه آن تجلی صدوری اگر چه احتمالات صورتی و نیاجدا بود رویت حق نیست و ندو  
 بیزاد المومنون یغیر کیفی و زاد سراج و صبر بن مقال به بعثت انبیاء علیهم الصلوات  
 و اللطائفات رحمت عالمیان است اگر توسط وجود این بزرگواران نمی بود ما که از مرتبه ذات  
 و صفات واجب الوجود تعالی تقدیس که ولایت می فرمود و صفیات مولا را با جلالشانه از عدم صفیات  
 او سبحانه که آن میسر نبود و محمول قصه مابین تنزیه نور دعوت ایشان ازین معنی معزول است انچه  
 تمام مابین تقلید این بزرگواران درین معامله منقول است عقل هر چند محبت است اما در محبت تمام  
 است و میرتبه بلوغ نرسیده تجر بالغه بعثت انبیاء است علیه الصلوات و اللطائفات که عذاب  
 و ثواب اخروی دائمی منوط با نیت است سوال چون عذاب اخروی دائمی منوط با بعثت است  
 پس بعثت را رحمت عالمیان گفتن چه معنی بود به جواب بعثت عین رحمت است که بی بعثت  
 ذات و صفات واجب الوجود است تعالی تقدیس که تضرع معادوات و نبویه و اخرویه است و بدو  
 بعثت معلوم و نیز گفته است آنچه مناسب جواب مدیس او تعالی است از آنچه نامناسب جواب  
 تعالی است

در مرتبه است خواهست در دید به جهت و به کیف و به شبه و به مثال این مسئله است که جمیع فرق  
 اهل ملت و غیر اهل ملت غیر اهل سنت همه منکر آئند و رویت به جهت و به کیف را تجویز نمی نمایند چنان  
 که شیخ محی الدین بن العربی نیز رویت آخرت را بجلی صدوری فرود می آورد و بجز این تجویز نمی نماید  
 روایت حضرت ایشان را از شیخ نقل میکند و ندک اگر معتزله رویت را به تبه تنزیه مقتید نمیکند و ندو به تنزیه  
 نیز قائل می گشتند و رویت را با این تجلی نیز سید استند هرگز از رویت انکار نمیکند و ندو محال نیستند یعنی  
 انکار ایشان از سبب جسمی و به کیفی است که مخصوص به تنزیه است بخلاف این تجلی که جهت و کیف  
 در آن ملحوظ است نوشته ماند که رویت آخرت را بجلی صدوری فرود آوردن فی تحقیقت انکار کردن  
 است هر رویت را چه آن تجلی صدوری اگر چه احتمالات صورتی و نیاجدا بود رویت حق نیست و ندو  
 بیزاد المومنون یغیر کیفی و زاد سراج و صبر بن مقال به بعثت انبیاء علیهم الصلوات  
 و اللطائفات رحمت عالمیان است اگر توسط وجود این بزرگواران نمی بود ما که از مرتبه ذات  
 و صفات واجب الوجود تعالی تقدیس که ولایت می فرمود و صفیات مولا را با جلالشانه از عدم صفیات  
 او سبحانه که آن میسر نبود و محمول قصه مابین تنزیه نور دعوت ایشان ازین معنی معزول است انچه  
 تمام مابین تقلید این بزرگواران درین معامله منقول است عقل هر چند محبت است اما در محبت تمام  
 است و میرتبه بلوغ نرسیده تجر بالغه بعثت انبیاء است علیه الصلوات و اللطائفات که عذاب  
 و ثواب اخروی دائمی منوط با نیت است سوال چون عذاب اخروی دائمی منوط با بعثت است  
 پس بعثت را رحمت عالمیان گفتن چه معنی بود به جواب بعثت عین رحمت است که بی بعثت  
 ذات و صفات واجب الوجود است تعالی تقدیس که تضرع معادوات و نبویه و اخرویه است و بدو  
 بعثت معلوم و نیز گفته است آنچه مناسب جواب مدیس او تعالی است از آنچه نامناسب جواب  
 تعالی است

در چهره دیگر از غضب می آید که در آن مرتبه را منور و افضل می نامند  
 خالی است و ایضا در دخول ناز که عدیل است مثل این که تشریحی نیست چه دخول نافی تحقیقت  
 مربوط بکفر است و الله سبحانه و تعالی که از اهل عالمی را مومنان و کفر است  
 در مرتبه است خواهست در دید به جهت و به کیف و به شبه و به مثال این مسئله است که جمیع فرق  
 اهل ملت و غیر اهل ملت غیر اهل سنت همه منکر آئند و رویت به جهت و به کیف را تجویز نمی نمایند چنان  
 که شیخ محی الدین بن العربی نیز رویت آخرت را بجلی صدوری فرود می آورد و بجز این تجویز نمی نماید  
 روایت حضرت ایشان را از شیخ نقل میکند و ندک اگر معتزله رویت را به تبه تنزیه مقتید نمیکند و ندو به تنزیه  
 نیز قائل می گشتند و رویت را با این تجلی نیز سید استند هرگز از رویت انکار نمیکند و ندو محال نیستند یعنی  
 انکار ایشان از سبب جسمی و به کیفی است که مخصوص به تنزیه است بخلاف این تجلی که جهت و کیف  
 در آن ملحوظ است نوشته ماند که رویت آخرت را بجلی صدوری فرود آوردن فی تحقیقت انکار کردن  
 است هر رویت را چه آن تجلی صدوری اگر چه احتمالات صورتی و نیاجدا بود رویت حق نیست و ندو  
 بیزاد المومنون یغیر کیفی و زاد سراج و صبر بن مقال به بعثت انبیاء علیهم الصلوات  
 و اللطائفات رحمت عالمیان است اگر توسط وجود این بزرگواران نمی بود ما که از مرتبه ذات  
 و صفات واجب الوجود تعالی تقدیس که ولایت می فرمود و صفیات مولا را با جلالشانه از عدم صفیات  
 او سبحانه که آن میسر نبود و محمول قصه مابین تنزیه نور دعوت ایشان ازین معنی معزول است انچه  
 تمام مابین تقلید این بزرگواران درین معامله منقول است عقل هر چند محبت است اما در محبت تمام  
 است و میرتبه بلوغ نرسیده تجر بالغه بعثت انبیاء است علیه الصلوات و اللطائفات که عذاب  
 و ثواب اخروی دائمی منوط با نیت است سوال چون عذاب اخروی دائمی منوط با بعثت است  
 پس بعثت را رحمت عالمیان گفتن چه معنی بود به جواب بعثت عین رحمت است که بی بعثت  
 ذات و صفات واجب الوجود است تعالی تقدیس که تضرع معادوات و نبویه و اخرویه است و بدو  
 بعثت معلوم و نیز گفته است آنچه مناسب جواب مدیس او تعالی است از آنچه نامناسب جواب  
 تعالی است

قدس است بجهت آنکه زیرا که عقل لنگ و کور با که بدین امکان وحدت قسم است چه اند که بنا بر حضرت  
و خوب که قدم از لوازم است از اسماء و صفات و افعال که ام است و نامی است که تمام اطلاق آن  
نموده آید و اجتناب ازین کرده شود بلکه بسا است که از نقص خود کمال نقصان داند و نقص را کمال  
انکار و این نیز نزد فقیر فوق جمیع نعم ظاهره و باطنه است جید است زیرا که از انوار نامنا سیر را بجانب سر  
تعالی نسبت دهد و اشیا و ناشایسته را بحضرت او بجهت آنکه متناسب بود و بعثت است که باطل را از حق  
جدا ساخته است و نامستحق عبادت را از مستحق عبادت نیز دوده و بعثت است که بره حق بطلان عمل  
بموسیطه آن دعوت می فرماید و بنده را با سعادت قرب و وصل موعده بجل سلطان که می رسانند و بوسیله  
بعثت اطلاع بر صفیات موعده بجل سلطان میسر میشود و حکام و جوارح تصرف و رنگاب او تعالی را تمام  
جو از آن متمیز می گردد و امثال این فوائد بعثت بسیار است پس مقرر شد که بعثت اینها رحمت  
و انکسار و هدایت نفس آماره گشته بکلمه شیطان بعین الیک بعثت نماید و بمقتضای بعثت عمل  
کنند گنا و بعثت چیت و بعثت چرا رحمت نبود **سوال** عقل فی حد ذاته هر چند در احکام  
آهنگی خلیفه ناقص تمام است اما چرا نتواند که بعد از حصول تصفیه و تزلیه عقل را مناسب است و اتصال  
توین تکلیف بر تنه و خوب تعانت و تقدست پیدا شود که بسبب آن مناسبت و اتصال احکام از اینجا  
آخذ نماید و حاجت بر بعثت که بموسیطه ماست نشود جواب عقل چرا آن مناسبت اتصال  
پیدا کند اما تعلیق که این بکلی می توانی داشت با کل زائل نگر دو و مختصر تمام پیدا کند پس در این همیشه  
و انگیزه او بود و میخیزد هرگز خیال او را نگذارد و قوت محضیه و شهوتیه همواره مصاحب او بودند و در این  
جریس و شهوتیه همه وقت تدبیر او باشد و هو و نسیان که از لوازم نوع انسان است از تفکک نبود  
و خطا و غلط که از خواص این شاه انداز و حد اینها شد پس عقل شایان اعتماد نبود و احکام ما خود اول  
از سلطان و هم و تصرف خیال مصنوعون بودند و از شایان انسان و خطئه خطا محفوظ نباشند بخلاف  
انگ که ازین اوصاف پاک است و ازین رذائل مبرا پس ناچار شایان اعتماد بود و احکام ما خود اول

توسعه عقل در حد ذاته ناقص است و باطنه است جید است زیرا که از انوار نامنا سیر را بجانب سر  
تعالی نسبت دهد و اشیا و ناشایسته را بحضرت او بجهت آنکه متناسب بود و بعثت است که باطل را از حق  
جدا ساخته است و نامستحق عبادت را از مستحق عبادت نیز دوده و بعثت است که بره حق بطلان عمل  
بموسیطه آن دعوت می فرماید و بنده را با سعادت قرب و وصل موعده بجل سلطان که می رسانند و بوسیله  
بعثت اطلاع بر صفیات موعده بجل سلطان میسر میشود و حکام و جوارح تصرف و رنگاب او تعالی را تمام  
جو از آن متمیز می گردد و امثال این فوائد بعثت بسیار است پس مقرر شد که بعثت اینها رحمت  
و انکسار و هدایت نفس آماره گشته بکلمه شیطان بعین الیک بعثت نماید و بمقتضای بعثت عمل  
کنند گنا و بعثت چیت و بعثت چرا رحمت نبود **سوال** عقل فی حد ذاته هر چند در احکام  
آهنگی خلیفه ناقص تمام است اما چرا نتواند که بعد از حصول تصفیه و تزلیه عقل را مناسب است و اتصال  
توین تکلیف بر تنه و خوب تعانت و تقدست پیدا شود که بسبب آن مناسبت و اتصال احکام از اینجا  
آخذ نماید و حاجت بر بعثت که بموسیطه ماست نشود جواب عقل چرا آن مناسبت اتصال  
پیدا کند اما تعلیق که این بکلی می توانی داشت با کل زائل نگر دو و مختصر تمام پیدا کند پس در این همیشه  
و انگیزه او بود و میخیزد هرگز خیال او را نگذارد و قوت محضیه و شهوتیه همواره مصاحب او بودند و در این  
جریس و شهوتیه همه وقت تدبیر او باشد و هو و نسیان که از لوازم نوع انسان است از تفکک نبود  
و خطا و غلط که از خواص این شاه انداز و حد اینها شد پس عقل شایان اعتماد نبود و احکام ما خود اول  
از سلطان و هم و تصرف خیال مصنوعون بودند و از شایان انسان و خطئه خطا محفوظ نباشند بخلاف  
انگ که ازین اوصاف پاک است و ازین رذائل مبرا پس ناچار شایان اعتماد بود و احکام ما خود اول

توسعه عقل در حد ذاته ناقص است و باطنه است جید است زیرا که از انوار نامنا سیر را بجانب سر

اور اس لئے کہ وہ خیال و نظیرت میں ان خطا مضمون باشند و بعضے اوقات محسوس کر دو کہ علم و حکم بتلقے روانی خود نمونہ  
 در اثبات سے بتلقے آن نبوت سے و جو اس بعضے از عقائد سلف و صفا و تہ کہ از راه ہم و جان این طریق حاصل شدہ اند و اعتبار  
 بان علوم منضمے مشو و بحیثیتیکہ دوران وقت اصلاً تمیز نتواند کرد و در زمانی احوال گاہ بود کہ علم آن تمیز نتواند  
 و گاہ نہ در مبدس لاجرم آن علوم بواسطہ خلط آن عقائد ہمیت کذب پیدا سے کند و از اعتقاد  
 سے بر آید یا آنکہ گوئیم کہ حصول تصفیہ و تزکیہ منوط است باینان اعمال صاحب کہ بر فضیلت موملے باشند  
 جسکے آند و این مبنی خوف بر بہشت است چنانکہ کہشت پس بفریبشت حصول حقیقت تصفیہ و تزکیہ  
 میرے مشو و صفائے کہ کفار و اهل فسق را حاصل میشود و آن صفائے نفس است و صفائے قلب  
 و صفائے نفس غیر اضلال است یعنی افزاید و بجز از خسارت و ولالت نمی نماید و کشف بعضے از امور  
 عیبی کہ در وقت صفائے نفس کفار و اهل فسق را دست میدہد از تہ راج است کہ مقصود از ان خرابی  
 و خسارت آن جامع است بخانا اللہ سبحانہ کہ سخن ہذا و البذلۃ صحیحہ نہ پیدا انہم علیہم و علیہم  
 و علیہم الصلوات و السلام علی آلہ و آلہ و علی الدجال علی آیین تحقیق و اضع گشت کہ تکلیف شرعی کہ از راہ  
 ثابت شدہ است نیز حجت است نہ ان چنانکہ تہ این تکلیف شرعی از لاصدہ و زمانہ گمان بر وہ اند  
 و تکلیف را از کلفت تصور نمودہ غیر معقول است نہ اند و گویند کہ کدام مہربانی است کہ عباد را با موشاقت  
 تکلیف کنند و گویند کہ اگر مقصود سے آن تکلیف عمل گشت نہ بہر بہشت تو این رفت و اگر خلاف آنرا  
 ترک گشت نہ بدین فرخ خوانند رفت چرا تکلیف نکنند و گذارند کہ بخوردند و بخسیند و بطور خود باشند این بدو  
 چیز و ان مگر نمیدانند کہ شکر نعم واجب است مطلقاً و این تکلیفات شرعیہ بیان اثبات ان حکمرا  
 پس تکلیف بقتل واجب باشد و ایضا نظام عالم منوط باین تکلیف است اگر ہمیکے بطور خود میگیدہ  
 تجرید شرارت و فساد بطور نمے آمد و ہر بوالہوسے و نفس مال و دیگر سے دست و رازی میکرد و بچویش

در بعضی اوقات محسوس کر دو کہ علم و حکم بتلقے روانی خود نمونہ  
 در اثبات سے بتلقے آن نبوت سے و جو اس بعضے از عقائد سلف و صفا و تہ کہ از راه ہم و جان این طریق حاصل شدہ اند و اعتبار  
 بان علوم منضمے مشو و بحیثیتیکہ دوران وقت اصلاً تمیز نتواند کرد و در زمانی احوال گاہ بود کہ علم آن تمیز نتواند  
 و گاہ نہ در مبدس لاجرم آن علوم بواسطہ خلط آن عقائد ہمیت کذب پیدا سے کند و از اعتقاد  
 سے بر آید یا آنکہ گوئیم کہ حصول تصفیہ و تزکیہ منوط است باینان اعمال صاحب کہ بر فضیلت موملے باشند  
 جسکے آند و این مبنی خوف بر بہشت است چنانکہ کہشت پس بفریبشت حصول حقیقت تصفیہ و تزکیہ  
 میرے مشو و صفائے کہ کفار و اهل فسق را حاصل میشود و آن صفائے نفس است و صفائے قلب  
 و صفائے نفس غیر اضلال است یعنی افزاید و بجز از خسارت و ولالت نمی نماید و کشف بعضے از امور  
 عیبی کہ در وقت صفائے نفس کفار و اهل فسق را دست میدہد از تہ راج است کہ مقصود از ان خرابی  
 و خسارت آن جامع است بخانا اللہ سبحانہ کہ سخن ہذا و البذلۃ صحیحہ نہ پیدا انہم علیہم و علیہم  
 و علیہم الصلوات و السلام علی آلہ و آلہ و علی الدجال علی آیین تحقیق و اضع گشت کہ تکلیف شرعی کہ از راہ  
 ثابت شدہ است نیز حجت است نہ ان چنانکہ تہ این تکلیف شرعی از لاصدہ و زمانہ گمان بر وہ اند  
 و تکلیف را از کلفت تصور نمودہ غیر معقول است نہ اند و گویند کہ کدام مہربانی است کہ عباد را با موشاقت  
 تکلیف کنند و گویند کہ اگر مقصود سے آن تکلیف عمل گشت نہ بہر بہشت تو این رفت و اگر خلاف آنرا  
 ترک گشت نہ بدین فرخ خوانند رفت چرا تکلیف نکنند و گذارند کہ بخوردند و بخسیند و بطور خود باشند این بدو  
 چیز و ان مگر نمیدانند کہ شکر نعم واجب است مطلقاً و این تکلیفات شرعیہ بیان اثبات ان حکمرا  
 پس تکلیف بقتل واجب باشد و ایضا نظام عالم منوط باین تکلیف است اگر ہمیکے بطور خود میگیدہ  
 تجرید شرارت و فساد بطور نمے آمد و ہر بوالہوسے و نفس مال و دیگر سے دست و رازی میکرد و بچویش

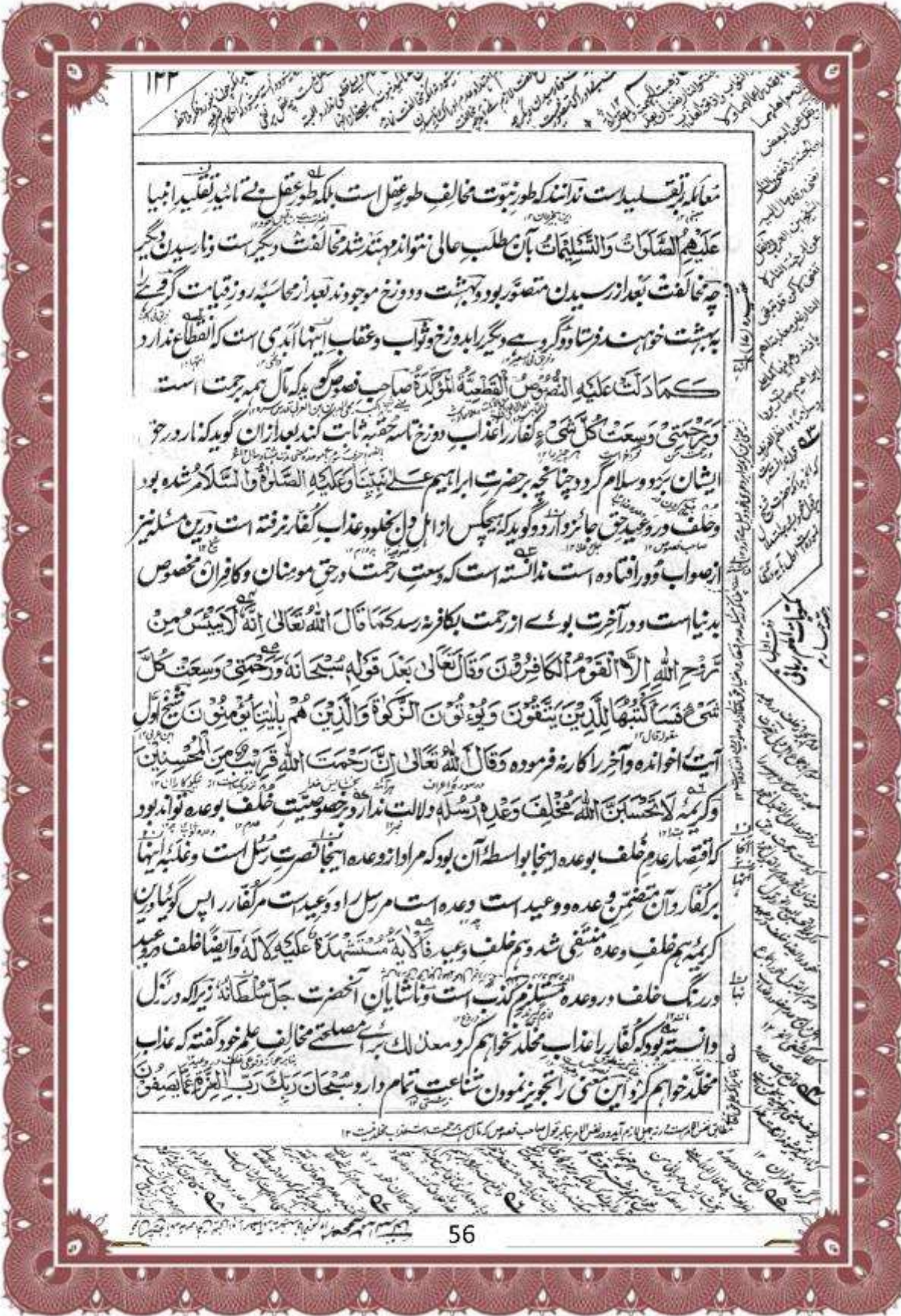
اللہ تعالیٰ شکر ہمراہ



و محنتهاست که در آن موطن مقرر ساخته اند کفارت کنند تا پاک و پاکیزه بجهت معبودش گردود و هر که را  
 چنین نکتی بود و ملوخته او را با برت اندازند تا عین عدلست اما او را که بر گناه کاران و مشرسان  
 لیکن اگر ازل اسلام است آل او جنت است و از عذاب ابدی محفوظ این نیز نعمتی است عظیم  
 رَبَّنَا أَنْصِرْهُمْ لَنَا وَأَنْصِرْنَا لَكَ عَدُوًّا كَلًّا سُبْحَانَكَ قَدِيرٌ مُّخْتَصِمٌ سَيِّدُ الْمَرْسَلِينَ عَلَيْكَ عِلْمُ الْإِلَهِ  
 وَعَلَيْهِمْ الصَّلَاةُ وَالشُّكْرُ رُتَبَاتٌ رُتَبَاتٌ حَقٌّ اسْتَوْجِبُوا رُتَبَهُمْ وَرَأَوُا الْعَذَابَ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ  
 و جبال و بحار و حیوان و نبات و معاون هر چه بود و ما چیز خواهد گشت آسمانها منشق گردد  
 و ستارها افتار پسند کنند و بریزند و زمین و کوهها پاره شوند و زمینها بر زمینها بر زمینها  
 تعلق دارد و بقیه ثانی از قبیلها بر آبها گریزند و بقیه ثانی از قبیلها بر آبها گریزند  
 کنند و فضا و بر اینها جانها زنده اند اینها را از اولی و ابدی گویند معدنک متاخران ایشان  
 از چیزی حق خود را در زمین اهل اسلام میگیرند و اتیان بعضی از احکام اسلام میدانند بحسب آنکه بعضی  
 از اهل اسلام این معنی را از ایشان باور میدارند و بعضی تخاشی ایشان را مسلمان میدانند بحسب آنکه  
 بعضی از مسلمانان اسلام بعضی را که ازین جامع اندکال میدانند و طعن و تشنیع اینها را انگیزند  
 و حال آنکه اینها از خصوص قطعی اند و انکار جماع انبیاء میدانند علیه الصلوات و الشکایات قال الله  
 تَعَالَى إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ وَإِذَا النُّجُومُ انْكَرَتْ وَقَالَ اللَّهُ تَعَالَى إِذَا السَّمَاءُ انْشَقَّتْ وَأَذْ  
 لَسْرِيهَا وَحُقَّتْ وَقَالَ اللَّهُ تَعَالَى وَفُجِّتِ السَّمَاءُ فَكُتِبَتْ أَبُو بَابِي شَقَّتْ وَأَمَّا ذَلِكَ فِي الْقُرْآنِ  
 كَثِيرٌ مِمَّا يُدْرِكُ مَجْرُوفٌ تَفْوَهُ بَكْرَةٌ شَهَادَةٌ وَاسْلَامٌ كَانِي نَسْتِ أَصْدِيقِ جَمِيعِ مَا عَلِمَ مِنْ حَيْثُ هُمُ الَّذِينَ  
 بِالضَّرْفِ مَرَّةً بَابِ وَتَبْرِي أَذْكَرُ وَكَافِرِي نَزِيرٌ كَارِ اسْتِ تَا اسْلَامِ سَمَوْتِ بِنِ وَوَيْدِ وَبِدِ سَحْوَتِ الْقَسَادِ  
 و حساب و میزان و صراط حق است که مصادیق علیه و علی الله الصلوات و الشکایات از آن خبر داده است  
 استماع و بعضی از جلالان طوز نبوت از وجود این امور از حد اعتبار ساقط است چه طوز نبوت و چه  
 طوز عقل است اخبار صاوتی ابدی را بنظر عقل موافق ساخته فی الحقیقت الکا طوز نبوت است بجا

مفسر  
 اینها را در حد اعتبار ساقط است چه طوز نبوت و چه طوز عقل است اخبار صاوتی ابدی را بنظر عقل موافق ساخته فی الحقیقت الکا طوز نبوت است بجا  
 اینها را در حد اعتبار ساقط است چه طوز نبوت و چه طوز عقل است اخبار صاوتی ابدی را بنظر عقل موافق ساخته فی الحقیقت الکا طوز نبوت است بجا  
 اینها را در حد اعتبار ساقط است چه طوز نبوت و چه طوز عقل است اخبار صاوتی ابدی را بنظر عقل موافق ساخته فی الحقیقت الکا طوز نبوت است بجا





133  
بعضی از ائمه اهل بیت علیهم السلام در بیان معنی عقیل است

منعالمه بقیسید است نداند که طور نبوت مخالف طوع عقل است بلکه طوع عقل منی نامیه قلبی را نبیا  
عليه السلام الصلاة والسلام بان طلب عالی نتواند مهتر شد مخالفت و کجاست و ناسیدن کج  
چه مخالفت بعد از رسیدن متصوّر بود و بهشت و دوزخ موجود بعد از محاسبه روز قیامت اگر چه  
بهشت خویش در فرشتا و دیگر و بجهت و قیامت و عقاب اینها ابدی است که انصاف ندارد  
که داد کت علیه الله فی القصصه التوریه فی صواب نصوصی که مال محمد حجت است  
و حجتی و سعیت کل شیء لغار عذاب و نزاع تمامه حقیقت است کن بعد از آن گوید که در روز  
ایشان بزرگ و سلام گرد و چنانچه حضرت ابراهیم عکرم علیها السلام و انما انما الله و انما الله و انما الله و انما الله  
و خلف و در عید حق جانز و آرد و گوید که یکس از اهل ان مخلوع عذاب کفار زفته است و برین مسئله نیز  
از صواب و و اقامه است ندانسته است که رحمت رحمت و جح مومنان و کافران مخصوص  
بدنیا است و در آخرت بوسه از رحمت بکافران رسد که ما قال الله تعالی ان الله لکیس مین  
ترخ الله الالاقوم الکافرین و قال تعالی بعد قوله سبحانه و رحمتی و سعیت کل  
شیء من انما کنتم یفتون و یؤذون الذکوة و الذین هم بالینا یؤمنون شیء قول  
است خواننده و آخر کار فرموده و قال الله تعالی ان رحمت الله قریب من المحسنین  
و کریمه لا یحسبن الله یخلف و عدیه رساله ولالت ندر و خصوصیت خلف بوعده تواند بود  
که اقتضای عهد خلف بوعده اینجا بواسطه آن بود که مراد از وعده اینجا نصرت رسول است و عقاب نیما  
بر کفار و آن متصنّف بوعده و وعید است بوعده است مرسل او وعید است مر کفار پس گویند  
که بینه هم خلف و وعده منقذ شد و هم خلف و وعید فآله استنددک علیه و آله و ابنا خلف و وعید  
در رنگ خلف و وعده مستم کذب است و ناشایان آنحضرت جل شانک اندازید که در تریل  
دانسته بود که کفار را عذاب مخلص نخواهم کرد و معدنک بر است مناصبت مخالف علم خود گفته که عذاب  
مخلص نخواهم کرد این سخن را تجویز نمودن شاعت تمام دارد و سبحان ربک رب العزم العالی صغیر

بعضی از ائمه اهل بیت علیهم السلام در بیان معنی عقیل است  
بعضی از ائمه اهل بیت علیهم السلام در بیان معنی عقیل است  
بعضی از ائمه اهل بیت علیهم السلام در بیان معنی عقیل است  
بعضی از ائمه اهل بیت علیهم السلام در بیان معنی عقیل است  
بعضی از ائمه اهل بیت علیهم السلام در بیان معنی عقیل است  
بعضی از ائمه اهل بیت علیهم السلام در بیان معنی عقیل است  
بعضی از ائمه اهل بیت علیهم السلام در بیان معنی عقیل است  
بعضی از ائمه اهل بیت علیهم السلام در بیان معنی عقیل است  
بعضی از ائمه اهل بیت علیهم السلام در بیان معنی عقیل است  
بعضی از ائمه اهل بیت علیهم السلام در بیان معنی عقیل است  
بعضی از ائمه اهل بیت علیهم السلام در بیان معنی عقیل است  
بعضی از ائمه اهل بیت علیهم السلام در بیان معنی عقیل است  
بعضی از ائمه اهل بیت علیهم السلام در بیان معنی عقیل است  
بعضی از ائمه اهل بیت علیهم السلام در بیان معنی عقیل است  
بعضی از ائمه اهل بیت علیهم السلام در بیان معنی عقیل است  
بعضی از ائمه اهل بیت علیهم السلام در بیان معنی عقیل است  
بعضی از ائمه اهل بیت علیهم السلام در بیان معنی عقیل است

بعضی از ائمه اهل بیت علیهم السلام در بیان معنی عقیل است  
بعضی از ائمه اهل بیت علیهم السلام در بیان معنی عقیل است  
بعضی از ائمه اهل بیت علیهم السلام در بیان معنی عقیل است  
بعضی از ائمه اهل بیت علیهم السلام در بیان معنی عقیل است  
بعضی از ائمه اهل بیت علیهم السلام در بیان معنی عقیل است  
بعضی از ائمه اهل بیت علیهم السلام در بیان معنی عقیل است  
بعضی از ائمه اهل بیت علیهم السلام در بیان معنی عقیل است  
بعضی از ائمه اهل بیت علیهم السلام در بیان معنی عقیل است  
بعضی از ائمه اهل بیت علیهم السلام در بیان معنی عقیل است  
بعضی از ائمه اهل بیت علیهم السلام در بیان معنی عقیل است  
بعضی از ائمه اهل بیت علیهم السلام در بیان معنی عقیل است  
بعضی از ائمه اهل بیت علیهم السلام در بیان معنی عقیل است  
بعضی از ائمه اهل بیت علیهم السلام در بیان معنی عقیل است  
بعضی از ائمه اهل بیت علیهم السلام در بیان معنی عقیل است  
بعضی از ائمه اهل بیت علیهم السلام در بیان معنی عقیل است

اجتماع اهل اهل بر عده مخلوق و مذاب کفایش شیخ است و مجال خط و کشف بسیارست فلا اعتدکاد  
 به مع کریمه الفایاجع المسلمین لما کنه نبی است خداوند جل و علا که از معانی معصوم اند و از  
 خط و لیسان محفوظ است **اللهم انزل علیهم الصلوات و البکرات** ما یوفاه **موتی** از خوردن و آشامیدن پاک اند  
 و از زدن شوی منزه اند و بر او در کیه نهاده و قرآن مجید در حق ایشان باغتیا بشرف و عینت و کور است  
 از عینت نساکا آورد سبانه تدکیر الضمیری فی نفسه تعالی و حضرت حق سبحان و تعالی بعضی  
 از ایشان ابراست برگزیده است چنانچه بعضی از انسان را نیز این دولت شرف ساخته **اللهم نیسطه**  
 من اللذائمه مرسله **و من الناس جموع کما و اهل حق را نند که خواست شرف افضل اند از خواست ملک**  
 تعالی و امام الحرمین و صاحب فتوحات مکمبه با فضلیت خواست ملک خواست شرف قائل اند و آنچه برین  
 ظاهر ساخته اند است که ولایت ملک افضل است از ولایت نبی **علیهم الصلوات و الشکایات**  
 اما در شرف و رسالت درجه است مرنی را که ملک بان رسیده است و آن درجه از راه عینه فاکنه  
 است که مخصوص بشر است و غیر برین غیر ظاهر ساخته اند که کمالات ولایت را نسبت بکمالات نبوت  
 هیچ اعتدای نیست کاش حکم قطره داشت نسبت بدریای محیط پس گویند که از راه نبوت آید با  
 زیاوه خواهد بود و از آن مرتبت که از راه ولایت حاصل شود پس افضلیت مطلق هر نبیا را بود **علیهم**  
**الصلوات و الشکایات** و فضل صومی هر ملک را که کرام است **علیهم الصلوات و الشکایات** و فضل  
 ساقال **و من العلماء و شکر الله تعالی سغیریم** ازین تحقیق واضح گشت که هیچ ولی بر نبی از  
 انبیا مرسل **علیهم الصلوات و الشکایات** بلکه هر آن ولی همیشه زیر قمر آن نبی بود باید دانست که در هر  
 سلسله از مسائل که علماء و صوفیه و آن اختلاف دارند چون نیک نگریستن میانین بجانب علماء یا بر  
 نبی است که نظر علماء بواسطه متابعت انبیا **علیهم الصلوات و الشکایات** و کمالات بکالات نبوت و علوم آن  
 تفوق کرده است و نظر صوفیه مقصور بر کمالات ولایت و معارف آنست پس نباید چنانکه از مشکوه  
 نبوت اخذ نموده شود **و انتم** خواهد بود و از آنچه از مرتبه ولایت ماخوذ شود تحقیق بعضی ازین معانی

و این معنی است که از راه نبوت آید با زیاوه خواهد بود و از آن مرتبت که از راه ولایت حاصل شود پس افضلیت مطلق هر نبیا را بود علیهم الصلوات و الشکایات و فضل ساقال و من العلماء و شکر الله تعالی سغیریم ازین تحقیق واضح گشت که هیچ ولی بر نبی از انبیا مرسل علیهم الصلوات و الشکایات بلکه هر آن ولی همیشه زیر قمر آن نبی بود باید دانست که در هر سلسله از مسائل که علماء و صوفیه و آن اختلاف دارند چون نیک نگریستن میانین بجانب علماء یا بر نبی است که نظر علماء بواسطه متابعت انبیا علیهم الصلوات و الشکایات و کمالات بکالات نبوت و علوم آن تفوق کرده است و نظر صوفیه مقصور بر کمالات ولایت و معارف آنست پس نباید چنانکه از مشکوه نبوت اخذ نموده شود و انتم خواهد بود و از آنچه از مرتبه ولایت ماخوذ شود تحقیق بعضی ازین معانی

۴۵ این مورد است که در هر مرتبه از این معانی

در گفتگو یک ستم فرزندی آشدی و در بیان طریق نوشتن است اندراج یافته است از کفایت است مآثر باسخی  
 در جمع فرمایند ایمان عبارت از تصدیق قلبی است با آنچه از دین بطریق ضرورت و تواتر باریسته و اقرار سانی  
 نیز بر این ایمان گفته اند که احتمال سقوط دارد و علامت این تصدیق تبریست از کفر و بدعتی از کجاست  
 و آنچه در کافر می است از خصایل نفس و لوازم آن همچون بتن زنا و نوش آن اگر عبادا بالیق شحذ از با وجود  
 این تصدیق تبری اگر کفر نماید تصدیق بینین است که با برع از ما و متسمم است و فی الحقیقت  
 حکم او حکم منافق است کذابی هشی که او را ای هشی که او کفر و کفر است و تحقیق ایمان از تبری کفر چاره نبوی و اولی  
 آن تبری قلبی است و اعتقاد آن تبری قلبی و تبری قلبی و تبری قلبی است با دشمنان  
 حق سبحانه و تعالی آن دشمنی خواهد بود از غلبه بود از غلبه ایشان و شسته باشد و خواهد بقلب و قلاب  
 هر دو در وقت عدم آن خوف کریمه یا ایها الذین جا هد الکفر ان کنتم فی شک و اغلظ علیکم  
 مؤخیر این معنی است چه مجتنب حدایت عزوجل و محبت رسول او علیک و علی اولی الصلوات و التسلیما  
 بی دشمنی دشمنان ایشان صورت نه بند دمع قوی بیه تبری نیست ممکن بر اینجا صادق است  
 شمی که این قاعده را در موالات ابلیس جاری ساخته اند و تبری خلاقا و ثلثه و غیر ایشان را شطران  
 سوالات داشته اند ما شایسته زیرا که تبری از دشمنان شرط موالات و دشمنان داشته اند تبری  
 سطلق از غلبه ایشان و هیچ عامل منصف تجویز نکند که اصحاب پیغمبر علیکم السلام الصلوات و التسلیما  
 با اهل بیت پیغمبر علیکم السلام الصلوات و التسلیما که دشمن باشند و حال نمک این بزرگواران  
 در محبت او علیکم السلام الصلوات و التسلیما و انفس مح و در صرف کرده اند و جاه و ریاست بر با او  
 داده چگونه دشمنی اهل بیت را با ایشان منسوب توان ساخت و حال آنکه منصف قطع محبت اهل بیت  
 آن سرور علیکم السلام الصلوات و التسلیما ثابت شده است و اجرت دعوت را محبت ایشان  
 ساخته چنانکه قال الله تعالی قل لست بحکم علیکم و اجرا الا انکم ذکوة فی القربی من یقترف  
 حسنه یزدلها فیهما حسنه ما تحشرینا بر ابریم خلیل الرحمن علی بنیت او علیه السلام و السلام

در بیان این که...  
 که در این کتاب...  
 در بیان این که...  
 که در این کتاب...

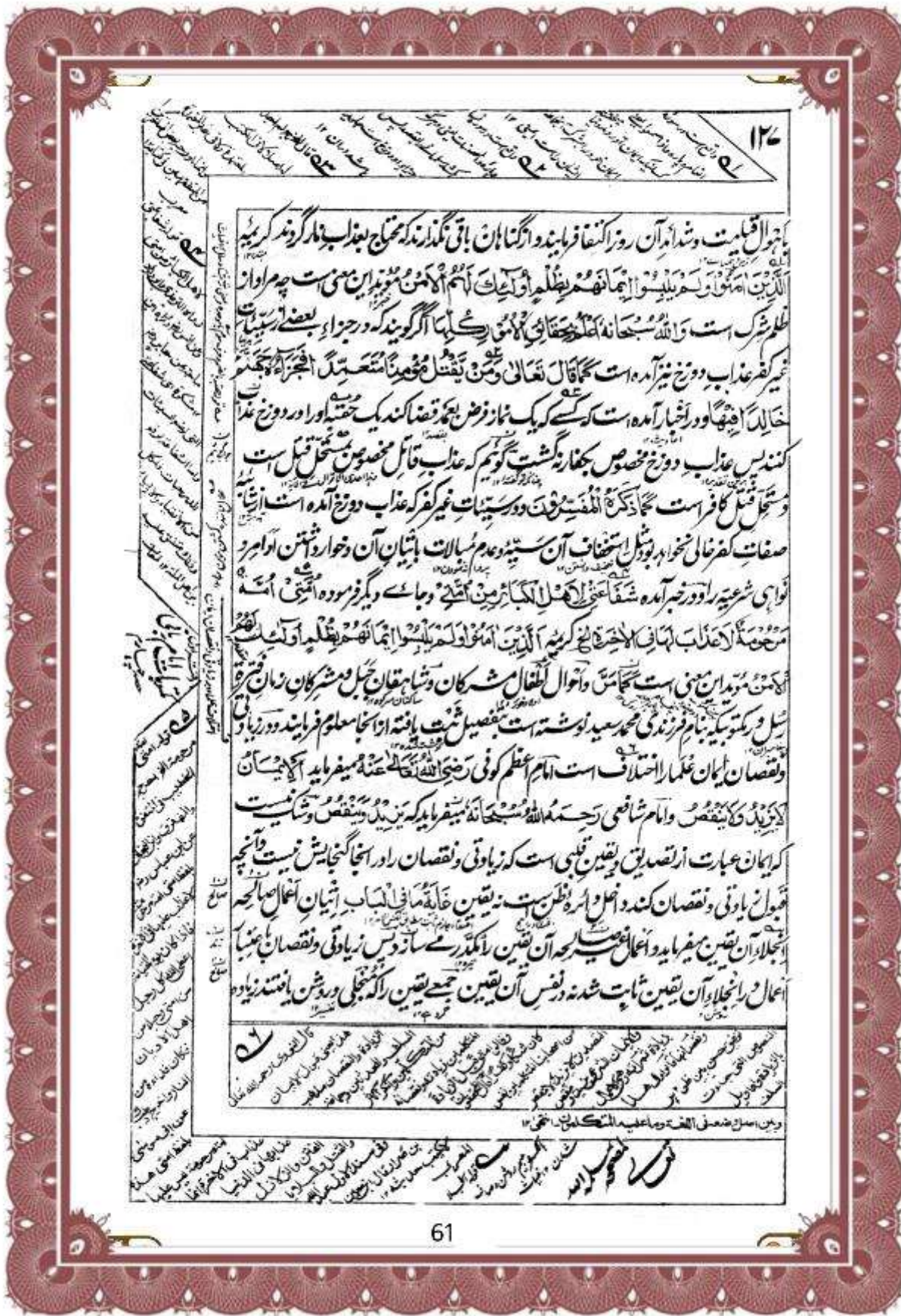
آن سرور علیکم السلام الصلوات و التسلیما ثابت شده است و اجرت دعوت را محبت ایشان ساخته چنانکه قال الله تعالی قل لست بحکم علیکم و اجرا الا انکم ذکوة فی القربی من یقترف حسنه یزدلها فیهما حسنه ما تحشرینا بر ابریم خلیل الرحمن علی بنیت او علیه السلام و السلام

این همه بزرگی کیافت و شجره انبیا گشت بواسطه تبری از دشمنان او تعالی بود معال الله تعالی قدر  
 کانت لکم انتم حسنة و انتم کعبه الدین معکم اذ قالوا لکم انما جئناکم مع انذار و انذارنا انظروا  
 من دون الله کفرنا کفرکم و انما ابیننا ان ربکم اعد اوتوا و انکم بغضنا انما ابین انکم انتم انما ابین  
 و توبع علی و نظر فقیر از برائے حصول رضای حق چون عکلا برابر این تبری نیست می بماند حضرت  
 حق سبحانه و تعالی را با کفر و کافری عدوت ذاتی است و اولیة آفاقی مثل لاش و غیره است و عدوت  
 ایشان بالذات دشمنان حق اند جعل لکم لطف کانه و خلوه نار جزا است این عمل شنیع است و الهی برائی  
 نفسانی و سایر اعمال استینار نسبت ندارند زیرا که عدوت و غضب نسبت به اینها ذاتی نیست اگر  
 غضب است بصفات نسبت است اگر غضب نسبت به افعال است پس اینها عدوت و نار جزا بر این نسبت  
 گشت بلکه مغفرت ایشان است و نسبت خود داشته باید است که چون کجفر و کافران عدوت ذاتی  
 مستحق گشت ناچار حرمت و اذیت که از صفات جمال است در آخرت یکا فران نرسد و صفی  
 رحمت نوع عدوت ذاتی نماند چه آنچه بذات تعلق دارد و اقول است و ارفع است از آنچه بصفات تعلق دارد  
 پس مقتضای صفت تبدیل مقتضای ذات منزه اند که در آنچه در حدیث قدسی آمده است  
 اصحیحی مکتوبی مراد از غضب مخصوصی است که در حدیث آمده است و غضب  
 ذاتی که بشرکان مخصوص است سؤال اگر گویند که در دنیا کافران را از حرمت نصیب است  
 چنانکه تو بالا تحقیق آن کرده پس در دنیا بصفی حرمت رفع عدوت ذاتی چگونه نمود جواب گوئیم که  
 حصول حرمت در دنیا بر کافران را باعتبار ظاهر و صورت است و فی الحقیقت استیراج و انبیا است  
 در حق ایشان که میباید بگویند انما ائمتهم به من ممال و دنیاین نسلیع کما هم فی الخیرات بل  
 لا یشعرون و اگر میباید بگویند انما ائمتهم به من ممال و دنیاین نسلیع کما هم فی الخیرات بل  
 شاه این معنی است قلینهم فائده جلیله عذاب ابدی و دروغ جزا کفر است و بر  
 اگر چند که شخصی با وجود ایمان رسوم کفر جاهل است و عظیم تر اعمال کفر مینماید و عکلا کفر او کم میکند

فان قالوا لکم انما جئناکم مع انذار و انذارنا انظروا من دون الله کفرنا کفرکم و انما ابیننا ان ربکم اعد اوتوا و انکم بغضنا انما ابین انکم انتم انما ابین و توبع علی و نظر فقیر از برائے حصول رضای حق چون عکلا برابر این تبری نیست می بماند حضرت حق سبحانه و تعالی را با کفر و کافری عدوت ذاتی است و اولیة آفاقی مثل لاش و غیره است و عدوت ایشان بالذات دشمنان حق اند جعل لکم لطف کانه و خلوه نار جزا است این عمل شنیع است و الهی برائی نفسانی و سایر اعمال استینار نسبت ندارند زیرا که عدوت و غضب نسبت به اینها ذاتی نیست اگر غضب است بصفات نسبت است اگر غضب نسبت به افعال است پس اینها عدوت و نار جزا بر این نسبت گشت بلکه مغفرت ایشان است و نسبت خود داشته باید است که چون کجفر و کافران عدوت ذاتی مستحق گشت ناچار حرمت و اذیت که از صفات جمال است در آخرت یکا فران نرسد و صفی رحمت نوع عدوت ذاتی نماند چه آنچه بذات تعلق دارد و اقول است و ارفع است از آنچه بصفات تعلق دارد پس مقتضای صفت تبدیل مقتضای ذات منزه اند که در آنچه در حدیث قدسی آمده است اصحیحی مکتوبی مراد از غضب مخصوصی است که در حدیث آمده است و غضب ذاتی که بشرکان مخصوص است سؤال اگر گویند که در دنیا کافران را از حرمت نصیب است چنانکه تو بالا تحقیق آن کرده پس در دنیا بصفی حرمت رفع عدوت ذاتی چگونه نمود جواب گوئیم که حصول حرمت در دنیا بر کافران را باعتبار ظاهر و صورت است و فی الحقیقت استیراج و انبیا است در حق ایشان که میباید بگویند انما ائمتهم به من ممال و دنیاین نسلیع کما هم فی الخیرات بل لا یشعرون و اگر میباید بگویند انما ائمتهم به من ممال و دنیاین نسلیع کما هم فی الخیرات بل شاه این معنی است قلینهم فائده جلیله عذاب ابدی و دروغ جزا کفر است و بر اگر چند که شخصی با وجود ایمان رسوم کفر جاهل است و عظیم تر اعمال کفر مینماید و عکلا کفر او کم میکند

فان قالوا لکم انما جئناکم مع انذار و انذارنا انظروا من دون الله کفرنا کفرکم و انما ابیننا ان ربکم اعد اوتوا و انکم بغضنا انما ابین انکم انتم انما ابین و توبع علی و نظر فقیر از برائے حصول رضای حق چون عکلا برابر این تبری نیست می بماند حضرت حق سبحانه و تعالی را با کفر و کافری عدوت ذاتی است و اولیة آفاقی مثل لاش و غیره است و عدوت ایشان بالذات دشمنان حق اند جعل لکم لطف کانه و خلوه نار جزا است این عمل شنیع است و الهی برائی نفسانی و سایر اعمال استینار نسبت ندارند زیرا که عدوت و غضب نسبت به اینها ذاتی نیست اگر غضب است بصفات نسبت است اگر غضب نسبت به افعال است پس اینها عدوت و نار جزا بر این نسبت گشت بلکه مغفرت ایشان است و نسبت خود داشته باید است که چون کجفر و کافران عدوت ذاتی مستحق گشت ناچار حرمت و اذیت که از صفات جمال است در آخرت یکا فران نرسد و صفی رحمت نوع عدوت ذاتی نماند چه آنچه بذات تعلق دارد و اقول است و ارفع است از آنچه بصفات تعلق دارد پس مقتضای صفت تبدیل مقتضای ذات منزه اند که در آنچه در حدیث قدسی آمده است اصحیحی مکتوبی مراد از غضب مخصوصی است که در حدیث آمده است و غضب ذاتی که بشرکان مخصوص است سؤال اگر گویند که در دنیا کافران را از حرمت نصیب است چنانکه تو بالا تحقیق آن کرده پس در دنیا بصفی حرمت رفع عدوت ذاتی چگونه نمود جواب گوئیم که حصول حرمت در دنیا بر کافران را باعتبار ظاهر و صورت است و فی الحقیقت استیراج و انبیا است در حق ایشان که میباید بگویند انما ائمتهم به من ممال و دنیاین نسلیع کما هم فی الخیرات بل لا یشعرون و اگر میباید بگویند انما ائمتهم به من ممال و دنیاین نسلیع کما هم فی الخیرات بل شاه این معنی است قلینهم فائده جلیله عذاب ابدی و دروغ جزا کفر است و بر اگر چند که شخصی با وجود ایمان رسوم کفر جاهل است و عظیم تر اعمال کفر مینماید و عکلا کفر او کم میکند





عنوان کتاب: شرح تفسیر قرآن مجید  
مجله: فصلنامه علمی-پژوهشی  
شماره: ۱۱  
سال: ۱۳۸۵

باجمال قیامت و شد آن روز انکشاف یابد و اگر تا بان باقی نماند که محتاج بعذاب نماند که میباید  
الَّذِينَ آمَنُوا وَ كَانُوا يَعْمَلُونَ الصَّالِحِينَ فَلَهُمْ أَجْرٌ كَثِيرٌ  
ظلم شرک است و الله سبحانه و تعالی انما یظلم العباد  
غیر کفر عذاب و دوزخ نیز آمده است کما قال تعالی وَ مَنْ یَقْتُلْ مُؤْمِنًا مَتَعِدًا الْجَنَّةَ أَجْرًا  
خالد اینها و در اختیار آمده است که کسی که یک نماز فرض بجز قضا کند یک عذاب او را در دوزخ عذاب  
کنند عذاب و دوزخ مخصوص بخوار گشت گویم که عذاب قائل مخصوص شغل قبل است  
و شغل قبل کافر است کما ذکرنا فی صفة من یقتل مؤمرا کفر عذاب و دوزخ آمده است از شایسته  
صفات کفر خالی نخواهد بود بل استخفاف آن سینه و عدم مسألت با تیان آن و خوار داشتن او امر و  
نوامی شرعی را در دوزخ آورده شفا علی کمال الکبائر من اشد و با ما و دیگر فرموده است  
مَنْ حَتَمَ عَذَابَ الْهَافِ الْأَخْبَرِ لَمْ یُکْرِمْهُ إِلَّا دِينَ آمَنُوا وَ كَانُوا يَعْمَلُونَ الصَّالِحِينَ  
آنکه مؤمن و بدین معنی است کما من و احوال اطفال شرکان و شایسته قتل و مشرکان زمان قریه  
سئل و مکتوبه بنام فرزندی محمد سعید نوشته است بخصیصت یافتن او از آنجا معلوم فرماید و زیاده  
و نقصان ایمان علماء را اختلاف است امام اعظم کوفی رَضِيَ اللهُ عَنْهُ میفرماید آنکه ایمان آن  
که زیادت و کمیت و امام شافعی رحمه الله سبحانه میفرماید که بزرگ و بقیص و شایسته  
که ایمان عبارت از تصدیق یقین قلبی است که زیادت و نقصان را در آنجا گنجایش نیست و آنچه  
معمول زیادت و نقصان کند و اصل امر و نظر نیست یقین خالیه ما فی کتاب آیمان اعمال صالحه  
آنچه را آن یقین میفرماید و اعمال نصیب آن یقین را که در سه سازد و پس زیادت و نقصان آنجا  
اعمال را آنچه را آن یقین ثابت شده و نفس آن یقین جمیع یقین را که تجلی و روشن یافته زیاده

شرح تفسیر قرآن مجید  
مجله: فصلنامه علمی-پژوهشی  
شماره: ۱۱  
سال: ۱۳۸۵

شرح تفسیر قرآن مجید  
مجله: فصلنامه علمی-پژوهشی  
شماره: ۱۱  
سال: ۱۳۸۵

و این معنی ضعف الفقه و اعطیه التمسک علی ما یحق

در کتب معتبره  
کتاب: شرح تفسیر قرآن مجید  
مجله: فصلنامه علمی-پژوهشی  
شماره: ۱۱  
سال: ۱۳۸۵

گفتند از آن یقین که آن انجلاء و روشنی ندارد و گویا بعضی غیر منجلی یقین را یقین نم آید چنان بعض  
منجلی یقین است ناقص گفتند و جمیع دیگر که صده نظر داشتند و بداند که این زیادتی و نقصان راجح  
بصفات یقین است نه بغیر یقین لاجرم یقین اغیر زیادتی و ناقص گفتند مثل آنکه دو آئینه برابر که در  
انجلاء و نورانیت تفاوت دارند شخصی بیند آئینه را که انجلاء زیاد و درو نمایدگی درویش تر است  
گوید که این آئینه زیاد است از آئینه دیگر که آن انجلاء و نمایدگی ندارد و شخصی دیگر گوید که هر دو آئینه  
برابر اند زیادتی و نقصان ندارند تفاوت در انجلاء و نمایدگی است که از صفات آن دو آئینه است  
پس نظر شخصی ثانی صائب است و بحقیقت شے نامند و نظر شخصی اول معصوم بر ظاهر است و از  
بناات زرفته در غیر الله الذین امنوا منکم و الذین اؤثروا العلم و درجات ازین تحقیق که این فقیر  
با آنها آن موقوف شده است اعتراضات مخالفان که بر عدم زیادتی و نقصان ایمان نموده اند زائل  
گشت و ایمان علمه مومنان در جمیع وجوه مثل ایمان انبیاء علیهم السلام و المسلمین است زیرا که  
ایمان انبیاء علیهم السلام و المسلمین و کمال است که نام منجلی و نورانی است ثمرات و نتائج باضعاف زیاد  
دارد و از ایمان عاقله مومنان که ظلمات و کدورت دارد و علی تفاوت در کجا انفسه و همچنین ایمان  
ابی بکر رضی الله تعالی عنه که در وزن زیاد از ایمان این امت است باعتبار انجلاء و نورانیت  
باید آشت و زیادتی راجح بصفات کامله باید ساخت نمی مانی که انبیاء علیهم السلام و المسلمین  
باعلمه و نفس انسانیت برابرند و در حقیقت و ذات همه متحدان صفت کامله آمده است و لکن  
صفات کامله ندارد و گویا از آن خارج است و از خواص و فضائل آن نوع موم با وجود این تفاوت  
و نفس انسانیت زیادتی و نقصان راه نمی یابد و نمیتوان گفت که انسانیت قابل زیادتی و نقصان  
است و الله سبحانه الامم الصواب و ایضا گویند که مراد از تصدیق ایمانی نزد بعضی تصدیق  
منطقی است که شامل طین و یقین است برین تقدیر زیادتی و نقصان را و نفس ایمان گنجایش گشت  
لیکن صحیح آن است که مراد از تصدیق اینجا یقین و اذعان قلبی است نه معنی عام که شامل طین بود

اینکه در این کتاب  
در بیان صفات  
ایمان و یقین  
و تفاوت آن  
با سایر اشیاء  
و در بیان  
صفات کامله  
و ناقصه  
و در بیان  
تفاوت ایمان  
با سایر اشیاء  
و در بیان  
صفات کامله  
و ناقصه  
و در بیان  
تفاوت ایمان  
با سایر اشیاء

عنه ان الاستسقاء وبعده ابراهيم واولاده تسليما وبعده ابراهيم واولاده تسليما وبعده ابراهيم واولاده تسليما

امام عظيم گوید انما المؤمنون حقا و امام شافعی گوید انما المؤمنون من النساء و الله تعالی فی تحقیق تعلق ایشان  
 افضل است مذہب اول باعتبار ایمان حال است و مذہب ثانی باعتبار اقبال و عاقبت کار انما شافعی  
 از صورت استثنای اولی و احوط است حکما که گفته علی المتشیف و کرامات اولیاء الله حق است و اکثر  
 وقوع خوارق عادات از ایشان این معنی از ایشان عادت مکرر گشته است و سکران مکرر علم عاری  
 و ضروری است معجزه نبی مقرون بدعوی نبوت است و کرامت ملی ازین معنی خالی است بلکه هر  
 با تمام متابعت آن نبی فلا نشکیه الیک المعجزه و الکرامه كما جاء في الحديث و تریب انصافیت  
 در میان خلفا را درین ترتیب خلافت است اما انصافیت شیخین با جماع صحابه و تابعین ثانی  
 است چنانچه نقل کرده اند از جماعه از اکابر آنکه کسی که از ایشان امام شافعی است قال الشيخ الامام  
 ابو الحسن لا شریک ان تفضل ان بکر بن عمر بن الخطاب و بیته الائمة و طعی قال الذهبی و قد توارثت  
 علی بن فیه و کوفتی مملکتیه و بنی امیه الفخاریون شیعیته ان اکبر حکم افضل الائمة ثم قال  
 و رواه عن علی بن عمر الله تعالی و وجهه نیف و توارثت نفسا و جانهم عجا شفا قال فقه الله ان فضله  
 ما اجمعهم و روی البخاری عنه انه قال خیر لنا من بعد النبی علی بن ابي الصالح و السلام  
 و کبریت عمر ثم رجع لرجل اخر فقال انما نحن من الخبیثه فخرت فقال ما انا رجل من الخبیثه  
 و حج الراهب و غیر من علی انه قال لا اولاد له باقی ان رجلا یضللونی علیه ما و من رجلا انه  
 فصاحی علیما فهو مفار علیه ما علی المفتری و الخرج الدار فمعه لا احد لحد فصلنی علی

Handwritten marginal notes on the left side of the page, including phrases like "عنه ان الاستسقاء" and "ابو الحسن لا شریک ان تفضل".

Handwritten marginal notes at the bottom of the page, including a large signature "عبدالله بن محمد" and other smaller notes.









را اندک ندانند سبب دوست داشته شده حق است جل جلاله و مری او تقالی اگر تمام دنیا  
 یک فصل مری محبوب حق جل جلاله معلوم شود و علم مقتضای آن بیشتر گردد و معتقد است  
 حکم آن وارد که کسی بجز آن ریزه بائس چند چوبه نبریس را بخورد و بجا دلائل روح را بدست آورد  
 بعد از ظهور کمال و سبب باغ و صوفیانه نماز که مریح من است باید فرمود و او هم باید نمود که نماز فرض  
 بی جماعت او اینها بدینکه سبب اولی با امام ترک نشود و نماز در وقت سبب او ایاید و در قرائه مرعاة  
 قدر مسنون باید کرد و در رکوع و سجود و طمانیت جاریه نبود که فرض است یا واجب بقول مختار و در قیوم  
 راست باید ایستاد بر سبب که آنجا بنام مقرر خود رجوع نماید و بعد از راست ایستادن طمانیت و رکوع  
 نیز باید کرد که فرض است یا واجب یا منت علی اختلاف احوال و همچنین در جلسه که میان دو سجده است  
 بعد از نشستن درست الطمینان نیز کار است چنانچه در قیوم و اقل تسبیح رکوع و سجود سه بار است و  
 اکثرش تا هفت بار یا یازده بار علی اختلاف احوال و تسبیح امام با ندازه حال مقتدیان است  
 می آید که کسی در حال انفراد در وقت قیوم و استقامت اقتصار بر اقل تسبیحات نماید اگر نتواند پنج  
 بار یا هفت بار بگوید و در وقت سجده هفتن آنجی زمین نزدیک تر است اول بر زمین نباید اول  
 هر دو زانو بر زمین نهاد بعد از آن هر دو دست بعد از آن بینی را بعد از آن چپین را و در وقت وضع  
 زانو و دست ابتدا از زمین بایستد و در وقت رفع راس آنچه آسمان نزدیک است اول باید بر دست  
 پس ابتدا رفع از چپین بایستد و در وقت قیام نظر بر موضع سجود باید و در وقت رکوع بر  
 پائینها بایستد خود نظر باید کرد و در سجود بر نوک بینی خود و در جلوس بر دو دست خود یا بر کنار خود ملاحظه  
 باین نمود چون نظر از پرگندگی و خسته شود و بر او هیچ مذکوره گماشته کرد و نماز جمعیت میسر شود و صلوة  
 به شوق حاصل آید **قوله المنقول عن الصادق علیه السلام** **والسنة والسنن** تفریح اصابع  
 و دوست در وقت رکوع و ضم ساعتی آن اصلاح در وقت سجود است آن را نیز مراعات  
 فرمایند آشت کشادن یا ضم ساعتی بے تقریب نیست **قوله** **فرمن** آن ملاحظه نموده صاحب رخ

له ضم اربع و شد بر سبب حق من بعد از آن هر دو دست

حاصل است  
 در وقت رکوع  
 در وقت سجود  
 در وقت جلوس  
 در وقت ایستادن  
 در وقت برخاستن  
 در وقت رکوع  
 در وقت سجود  
 در وقت جلوس  
 در وقت ایستادن  
 در وقت برخاستن  
 در وقت رکوع  
 در وقت سجود  
 در وقت جلوس  
 در وقت ایستادن  
 در وقت برخاستن

در وقت رکوع  
 در وقت سجود  
 در وقت جلوس  
 در وقت ایستادن  
 در وقت برخاستن

بعل مر آورده است ما را بیچ فائده برابر متابعت صاحب شریعت نیست علی بن علی الصانع  
 ولسکر اهلین بر حکام در کتب تفصیله کوز تفصیل و ایضاً و مقصود از اینها بیچ مرغیب بر اعمال  
 است بمقتضات علم فقه و وقت الله سبحانه و ایا کلمه علی الکمال الصلواته الموقفة للعالم  
 الشرعیة بعد ان وقتنا الله سبحانه انه لیسخیر العقائد الذمیه بمحرمة سیدنا محمد بن  
 علیه و علیهم وعلی آل کل من الصلوات افضلها من التکلیفات اجمعها اگر چه بعضی  
 صلوة و نیتن کمالات مخصوصه آن در جویا بنده پس سه مکتوب که متصل و قریب یکدیگر اند از مظاهر  
 تو میند اول مکتوب بنام فرزند می محمد صادق نوشته شده است و مکتوب دوم بنام محمد بن عثمان  
 و مکتوب سوم بنام شریعت آب میان شیخ تاج بعد از تحصیل و در جمیع اعتقادی و عملی اگر توفیق ایزدی  
 بکن سلطانة از مضمونی فرمایند سلوک طریقه علمیه صوفیه است نه از برای آن عرض که شمس زانند  
 از ان اعتقاد و عمل حاصل کنند و امر خود بدست آرند بلکه مقصود آنست که نسبت بمعقولات بقصه اولیای  
 حاصل کنند که هرگز تشکیک مشکک زایل نگردد و با این روش به باطل نشود چه پائے استدلال چوبین  
 و استدلال بزمین الاذکیه کبر الله تعالی الف کلوب و نسبت باعمال تیرے و سهولت حاصل  
 کنند و سخن سیرشی که از آماره ناشی میشود زایل گردانند و ایضاً مقصود از سلوک طریقه صوفیه آنست  
 که صورت و اشکالی سیبی را مشاهده نمایند و انوار و اتوان را معاینه کنند این خود اول جهو کعبت تصویر اول  
 حتی چه نقصان دارد که کسی اینها را که هشتمه بیان است و مجاہدات تمنائی صورت و اتوانی نماید چه  
 این صورت و آن صورت و این انوار و آن انوار همه مخلوق حق اند چنانکه علی و آیات و آله بوجود او تعالی  
 و در بیان طرق صوفیه اعتبار کردن طریقه علمیه نقشبندیه اولی و انسب است چنان بزرگواران است علم  
 متابعت سنت نموده اند و اجتناب از بدعت فرموده اند اگر دولت متابعت دارند و از احوال  
 بیچ ندارند خرسندند و اگر بوجود احوال و متابعت نمودند آن احوال انمی هستند از حیثات که اطلاع  
 و نقصان بخورند کرده اند و احوالیکه بران مشرب شود اعتبار نموده بلکه ذکر هر را بدعت دانسته منع آن

بسم الله الرحمن الرحیم  
 الحمد لله رب العالمین  
 اللهم صل علی محمد و آل محمد  
 و علیهم وعلی آل کل  
 من الصلوات افضلها  
 من التکلیفات اجمعها

بسم الله الرحمن الرحیم  
 الحمد لله رب العالمین  
 اللهم صل علی محمد و آل محمد  
 و علیهم وعلی آل کل  
 من الصلوات افضلها  
 من التکلیفات اجمعها  
 این مکتوب در کتب معتبره  
 است و در بعضی کتب  
 دیگر نیز دیده میشود  
 و در بعضی کتب دیگر  
 نیز دیده میشود  
 و در بعضی کتب دیگر  
 نیز دیده میشود  
 و در بعضی کتب دیگر  
 نیز دیده میشود

لله بنام حضرت سیدنا محمد و آل محمد  
 و علیهم وعلی آل کل  
 من الصلوات افضلها  
 من التکلیفات اجمعها

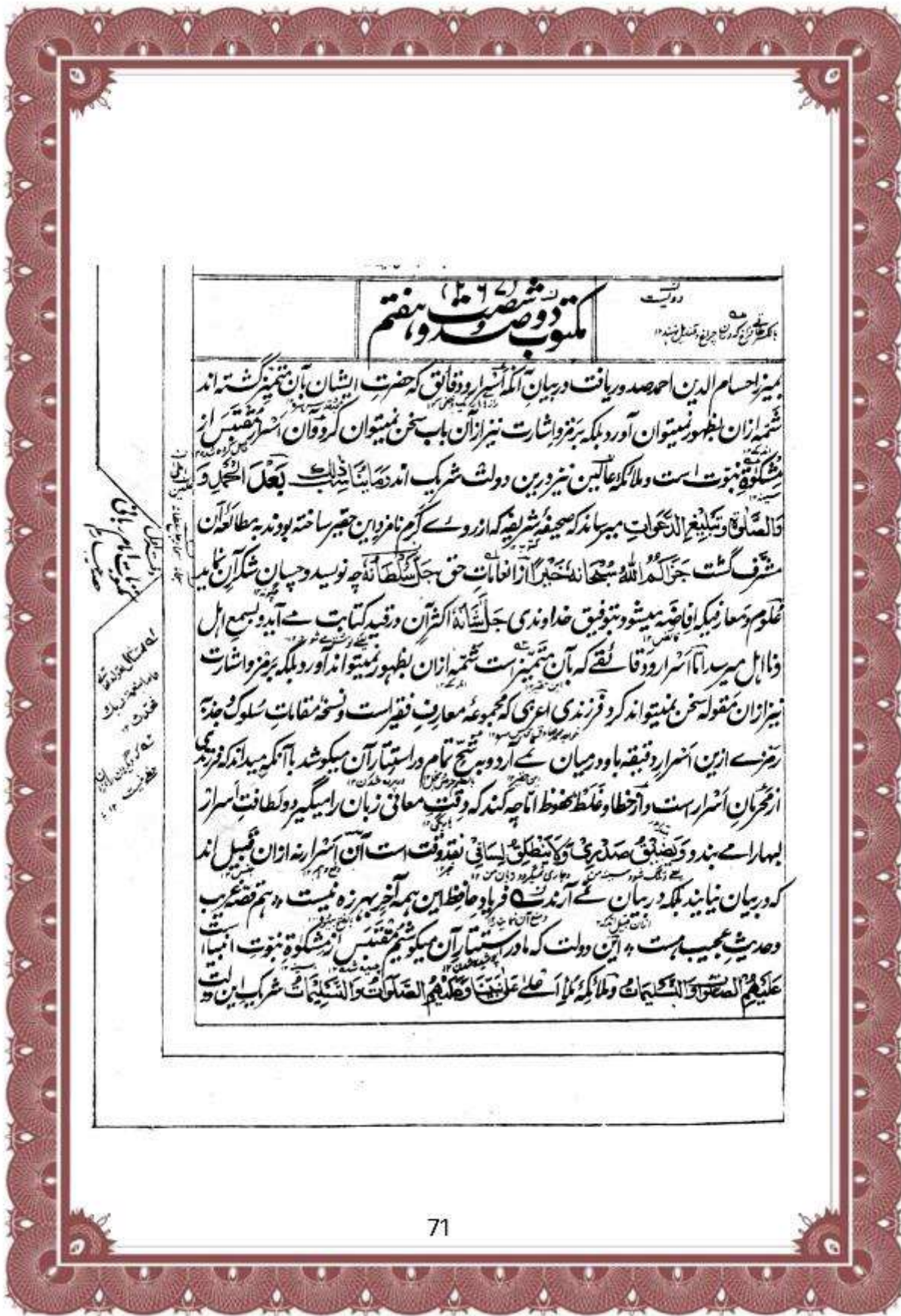
فرموده اند و شکر اتیکه بر آن مترتب شود ریفاتح بان نموده روز سه مجلس طعام در نماز است حضرت ایشان  
 حاضر بودیم شیخ کمال که یکی از مخلصان حضرت خواجہ ما بوده در وقت افتتاح طعام در حضور ایشان  
 اسلمه را بلند گفت ایشان را ناخوش آمد بجهتیکه رجب بلوغ فرمودند و فرمودند که او را منع کنند که در مجلس  
 طعام ما حاضر نشود و آن حضرت ایشان شنیده ام که حضرت خواجہ تقی شند علماء و سجاد را راجع کرده بجانفاه  
 حضرت امیر کلال برده بودند ایشان را از ذکر رجب منع فرمایند علماء بحضرت امیر گفتند که ذکر رجب بفرمان  
 نمکنند ایشان و جواب فرمودند که کنیم اگر این طریق هر گاه در منع ذکر رجب این همه لفظ نماند از  
 سماع و قوس و وجد و تواجده گوید احوال و تواجید که بر اسباب باشد و مرتب شوند نزد فقیر از قبیل  
 استراحت است چه اهل استراحت را نیز احوال و اذواق دست میدهند و کشف توحید و کاشف  
 و معاینه در محراب تصور عالم ظهور می آید حکما و نوان و جوگیه و بر همه بند درین معنی شریک اند علامت  
 صدق احوال انفتاح علم شرعی است با اجتناب از ارتکاب امور محرّمه و مشتبّه با آنکه سماع و  
 قوس فی حقیقت داخل احوال است که گفته و بمن الناس من یشتکی تھو الحدیث  
 ایشان منع سر و نازل شده است چنانچه مجاہد که شاگرد ابن عباس است و ارتکاب تابعین گوید که  
 مروان بن الحکم الحدیث سر و دست و فی المذاریک انھو الحدیث السمر و الفناء و کلان است  
 عباس و ابن مسعود رضی اللہ تعالی عنہم یختلفان کہ الفناء و قال مجاہد و قوله تعالی و ان  
 لا یشھد ذنبا الذراری کا یخضعون الفناء و حکم عن تمام الھدی لیسے منصوصاً انما تورد من  
 قال یفقی زمانا الحسنات عند قرا تہ یکفر و بانث منہ امر انہ و کجبط اللہ تعالی کل حسنا

و در وقت افتتاح طعام در حضور ایشان اسلمه را بلند گفت ایشان را ناخوش آمد بجهتیکه رجب بلوغ فرمودند و فرمودند که او را منع کنند که در مجلس طعام ما حاضر نشود و آن حضرت ایشان شنیده ام که حضرت خواجہ تقی شند علماء و سجاد را راجع کرده بجانفاه حضرت امیر کلال برده بودند ایشان را از ذکر رجب منع فرمایند علماء بحضرت امیر گفتند که ذکر رجب بفرمان نمکنند ایشان و جواب فرمودند که کنیم اگر این طریق هر گاه در منع ذکر رجب این همه لفظ نماند از سماع و قوس و وجد و تواجده گوید احوال و تواجید که بر اسباب باشد و مرتب شوند نزد فقیر از قبیل استراحت است چه اهل استراحت را نیز احوال و اذواق دست میدهند و کشف توحید و کاشف و معاینه در محراب تصور عالم ظهور می آید حکما و نوان و جوگیه و بر همه بند درین معنی شریک اند علامت صدق احوال انفتاح علم شرعی است با اجتناب از ارتکاب امور محرّمه و مشتبّه با آنکه سماع و قوس فی حقیقت داخل احوال است که گفته و بمن الناس من یشتکی تھو الحدیث ایشان منع سر و نازل شده است چنانچه مجاہد که شاگرد ابن عباس است و ارتکاب تابعین گوید که مروان بن الحکم الحدیث سر و دست و فی المذاریک انھو الحدیث السمر و الفناء و کلان است عباس و ابن مسعود رضی اللہ تعالی عنہم یختلفان کہ الفناء و قال مجاہد و قوله تعالی و ان لا یشھد ذنبا الذراری کا یخضعون الفناء و حکم عن تمام الھدی لیسے منصوصاً انما تورد من قال یفقی زمانا الحسنات عند قرا تہ یکفر و بانث منہ امر انہ و کجبط اللہ تعالی کل حسنا

و در وقت افتتاح طعام در حضور ایشان اسلمه را بلند گفت ایشان را ناخوش آمد بجهتیکه رجب بلوغ فرمودند و فرمودند که او را منع کنند که در مجلس طعام ما حاضر نشود و آن حضرت ایشان شنیده ام که حضرت خواجہ تقی شند علماء و سجاد را راجع کرده بجانفاه حضرت امیر کلال برده بودند ایشان را از ذکر رجب منع فرمایند علماء بحضرت امیر گفتند که ذکر رجب بفرمان نمکنند ایشان و جواب فرمودند که کنیم اگر این طریق هر گاه در منع ذکر رجب این همه لفظ نماند از سماع و قوس و وجد و تواجده گوید احوال و تواجید که بر اسباب باشد و مرتب شوند نزد فقیر از قبیل استراحت است چه اهل استراحت را نیز احوال و اذواق دست میدهند و کشف توحید و کاشف و معاینه در محراب تصور عالم ظهور می آید حکما و نوان و جوگیه و بر همه بند درین معنی شریک اند علامت صدق احوال انفتاح علم شرعی است با اجتناب از ارتکاب امور محرّمه و مشتبّه با آنکه سماع و قوس فی حقیقت داخل احوال است که گفته و بمن الناس من یشتکی تھو الحدیث ایشان منع سر و نازل شده است چنانچه مجاہد که شاگرد ابن عباس است و ارتکاب تابعین گوید که مروان بن الحکم الحدیث سر و دست و فی المذاریک انھو الحدیث السمر و الفناء و کلان است عباس و ابن مسعود رضی اللہ تعالی عنہم یختلفان کہ الفناء و قال مجاہد و قوله تعالی و ان لا یشھد ذنبا الذراری کا یخضعون الفناء و حکم عن تمام الھدی لیسے منصوصاً انما تورد من قال یفقی زمانا الحسنات عند قرا تہ یکفر و بانث منہ امر انہ و کجبط اللہ تعالی کل حسنا

سئل عن رجل قال لا یحکم فی الفناء و کلان است عباس و ابن مسعود رضی اللہ تعالی عنہم یختلفان کہ الفناء و قال مجاہد و قوله تعالی و ان لا یشھد ذنبا الذراری کا یخضعون الفناء و حکم عن تمام الھدی لیسے منصوصاً انما تورد من قال یفقی زمانا الحسنات عند قرا تہ یکفر و بانث منہ امر انہ و کجبط اللہ تعالی کل حسنا





دوست

# مکتوب مشرف و مکتوب مفقود

بکتابت حضرت مولانا محمد رفیع صاحب دہلی

بمیز احسام الدین احمد صدوریافت و بیان آنکه اسرار و دقائق کہ حضرت ایشان بان تمیز کثرت اند  
شتمہ ازان بظہور نمیتوان آورد بلکہ برفرو اشارت نیز ازان باب سخن نمیتوان کرد و ان اسرار مقصود از  
مشکوٰۃ نبوت است و ملائکہ علی بن نیر درین دولت شریک اند و ایضا ذیل بقول الخلیل و  
قال الصالح و یبلغ الذخائر میرساند کہ صحیفہ شریفہ کہ از روسے گرم نامزدین تعمیر ساخته بودند بر طالع آن  
شرف گشت جزا کہ اللہ سبحانہ خیر از انعامات حق بجایگذاختہ اند چه نویسد و چنان شکر آن نماید  
علوم و معارفیکہ افاضہ میشود و بتوفیق خداوندی جل جلالہ اکثر آن در قدیم کتابت سے آید و سماع اہل  
و اہل میرساند اسرار و دقائق کہ بان تمیز است شتمہ ازان بظہور نمیتوان آورد بلکہ برفرو اشارت  
نیز ازان مقولہ سخن نمیتواند کرد و فرزند میسرعی کہ مجموعہ معارف فقیر است و نسخہ مقامات سلوک جزو  
رضسے ازین اسرار دقیقہ با و در میان سے ارد و بیخ تمام در استوار آن میکوشد با آنکہ میداند کہ فریب  
از مخربان اسرار است و از خطا و غلط محفوظ آما چه کند کہ وقت معافی زبان را میگید و وطنانت اسرار  
بہار سے بند و تصدیق صدقہ و کتب لسانی نقد وقت است آن اسرار نہ ازان قبیل اند  
کہ در بیان نیاید بلکہ در بیان سے آید نہ فریاد و ملاحظین ہمہ آخر ہرزہ نیست ہمہ تصدیر  
و حدیث عجیب بہت ہ این دولت کہ مادر استوار آن میکوشیم مقصود از مشکوٰۃ نبوت انبیا  
علیہم السلام و البکیات و ملائکہ ملائکہ علی بن نیر و علیہم السلام و البکیات شریک این دولت

بکتابت حضرت مولانا محمد رفیع صاحب دہلی  
لغت کلمہ  
ملاحظہ فرمائید  
عقدت  
شکر و سپاس  
مخلصیت



اندو از نسا ایمان انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات بر کرایین دولت مشرف سازند ابوهریر  
گوید رضوانه تعالی عنده که من از رسول خدا صلی الله تعالی علیه وسلم دو نوع علم اخذ نمودم یکی  
از ان دو علم است که در میان شما منتهی ساختم و علم دیگر را اگر منتهی سازم صلواتم بر من بریزد و ان علم دیگر  
علم سراسر است که هر کس بان نرسد فی الفضل الله یبینه من یشاء و الله ذو الفضل العظیم  
تا نیا فرج آمد که کتابتے حضرت خواجہ زاوایت است بنظر شریف خواهد که شت مخدوم که ترا  
اخذاشے که در طریقت پیدا کنند تر و فقیر کم از بر عتق نیست که در دین احدث کنند برکات طریقت  
آزمانے فالض است که احدثاشے در طریقت پیدا نشده است و چون امر محدث و طریقت پیدا شد  
راویون برکات آن طریق سد و گشت پس محافظت طریقت از آنچه تمام آمد و اجتناب از مخالفت  
طریقت از ضروریات گشت پس هر جا از امر که مخالفت طریقت خود سینه بر جزو مبالغه من آن فرمایند  
و ترویج و تقویت آن طریقت کنند و الله اعلم بالصواب

### کتب و ولایت و شرف

بنا نمان صدور یافت و بیان آمد علم وراثت انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات چهیت و معاد اولی که در حدیث  
عکما متی کاتبی ایچولس ایشل اقصده اند کلام اند و در بیان آمد علم سراسر که از وراثت انبیا باقی مانده  
علیهم الصلوات والتسلیمات غیر آن سراسر است که اولیا است بان تکلم کرده اند از علم تجوید و جودی و بیان علم  
و سیران و قرب و عنیت و ما یشا کل ذلک، انکم لله رسلا کل عباد الله الذین یحفظه احوال و  
اوضاع فقر او این حد و مستوجب همه است اللؤلؤ من الله سبحان ذی الجلال و العزیمه و فیما انکم و انما یستقام  
چون بحث علم وراثت در میان بوده چند کلمه از ان منقوله بقیصقا وقت نوشته آمد و در اخبار آمده العکما  
ورثة الایمیا علیکم او انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات باقی مانده است و دو نوع است علم احکام و علم سراسر  
علم وراثت گسے است که او را از هر دو نوع علم سهم بوده که او را از یک نوع نصیب بوده از نوع دیگر که

بنا نمان صدور یافت و بیان آمد علم وراثت انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات چهیت و معاد اولی که در حدیث  
عکما متی کاتبی ایچولس ایشل اقصده اند کلام اند و در بیان آمد علم سراسر که از وراثت انبیا باقی مانده  
علیهم الصلوات والتسلیمات غیر آن سراسر است که اولیا است بان تکلم کرده اند از علم تجوید و جودی و بیان علم  
و سیران و قرب و عنیت و ما یشا کل ذلک، انکم لله رسلا کل عباد الله الذین یحفظه احوال و  
اوضاع فقر او این حد و مستوجب همه است اللؤلؤ من الله سبحان ذی الجلال و العزیمه و فیما انکم و انما یستقام  
چون بحث علم وراثت در میان بوده چند کلمه از ان منقوله بقیصقا وقت نوشته آمد و در اخبار آمده العکما  
ورثة الایمیا علیکم او انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات باقی مانده است و دو نوع است علم احکام و علم سراسر  
علم وراثت گسے است که او را از هر دو نوع علم سهم بوده که او را از یک نوع نصیب بوده از نوع دیگر که

له در علم و ریاضی  
 و در علم حساب  
 و در علم هندسه  
 و در علم نجوم  
 و در علم طب  
 و در علم کیمیا  
 و در علم صنایع  
 و در علم معادن

که آن مثنائی وراثت است چه وارث را از جمیع انواع نژاد موروث نصیب است از بعضی قریب بعضی دگر او را از  
 بعضی معین نصیب است و اهل علم است که نصیب بعضی حق اوتعلق گرفته است و بعضی غیره و حکیم  
 و علی الله الصالحون والسلام و علی ما اتممتی کما هی آیه حتی امرت بنیکم امر او علیا علیها و او را شناندند غیر که نصیب  
 از بعضی نفع گرفتار گرفته اند چه وارث را بواسطه قریب جنسیت همچو موروث میستوان گفت بخلاف غیر که ازین  
 علاقه محال است پس هر که وارث نبود عالمی باشد که علم او را مقید بیک نوع سازیم و گوئیم که عالم علم حکم  
 است مثلاً و عالم مطلق آن بود که وارث باشد و از هر دو نوع علم او را نصیب و افر بود اکثر مردم ممکن دارند  
 که علم آنها عبارت از علوم اوجدیه و وجودیه است و مشهور و وحدت و کثرت و مشابه کثرت و وحدت و کلمات  
 است از معارف احاطه و سایر این و قریب بحیث اوتقالی بر بجهیکه کثرت و مشهور و از باب احوال است  
 حکما و کلامی که کلمات کلامی که این علوم و معارف از علم است را بودند و سایر این مرتبه نبوت باشد زیرا که  
 بنیت این معارف حکم و تقست غلبه حال که مثنائی صحیح است علم انبیا علیه السلام و الصالحات و الصغیرات  
 چه علم احکام وجه علم انشائی و صحت است که نشانه از تکوین متوجه است بلکه این معارف مندرجه  
 ولایت اند که قدم ریاضی و مشهور و از هر دو این علوم از هر دو ولایت بودند از انهم از نبوت انبیا علیهم السلام  
 و الصغیرات چه ولایت نیز ثابت است اما احکام آن مخلوند و در جنس احکام نبوت منضم است  
 بی هر چاشود هر شکرا را چه شکار جز نهان بودن چه یاراه فقیر در کثرت سائل خود نوشته است  
 و تحقیق نموده که کمالات نبوت حکم دریاک محیط دارد و کمالات ولایت در جنان قطره است محقر آنچه توان  
 کرد جمیع از انسانی ب کمالات نبوت گفته اند انما کلمه الاضلال کلمه و حیثه دیگر و روجه این گفته اند که ولایت  
 نبی فضل است از نبوت او این هر دو فرق حقیقت نبوت را ندانسته حکم غایب کرده اند نزدیک باین علم  
 است حکم توحیح سکر بر کوه اگر حقیقت سحر را میدانستیم بر گرد سکر را به جو نسبت نمیدادند هیچ چوبت خاک  
 با عالم پاک و نه آنکه سحر و جادو است سحر را بر آن ترجیح داده اند کاش سحر خواص نیز مایل سکر  
 علوم دانسته چنانکه باین علم نمی نمودند چه سحر عقل است که سحر بهتر از سکر است اگر سحر و سکر مجازی است  
 قدرات بن علم می بریم که هر چه نوزده کوه را متمدن از طریق است ماکه موروثان غیر است

و در علم حساب  
 و در علم هندسه  
 و در علم نجوم  
 و در علم طب  
 و در علم کیمیا  
 و در علم صنایع  
 و در علم معادن  
 و در علم ریاضی  
 و در علم فلسفه  
 و در علم منطق  
 و در علم تاریخ  
 و در علم جغرافیه  
 و در علم اخلاق  
 و در علم فقه  
 و در علم شریعت  
 و در علم حدیث  
 و در علم قرآن  
 و در علم تفسیر  
 و در علم کلام



وہ شخص در طریقت تصوف شامل نیست کما حقہ صحت نیست بنظر ایکہ پینمبر (ص) ہم نبی بودیم

ولی بود نبوت بہ شریعت تعلق دارد ولی بہ ولایت طریقت تعلق دارد۔ کہ مکتب اشارہ بہین دلیل دارد

۹۲  
بہ ملا حاجی محمد لاہوری صدر ریافت در میان مذمت علماء سید کہ بہ محبت دنیا گرفتار اند  
و علم را وسیلہ حصول دنیا ساختہ و در درج علماء زنا کہ از دنیا بے رغبت گشتہ اند علماء را  
محبت دنیا و رغبت دران کلفت چہرہ جمال شانت تخلایق را اگرچہ از ایشان حصول  
فوائد است اما علم شان در حق ذہابہ است ایشان مانع نیامدہ چہ تا نبی شریعت و تقویت  
ملت بر ایشان مترتب است آنگاہ است کہ این تائید و تقویت از اہل مجبور و بارہا بہ فتور  
ہم می آید چنانکہ سید انبیا علیہ و علیہم و علی آلہ الصلوٰت و التسلیمات انما سیدان  
فاجر خجروادہ اند و فرمودہ ان اللہ لیتوبد ہذا الذین بالرجل الفاجر در رنگ سنگ  
پارس اند کہ از مس و آہن ہرچہ باور سد زگر دوواونی حد ذاتہ بر حجرتہ خود است و چہین آتش  
کہ در سنگ و سہ مویج است عالم را از ان آتش حصول منافع است اما آن سنگ  
کے از ان آتش درونی بے نصیب اند بلکہ گوئیم کہ این علم در حق ذہابہ ایشان مضر آمد  
کہ محبت را بر ایشان تمام ساختہ ان امتد الناس عدل با یوم القیمۃ عالم لہم یفعل اللہ  
یعلیہ چکہ نہ مضر نباشد علیکہ نزد خدا سہ عزوجل عزیز است و اشرف موجودات را کہ  
دنیائے دنیہ از مال و جاہ و ریاست ساختہ اند و حال آئمہ دین از حق تعالی ذلیل و خوار است

### مکتوب سی و سیوم

بہ ملا حاجی محمد لاہوری صدر ریافت در میان مذمت علماء سید کہ بہ محبت دنیا گرفتار اند  
و علم را وسیلہ حصول دنیا ساختہ و در درج علماء زنا کہ از دنیا بے رغبت گشتہ اند علماء را  
محبت دنیا و رغبت دران کلفت چہرہ جمال شانت تخلایق را اگرچہ از ایشان حصول  
فوائد است اما علم شان در حق ذہابہ است ایشان مانع نیامدہ چہ تا نبی شریعت و تقویت  
ملت بر ایشان مترتب است آنگاہ است کہ این تائید و تقویت از اہل مجبور و بارہا بہ فتور  
ہم می آید چنانکہ سید انبیا علیہ و علیہم و علی آلہ الصلوٰت و التسلیمات انما سیدان  
فاجر خجروادہ اند و فرمودہ ان اللہ لیتوبد ہذا الذین بالرجل الفاجر در رنگ سنگ  
پارس اند کہ از مس و آہن ہرچہ باور سد زگر دوواونی حد ذاتہ بر حجرتہ خود است و چہین آتش  
کہ در سنگ و سہ مویج است عالم را از ان آتش حصول منافع است اما آن سنگ  
کے از ان آتش درونی بے نصیب اند بلکہ گوئیم کہ این علم در حق ذہابہ ایشان مضر آمد  
کہ محبت را بر ایشان تمام ساختہ ان امتد الناس عدل با یوم القیمۃ عالم لہم یفعل اللہ  
یعلیہ چکہ نہ مضر نباشد علیکہ نزد خدا سہ عزوجل عزیز است و اشرف موجودات را کہ  
دنیائے دنیہ از مال و جاہ و ریاست ساختہ اند و حال آئمہ دین از حق تعالی ذلیل و خوار است

۱- عالم است و در حقش  
 ۲- عالم است و در حقش  
 ۳- عالم است و در حقش  
 ۴- عالم است و در حقش  
 ۵- عالم است و در حقش  
 ۶- عالم است و در حقش  
 ۷- عالم است و در حقش  
 ۸- عالم است و در حقش  
 ۹- عالم است و در حقش  
 ۱۰- عالم است و در حقش

و بدترین مخلوقات پس عزیز خدا را عزوجل خوار ساختن و ذلیل او را بسمانه عزت و اودان  
 بغایت مستح است و فی الحقیقت معارضه است بحق سبحانه و تعالی و تدبیر و اقتادتی نافع  
 آید که خالصاً لوجه الله سبحانه باشد و از شائبه حجب جاه و ریاست و حصول مال و رفعت عالی  
 باشد و علامت این خلعت زبرد در دنیا است و بے رغبت بودن است از دنیا و مافیها علمای نیک  
 باین بلا مبتلا اند و به تجرت این دنیا گرفتار از علماء دنیا اند ایشانند علماء سواد و شرار مردم و تصور  
 دین و حال آنکه ایشان خود را مقتدای دین میدانند و بهترین خلایق می انگارند و میگویند  
 اللَّهُمَّ عَلَىٰ شَيْءٍ إِلَّا اللَّهُمَّهُمُ الْكَافِرُونَ وَ اسْتَعُوذُ بِكُمْ الشَّيْطَانُ فَأَسْأَلُكُمْ  
 ذَكَرَ اللَّهُ أَوْلَ الْكُفْرِ حِزْبَ الشَّيْطَانِ الْأِنَّ حِزْبَ الشَّيْطَانِ هُمُ الْخَائِرُونَ عزیز  
 شیطان کجین را و بد که فارغ نشسته است و از تضلیل و اغوا خاطر صیغ ساخته آن عزیز تر  
 آنرا پس سید بعین گفت که علماء سواد این وقت درین کار با من خود مدعویم گردند و مرا  
 ازین مهم فارغ ساختند و الحق درین زمان هر هسته و دستانه که در امور شرعیه واقع شده  
 و هر فتورے که در ترویج کلمت و دین ظاهر شده است همه از شوخی علماء سواد است و مساوی  
 شیات ایشان آرسے علماء که از دنیا بے رغبت اند و از حجب جاه و ریاست و مال بترسند  
 آزاد از علماء آخرت اند و ورثه انبیا اند علیکم الصلوٰت و التسلیٰمات و بهترین خلایق  
 ایشانند که فزائے قیامت سیاهی ایشانرا بخون شهادتے فی سبیل الله وزن خواهند کرد  
 و پله این سیاهی جفا بد چربید و نوم العلماء عباداً و در شان ایشان متحقق است ایشانند که  
 جمال آخرت در نظر شان سخن آمده و قباحت دنیا و شایعیت آن مشاهد شده آنرا بنظر بقا  
 دیدند و این را بدایغ زوال تمسیر یافتند لا جرم خود را باقی سپردند و از فانی باز داشتند و شهود  
 عظمت آخرت ثمره شهود عظمت جلال الایزال است و ذلیل داشتن دنیا و مافیها از لوازم  
 بهر صورت اوست و حق بجهت بزرگی و قدر

۱- عالم است و در حقش  
 ۲- عالم است و در حقش  
 ۳- عالم است و در حقش  
 ۴- عالم است و در حقش  
 ۵- عالم است و در حقش  
 ۶- عالم است و در حقش  
 ۷- عالم است و در حقش  
 ۸- عالم است و در حقش  
 ۹- عالم است و در حقش  
 ۱۰- عالم است و در حقش



مقام سکرشی آید و نقض عمد نماید بیکبار این کلمه تجدید ایمان بایده نمود و قال علیک الصلوة وکتابک  
 حیدر و ذوالجناح یقول لا اله الا الله بلکه همه وقت از سخن این کلمه چاره نبود زیرا که نفس آماره  
 همواره در مقام خبیث است و در حدیث آمده است و فضائل این کلمه اگر آسانها زمین بار  
 در پله بنهند و این کلمه را در پرتله دیگر بر آینه این پله راجع آید بر پرتله دیگر و التسلک علی من اتبع الهدی  
 وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَاللَّذِينَ آمَنُوا

### مکتوب پنجاه و سیوم

بیت تکریم کردار

نیز سیادت انساب شیخ فرید صد و ریافته در بیان آنکه اختلاف علماء پسند موجب نسا و عالم است  
 و سبب آنست که آنکه الله سبحانه و تعالی جل جلاله ابانیکم الکفر ایم تشنیده شد که با شاه اسلام  
 ازین شاه مسلمانی که در دنیا خود دارند با ایشان فرموده اند که چاکس از علماء و دنیا پیدا کنند  
 که ملازم باشند و بیان مسائل شرعی میگردند باشد تا خلاف شرع امری واقع نشود و التمسک لله  
 سبحانه و تعالی ذلك مسلمانان را به ازین چه بشارت و ماتم زده گمان را به ازین چه گوید مگر چون  
 حقیق بوسیله همین عرض متوجه خدمت علییه است چنانچه مکرر اظهار آن نموده بضرورت دین با  
 بد لغتن و نوشتن خود را معاف نخواهد داشت امید است که معذور خواهند فرمود و صلح الله فی کل  
 معرفت میگرداند که علماء و دنیا خود اقل قلیل اند که از خبث جاه و ریاست گذشته باشند و بی غیر از  
 ترویج شریعت و تائید ملت نداشته باشند بر تقدیر خبث جاه هر کدام ازین عملاً طرفی خواهد گرفت  
 و اظهار فضیلت خود خواهند نمود و سخنان اختلافی در میان خواهد آورد و آن را توسل فریب پادشاه  
 خواهد ساخت تا چاره هم دین بهتر خواهد شد در قرن سابق اختلافات علماء عالم را در بلاد ایدخت و  
 همان محبت و پیش است ترویج چه گنجایش دارد که باعث تخریب دین خواهد شد و التمسک لله

بیت کجاست اینها ملت

بیت صحت ملا سوره

مکتوب پنجاه و سیوم  
 در بیان آنکه اختلاف علماء پسند موجب نسا و عالم است  
 و سبب آنست که آنکه الله سبحانه و تعالی جل جلاله ابانیکم الکفر ایم تشنیده شد که با شاه اسلام  
 ازین شاه مسلمانی که در دنیا خود دارند با ایشان فرموده اند که چاکس از علماء و دنیا پیدا کنند  
 که ملازم باشند و بیان مسائل شرعی میگردند باشد تا خلاف شرع امری واقع نشود و التمسک لله  
 سبحانه و تعالی ذلك مسلمانان را به ازین چه بشارت و ماتم زده گمان را به ازین چه گوید مگر چون  
 حقیق بوسیله همین عرض متوجه خدمت علییه است چنانچه مکرر اظهار آن نموده بضرورت دین با  
 بد لغتن و نوشتن خود را معاف نخواهد داشت امید است که معذور خواهند فرمود و صلح الله فی کل  
 معرفت میگرداند که علماء و دنیا خود اقل قلیل اند که از خبث جاه و ریاست گذشته باشند و بی غیر از  
 ترویج شریعت و تائید ملت نداشته باشند بر تقدیر خبث جاه هر کدام ازین عملاً طرفی خواهد گرفت  
 و اظهار فضیلت خود خواهند نمود و سخنان اختلافی در میان خواهد آورد و آن را توسل فریب پادشاه  
 خواهد ساخت تا چاره هم دین بهتر خواهد شد در قرن سابق اختلافات علماء عالم را در بلاد ایدخت و  
 همان محبت و پیش است ترویج چه گنجایش دارد که باعث تخریب دین خواهد شد و التمسک لله

عنه که در تالیف بحیث از او از باب جاودانست و قرع بر آذان مغربی

سُبْحَانَ مَنْ ذَلِكُمْ وَمِنْ فَضْلِ الْعِلْمِ الشُّعْرُ الْكَبِيكُ الْعَالِمُ الرَّاسِ مِنْ غَرَضِ انْتِخَابِ  
 كُنْدِ بَهِتَرِ مَنِيَا اِذَا رَاكَ اَخْرَجْتَ بِشَاوِجِ سَعَادَاتِ كَمْ حَبِيبِ اَوْ كَبِيبِ اِحْمَارِ اِسْتِ وَاكْبَادِ الشُّو  
 بَعْدَ اَزْ تَامِلِ صَحِيحِ بَهْتَرِيْنَ اِيْنَ جِنْسِ رَا اَخْتِيَا كُنْفَمَا لَا يَدْرِيْكَ كَلْمَةً لَا يَدْرِيْكَ كَلْمَةً نَمِيَا نَمِيَا نَمِيَا نَمِيَا  
 اِهْتِمَا نَكَمْ خَلَاصِيْ خَلَاقِ وَ اِسْتِ اَوْ جَوْدِ عَلْمَا اِسْتِ شُخْرَانِ عَالِمِ نِيْزِ اِيْشَانِ مَرْبُوْطِ اِسْتِ بَهْتَرِيْنَ  
 عَلْمَا بَهْتَرِيْنَ عَالِمِ اِسْتِ وَ بَهْتَرِيْنَ اِيْشَانِ بَهْتَرِيْنَ خَلَاقِ اِهْتِمَا وَ اَضْلَالِ اَبَا اِيْشَانِ مَرْبُوْطِ اِسْتِ  
 اَنْدِ غَرِيْبِيْ اِبْلِيْسِ لَعِيْنِ رَا وِيْدِ كَمْ فَاغِ وَ بِيْكَارِ شَسْتِ اِسْتِ سَهْ اَنْزَا اِسْتِ اِسْتِ اِسْتِ اِسْتِ اِسْتِ اِسْتِ اِسْتِ اِسْتِ  
 وَ دُرْ اِعْوَا وَ اَضْلَالِ كَا فِ اِسْتِ عَالِمِ كَمْ كَامِرَانِيْ وَ تَنْ پُرُوْرِيْ كُنْدِ اَوْ خُوْشِيْتَنْ كَمْ اِسْتِ كَر اِسْتِ اِسْتِ اِسْتِ  
 غَرَضِ كَمْ وِرِيْنَ بَابِ فِكْرِ صَحِيْحِ وَ تَامِلِ صَادِقِ مَرْعِيْ وَ اِسْتِ اَقْدَامِ خَوَانِدِ نَمُوْدِ وَ چُوْنِ كَار اَز دَسْتِ بَرُوْدِ  
 عِلْمَا جِيْ نَمِيْ پَذِيْرُوْدِ وَ چَرِيْثِ مَرْعِيْ اَيْدِ كَمْ كِسِيْ اِسْتِ اِسْتِ اِسْتِ اِسْتِ اِسْتِ اِسْتِ اِسْتِ اِسْتِ اِسْتِ  
 اَمَّا اِيْنَ مَعْنِيْ رَا وِيْدِ سَعَادَاتِ خُوْدِ وَ اِسْتِ مُصَدِّقِ مِيْ كَرُوْدِ

### مکتوب پنجاه و چهارم

تیر بیست و نقابت پناهی شیخ زید صدور یافته در بیان آنکه جناب ارحمیت بنوع لازم است  
 ضرر صحبت به تنوع فوق ضرر صحبت کافر است و بترتیب فرق مبدعه شیعه شنیعه اند و میان سبب  
 ذَلِكُمْ عَظَمَ اللهُ تَعَالَى اَجْرَكُمْ وَ رَفَعَ قَدْرَكُمْ وَ تَبَيَّنَ اَمْرَكُمْ وَ شَرَحَ صَدْرَكُمْ وَ حَقَّقَ مَقَرَّكُمْ  
 الْبَشَرِ الْمَطْمَئِنِّ زَيْغِ الْبَصَرِ عَلَيْكُمْ وَ عَلَى اَلِهٍ مِنَ الصَّلَاةِ اَفْضَلُهَا وَ مِنَ التَّسْلِيْمَاتِ  
 اَكْمَلُهَا اِنَّ لَكُمْ دِيْنًَا كَرِيْمًا لَمْ يَشْكُرْ اللهُ كَرِيْمًا كَشْكُرْتُمْ اِيْجَابًا وَ اَشْكُرْتُمْ اِيْجَابًا وَ اَشْكُرْتُمْ اِيْجَابًا  
 نیا در و پس بر با فقیران شکر احسانهای شما لازم است اولاً سبب جمعیت حضرت خواجگان شما بوده  
 ای یغنیل شما در آن جمعیت طلب حق سبحانه و تعالی کردیم و خطهای و افرودیم و ثانیاً چون حکم

عنه که در تالیف بحیث از او از باب جاودانست و قرع بر آذان مغربی  
 سُبْحَانَ مَنْ ذَلِكُمْ وَمِنْ فَضْلِ الْعِلْمِ الشُّعْرُ الْكَبِيكُ الْعَالِمُ الرَّاسِ مِنْ غَرَضِ انْتِخَابِ  
 كُنْدِ بَهِتَرِ مَنِيَا اِذَا رَاكَ اَخْرَجْتَ بِشَاوِجِ سَعَادَاتِ كَمْ حَبِيبِ اَوْ كَبِيبِ اِحْمَارِ اِسْتِ وَاكْبَادِ الشُّو  
 بَعْدَ اَزْ تَامِلِ صَحِيحِ بَهْتَرِيْنَ اِيْنَ جِنْسِ رَا اَخْتِيَا كُنْفَمَا لَا يَدْرِيْكَ كَلْمَةً لَا يَدْرِيْكَ كَلْمَةً نَمِيَا نَمِيَا نَمِيَا نَمِيَا  
 اِهْتِمَا نَكَمْ خَلَاصِيْ خَلَاقِ وَ اِسْتِ اَوْ جَوْدِ عَلْمَا اِسْتِ شُخْرَانِ عَالِمِ نِيْزِ اِيْشَانِ مَرْبُوْطِ اِسْتِ بَهْتَرِيْنَ  
 عَلْمَا بَهْتَرِيْنَ عَالِمِ اِسْتِ وَ بَهْتَرِيْنَ اِيْشَانِ بَهْتَرِيْنَ خَلَاقِ اِهْتِمَا وَ اَضْلَالِ اَبَا اِيْشَانِ مَرْبُوْطِ اِسْتِ  
 اَنْدِ غَرِيْبِيْ اِبْلِيْسِ لَعِيْنِ رَا وِيْدِ كَمْ فَاغِ وَ بِيْكَارِ شَسْتِ اِسْتِ سَهْ اَنْزَا اِسْتِ اِسْتِ اِسْتِ اِسْتِ اِسْتِ اِسْتِ اِسْتِ اِسْتِ  
 وَ دُرْ اِعْوَا وَ اَضْلَالِ كَا فِ اِسْتِ عَالِمِ كَمْ كَامِرَانِيْ وَ تَنْ پُرُوْرِيْ كُنْدِ اَوْ خُوْشِيْتَنْ كَمْ اِسْتِ كَر اِسْتِ اِسْتِ اِسْتِ  
 غَرَضِ كَمْ وِرِيْنَ بَابِ فِكْرِ صَحِيْحِ وَ تَامِلِ صَادِقِ مَرْعِيْ وَ اِسْتِ اَقْدَامِ خَوَانِدِ نَمُوْدِ وَ چُوْنِ كَار اَز دَسْتِ بَرُوْدِ  
 عِلْمَا جِيْ نَمِيْ پَذِيْرُوْدِ وَ چَرِيْثِ مَرْعِيْ اَيْدِ كَمْ كِسِيْ اِسْتِ اِسْتِ اِسْتِ اِسْتِ اِسْتِ اِسْتِ اِسْتِ اِسْتِ اِسْتِ  
 اَمَّا اِيْنَ مَعْنِيْ رَا وِيْدِ سَعَادَاتِ خُوْدِ وَ اِسْتِ مُصَدِّقِ مِيْ كَرُوْدِ



دست و پائی بزند بکلمه من لکن سواد قومی هم مینهند و میگویند که این بے استطاعت  
 داخل آنجا که کرام سازند آتش خود را مثل آن زالی می انگارند که بسیار چند تنیده خود را  
 سلک خریداران حضرت یوسف علی بنیوت ناد علیه الصلوة والسلام ساخته بود است  
 است که درین نزدیکی انشاء الله العزیز بشرف حضور شرف گرد و متفرق از جناب شرف  
 ایشان آنست که چون استطاعت و قرب بادشاه بر وجه اتم ایشان را حق بجنان آنجا  
 ساخته است در قلاوطلا در ترویج شریعت محمدی علیه و علی اله من الصلوة والسلام  
 و ترویج التسلیمات آنکه ما کوشند و مسلمانان را از غیبت برآند حاصل قیمه نیاز مولانا حاجزاد  
 سرکار اقبال آثار و طیفه مقررده دارد و پارسال ظاهر از حضور یافته بود و سال نیز امیدوار آورده  
 است دولت حقیقی و مجازی میسر باد

سه نفر کلا از این کلمات  
 قندهار و کابل و کندهار  
 سده است کما یستدل به  
 حضرت مولانا حاجزاد  
 در ترویج شریعت محمدی  
 و ترویج التسلیمات  
 آنکه ما کوشند و مسلمانان  
 را از غیبت برآند حاصل  
 قیمه نیاز مولانا حاجزاد  
 سرکار اقبال آثار و طیفه  
 مقررده دارد و پارسال  
 ظاهر از حضور یافته بود  
 و سال نیز امیدوار آورده  
 است دولت حقیقی و مجازی  
 میسر باد

### مکتوب چهل و هشتم

نیز بیاد و نقابت و سنگاه شیخ فرید بخاری صدور یافته در مرغیب بقطیم علم و طلبه  
 علوم که حاملان شریعت اند نصیر که الله سبحانه علی الاضداد یخرج من سیدنا الانبیاء  
 علیه و علیهم الصلوات و التسلیمات و اللحنیات حرمت نامه گرامی که نظر از ابان  
 نواخته بودند بمطالعه آن مشرف گشت در کتابت مولانا محمد سلیم مؤلف مرقوم فرموده بودند  
 جزوی خرچے بر اس طالب علمان و صوفیان فرستاده شد و تقدیم طالب علمان صوفیان  
 در نظر ممت بسیار زیاد آمد بکلمه الظاهر عن التبت این امید است که در باطن شریف نیز  
 این جامع گرامی تقدیم بد کرده باشند کل انا و یتو شرف بما فی روح از کوزه برون همان او  
 که در دست و در تقدیم طالب علمان ترویج شریعت است حاملان شریعت ایشانند

صحن ظاهر در باطن است  
 همان بر آن  
 آنکه همان ترا که در دست

وَلَمْ يَصْفُوهٖ عَلَيْهِ وَعَلَىٰ إِلَهُ الصَّلٰوةُ وَالسَّلَامَاتُ بایشان بر پاست فروای  
قیامت از شریعت خواهند پسید از تصوف نخواهند پسید و دخول جنت و شیب از نماز  
و ابسته باتیان شریعت است اقبیاصلوات اللہ تعالیٰ و تسلیما لہ حلیہم کہ بہترین  
کائنات اند بشرائع دعوت کرده اند و مدارجات بر آن مانده و مقصود از بعثت این اکابر  
تبلیغ شریعت است پس بزرگترین خیرات سعی در رواج شریعت و احیای علمی از احکام آن  
علی الخصوص در زمانیکہ شعاع اسلام منهدم شدہ باشند کہ در بارہ در راہ خدای عزوجل عطا  
خرج کردن برابر آن نیست کہ مسئلہ از مسائل شریعتہ راجح دادن چہ درین فعل اقتدا  
با نبیاست کہ بزرگترین مخلوقات اند علیکم الصلوات و التسلیمات و شاکت است  
بان اکابر و مقرر است کہ کاملترین سنات بایشان سلم فرمودہ اند و خرج کردن کردہ و غیرین  
اکابر ازین میسر است و انصاف و رایتان شریعت مخالفت تمام است بانفس کہ شریعت مجلا  
نفس وار شدہ است و در انفاق اموال گاہ است کہ نفس موافقت کند بلی انفاق اموال  
راکہ برای تائید شریعت باشد و ترویج بلیت و ربح علیاست و انفاق جنیل باین نیت  
چخرج کردن برابر چخرج کھا است و در غیر این نیت اینجا کسی سوال نکند کہ طالب علم گرفتار از  
صوفی وارستہ چون مقدم باشد جواب گوئیم کہ او هنوز حقیقت سخن را در نیافتہ است طالب علم  
با وجود گرفتاری سبب نجات خلایق است چہ تبلیغ احکام شرعی از وی میسر است اگر چه  
خود بان منتفع نشود و صوفی با وجود وارستگی نفس خود را خلاص ساخته است بخلاق کار  
تدارد شخصے کہ کثرت نجات باو وابستہ باشد مقرر است کہ بہتر باشد از ان شخصی کہ بر نجات خود  
در مانده باشد آرسے صوفی را کہ بعد از فنا و بقا و سیرن اند و بانند بعدا لم گردانیدہ باشند  
و بد دعوت خلق فرو آورده از مقام نبوت نصیبی دار و و ظل ملنگان شریعت است حکم علماء

نه تبلیغ شریعت  
بایان است  
بمعنی تبلیغ شریعت  
بمعنی تبلیغ شریعت  
تفاوت آن است

اصول  
تفاوت آن است  
تفاوت آن است  
تفاوت آن است  
تفاوت آن است  
تفاوت آن است  
تفاوت آن است  
تفاوت آن است

سے از بیعت و توفیق ہوا ۱۲ سے میں نہیں مہنی ۱۱

عالم که در طریقت التصوف شامل نیست که آثار آن صحت نیست بخاطر یک پنجم (ص) هم نبی بود هم  
ولی نبوت به شریعت تعلق دارد ولی به ولایت طریقت تعلق دارد این باره سه مکتوب ذیل آمده.

۲۰

### مکتوب شصت و دوم

بیتاب میز احسام الدین احمد صدور یافته و ربان آنکه جذب که پیش از سلوک است از فاصده  
نیست بلکه وسیله است از برای قطع منازل سلوک بسهولت و جذب که بعد از سلوک است  
از قاصده است و مائینا است ذلک الحمد لله وسلامه علی عباده و آلهم الصلوة علیهم  
وصول را در جزو است جذب و سلوک و بعبارت دیگر تصفیه و تزکیه جذب که مقدم بر سلوک است  
از قاصده نیست و تصفیه که پیش از تزکیه است از مطالب نه جذب که بعد از تمامی سلوک است  
و تصفیه که بعد از حصول تزکیه است که در سیر فی السد است از قاصده مطلوبه است جذب و تصفیه  
سابقه از برای تسهیل مسالک سلوک بی سلوک کار نمی کشاید ولی قطع منازل جمال  
مطلوب نبی نماید جذب اولی کالصور است مر جذب آخری رانی الحقیقت بالید که مناسبت  
ندارد پس مر او از اندراج نهایت و برایت که در عبارت مشایخ این سلسله علیه واقع است  
اندراج صورت نهایت است و برایت و الا حقیقت نهایت و برایت نمی گنجد و نهایت  
با برایت نسبت ندارد و تحقیق این بحث در رساله که در تحقیق حقیقت جذب و سلوک و مثال  
آنها تخریب یافته بقاصیل ذکر یافته است القصد عبور از صورت بحقیقت ضرورت و الگوا حقیقت  
بصورت از دور است تحقیقنا الله سبحانه بالتحقیق القصد و حکمتنا عن الصنوق الطلقة  
بهر صفت النبی المختار و الله الاکبر علیه و علیهم من الصلوات المکملات من العیان انفسها

مکتوب شصت و دوم  
در بیان آنکه جذب و سلوک  
در سیر فی السد است  
در بیان آنکه جذب و سلوک  
در سیر فی السد است  
در بیان آنکه جذب و سلوک  
در سیر فی السد است  
در بیان آنکه جذب و سلوک  
در سیر فی السد است

عقاید مسلمین آن عالمان بی عمل در شریعت حصه دارد و در طریقت حصه ندارد. حقیقت منکر طریقت

است. مکتوب اشاره به همین دلیل دارد.

## مکتوب در واد و همیشه تا او پیغمبر

بیت پیچیدند اند ما که پوری صد و ریافته در بیان احکام سماع و وجد و رقص و بعضی از عرفا  
 بی روح تعلق دارند لیکن سر آنکه از شهن اشرفه السلام و علی عبادہ الذین اصطفوا  
 بدان آرزو شد که الله تعالی طریق السداد و الهممک صراط الشراذ که سماع و وجد

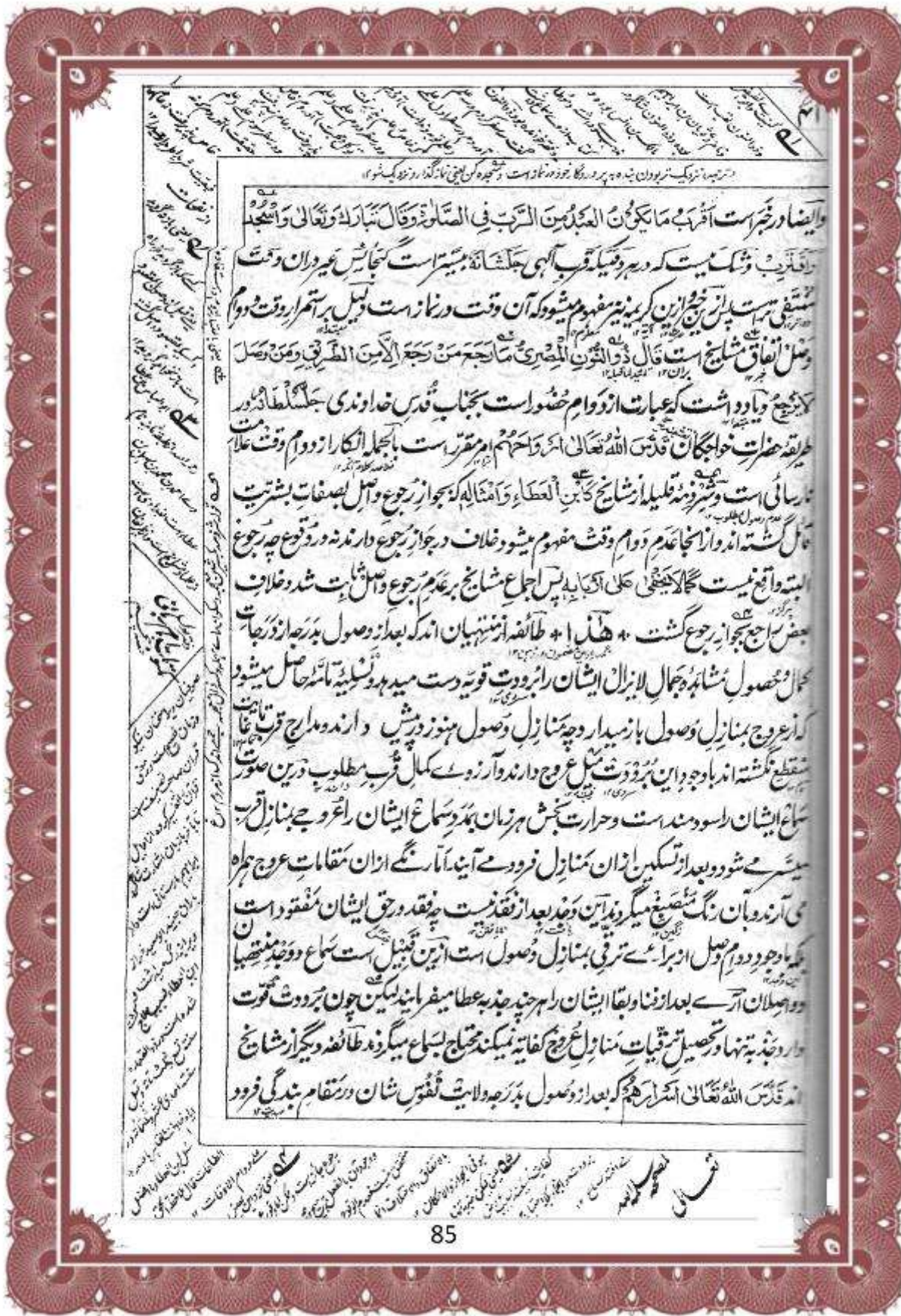
بیت پیچیدند  
 اند ما که پوری  
 صد و ریافته  
 در بیان احکام  
 سماع و وجد  
 و بعضی از  
 عرفا بی روح  
 تعلق دارند  
 لیکن سر آنکه  
 از شهن اشرفه  
 السلام و علی  
 عبادہ الذین  
 اصطفوا بدان  
 آرزو شد که  
 الله تعالی  
 طریق السداد  
 و الهممک  
 صراط الشراذ  
 که سماع و  
 وجد

سید تہذیب

جماعہ زانافع است کہ بتقلب احوال متصرف اند و بہ تبدل اوقات مشتمل وقتی حاضرند و در وقت  
غائب گاہے و اجدد گاہے فاقد ایشانند از باب قلب کہ در مقام تجلیات صفاتیہ  
از صفتہ بہ صفتہ و از اسمے باسمے منتقل و متحول اند بمون احوال نقد وقت ایشان است  
و شدت آماں حاصل مقام ایشان دوام حال و در حق ایشان محالست و استمرار وقت  
در شان شان متمتع زمانے و قبض اند زمانے و لبط فہم انشاء الوقت و معلق بودہ  
یعنی چون و کفری و قبطون از باب تجلیات ذاتیہ کہ تمام از مقام قلب بر آمدہ و قلب قلب  
پیوستہ اند و کلمتہ از وقت احوال محول احوال محو گشتہ اند محتاج بسما و وجودیت  
چہ وقت ایشان دائمی است و حال شان سرمدی لاکل لا وقت لہم و کمال فہم انشاء  
الوقت و کربان التکلیف و ہم الواصلون الذین لا رجوع لہم اصلان لا یفقد لہم صفات  
لا یفقد لہ لا یجد لہ ارسے قسمی از تہتیبیان اند کہ سماع با وجود استمرار وقت ایشان از تہذیب  
بیان آن بتفصیل در آخرین بحث تحریر خواہد یافت انشاء اللہ تعالیٰ الرسول است کہ  
حضرت رسالہ خاتمیت علیک و علی آلہ المقلدہ و الخلیفۃ فرمودہ است فی مع اللہ وقت لا یفقد  
فہم انشاء وقت کاف کفی ہر سئل ازین حدیث مفہوم میشود کہ وقت دائمی نمیشد جواب  
گویم کہ بر تقدیر صحت این حدیث بعضی از شاہخ ازین وقت و وقت مستمر خواستہ اند اما  
فی مع اللہ وقت مستمر فلا اشکال بہ جواب دیگر گویم کہ در وقت مستمر کیفیت خاصہ لہ  
میدہد تواند بود کہ از وقت ناورد و اورند و این کیفیت ناوردہ خواہندان زبان  
نیز اشکال مرتفع میشود و ہر سوال کنند کہ سماع نعمہ تواند بود کہ در تحصیل آن کیفیت ناوردہ  
داشتہ باشند نتیجی نیز برائے تحصیل آن کیفیت محتاج بسما گشت بہ جواب گویم کہ تحقق  
کیفیت غالباً در صحن ادرا نماز است و اگر در بیرون نماز انجاماد دست و پد نیز از متنازع  
است تواند بود کہ در حدیث فرمودہ فی الصلوٰۃ اشارہ باین کیفیت ناوردہ باش

عہ نور نشا و سئل قول است ہر سئل از تہذیب و تہذیب شدت

سید تہذیب  
وقت حاضرند و در وقت  
غائب گاہے و اجدد گاہے  
فاقد ایشانند از باب قلب  
کہ در مقام تجلیات صفاتیہ  
از صفتہ بہ صفتہ و از اسمے  
باسمے منتقل و متحول اند  
بمون احوال نقد وقت ایشان  
است و شدت آماں حاصل مقام  
ایشان دوام حال و در حق  
ایشان محالست و استمرار  
وقت در شان شان متمتع  
زمانے و قبض اند زمانے و  
لبط فہم انشاء الوقت و  
معلق بودہ یعنی چون و  
کفری و قبطون از باب  
تجلیات ذاتیہ کہ تمام از  
مقام قلب بر آمدہ و قلب  
قلب پیوستہ اند و کلمتہ  
از وقت احوال محول احوال  
محو گشتہ اند محتاج  
بسما و وجودیت چہ وقت  
ایشان دائمی است و حال  
شان سرمدی لاکل لا وقت  
لہم و کمال فہم انشاء  
الوقت و کربان التکلیف و  
ہم الواصلون الذین لا  
رجوع لہم اصلان لا یفقد  
لہم صفات لا یفقد لہ  
لا یجد لہ ارسے قسمی  
از تہتیبیان اند کہ  
سماع با وجود استمرار  
وقت ایشان از تہذیب  
بیان آن بتفصیل در  
آخرین بحث تحریر  
خواہد یافت انشاء  
اللہ تعالیٰ الرسول  
است کہ حضرت رسالہ  
خاتمیت علیک و علی  
آلہ المقلدہ و الخلیفۃ  
فرمودہ است فی مع  
اللہ وقت لا یفقد  
فہم انشاء وقت  
کاف کفی ہر سئل  
ازین حدیث مفہوم  
میشود کہ وقت  
دائمی نمیشد  
جواب گویم کہ  
بر تقدیر صحت  
این حدیث بعضی  
از شاہخ ازین  
وقت و وقت  
مستمر خواستہ  
اند اما فی مع  
اللہ وقت مستمر  
فلا اشکال بہ  
جواب دیگر  
گویم کہ در وقت  
مستمر کیفیت  
خاصہ لہ  
میدہد تواند  
بود کہ از وقت  
ناورد و اورند  
و این کیفیت  
ناوردہ  
خواہندان  
زبان نیز  
اشکال مرتفع  
میشود و ہر  
سوال کنند کہ  
سماع نعمہ  
تواند بود کہ  
در تحصیل  
آن کیفیت  
ناوردہ  
داشتہ  
باشند نتیجی  
نیز برائے  
تحصیل آن  
کیفیت  
محتاج  
بسما  
گشت بہ  
جواب  
گویم کہ  
تحقق  
کیفیت  
غالباً  
در صحن  
ادرا نماز  
است و اگر  
در بیرون  
نماز  
انجاماد  
دست و  
پد نیز  
از متنازع  
است  
تواند  
بود کہ  
در حدیث  
فرمودہ  
فی  
الصلوٰۃ  
اشارہ  
باین  
کیفیت  
ناوردہ  
باش



در تفسیر آنکه سرور آن است ۲۰۰ روز در روز نماز است و آنچه که کن این نماز گذار در نزدیکی است

و ایضا در خبر است آنچه که ما میگویند العبد من الرب فی الصلوة و قال تبارک و تعالی و استجد  
 و اذنیب و شکست که در هر وقتیکه قرب الهی جلش آنگاه بیشتر است نجاشین غیر در آن وقت  
 مستقیقی است پس ازین که بر نیاید مفهوم میشود که آن وقت در نماز است و قبل بر آن نماز وقت دوم  
 و مثل اتفاق مشایخ است قال ذوالفقون المصیری ما جع من رجع الا من الطریق و من وصل  
 لا یجوع و یادداشت که عبارات از دوام حضور است بجناب قدس خداوندی جلش لطافت دور  
 طریقه حضرت خواجگان قدس الله تعالی است و از آنکه امر مقرر است باجمل انکار از دوام وقت علامت  
 نارسائی است و بیشتر زنده فلیدا مشایخ کاتبین العطاء و اما مثالی که مجاز رجوع و اهل بصفت بشریت  
 تامل گشت اند و از آنجا عدم دوام وقت مفهوم میشود و خلاف در مجاز رجوع دارند و در وقوع چه رجوع  
 البته واقع نیست گلا کفنی کل انکابه پس اجماع مشایخ بر عدم رجوع و اهل ثابت شد و خلاف  
 بعضی راجع مجاز رجوع گشت ۱۰ ههنا ۱۰ طائفه از منتهیان اند که بعد از وصول بدرضا در زیارت  
 کمال محصول مشاهده و جمال لایزال ایشان را برودت قوی دست میدهند و تسلیه نامه حاصل میشود  
 که از خروج بمنزله وصول باز میدار و چه بنازله وصول هنوز در پیش دارند و در ارج قربت غایت  
 شیطانی نشسته اند با وجود این برودت میل عروج دارند و آرزوی کمال قرب مطلوب درین صورت  
 سماع ایشان را سودمند است و حرارت بخش هر زمان بعد و سماع ایشان را عروج بمنزله قرب  
 میسر می شود و بعد از تسکین از آن بمنزله فرود می آیند اما رنگی از آن مقامات عروج همراه  
 می آید و بان رنگ شصت میگردد و این بعد از تقدیرت چه نقد و در حق ایشان منفقود است  
 یکبار و دو روز وصل از برای ترقی بمنزله وصول است ازین قبیل است سماع و در چند تنصیب  
 و در احوال آن بعد از فنا و بقا ایشان را هر چند جذب عطا میفرماید لیکن چون برودت قوت  
 دارد و جذبیه تنها در تحصیل ترقیات مناول عروج کفایت نمیکند محتاج بسماع میگردد و طائفه دیگر از مشایخ  
 اند قدس الله تعالی است که بعد از وصول بدرضا و لایبت نفوس شان در مقام بندگی فرود

و ایضا در خبر است آنچه که ما میگویند العبد من الرب فی الصلوة و قال تبارک و تعالی و استجد  
 و اذنیب و شکست که در هر وقتیکه قرب الهی جلش آنگاه بیشتر است نجاشین غیر در آن وقت  
 مستقیقی است پس ازین که بر نیاید مفهوم میشود که آن وقت در نماز است و قبل بر آن نماز وقت دوم  
 و مثل اتفاق مشایخ است قال ذوالفقون المصیری ما جع من رجع الا من الطریق و من وصل  
 لا یجوع و یادداشت که عبارات از دوام حضور است بجناب قدس خداوندی جلش لطافت دور  
 طریقه حضرت خواجگان قدس الله تعالی است و از آنکه امر مقرر است باجمل انکار از دوام وقت علامت  
 نارسائی است و بیشتر زنده فلیدا مشایخ کاتبین العطاء و اما مثالی که مجاز رجوع و اهل بصفت بشریت  
 تامل گشت اند و از آنجا عدم دوام وقت مفهوم میشود و خلاف در مجاز رجوع دارند و در وقوع چه رجوع  
 البته واقع نیست گلا کفنی کل انکابه پس اجماع مشایخ بر عدم رجوع و اهل ثابت شد و خلاف  
 بعضی راجع مجاز رجوع گشت ۱۰ ههنا ۱۰ طائفه از منتهیان اند که بعد از وصول بدرضا در زیارت  
 کمال محصول مشاهده و جمال لایزال ایشان را برودت قوی دست میدهند و تسلیه نامه حاصل میشود  
 که از خروج بمنزله وصول باز میدار و چه بنازله وصول هنوز در پیش دارند و در ارج قربت غایت  
 شیطانی نشسته اند با وجود این برودت میل عروج دارند و آرزوی کمال قرب مطلوب درین صورت  
 سماع ایشان را سودمند است و حرارت بخش هر زمان بعد و سماع ایشان را عروج بمنزله قرب  
 میسر می شود و بعد از تسکین از آن بمنزله فرود می آیند اما رنگی از آن مقامات عروج همراه  
 می آید و بان رنگ شصت میگردد و این بعد از تقدیرت چه نقد و در حق ایشان منفقود است  
 یکبار و دو روز وصل از برای ترقی بمنزله وصول است ازین قبیل است سماع و در چند تنصیب  
 و در احوال آن بعد از فنا و بقا ایشان را هر چند جذب عطا میفرماید لیکن چون برودت قوت  
 دارد و جذبیه تنها در تحصیل ترقیات مناول عروج کفایت نمیکند محتاج بسماع میگردد و طائفه دیگر از مشایخ  
 اند قدس الله تعالی است که بعد از وصول بدرضا و لایبت نفوس شان در مقام بندگی فرود

فصل فی تفسیر آنکه سرور آن است ۲۰۰ روز در روز نماز است و آنچه که کن این نماز گذار در نزدیکی است

در بیان مراتب و در بیان ملامت و صحت مرامت تکلیفی آن بگفته

می آیند و آرزو ایشانشان بفراموشی و بر مقام اصلی خود متوجه جناب قدس اند  
 در مقام نفس مطهره که در مقام بندگی میگویند و خارج گشته است بدو بر جبر میرسد روح را بواسطه  
 آن اعدا و تما سبب خاصه بطولب پیدا میگردد و آرام این بزرگواران بعبادات است و تسکین  
 و راد است حقوق بندگی و طاعات میل غرض در دنیا و ایشان کم است و شوق صعوبت و در وطن  
 شان قبیل هنوز مبتلا بدلت بستن وقت ایشان لامع است و کمال اتباع سنت است  
 بصیرت شان کمال را چه در بدلیصه ندر از نور چهره می بینند که نزدیکان در ایضا ران عالی  
 هر چند عروج کمر دارند اما نورانی اند و نور حاصل منور و در همان مقام شان عظیم دارند و تسکین  
 القدر اند ایشان را احتیاج بسماع و وجد نیست عبادات ایشان را کما سماع میکنند به نور نیست  
 اصل از عروج کفایت می بخشد جامع منقلدان از ازل سماع و وجد که بر مقام شان این بزرگواران وقت  
 نیستند خود را از عشاق می گیرند و ایشان را از زهد و گویند عشق و محبت را منحصر در نفس و وجد  
 میدانند و طائفه دیگر از منتهمان آنانند که بعد از قطع حساب سیرالی اشد و متحقق به بقا و با الله  
 ایشان را جذب قوی عنایت می فرمایند و بقلاب انجذاب کشان کشان می برند بر و دست  
 انجازه بر آیت ممنوع است و تسلیه ایشان را غیر جائز و عروج محتاج بامور غیر از سماع و غیر  
 و متکناکے قلوب ایشان با نیست و وجد و تواجد را با ایشان کار نه با آن عروج انجذاب  
 به نهایت نهایت مرتبه مکن الوصول میرسد و بواسطه متابعت آن سرور علی علیهم السلام  
 و اللذکییات و العقیات از تقاسیم مخصوص بان سرور است علیکم الصلوٰة و السلام فیصله  
 این نوع وصول مخصوص طائفه افراد است اقطاب نیز از آن مقام نصیب ندارند اگر محض افضل این  
 سبک بکند این نوع وصل نهایت نهایت را با هم بازر دارند و در دست مستعدان باحواله نمایند  
 نفس در مقام بندگی فرودی آید و روح او بمرح فضل متوجه جناب مقدس است است که جامع کمال است  
 قزویه است و عادی تکلیفات طلبیه و اعمی بالقلب هممت افکار نشاند محط است کونای عظیم مقامات  
 نورشده است و ...

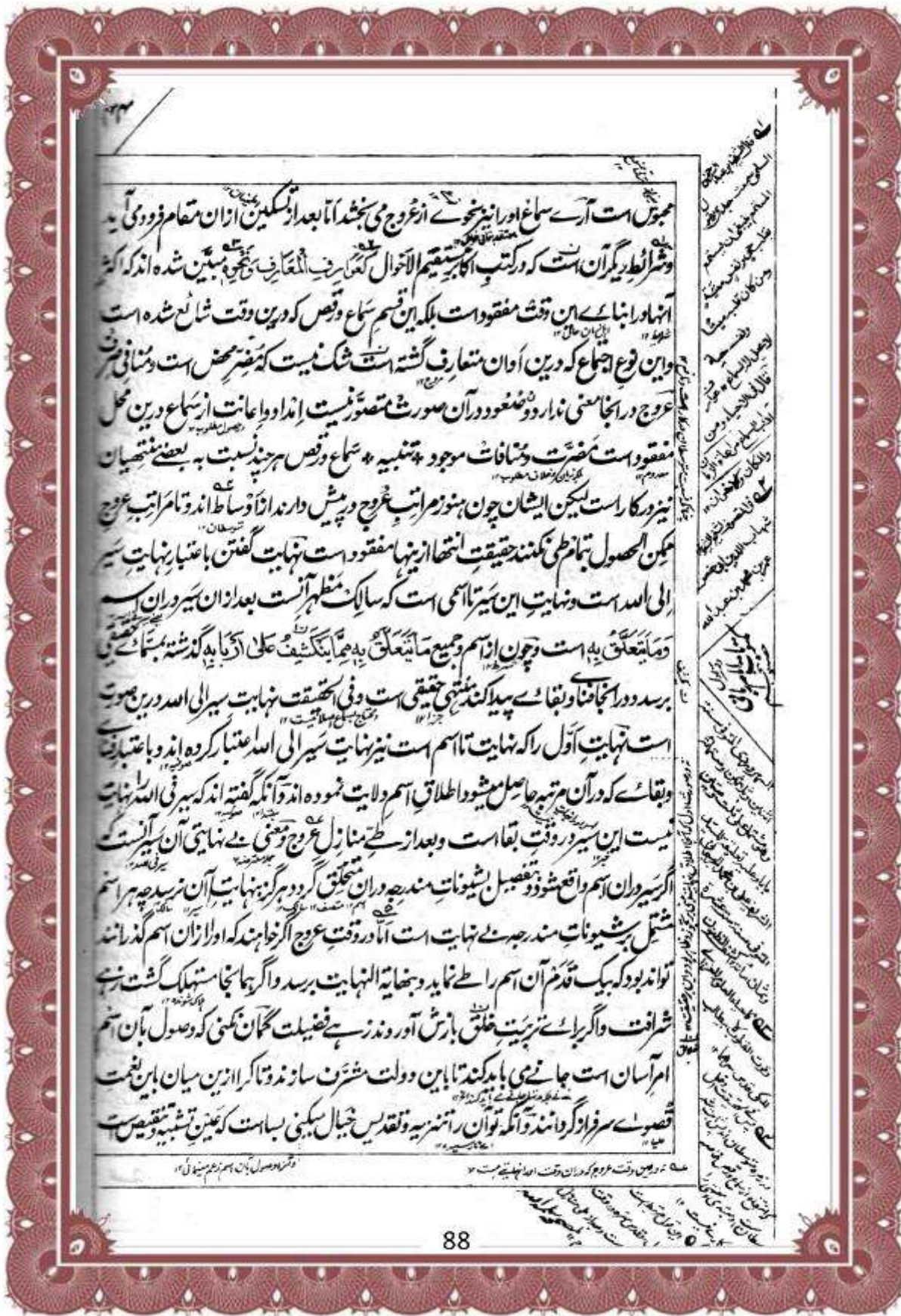
علم موعی ...  
 مشاهده ...  
 آرزو ...  
 ...  
 ...  
 ...

خلقی و معارف مدارج اصلی اور امیتر است بلکہ آنجا کہ اوست نازل است و نہ فصل از قتل و فصل  
 اور گذرانیدہ اند این نوع کامل ممکن بسیار عزیر الوجود است اگر بعد از قرون متطاوولہ و آری منہ  
 متباعدہ نظر مورآیہ ہم منعظم است عالمی از وی متصور گردد نظر اوشانی افر اضرب قلب تیرہ  
 و توجیہ او در قیام اخلاق رفوئیہ نام ضمیمہ اوست کہ مدارج عروج را تمام کردہ در مقام بندگی فروآمده آ  
 و آرام و انس بجایوات گردونیہ بقام عیب دیکہ کہ فرق آن متفاسست نیست و در مقامات ولایت ازین  
 طائفہ بعضی را انتخاب نمودہ مشرف بپسازند و قابلیت منصب محبوبیت نیز ایشان را مسلم است  
 جامع جمیع کمالات مرتبہ ولایت است و حاوی تمام مقامات درجہ و عہدت از ولایت خاصہ تری نیست  
 بہرہ مند است باجملہ در شان او این مصراع صادق است **لله آنچه خوبان همه دارند تو نهادی**  
**و ہذا اہم ہندی را سماع و وجد مضمر است و منافی خروج هر حسی بشہ الطواقم واقع شود ششم از شہ**  
**سماع در آخر این مکتوب تحریر خواہد یافت انشاء اللہ تعالیٰ و جہا معلول است حال او و بوال**  
**کربت ابو سعئی است شکر ک او شوب ہواست نفسانی و معنی با ملت تقدیر من کہ یکجہ من اذیاب**  
**القلوب و ان کباب القلوب متوسطون بین المبتدیین والمتمتہین و المتہدی ہو الکاف فی فی اللہ**  
**و اب فی باللہ و هو التواکل الکامل و لا یملک درجات بعضہا فوق بعض و لو صول کربت**  
**لا ینکن مٹھما ابد لا بدین باجملہ سماع متوسطان را نافع است و قسم از منتصیان را نیز چنانکہ**  
**بالگذشت لیکن باید دانست کہ از باب قلوب را نیز سماع مطلقا محتاج البیست بلکہ جامع است**  
**کہ بدولت جذب مشرف نشدہ اند و بر اصناف و مجاہدات شائقہ میجوہند کہ قطع ساقست نمایند سماع**  
**و وجد و برین صورت ابن جامع را محمد و معاویہ است و اگر از باب قلوب از محمد و بان باشند**  
**قطع سماع سیرایشانرا بہد و جذبہ است محتاج بسماع نیستند و نیز باید دانست کہ سماع از باب**  
**قلوب غیر مجرب راہ مطلقا نافع است بلکہ انتفاع از ان مشروط بشرائط است و بدقیقا**  
**بحرط انفتاح و داخل ان شرائط عدم اعتقاد است بحال خویش و اگر تمامی خود متقعد است**

کتاب توحید و معرفت  
 جامع جمیع کمالات مرتبہ ولایت است و حاوی تمام مقامات درجہ و عہدت از ولایت خاصہ تری نیست بہرہ مند است باجملہ در شان او این مصراع صادق است **لله آنچه خوبان همه دارند تو نهادی** و ہذا اہم ہندی را سماع و وجد مضمر است و منافی خروج هر حسی بشہ الطواقم واقع شود ششم از شہ سماع در آخر این مکتوب تحریر خواہد یافت انشاء اللہ تعالیٰ و جہا معلول است حال او و بوال کربت ابو سعئی است شکر ک او شوب ہواست نفسانی و معنی با ملت تقدیر من کہ یکجہ من اذیاب

عبدالعزیز امجدی ہی کہ است کرنا ہا قلوب خاصہ و تقرب احوال قلب نمودہ ای سلسلہ سوسو مطران و ہا بہ ہر چہ درین زمینی اوست کہ نشانی  
 در مقام در صورت گردادہ ہست و دست در جہا و ہا را تمام از وجوہات ہست کہ بعضی از کیفیت است سلسلہ سوسو مطران و ہا بہ ہر چہ درین زمینی اوست کہ نشانی  
 کہ قطع آہنہا کہون بہت عالی از زمینایات و ہا





مجبوس است آرس سماع اور انہر نحوئے از عروج می بخشد اما بعد از سکین ازان مقام فرودی آید  
و شراط طری کر آن است که در کتب اکابر بتقیم الاخرال معارف المتعارف بحجج مبین شدہ اند کہ اکثر  
انہا اور انہا کے ان وقت مفقود است بلکہ این قسم سماع و قص کہ درین وقت شائع شدہ است  
و این نوع اجماع کہ درین اوان متعارف گشته است شک نیست کہ حضرت محض است و زمانی مش  
عروج در اینجا معنی ندارد و مفقود در آن صورت تصور نیست اندا و اعانت از سماع درین محل  
مفقود است حضرت و منافات موجود بتنبیہ بہ سماع و قص ہر چند نسبت بہ بعضی متحصیان  
نیز و کار است لیکن ایشان چون ہنوز مراتب عروج و پریش و در اندازہ و ساط اند و اما مرتب عروج  
مکن الحصول بہ نام طمی نگندند حقیقت انتھا ازینہا مفقود است نہایت گفتن باعتبار نہایت سیر  
الی المد است و نہایت این سیر تا اسی است کہ سالک منظر است بعد از ان سیر در ان اس  
و ما يتعلق بہ است و چون ان اسم و جمیع ما يتعلق بہ ہمہ اینک شیف علی آگاہ گشتہ بتماکتی  
برسد و در آنجا بقائے پیدا کند منتہی حقیقی است و فی الحقیقت نہایت سیر الی المد درین صورت  
است نہایت اول را کہ نہایت تا اسم است نیز نہایت سیر الی المد اعتبار کردہ اند و باعتبار  
بقائے کہ در آن مرتبہ حاصل میشود و اطلاق اسم ولایت نمودہ اند و آنکہ گفتہ اند کہ سیر فی المد نہایت  
نیست این سیر در وقت بقا است و بعد از سطح منازل عروج معنی نے نہایتی آن سیر است  
اگر سیر در آن اسم واقع شود و تقصیل شیونات مند در ان محقق گردد و برگز نہایت آن رسیدہ ہر اسم  
مشتمل بر شیونات مند در حد نہایت است اما در وقت عروج اگر خامند کہ اول از ان اسم گذرانند  
تواند بود کہ بیک قدم آن اسم را طے نماید و بخاتمہ النہایت برسد و اگر ہما چنان مستحکم گشت نہ  
شرافت و اگر برائے تہریت خلق بازش آوردند زہے فضیلت گمان نکنی کہ وصول بان اسم  
امر آسان است جائے می باید کند تا باین دولت مشرف سازند و تا اگر ازین میان باین نعمت  
قصوت سرفراز گردانند و آنکہ توان را تمنزیہ و تقدیس خیال میکنی بسا است کہ عین تشبیہ و تقویص است

سیر الی المد در وقت عروج  
سیر الی المد در وقت عروج  
سیر الی المد در وقت عروج  
سیر الی المد در وقت عروج  
سیر الی المد در وقت عروج  
سیر الی المد در وقت عروج  
سیر الی المد در وقت عروج  
سیر الی المد در وقت عروج  
سیر الی المد در وقت عروج  
سیر الی المد در وقت عروج

عروج در وقت عروج کہ در وقت المد نہایت است

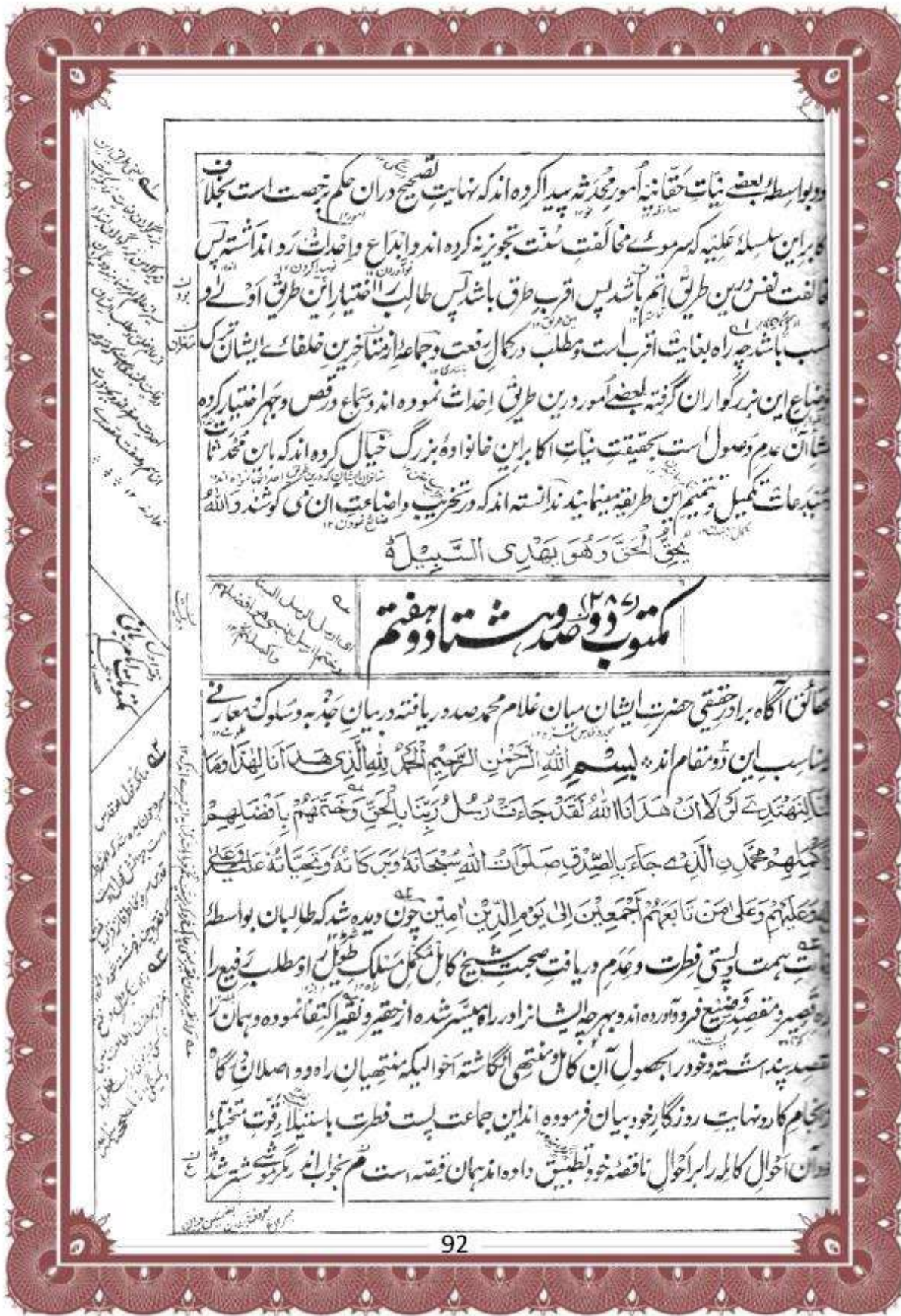






در صورت بقا با شدت شایسته تحقق بقاء باسد و نوم ممکن نیست اگر چه بسیار را پیش از  
 رسیدن این مقام این معنی متوجه می شود علی الخصوص در طریقه علییه تقشیریه قدس الله تعالی امرهم  
 و الحقیق ما حقیقت الصواب ما الهیمت والله تعالی اعلم بالصواب والیک تعالی المرجع والمآب  
 الحمد لله رب العالمین اولادنا و احبنا و الصلوة والسلام علی رسوله دائماً و متواکلاً

این عبارت از  
 مکتوبات است  
 در کتاب  
 کرامت  
 اهل  
 بیت  
 علیهم  
 السلام  
 در  
 باب  
 اولاد  
 آن  
 است



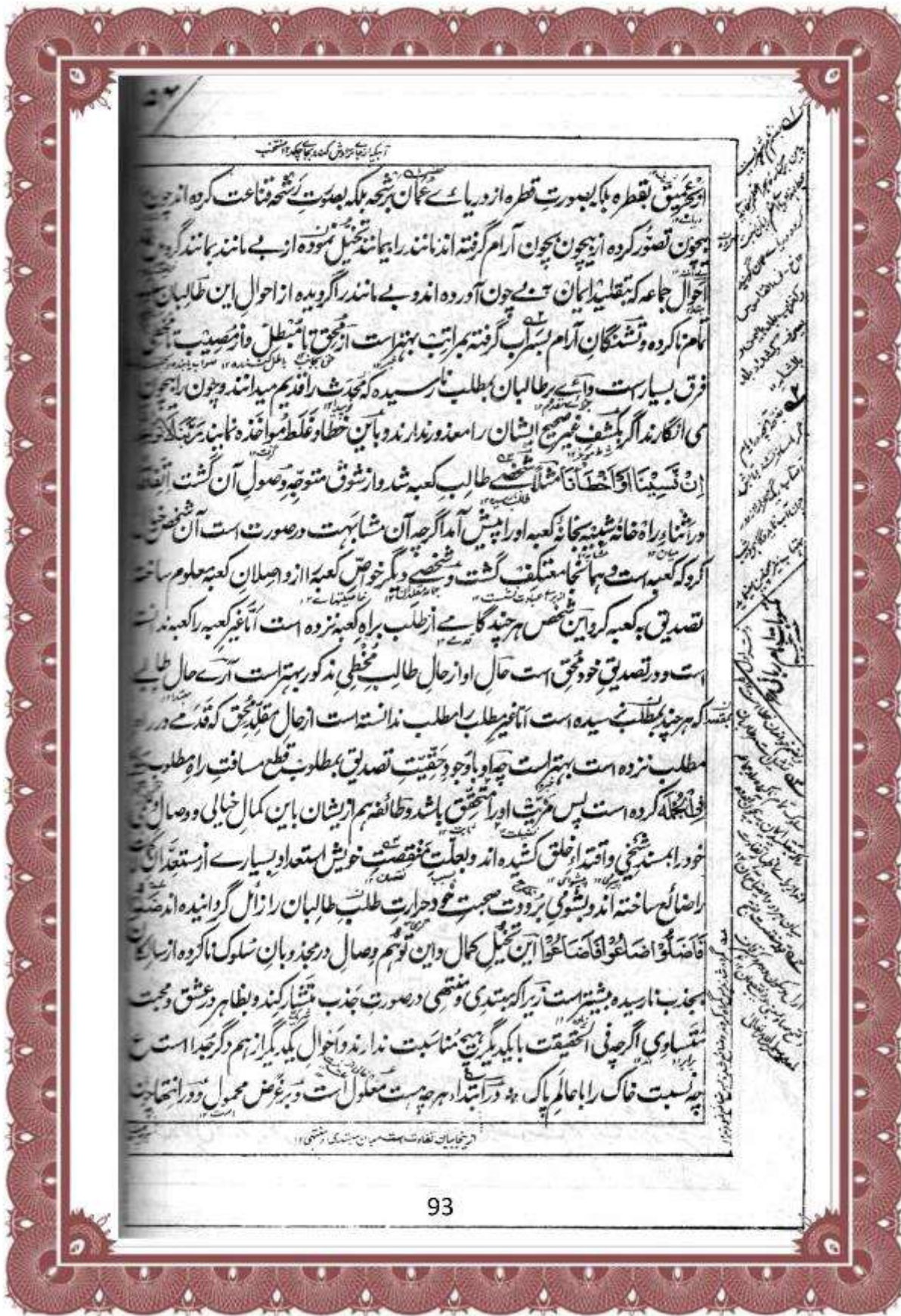
و در بواسطه بعضی نیات حقیقیه امور مجذبه پیدا کرده اند که نهایت تصحیح در آن علم تخصص است بجملا  
 بر این سلسله علویه که سر موئے مخالفت شدت تجویز کرده اند و ابتداء و احداث کرده اند آنگاه پس  
 گفتند نفس درین طریق اتم باشد پس اقب طریق باشد پس طالب اختیار این طریق اولی و  
 سب باشد چاره بغایت اقب است و مطلب و کمال نعمت و جماعت از متاخرین خلفائے ایشان که  
 صنایع این بزرگواران گرفته بعضی امور درین طریق احداث نموده اند و سماع و قفس و بهر اختیار کرده  
 نشان عدم وصول است بحقیقت نیات اکابر این خانواده بزرگ خیال کرده اند که بان مخرجه  
 متبذعات تکمیل و تمهید این طریق مینمایند ندانسته اند که در تخریب و اصنامت ان می گویند و الله  
 یخفی الخفی و هو البهدی السبیل

در این سلسله علویه که سر موئے مخالفت شدت تجویز کرده اند و ابتداء و احداث کرده اند آنگاه پس گفتند نفس درین طریق اتم باشد پس اقب طریق باشد پس طالب اختیار این طریق اولی و سب باشد چاره بغایت اقب است و مطلب و کمال نعمت و جماعت از متاخرین خلفائے ایشان که صنایع این بزرگواران گرفته بعضی امور درین طریق احداث نموده اند و سماع و قفس و بهر اختیار کرده نشان عدم وصول است بحقیقت نیات اکابر این خانواده بزرگ خیال کرده اند که بان مخرجه متبذعات تکمیل و تمهید این طریق مینمایند ندانسته اند که در تخریب و اصنامت ان می گویند و الله یخفی الخفی و هو البهدی السبیل

### کتاب و وصیه شما دو هفتم

مخائن آگاه برادر حقیقی حضرت ایشان میان غلام محمد صدور یافته در میان جدیه و سلوک معارف  
 بنا سب این دو مقام اند به لیسیم الله الرحمن الرحیم الحمد لله الذی هدانا لهذا اننا لکن لکن  
 انما لکن هدانا الله لقد جد جاهدت رسول ربنا لایحی رخصه هم یا فضلنا هم  
 حکیمه محمد بن الیه جاء به الصدوق صلوات الله سبحانه و بین کانه و صحیانه علیه السلام  
 و علی امن تابعهم اجمعین الی یوم الدین امین چون دیده شد که طالبان بواسطه  
 تهمت پستی فطرت و عدم دریافت صحبت شیخ کمال ممکن طویل او مطلب رفیع را  
 در تصویر و تقصیر فرو آورده اند و بهر چه ایشان را راه همیشه شده از حقیر و تقیر انفا نموده و همان  
 تصدیق داشته و خود را بصحلول آن کمال منتهی انگاشته آخوا یکدیگر منتصیان راه و وصلان آگاه  
 و خجالم کار و نهایت روزگار خود بیان فرموده اند این جماعت پست فطرت با سنیلا قوت متخلفه  
 در آن احوال کال را بر احوال نافضه خود تطبیق داده اند همان قصه است هم بخوابند مگر شسته شده

مخائن آگاه برادر حقیقی حضرت ایشان میان غلام محمد صدور یافته در میان جدیه و سلوک معارف بنا سب این دو مقام اند به لیسیم الله الرحمن الرحیم الحمد لله الذی هدانا لهذا اننا لکن لکن انما لکن هدانا الله لقد جد جاهدت رسول ربنا لایحی رخصه هم یا فضلنا هم حکیمه محمد بن الیه جاء به الصدوق صلوات الله سبحانه و بین کانه و صحیانه علیه السلام و علی امن تابعهم اجمعین الی یوم الدین امین چون دیده شد که طالبان بواسطه تهمت پستی فطرت و عدم دریافت صحبت شیخ کمال ممکن طویل او مطلب رفیع را در تصویر و تقصیر فرو آورده اند و بهر چه ایشان را راه همیشه شده از حقیر و تقیر انفا نموده و همان تصدیق داشته و خود را بصحلول آن کمال منتهی انگاشته آخوا یکدیگر منتصیان راه و وصلان آگاه و خجالم کار و نهایت روزگار خود بیان فرموده اند این جماعت پست فطرت با سنیلا قوت متخلفه در آن احوال کال را بر احوال نافضه خود تطبیق داده اند همان قصه است هم بخوابند مگر شسته شده



۲۲

آنکه در صورت قطره از دریای سخن بر حبه بله بصورت کشف قناعت کرده اند چون  
 چون تصور کرده از چون چون آرام گرفته اند مانند رایمانه تجمل نموده از بے مانند مانند کرده  
 احوال جامعه که تقلید ایمان منم چون آورده اند بے مانند را گردیده از احوال این طالبان  
 نام نکرده و تشنگان آرام بسبب گرفته بمراتب بهتر است از محقق با منطلق و انصیب  
 فرق بسیار است و آنرا طالبان بطلب نرسیده که بحث را قدیم میدانند و چون را چون  
 می انگارند اگر کشف غیر صحیح ایشان را معذون ندارند و باین خطا و غلط مواخذه نمایند و باینکه  
 ان کسیتا او اکتفا انما مثل شخص طالب کعبه شد و از شوق متوجه وصول آن گشت آنقدر  
 در دنیا و راه خانه شنبه بخانه کعبه او را پیش آمد اگر چه آن مشابیهست در صورت است آن شخص  
 کرد که کعبه است و با تمام تکلف گشت و شخص دیگر خواص کعبه از او اهلان کعبه معلوم ساخته  
 تصدیق بکعبه کرد این شخص هر چند گامی از طلب بر راه کعبه نرود است اما غیر کعبه را کعبه ندانست  
 است و در تصدیق خود محقق است حال او از حال طالب مخطی مذکور بهتر است از حال طالب  
 که هر چند بطلب رسیده است اما غیر طلب را طلب ندانسته است از حال مقلد محقق که قدم در  
 طلب نرود است بهتر است چو با وجود حقیقت تصدیق بطلوب قطع مسافت راه طلب  
 اول جمله کرده است پس خیزد او را محقق باشد و طائفه هم از ایشان باین کمال خیالی و وصال  
 خود را مستخرجی و آفته او خلق کشیده اند و بعلمت منقصت خویش استعداد بسیار از استعداد  
 راضع ساخته اند و بشومی برودت صحبت مع و حرارت طلب طالبان را زایل گردانیده اند  
 فاضلوا و افاضلوا فاضلوا این تجمل کمال و این توهم وصال در مجذوبان سلوک ناکرده از سادگان  
 مجذوب نرسیده و بیشتر است زیرا که بتدی و منتهی در صورت جذب متشاکرند و بطاهر و عشق و محبت  
 مستساوی اگر چنی الحقیقت با یکدیگر هیچ مناسبت ندارند و احوال یکدیگر از هم در کعبه است  
 چه نسبت خاک را با عالم پاک به در ابتدا هر چه هست معلول است و بر عرض محمول دور از تماثلت

در حقیقت تفاوت هفت مرتبه است که در سلسله است

اینکه در صورت قطره از دریای سخن بر حبه بله بصورت کشف قناعت کرده اند چون  
 چون تصور کرده از چون چون آرام گرفته اند مانند رایمانه تجمل نموده از بے مانند مانند کرده  
 احوال جامعه که تقلید ایمان منم چون آورده اند بے مانند را گردیده از احوال این طالبان  
 نام نکرده و تشنگان آرام بسبب گرفته بمراتب بهتر است از محقق با منطلق و انصیب  
 فرق بسیار است و آنرا طالبان بطلب نرسیده که بحث را قدیم میدانند و چون را چون  
 می انگارند اگر کشف غیر صحیح ایشان را معذون ندارند و باین خطا و غلط مواخذه نمایند و باینکه  
 ان کسیتا او اکتفا انما مثل شخص طالب کعبه شد و از شوق متوجه وصول آن گشت آنقدر  
 در دنیا و راه خانه شنبه بخانه کعبه او را پیش آمد اگر چه آن مشابیهست در صورت است آن شخص  
 کرد که کعبه است و با تمام تکلف گشت و شخص دیگر خواص کعبه از او اهلان کعبه معلوم ساخته  
 تصدیق بکعبه کرد این شخص هر چند گامی از طلب بر راه کعبه نرود است اما غیر کعبه را کعبه ندانست  
 است و در تصدیق خود محقق است حال او از حال طالب مخطی مذکور بهتر است از حال طالب  
 که هر چند بطلب رسیده است اما غیر طلب را طلب ندانسته است از حال مقلد محقق که قدم در  
 طلب نرود است بهتر است چو با وجود حقیقت تصدیق بطلوب قطع مسافت راه طلب  
 اول جمله کرده است پس خیزد او را محقق باشد و طائفه هم از ایشان باین کمال خیالی و وصال  
 خود را مستخرجی و آفته او خلق کشیده اند و بعلمت منقصت خویش استعداد بسیار از استعداد  
 راضع ساخته اند و بشومی برودت صحبت مع و حرارت طلب طالبان را زایل گردانیده اند  
 فاضلوا و افاضلوا فاضلوا این تجمل کمال و این توهم وصال در مجذوبان سلوک ناکرده از سادگان  
 مجذوب نرسیده و بیشتر است زیرا که بتدی و منتهی در صورت جذب متشاکرند و بطاهر و عشق و محبت  
 مستساوی اگر چنی الحقیقت با یکدیگر هیچ مناسبت ندارند و احوال یکدیگر از هم در کعبه است  
 چه نسبت خاک را با عالم پاک به در ابتدا هر چه هست معلول است و بر عرض محمول دور از تماثلت

سبح است بر آن حق است تفصیل این سخن عنقریب مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی این مشتاق  
 سعوری و این مشابہت ظاهری باعث آن تحمیل می شود و چون در طریقه علویه لقبندیه جذب بر  
 سلوک مقدم است مجذوبان این طریق را که بدولت سلوک مشرف نشده اند این هم تحمیل و این  
 نوع توهم بسیار است و جمیع راهم از ایشان که احوال منقلبیه در مقام جذب حاصل میشود و از آنجا بحال  
 سیر و قطع منازل سلوک و طی مساکب سیر الی امدد الگازند و بان تقلبات خود را مجذوب  
 ساکب میدانند بخاطر غایب زاریافت که فقره چند نوشته شود و در بیان حقیقت جذب و سلوک و ترقی و پیا  
 این هر دو مقام با ذکر بعضی از خواص متمیز هر یک از دیگر و ترقی در میان جذب مبتدی جذب  
 سستی و حقیقت تعامیل و انشاء و علوم دیگر که مناسب آن مقام باشد یعنی الحق و بیطیل  
 کما طیل و کما کفره لعلی موان + فکس کسک فیه یحسن تکو فیغه سبجانده و هو سبجانده  
 کسبیل و نعم الملکونی و نعم الکیلی این مکتوب مشتمل است بر دو مقصد و یک خاتمه مقصد اول  
 بیان معارفی که بمقام جذب متعلق اند و مقصد ثانی در آنچه تعلق بسلوک اردو و خاتمه بیان  
 معنی علوم و معارف متفرقه است که طال بان را در استن آنها کاشیه المنفعت است مقصد اول  
 بیان مجذوبان سلوک تمام با کرده هر چند جذب قوی داشته باشد و از هر راه که متجرب شوند  
 در عمل جز اگر از باب قلوب اند به سلوک و تکریر نفس از مقام قلب نمیتوان گذشت و بقلب قلب  
 سیرت انجذاب ایشان انجذاب قلبی است محبت شان عرضی است نه ذاتی عرضی است اصل  
 نفس با روح درین مقام متفرج است و خلقت بانو درین تعامل مختلط با کلبه و صیقلی تمام قلب  
 بر آمدن و بقلب قلب پریشان و انجذاب روحی بمطلوب پیدا کردن بے تخلص روح از نفس  
 بر آید ترقیه بمطلوب و جدا شدن نفس از روح و فرود آمدن او در مقام بندگی منصوریت مادم  
 که این هر دو فی حقیقت مجتمع اند حقیقت جامع قلبیه محکم و برپاست انجذاب خالص روحی منصور  
 است و تخلص روح از نفس بعد از قطع منازل سلوک و طی مساکب سیر الی امدد و تحقق سیر فی امدد

سبح است بر آن حق است تفصیل این سخن عنقریب مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی این مشتاق  
 سعوری و این مشابہت ظاهری باعث آن تحمیل می شود و چون در طریقه علویه لقبندیه جذب بر  
 سلوک مقدم است مجذوبان این طریق را که بدولت سلوک مشرف نشده اند این هم تحمیل و این  
 نوع توهم بسیار است و جمیع راهم از ایشان که احوال منقلبیه در مقام جذب حاصل میشود و از آنجا بحال  
 سیر و قطع منازل سلوک و طی مساکب سیر الی امدد الگازند و بان تقلبات خود را مجذوب  
 ساکب میدانند بخاطر غایب زاریافت که فقره چند نوشته شود و در بیان حقیقت جذب و سلوک و ترقی و پیا  
 این هر دو مقام با ذکر بعضی از خواص متمیز هر یک از دیگر و ترقی در میان جذب مبتدی جذب  
 سستی و حقیقت تعامیل و انشاء و علوم دیگر که مناسب آن مقام باشد یعنی الحق و بیطیل  
 کما طیل و کما کفره لعلی موان + فکس کسک فیه یحسن تکو فیغه سبجانده و هو سبجانده  
 کسبیل و نعم الملکونی و نعم الکیلی این مکتوب مشتمل است بر دو مقصد و یک خاتمه مقصد اول  
 بیان معارفی که بمقام جذب متعلق اند و مقصد ثانی در آنچه تعلق بسلوک اردو و خاتمه بیان  
 معنی علوم و معارف متفرقه است که طال بان را در استن آنها کاشیه المنفعت است مقصد اول  
 بیان مجذوبان سلوک تمام با کرده هر چند جذب قوی داشته باشد و از هر راه که متجرب شوند  
 در عمل جز اگر از باب قلوب اند به سلوک و تکریر نفس از مقام قلب نمیتوان گذشت و بقلب قلب  
 سیرت انجذاب ایشان انجذاب قلبی است محبت شان عرضی است نه ذاتی عرضی است اصل  
 نفس با روح درین مقام متفرج است و خلقت بانو درین تعامل مختلط با کلبه و صیقلی تمام قلب  
 بر آمدن و بقلب قلب پریشان و انجذاب روحی بمطلوب پیدا کردن بے تخلص روح از نفس  
 بر آید ترقیه بمطلوب و جدا شدن نفس از روح و فرود آمدن او در مقام بندگی منصوریت مادم  
 که این هر دو فی حقیقت مجتمع اند حقیقت جامع قلبیه محکم و برپاست انجذاب خالص روحی منصور  
 است و تخلص روح از نفس بعد از قطع منازل سلوک و طی مساکب سیر الی امدد و تحقق سیر فی امدد

بر آنکه سنی فرق و جمیع مائت کتور بر سید و شصت و پنجم از سائر مشیرین عقل نمود و ملذذ انعام علامه نمایند

بلکه بعد از حصول مقام الفرق بعد از جمع که بسیر عن الله بالعلم و دار و صورت بندوست هر گدای  
 مرد میدان که شود به پشته آخر سلیمان که شود به قطعه الفرق بین جذب المذنب و جذب  
 المذنب تدبیر شهود این مجذوبان از باب قلوب در پرده کثرت است این معنی را معلوم کنند یا نه  
 شان درین کثرت نیست الا عالم ارواح که بطیافت و احاطه و سر بیان بتوجه خود بصورت شبیه است  
 ان الله خالق ادمه خلاصه کلامه و با این مناسبت شهود روح را شهود حق میداند تعالی و تقدس  
 و احاطه و سر بیان و قرب و معیت هم برین قیاس است زیرا که نظر سالک بتوجه نمیکند مگر تا بمقام فوق  
 بمقام فوق فوق و فوق و فوق مقام ایشان مقام روح است پس نظرشان از مقام روح بالا نرود و شهود  
 جز روح امر دیگر نباشد نظر بقوق روح موقوف است بر سیدن بمقام روح و محبت و انجذاب هم  
 در رنگ شهود است شهود حق سبحانه که بکلمه محبت و انجذاب بجناب تقدس او وابسته بمحصلات  
 بنهایت سیر الاله غیر است به بیچکسرا تا نگردد او فنا در نیست راه در بارگاه کسب را به  
 اطلاق شهود درین مقام از تنگی میدان عبارت است و الا کارخانه این بزرگواران با و راه و راه  
 شهود و شعارفت همچنانکه مقصد ایشان همچون و بیچگونه است اتصال ایشان با سچانه نیز همچون  
 و بیچگونه است چون راه به چون راه نیست لا یجیل عطاء الا عطاء الهی اتصاله  
 شریف بقیاس به هست رب الناس را با جان ناس به احاطه و سر بیان و قرب و معیت  
 حق متعالی و محققین از باب سلوک که بنهایت کار رسیده اند علمی است موافق علماء اهل حق شکر  
 الله تعالی سعید هم حکم کردن بقرب ذاتی و انشال آن نزد ایشان از بیجاصلی و دوریت نزدیک  
 حکم بقرب که کنند بزرگ میفرماید به هر که گوید نزدیکم دور است و هر که دور است نزدیک است  
 تصحیف اینست علی که متعلق بتوجیه وجود است منشأ آن انجذاب و محبت قلبی است از باب  
 قلوب که جذب میدان کرده اند و بر او سلوک قطع متنازل نمایند این علم با ایشان مناسبت ندارد و همچنین  
 مجذوبان که کسل از قلب بجللیت مستوجه بمقلب قلب اندازین علوم تشریحی می نمایند و مستنفر

سید و شصت و پنجم از سائر مشیرین عقل نمود و ملذذ انعام علامه نمایند  
 قطعه الفرق بین جذب المذنب و جذب المذنب تدبیر شهود این مجذوبان از باب قلوب در پرده کثرت است این معنی را معلوم کنند یا نه  
 شان درین کثرت نیست الا عالم ارواح که بطیافت و احاطه و سر بیان بتوجه خود بصورت شبیه است  
 ان الله خالق ادمه خلاصه کلامه و با این مناسبت شهود روح را شهود حق میداند تعالی و تقدس  
 و احاطه و سر بیان و قرب و معیت هم برین قیاس است زیرا که نظر سالک بتوجه نمیکند مگر تا بمقام فوق  
 بمقام فوق فوق و فوق و فوق مقام ایشان مقام روح است پس نظرشان از مقام روح بالا نرود و شهود  
 جز روح امر دیگر نباشد نظر بقوق روح موقوف است بر سیدن بمقام روح و محبت و انجذاب هم  
 در رنگ شهود است شهود حق سبحانه که بکلمه محبت و انجذاب بجناب تقدس او وابسته بمحصلات  
 بنهایت سیر الاله غیر است به بیچکسرا تا نگردد او فنا در نیست راه در بارگاه کسب را به  
 اطلاق شهود درین مقام از تنگی میدان عبارت است و الا کارخانه این بزرگواران با و راه و راه  
 شهود و شعارفت همچنانکه مقصد ایشان همچون و بیچگونه است اتصال ایشان با سچانه نیز همچون  
 و بیچگونه است چون راه به چون راه نیست لا یجیل عطاء الا عطاء الهی اتصاله  
 شریف بقیاس به هست رب الناس را با جان ناس به احاطه و سر بیان و قرب و معیت  
 حق متعالی و محققین از باب سلوک که بنهایت کار رسیده اند علمی است موافق علماء اهل حق شکر  
 الله تعالی سعید هم حکم کردن بقرب ذاتی و انشال آن نزد ایشان از بیجاصلی و دوریت نزدیک  
 حکم بقرب که کنند بزرگ میفرماید به هر که گوید نزدیکم دور است و هر که دور است نزدیک است  
 تصحیف اینست علی که متعلق بتوجیه وجود است منشأ آن انجذاب و محبت قلبی است از باب  
 قلوب که جذب میدان کرده اند و بر او سلوک قطع متنازل نمایند این علم با ایشان مناسبت ندارد و همچنین  
 مجذوبان که کسل از قلب بجللیت مستوجه بمقلب قلب اندازین علوم تشریحی می نمایند و مستنفر

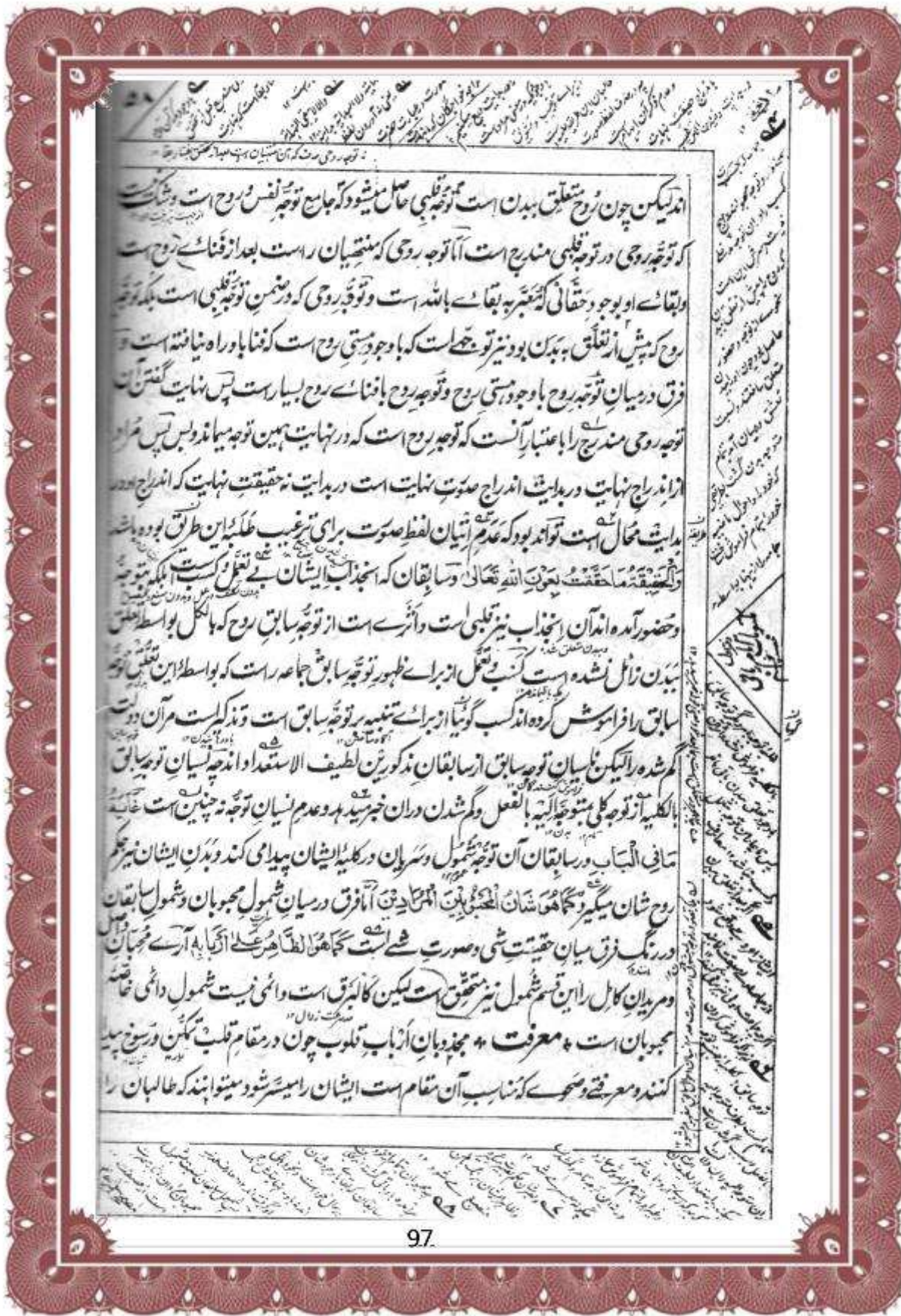
بقوه مدونی کسب را باید خواند

مستنفر بزرگی



... در این عالم ...  
 ... از طرف حق ...  
 ... از جهت حق ...  
 ... از برای حق ...  
 ... از بساط حق ...  
 ... از عنان حق ...  
 ... از کرم حق ...  
 ... از لطف حق ...  
 ... از رحمت حق ...  
 ... از کرم حق ...  
 ... از لطف حق ...

... در این عالم ...  
 ... از طرف حق ...  
 ... از جهت حق ...  
 ... از برای حق ...  
 ... از بساط حق ...  
 ... از عنان حق ...  
 ... از کرم حق ...  
 ... از لطف حق ...  
 ... از رحمت حق ...  
 ... از کرم حق ...  
 ... از لطف حق ...



اندکی پس چون روح متعلق بدن است موجه قلبی حاصل میشود که جامع توجه نفس روح است و شکست  
 که توجه روحی در توجه قلبی مندرج است آن توجه روحی که منتحبیان را است بعد از فناست روح است  
 و بقائے او بوجو و حقیقی که تعبیر به بقائے باشد است و توجه روحی که در ضمن توجه قلبی است بلکه توجه  
 روح که پیش از تعلق به بدن بود نیز توجه است که با وجود مستی روح است که فنا با و راه نیافته است و  
 فرق در میان توجه روح با وجود مستی روح و توجه روح با فناست روح بسیار است پس نهایت گفتن آن  
 توجه روحی مندرج را باعتبار آنست که توجه روح است که در نهایت همین توجه میماند پس پس مراد  
 از اندراج نهایت در بدایت اندراج صدوت نهایت است در بدایت نه حقیقت نهایت که اندراج بود  
 بدایت محال است تواند بود که حدیث ایشان لفظ صدوت برای ترغیب طلبه این طریق بوده باشد  
 و الحقیقة ما حقیقت یعنی الله تعالی و سابقان که اسجد آب ایشان بنه تغل کسبت ملک متوجه  
 و حضور آمده اند آن اجذاب نیز قلبی است و اثر است از توجه سابق روح که با کمال بواسطه تعلق  
 سابق زائل نشده است نسبت تعلق از برای ظهور توجه سابق جماعه راست که بواسطه این تعلق توجه  
 سابق را فراموش کرده اند کسب گویند از برای تنبیه بر توجه سابق است و مذکور است مرآن دوست  
 گم شده را لیکن نسیان توجه سابق از سابقان مذکورین لطیف الاستعداد و اندچه نسیان توجه سابق  
 بالکلیه از توجه کلی متوجه کتبه بالفعل و گم شدن در آن خیر میسر مد و عدم نسیان توجه نه چنین است غایب  
 مافی الباب و سابقان آن توجه شمول و سرمان در کلیه ایشان پیدای کند و بدن ایشان نیز عجز  
 روح شان میگیرد و کما هو شأن العجبی بدن المثل من آنافق در میان شمول محبوبان و شمول سابقان  
 در رنگ فرق میان حقیقت شی و صورت شی است کما هو الظاهر علی انکابه آرسه محبان  
 و مردان کامل را این هم شمول نیز متحقق است لیکن کالذوق است و انمی نیست شمول دائمی حقیقت  
 محبوبان است به معرفت به مجذوبان از باب تلوب چون در مقام قلب تکلیف و رسیدن پدید  
 کنند و معرفتی و صحیح که ناسب آن مقام است ایشان را میسر شود و میگویند که طالبان را

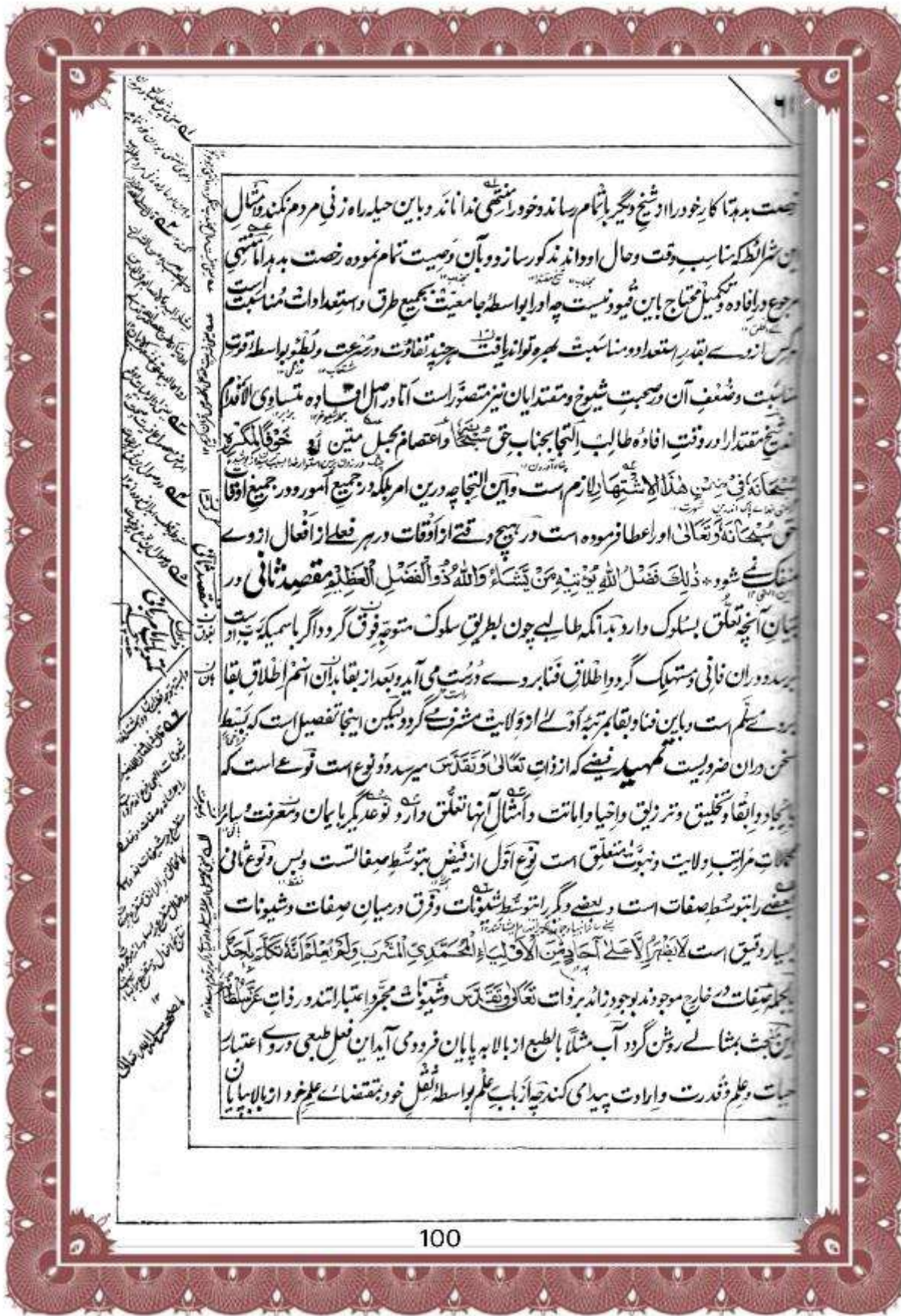
تا در رسانند و در صحبت ایشان انجذاب و محبت قلبی جامع طلاکب حاصل شود هر چند از ایشان بکمال  
 نرسند چنانچه ایشان خود بجهت کمال نرسیده اند و دیگر بر او واسطه حصول کمال نمیتوانند شد مشهور است  
 که از ناقص کمال نیامد افاده ایشان هر قدر که باشد بیش از افاده آریاب سلوک است هر چند پهنایت  
 سلوک رسد و جذب مستحقان پیدا کند آنگاه مقام تملک ایشان را بطریق غیر عن الله بالذکر فرو نیاوردند  
 چه مستحق غیر جمیع عالم تملک و افاده ندارد چه او را به عالم نسبتی و توجه نماند با افاده تواند نمود و شیخ معتاد  
 که در برنج می گویند باعتبار آنست که او در مقام برزخیت که مقام قلب است فرو آمده است و از هر دو  
 جهت روح و نفس حفظی و آفریننده است از جهت روح از فزونی استفاده میکند و از جهت نفس با وجود  
 توفیق افاده می نماید زیرا که او را توجه حق سبحانه و تعالی با توجه خلق جمع شده است که روح کدام حجاب و دیگر نیست  
 پس افاده و استفاده معاً او را حاصل است بعضی از شیخ ازین برزخیت برزخیت بین الخلق و اسحق میخوانند  
 و شیخ برنج را جامع بین این تشبیه و التفرید میگویند پوشیده نماند که این هم برزخیت که بنا بر آن بر سر است  
 و این مقام شمی که بنیان آن بر صحت نیست زیرا که نفسشان درین مقام در غلبات انوار روح  
 مشرب است و همان اندراج منشأ شکر شده است و در مقام برزخیت قلب نفس روح از یکدیگر  
 جدا است پس آنچه شکر را در آن گنجایش نباشد بلکه آنچه همه صحت است که در سبب مقام عترت است و هذلول  
 شیخ کمال را چون در مقام قلب فردوی آرد بواسطه برزخیت مناسبت بعالم پیدا می کند و واسطه  
 حصول کمالات مستعدان کمالات می شود و مجزوب شکر نیز چون در مقام قلب است بعالم مناسبت  
 دارد و توجه را از ایشان درین نمیدارد و از انجذاب و محبت اگر چه سلبی باشد نیز نصیبی برست و رده  
 است لاجرم راه افاده بروی کشاوه است بلکه گوئیم که گیت افاده مجزوب شکر بیش از گیت افاده  
 مستحق جمیع است و کیفیت افاده مستحق زیاد از کیفیت افاده مجزوب است زیرا که مستحق جمیع را هر چند  
 بعالم مناسبت پیدا شده است آنرا در صورت است فی الحقیقت مجزوب است منصف بزرگ اصل است  
 برزخیت یاد و این مجزوب مناسبت بعالم فی الحقیقت است و از جمله آفرین عالم است و باقی است

این مقام شمی که بنیان آن بر صحت نیست زیرا که نفسشان درین مقام در غلبات انوار روح مشرب است و همان اندراج منشأ شکر شده است و در مقام برزخیت قلب نفس روح از یکدیگر جدا است پس آنچه شکر را در آن گنجایش نباشد بلکه آنچه همه صحت است که در سبب مقام عترت است و هذلول شیخ کمال را چون در مقام قلب فردوی آرد بواسطه برزخیت مناسبت بعالم پیدا می کند و واسطه حصول کمالات مستعدان کمالات می شود و مجزوب شکر نیز چون در مقام قلب است بعالم مناسبت دارد و توجه را از ایشان درین نمیدارد و از انجذاب و محبت اگر چه سلبی باشد نیز نصیبی برست و رده است لاجرم راه افاده بروی کشاوه است بلکه گوئیم که گیت افاده مجزوب شکر بیش از گیت افاده مستحق جمیع است و کیفیت افاده مستحق زیاد از کیفیت افاده مجزوب است زیرا که مستحق جمیع را هر چند بعالم مناسبت پیدا شده است آنرا در صورت است فی الحقیقت مجزوب است منصف بزرگ اصل است برزخیت یاد و این مجزوب مناسبت بعالم فی الحقیقت است و از جمله آفرین عالم است و باقی است

برقائے کمال بان بقا باقی است پس ناچار طالبان بواسطہ سنا سبت تحقیقی از مجذوب بیشتر فائدہ گیرند  
 منتہی مرجع کثیر لیکن افادہ مراتب کمالات ولایت مخصوص منتهی است پس لا جرم در کیفیت افادہ منتہی  
 راجع باشد و ایضا منتہی رافی الحقیقت ہمت و توجہ نیست و مجذوب صاحب ہمت و توجہ است بہمت  
 کمال طالب ہمیشہ سے بروہ چہ سچو کمال سازد و ایضا نہایت توجہیکہ طالبان را از مجذوبان حاصل سے شود  
 ہمان توجہ سابق روح است کہ فراموش کردہ بودند و صحبت شان سیا و ایشان آید بطریق انداز و  
 قلبی حاصل گشتہ بخلاف توجہیکہ در صحبت منتہیان پیدا میشود و توجہ جاوید است کہ پیشتر اصلا موجود نہ  
 و موقوف بود بر قنائے روح بلکہ بر قنائے او بود و حقیقی پس لابد توجہ اول سہل الحصول باشد و توجہ  
 ثانی معتد لوجہ و ہر چہ سہل است بیشتر است ہر چہ معتد است کمتر ازینجا است کہ گفتہ اند کہ در تحصیل ہمت  
 جدی شیخ معتد واسطہ نیست چنان نسبت اورا اول حاصل شدہ بود کہ بواسطہ نسیان بتنبیہ و  
 محتاج گشتہ لہذا این شیخ را شیخ تعلیم میگیند شیخ تربیت و در جہت سئلوک اورا کے قطع منازل سلوک  
 شیخ معتد در کار است و تربیت آن ضروری شیخ معتد را نشانید کہ این ہم مجذوب نکلن را با فادہ عام  
 نیست بدہر دور مقام تکمیل شیخی نشانید چہ بعضے از طالبان باشند کہ استعداد ایشان بلند نامادہ باشد  
 و قابلیت کمال تکمیل برود چہ تمام داشته باشند و صحبت این مجذوب اگر اکتفا سکتل کہ آن استعداد حاصل شود  
 و ان قابلیت بر طرف گردد مثلاً زمینے کہ قابلیت تمام از براسے زراعت گندم داشته باشد اگر تخم  
 گندم در ان زمین اندازند بار بار اندازہ استعداد سیکوی آرد و اگر در ان زمین تخم ردی گندم یا تخم جو اندازند  
 چہ حاصلے بار کہ شوب القابلیت گردد و اگر بالفرض شیخ معتد اصاحت و رخصت او میدہد یعنی افادہ  
 دروسے باید کہ افادہ اورا معتد سازد و بعضے قیود مثل ظہور سنا سبت طالب بطریق افادہ او  
 و عدم اصاحت استعداد ان و صحبت او و عدم طغیان نفس او درین ریاست و اعتد چہ ہواے  
 نفسانی ازوسے نائل شدہ است بواسطہ عدم تزکیہ نفس و چون معلوم کند کہ طالب ازوسے نہایت  
 افادہ اورا ستیدہ در استعداد طالب ہنوز قابلیت ترقی است باید کہ بوشے این معنی را ظاہر سازد و

طریق تکمیل  
 سہل است  
 توجہ اول  
 سہل الحصول  
 توجہ ثانی  
 معتد لوجہ  
 توجہ اول  
 سہل الحصول  
 توجہ ثانی  
 معتد لوجہ  
 توجہ اول  
 سہل الحصول  
 توجہ ثانی  
 معتد لوجہ

مسئلہ ہنوز تکمیل نفس ہنوز قابلیت ترقی است ہنوز قابلیت ترقی است ہنوز قابلیت ترقی است



نصحت بدو تا کار خود را از شیخ دیگر پانام رساند و خود را منشی ندانند و باین حید راه زنی مردم کند و مثال  
 این مثال آنکه مناسب وقت و حال او و اندک مذکور سازد و بآن وصیت تمام نموده نصحت بدو نماید  
 مرجع و افاده و تکمیل محتاج باین شیوه نیست چه او را بواسطه جامعیت جمیع طرق و استعدادات مناسبت  
 هرگز از کسی بقدر استعداد و مناسبت هجر و توانمندی نیست چند تفاوت در نصحت و تطبیق بواسطه تفاوت  
 مناسبت و ضعف آن در صحبت شیوخ و مقتدیان نیز متصور است اما در اصل تفاوت مساوی انفراد  
 نصیحت مقتدر اور وقت افاده طالب التجا بجا بی حق است و اعتصام مجمل متین نه <sup>مخوف المکرر</sup>  
 سخن کافی نیست <sup>این حدیث است</sup> لهذا الاشتهار لازم است و این التجا چه درین امر بلکه در جمیع امور و در جمیع اوقات  
 حق است که تعالی اور اعطا فرموده است در هیچ وقت از اوقات در هر فعلی از افعال ازو سے  
 منکفی نشود. <sup>این حدیث است</sup> ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ مقصود ثانی در  
 بیان آنچه تعلق بسوگوار دارد بدانکه طایفه چون بطریق سلوک متوجه فرق گردد اگر با سبکی است  
 برسد و در آن نانی و متمسک گردد و اطلاق قنابر و سے <sup>است</sup> و دست می آید و بعد از بقا بدان <sup>است</sup> انهم اطلاق بقا  
 بر و سے مسلم است و باین فننا و بقا بر تبه آوے از ولایت مشرفے گردد و باین اینجا تفصیل است که بقا  
 سخن در آن ضرورت تمسید فیضه که از ذات تعالی و تقدیر میرسد و نوع است قرع است که  
 ایجاد و بقا و تخلیق و تزیین و احیاء و امانت و اشغال آنها تعلق دارد و بعد بگرمایان و معرفت سایر  
 محلات مراتب و ولایت و نبوت متعلق است نوع اول از فیض بتوسط صفات است و پس نوع ثانی  
 بعضی را بتوسط صفات است و بعضی دیگر را بتوسط ثبوتات و فرق در میان صفات و ثبوتات  
 بسیار دقیق است <sup>این حدیث است</sup> لَا يَهْدِيهِمْ إِلَّا هُوَ يُفَوِّضُ الْأَقْبَابَ وَاللَّهُ مُدَبِّرُ الْأُمُورِ وَلَعَلَّكُمْ تَهْتَكُونَ لَعَلَّكُمْ  
 بجز صفات خارج موجودند و زائد بر ذات تعالی و تقدیر و ثبوتات مجرد اعتباراتند و ذات <sup>است</sup> محض  
 این تجرید بشا لے روشن گردد آب مثلا بالطبع از بالا به پایین فرود می آید این فعل طبیعی و درو اعتبار  
 حیات و علم و قدرت و ارادت پیدای کند چنانچه بابت علم بواسطه نقل خود مقتضات علم خود از بالا پایا

نصحت بدو تا کار خود را از شیخ دیگر پانام رساند و خود را منشی ندانند و باین حید راه زنی مردم کند و مثال  
 این مثال آنکه مناسب وقت و حال او و اندک مذکور سازد و بآن وصیت تمام نموده نصحت بدو نماید  
 مرجع و افاده و تکمیل محتاج باین شیوه نیست چه او را بواسطه جامعیت جمیع طرق و استعدادات مناسبت  
 هرگز از کسی بقدر استعداد و مناسبت هجر و توانمندی نیست چند تفاوت در نصحت و تطبیق بواسطه تفاوت  
 مناسبت و ضعف آن در صحبت شیوخ و مقتدیان نیز متصور است اما در اصل تفاوت مساوی انفراد  
 نصیحت مقتدر اور وقت افاده طالب التجا بجا بی حق است و اعتصام مجمل متین نه <sup>مخوف المکرر</sup>  
 سخن کافی نیست <sup>این حدیث است</sup> لهذا الاشتهار لازم است و این التجا چه درین امر بلکه در جمیع امور و در جمیع اوقات  
 حق است که تعالی اور اعطا فرموده است در هیچ وقت از اوقات در هر فعلی از افعال ازو سے  
 منکفی نشود. <sup>این حدیث است</sup> ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ مقصود ثانی در  
 بیان آنچه تعلق بسوگوار دارد بدانکه طایفه چون بطریق سلوک متوجه فرق گردد اگر با سبکی است  
 برسد و در آن نانی و متمسک گردد و اطلاق قنابر و سے <sup>است</sup> و دست می آید و بعد از بقا بدان <sup>است</sup> انهم اطلاق بقا  
 بر و سے مسلم است و باین فننا و بقا بر تبه آوے از ولایت مشرفے گردد و باین اینجا تفصیل است که بقا  
 سخن در آن ضرورت تمسید فیضه که از ذات تعالی و تقدیر میرسد و نوع است قرع است که  
 ایجاد و بقا و تخلیق و تزیین و احیاء و امانت و اشغال آنها تعلق دارد و بعد بگرمایان و معرفت سایر  
 محلات مراتب و ولایت و نبوت متعلق است نوع اول از فیض بتوسط صفات است و پس نوع ثانی  
 بعضی را بتوسط صفات است و بعضی دیگر را بتوسط ثبوتات و فرق در میان صفات و ثبوتات  
 بسیار دقیق است <sup>این حدیث است</sup> لَا يَهْدِيهِمْ إِلَّا هُوَ يُفَوِّضُ الْأَقْبَابَ وَاللَّهُ مُدَبِّرُ الْأُمُورِ وَلَعَلَّكُمْ تَهْتَكُونَ لَعَلَّكُمْ  
 بجز صفات خارج موجودند و زائد بر ذات تعالی و تقدیر و ثبوتات مجرد اعتباراتند و ذات <sup>است</sup> محض  
 این تجرید بشا لے روشن گردد آب مثلا بالطبع از بالا به پایین فرود می آید این فعل طبیعی و درو اعتبار  
 حیات و علم و قدرت و ارادت پیدای کند چنانچه بابت علم بواسطه نقل خود مقتضات علم خود از بالا پایا

سے آئندہ تو توجہ بقیق مٹے کسند و علم تا مع حیوۃ است و ارادہ  
 تابع علم است و قدرت نیز ثابت شد چه ارادت تخصیص احد المتقدّمین  
 است این اعتسبات در ذات آب بمنزل شیونات است  
 اگر با وجود این اعتسبات صفات زائده و ذوات آب اثبات کردہ شود بمنزل صفات  
 است بوجود زائد آب باعتبار اولیٰ الحقی و عالم فاعل و مرید نمیتوان گفت از برای این اسمی  
 ثبوت صفات زائده و رکار است پس آنچه در عبارت بعضی شایخ در اثبات اسمی مذکورہ از  
 آب واقع شدہ است مبتنی آن عدم فرق است میان شیون و صفات و همچنین حکم بھی وجود  
 نیز محمول است بر عدم آن فرق و فرق دیگر در میان شیون و صفات آنست کہ مقام شیون توحید  
 قوی ایشان است و مقام صفات پنجمین است محمد رسول اللہ صلی اللہ تعالیٰ علیہ و آلہ و سلم  
 کہ برت مہر سے اندر حضور انور اللہ تعالیٰ علیہم اجمعین وصول فیض ثانی ایشان را بتوسط شیونات  
 و سایر اشیاء و جماعہ کہ بر آقا امیر ایشانند صلوات اللہ تعالیٰ علیہم و علیٰ آلائہم و علیٰ عیالہم و علیٰ  
 آن سہ و راست علی الصراط و السلام و واسطہ وصول فیض دوم است نقل شأن العلم است و این  
 شأن جامع جمیع شیون اجامی و تفصیلی است و آن نقل معبر تباہیت و اتست تعالیٰ و تقدیس مشران  
 علم را مکذم جمیع شیون اجامی و تفصیلی را لیکن باعتبار شمول شأن علم انہما را باید دانست کہ این قابلیت  
 اگرچہ بر نخ است میان ذات عزت آنکہ در میان شأن العلم آچون یک جهت او برنگ است  
 و آن جهت ذات است تعالیٰ شہادتہ در برنخ نیز رنگ آن پیدا نمیشود پس آن برنخ برنگ است  
 دیگر کہ شأن العلم است منصف است پس ناچار آن را نقل آن شأن گفته شد و ایضا نقل شد  
 از طور شیے است اگرچہ برنخ و شمال باشد و مرتبہ دوم و چون حصول برنخ بعد حصول طریقین است  
 لاجرم این برنخ در وقت تکشف در تحت آن شأن منکشف میشود پس باعتبار این ظهور تا باطل

علم تا صفات  
 تسلیم ازین امر  
 علم تا صفات  
 در صورتیکہ  
 این صفات  
 ان صفات  
 در صورتیکہ  
 این صفات  
 در صورتیکہ  
 این صفات

در صورتیکہ  
 این صفات  
 در صورتیکہ  
 این صفات  
 در صورتیکہ  
 این صفات  
 در صورتیکہ  
 این صفات

طبیعت مناسب افتاده و طالع از اولیاء الله که بر قدم او س از صلی الله تعالی علیه و علیهم و آله  
و آلائهم است که از باب ایشان اندر وصول فیض ثانی طلال آن قابلیت جامع اندو کا انتقال  
از مرآن محل را و از باب سائر انبیاء صلوات الله تعالی و تسبیحاً و کلمات تبت و علیهم و واسطه وصول  
فیض اول و ثانی ایشان را قابلیات انصاف ذات است عرضاً که انصاف بصفت موجوده زائده و طالع  
که بر قدم ایشانند از باب ایشان صفات است در حق وصول فیض اول و ثانی و واسطه وصول  
فیض اول مرآن سرور علیه الصلوة والسلامه و قابلیت انصاف ذات است تعالی و تقدیر  
مزیج صفات را گویا قابلیت که وسائل فیض سائر انبیاء صلوات الله و برکاته علیهم تبت  
و علیهم و طالع این قابلیت جامع اندو کا تفصیل اندر آن جامع محل او طالع که بر قدم آن سرور  
علیه و علیه الصلوة والسلامه و وسائل وصول فیض اول نیز ایشان را واجب است که صفات  
محمیان را و وسائل وصول فیض اول بعد از واسطه وصول فیض ثانی بخلاف دیگران که  
بعضی از مشایخ قدس الله تعالی امر بهم که در این حضرت علی الصلوة والسلامه و قابلیت انصاف  
ساخته اند نشان آن عدم فرق میان شیون و صفات بلکه عدم علم است بمقام شیون و الله تعالی  
و هم در مقام تسلیم پس محض شد که رب آن حضرت علی الصلوة والسلامه و اللعنه و ربنا از باب  
هم در مقام شیون و هم در مقام صفات و واسطه وصول هر دو فیض است و نیز معلوم گشت که  
فیض مراتب کالات ولایت آن حضرت علی الصلوة والسلامه و اللعنه است بتوسط امر زائد شیون  
تبعی و استعدا اعتبار زیادتی در ایشان از منتهای عقل است لهذا محلی ذاتی مخصوص او گشت و کمال  
تابعان او چون از راه او فیض بگیرند ایشان را نیز از این مقام شرفی بدست آمد و دیگران را چون واسطه  
صفاتی در میان است و صفات بوجود زائد موجود اند خارج حصین در میان افتاد و محلی صفاتی نام  
ایشان گشت باید دانست که قابلیت انصاف هر چند اعتبار است وجود زائد در او چه صفات موجود  
اند قابلیت اینجا آن چون قابلیات در رنگ براندر میان ذات و صفات بلکه میان شیون صفات

طالع  
فیض اول  
فیض ثانی  
واسطه وصول  
قابلیت انصاف  
ذات  
صلوات الله و برکاته  
علیهم  
تبت  
و علیهم  
و آلائهم  
است  
که  
از  
باب  
ایشان  
اندر  
وصول  
فیض  
ثانی  
طلال  
آن  
قابلیت  
جامع  
اندو  
کا  
انتقال  
از  
مرآن  
محل  
را  
و  
از  
باب  
سائر  
انبیاء  
صلوات  
الله  
تعالی  
و  
تسبیحاً  
و  
کلمات  
تبت  
و  
علیهم  
و  
واسطه  
وصول  
فیض  
اول  
و  
ثانی  
ایشان  
را  
قابلیات  
انصاف  
ذات  
است  
عرضاً  
که  
انصاف  
بصفت  
موجوده  
زائده  
و  
طالع  
که  
بر  
قدم  
ایشان  
اندر  
باب  
ایشان  
صفات  
است  
در  
حق  
وصول  
فیض  
اول  
و  
ثانی  
و  
واسطه  
وصول  
فیض  
اول  
مرآن  
سرور  
علیه  
الصلوة  
و  
السلامه  
و  
قابلیت  
انصاف  
ذات  
است  
تعالی  
و  
تقدیر  
مزیج  
صفات  
را  
گویا  
قابلیت  
که  
وسائل  
فیض  
سائر  
انبیاء  
صلوات  
الله  
و  
برکاته  
علیهم  
تبت  
و  
علیهم  
و  
طالع  
این  
قابلیت  
جامع  
اندو  
کا  
تفصیل  
اندر  
آن  
جامع  
محل  
او  
طالع  
که  
بر  
قدم  
آن  
سرور  
علیه  
و  
علیه  
الصلوة  
و  
السلامه  
و  
وسائل  
وصول  
فیض  
اول  
نیز  
ایشان  
را  
واجب  
است  
که  
صفات  
محمیان  
را  
و  
وسائل  
وصول  
فیض  
اول  
بعد  
از  
واسطه  
وصول  
فیض  
ثانی  
بخلاف  
دیگران  
که  
بعضی  
از  
مشایخ  
قدس  
الله  
تعالی  
امر  
بهم  
که  
در  
این  
حضرت  
علی  
الصلوة  
و  
السلامه  
و  
قابلیت  
انصاف  
ساخته  
اند  
نشان  
آن  
عدم  
فرق  
میان  
شیون  
و  
صفات  
بلکه  
عدم  
علم  
است  
بمقام  
شیون  
و  
الله  
تعالی  
و  
هم  
در  
مقام  
تسلیم  
پس  
محض  
شد  
که  
رب  
آن  
حضرت  
علی  
الصلوة  
و  
السلامه  
و  
اللعنه  
و  
ربنا  
از  
باب  
هم  
در  
مقام  
شیون  
و  
هم  
در  
مقام  
صفات  
و  
واسطه  
وصول  
هر  
دو  
فیض  
است  
و  
نیز  
معلوم  
گشت  
که  
فیض  
مراتب  
کالات  
ولایت  
آن  
حضرت  
علی  
الصلوة  
و  
السلامه  
و  
اللعنه  
است  
بتوسط  
امر  
زائد  
شیون  
تبعی  
و  
استعدا  
اعتبار  
زیادتی  
در  
ایشان  
از  
منتهای  
عقل  
است  
لذا  
محلی  
ذاتی  
مخصوص  
او  
گشت  
و  
کمال  
تابعان  
او  
چون  
از  
راه  
او  
فیض  
بگیرند  
ایشان  
را  
نیز  
از  
این  
مقام  
شرفی  
بدست  
آمد  
و  
دیگران  
را  
چون  
واسطه  
صفاتی  
در  
میان  
است  
و  
صفات  
بوجود  
زائد  
موجود  
اند  
خارج  
حصین  
در  
میان  
افتاد  
و  
محلی  
صفاتی  
نام  
ایشان  
گشت  
باید  
دانست  
که  
قابلیت  
انصاف  
هر  
چند  
اعتبار  
است  
وجود  
زائد  
در  
او  
چه  
صفات  
موجود  
اند  
قابلیت  
اینجا  
آن  
چون  
قابلیات  
در  
رنگ  
براندر  
میان  
ذات  
و  
صفات  
بلکه  
میان  
شیون  
صفات









و اما در وقت حصول این جذب از غرض بقوت تعاضد نموده اند و همان

معلوم نمیشود چه بسیار از سرتیطان در وقت حصول این جذب از غرض بقوت تعاضد نموده اند و همان  
 جذب را جذب نهایت انگاشته اگر کافی می بود و اثنای راه میگذراشت آنرا جذب متقدم چون محبوبان  
 تعلق داد اگر کافی باشد گنجایش دارد و محبوبان را بقلب غایت خواهند کشید و در اثنای طریق نخواهند  
 گذاشت اما این کفایت در حق جمع جذبات متقدم هم منوعست جذب که انجام کار او بسلوک  
 کشد کافی است و اگر بسلوک نیاید مجزوب بهتر است از محبوبان نیست خاتمه طائفه از شایخ  
 قدس الله تعالی آنرا هم گفته اند که تجلی ذاتی مثل شعور است و محط حس بعضی ایشان از  
 حال خود چنین گفته اند که در وقت ظهور این تجلی ذاتی تا مدتی قیاس حرکت افتاده بود و در دم و در  
 می انگاشته و بعضی دیگر منع کلام و جویان در تجلی ذات کرده اند حقیقت این سخن آنست که این تجلی  
 ذات در پرده اسعی است از آنها و بقاء پرده بواسطه بقایای اثر وجود صاحب تجلی است و آن  
 بی شعوری بواسطه آن بقیه است اگر تمام فانی میگشت و ببقا باشد شرف می شد آن تجلی  
 هرگز او را بشعور نمیساخت شعور محرق بالکائنات یعنی نفس و باطن و من هکذا کیف محرق  
 اول ماس نار است هر آینه بسوزد و متلاشی شود و فانی نمین نار است و کیف محرق بلکه گویم آن  
 تجلی که در پرده است تجلی ذات نیست داخل تجلی صفات است تجلی ذات که مخصوص آن حضرت است  
 علی الصلوة و السلام و الغیبة تجلی بی پرده است و علامت پرده بشعوری است و بشعوری  
 او در نیست و دلیل بی پرده گی شعور است و شعور در کمال حضور است بزرگی انحال صاحب  
 این تجلی که با اصالة والا استقلال است چنین خبر داد و علی الغفران آنجا که گفت سه سوسه  
 بیوش رفت بیک پر تو صفت ۴ نوعین ذات می نگری و می بینی به تو همین تجلی ذاتی که  
 بی پرده است محبوبان را او می است و محبوبان را بزنی در که آندان محبوبان رنگ ارواح شان  
 گرفته آندان نسبت در کلیه ایشان سرایت کرده است و در محبوبان این سرایت بسبب قدرت است  
 و آنچه در حدیث نبوی علیه السلام است آنها و من الصیبات الملهات واقع شده است

کلیه از قبیل غیر است  
 و من غیر از این است  
 که در وقت حصول این جذب از غرض بقوت تعاضد نموده اند و همان  
 معلوم نمیشود چه بسیار از سرتیطان در وقت حصول این جذب از غرض بقوت تعاضد نموده اند و همان  
 جذب را جذب نهایت انگاشته اگر کافی می بود و اثنای راه میگذراشت آنرا جذب متقدم چون محبوبان  
 تعلق داد اگر کافی باشد گنجایش دارد و محبوبان را بقلب غایت خواهند کشید و در اثنای طریق نخواهند  
 گذاشت اما این کفایت در حق جمع جذبات متقدم هم منوعست جذب که انجام کار او بسلوک  
 کشد کافی است و اگر بسلوک نیاید مجزوب بهتر است از محبوبان نیست خاتمه طائفه از شایخ  
 قدس الله تعالی آنرا هم گفته اند که تجلی ذاتی مثل شعور است و محط حس بعضی ایشان از  
 حال خود چنین گفته اند که در وقت ظهور این تجلی ذاتی تا مدتی قیاس حرکت افتاده بود و در دم و در  
 می انگاشته و بعضی دیگر منع کلام و جویان در تجلی ذات کرده اند حقیقت این سخن آنست که این تجلی  
 ذات در پرده اسعی است از آنها و بقاء پرده بواسطه بقایای اثر وجود صاحب تجلی است و آن  
 بی شعوری بواسطه آن بقیه است اگر تمام فانی میگشت و ببقا باشد شرف می شد آن تجلی  
 هرگز او را بشعور نمیساخت شعور محرق بالکائنات یعنی نفس و باطن و من هکذا کیف محرق  
 اول ماس نار است هر آینه بسوزد و متلاشی شود و فانی نمین نار است و کیف محرق بلکه گویم آن  
 تجلی که در پرده است تجلی ذات نیست داخل تجلی صفات است تجلی ذات که مخصوص آن حضرت است  
 علی الصلوة و السلام و الغیبة تجلی بی پرده است و علامت پرده بشعوری است و بشعوری  
 او در نیست و دلیل بی پرده گی شعور است و شعور در کمال حضور است بزرگی انحال صاحب  
 این تجلی که با اصالة والا استقلال است چنین خبر داد و علی الغفران آنجا که گفت سه سوسه  
 بیوش رفت بیک پر تو صفت ۴ نوعین ذات می نگری و می بینی به تو همین تجلی ذاتی که  
 بی پرده است محبوبان را او می است و محبوبان را بزنی در که آندان محبوبان رنگ ارواح شان  
 گرفته آندان نسبت در کلیه ایشان سرایت کرده است و در محبوبان این سرایت بسبب قدرت است  
 و آنچه در حدیث نبوی علیه السلام است آنها و من الصیبات الملهات واقع شده است







و در بیان این که در این کتاب آمده است که هر که از نعمت خدا  
خود خیر داده است مردش لامکانیت قلب بوده باشد چه کافی هر چند وسیع است آن تا نکست  
عش با وجود عظمت و فراخی چون مکانیت هر آینه و جنب لامکانی که رحمت حکم دانه خرد  
بل اقل بلکه گوئیم این قلب چونکه محل تجلی انوار قدم شده است بلکه بقای بقایم یافته عرش و عرش  
اگر در واقع خود و منقلاشی گردند و اثرش از بیجا باقی نماند کما قال سید الطائفة فی هذا المقام  
ان تعدت اذا قدرت بالقدر لم یبق له اثر این لباس است یکا که خاص بر بقیه روشن  
و خوشه اندام که نیز این خصوصیت ندارد و در عمل دائره مکانند و تصفیح چونند لاجرم انسان خلیفه  
رحمن آمد جل شکاند بصبورت شیخ خلیفه شمس است تا بر صبرت شیخ مخلوق نباشد خدا  
شیخ را شاید و مخالفت را شاید عمل با امانت اصل خود تواند کرد و کما قال عطاء الله  
الکامطیانه قال تبارک و تعالی انک صرحت الایمانه علی السموات و الارض و البحار  
فابین ان یجملها او اشققن منها و حملها الایسان انه کان ظاهرا و باهرا و کما قال  
عطاء الله یحیی من وجوده و توابع وجوده ان اول حکما کتب لیه سنن شیخ لا یکنون  
ادراک یعلق بالمفصود و لا یعلم له نسبة الی المملوک بل العجز عن الایمانه فی ذلک  
الموطن ادراک و الاعتراف بالجهل معرفه انهم معرفه بالله اکدمم تخیرافیه متمسک  
اگر در بعض عبارات لفظی که منظر فیه به نظر و قیبه است در شان او تعالی و تقدس واقع میشود  
حجل بر تنگی میدان عبارت می آید که در دو مراد کلام را مطابقت آراء علماء اهل سنت میباشد  
معرفت عالم پیغمبر و کسب بیظلم بر آنها و صفات الهیه است تعالی شانده و مرایا  
و کالات و امتیاز او سبحانه و تعالی و او سبحانه و تعالی گفته بود و کمون و ستره بود و مخزون  
خواست که از خطا بلاء عرض دهد و از اجمال تفصیل آرد و عالم را افرینا و دلالت کند بر اصل خویش  
و علامت باشد بر حقیقت خود پس عالم را باصل نعتی چون هیچ نسبت نیست الا آنکه عالم مخلوق است

و در بیان این که در این کتاب آمده است که هر که از نعمت خدا  
خود خیر داده است مردش لامکانیت قلب بوده باشد چه کافی هر چند وسیع است آن تا نکست  
عش با وجود عظمت و فراخی چون مکانیت هر آینه و جنب لامکانی که رحمت حکم دانه خرد  
بل اقل بلکه گوئیم این قلب چونکه محل تجلی انوار قدم شده است بلکه بقای بقایم یافته عرش و عرش  
اگر در واقع خود و منقلاشی گردند و اثرش از بیجا باقی نماند کما قال سید الطائفة فی هذا المقام  
ان تعدت اذا قدرت بالقدر لم یبق له اثر این لباس است یکا که خاص بر بقیه روشن  
و خوشه اندام که نیز این خصوصیت ندارد و در عمل دائره مکانند و تصفیح چونند لاجرم انسان خلیفه  
رحمن آمد جل شکاند بصبورت شیخ خلیفه شمس است تا بر صبرت شیخ مخلوق نباشد خدا  
شیخ را شاید و مخالفت را شاید عمل با امانت اصل خود تواند کرد و کما قال عطاء الله  
الکامطیانه قال تبارک و تعالی انک صرحت الایمانه علی السموات و الارض و البحار  
فابین ان یجملها او اشققن منها و حملها الایسان انه کان ظاهرا و باهرا و کما قال  
عطاء الله یحیی من وجوده و توابع وجوده ان اول حکما کتب لیه سنن شیخ لا یکنون  
ادراک یعلق بالمفصود و لا یعلم له نسبة الی المملوک بل العجز عن الایمانه فی ذلک  
الموطن ادراک و الاعتراف بالجهل معرفه انهم معرفه بالله اکدمم تخیرافیه متمسک  
اگر در بعض عبارات لفظی که منظر فیه به نظر و قیبه است در شان او تعالی و تقدس واقع میشود  
حجل بر تنگی میدان عبارت می آید که در دو مراد کلام را مطابقت آراء علماء اهل سنت میباشد  
معرفت عالم پیغمبر و کسب بیظلم بر آنها و صفات الهیه است تعالی شانده و مرایا  
و کالات و امتیاز او سبحانه و تعالی و او سبحانه و تعالی گفته بود و کمون و ستره بود و مخزون  
خواست که از خطا بلاء عرض دهد و از اجمال تفصیل آرد و عالم را افرینا و دلالت کند بر اصل خویش  
و علامت باشد بر حقیقت خود پس عالم را باصل نعتی چون هیچ نسبت نیست الا آنکه عالم مخلوق است

و در بیان این که در این کتاب آمده است که هر که از نعمت خدا  
خود خیر داده است مردش لامکانیت قلب بوده باشد چه کافی هر چند وسیع است آن تا نکست  
عش با وجود عظمت و فراخی چون مکانیت هر آینه و جنب لامکانی که رحمت حکم دانه خرد  
بل اقل بلکه گوئیم این قلب چونکه محل تجلی انوار قدم شده است بلکه بقای بقایم یافته عرش و عرش  
اگر در واقع خود و منقلاشی گردند و اثرش از بیجا باقی نماند کما قال سید الطائفة فی هذا المقام  
ان تعدت اذا قدرت بالقدر لم یبق له اثر این لباس است یکا که خاص بر بقیه روشن  
و خوشه اندام که نیز این خصوصیت ندارد و در عمل دائره مکانند و تصفیح چونند لاجرم انسان خلیفه  
رحمن آمد جل شکاند بصبورت شیخ خلیفه شمس است تا بر صبرت شیخ مخلوق نباشد خدا  
شیخ را شاید و مخالفت را شاید عمل با امانت اصل خود تواند کرد و کما قال عطاء الله  
الکامطیانه قال تبارک و تعالی انک صرحت الایمانه علی السموات و الارض و البحار  
فابین ان یجملها او اشققن منها و حملها الایسان انه کان ظاهرا و باهرا و کما قال  
عطاء الله یحیی من وجوده و توابع وجوده ان اول حکما کتب لیه سنن شیخ لا یکنون  
ادراک یعلق بالمفصود و لا یعلم له نسبة الی المملوک بل العجز عن الایمانه فی ذلک  
الموطن ادراک و الاعتراف بالجهل معرفه انهم معرفه بالله اکدمم تخیرافیه متمسک  
اگر در بعض عبارات لفظی که منظر فیه به نظر و قیبه است در شان او تعالی و تقدس واقع میشود  
حجل بر تنگی میدان عبارت می آید که در دو مراد کلام را مطابقت آراء علماء اهل سنت میباشد  
معرفت عالم پیغمبر و کسب بیظلم بر آنها و صفات الهیه است تعالی شانده و مرایا  
و کالات و امتیاز او سبحانه و تعالی و او سبحانه و تعالی گفته بود و کمون و ستره بود و مخزون  
خواست که از خطا بلاء عرض دهد و از اجمال تفصیل آرد و عالم را افرینا و دلالت کند بر اصل خویش  
و علامت باشد بر حقیقت خود پس عالم را باصل نعتی چون هیچ نسبت نیست الا آنکه عالم مخلوق است



چه کار دارد به معرفت کمال تابان آن سرور اعلیٰ العزله و السلامه و الخیرة اگر چه بواسطه  
 اتباع آنحضرت علیه السلام و کلامه و الخیرة از تجلی ذات که بالاصالة خاصه آنحضرت است  
 علیه السلام و کلامه نصیبت و سایر انبیا را علینیت او و کلامه و الخیرات و الخیرات و الخیرات  
 تجلیات صفات است و تجلی ذات اشرف است از تجلی صفات لیکن باید دانست که انبیا را اصل  
 نیت او علیه السلام و الخیرات و الخیرات و تجلیات صفات مراتب قرب حاصل است که کمال تابان این  
 است را نیت با وجود تجلی ذات بطریق تبعیت تشابه شخصیت بحال آفتاب در اجزای عروج  
 طے کرده با آفتاب برسد و در میان آفتاب و او غیر از مابقی رقیقه نماند و شخصه دیگر با وجود  
 ذات آفتاب در عروج آن مراتب عاجز است هر چند میان او و آفتاب مابقی در میان نیت  
 شک نیست که شخص اقل نزدیکتر است با آفتاب و عالیه است بحالات و مقیما و پس در هر که  
 قرب بیشتر است و معرفت زیاده تر فاضلتر است پس هیچ قلی از اولیای این امت که خیر الامم است  
 با وجود افضلیت پیغمبر خویش بر مرتبه هیچ نبی از انبیا نرسد اگر چه او را بواسطه متابعت پیغمبر خویش  
 از مقام مابعد افضلیت نصیب حاصل شود فضل کلی انبیا است اولیا کفیلی انده و کفیلی  
 آخر الکلامه **بِسْمِ اللَّهِ مُحَمَّدًا صَلَاتُهُ عَلَى ذَٰلِكَ وَعَلَىٰ جَمِيعِ نَعَمَائِهِ وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَىٰ**  
**أَفْضَلِ الْأَنْبِيَاءِ وَعَلَىٰ جَمِيعِ الْأَنْبِيَاءِ وَالرُّسُلِ وَالْمَلَائِكَةِ الْمُقَرَّبِينَ وَعَلَىٰ الْمُرْتَدِّينَ**

بسم الله محمد بن عبد الله  
 صلوات الله عليه  
 و آله و صحبه  
 اجمعین

بسم الله محمد بن عبد الله  
 صلوات الله عليه  
 و آله و صحبه  
 اجمعین

بسم الله محمد بن عبد الله  
 صلوات الله عليه  
 و آله و صحبه  
 اجمعین

بسم الله محمد بن عبد الله  
 صلوات الله عليه  
 و آله و صحبه  
 اجمعین

وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَىٰ **کتاب و وصفت نماز و ششم**

بسیار بسیار بکپوری صدور یافته در منع از ادای صلوة نوافل جماعت مانند نماز عاشورا و شب  
 و شبها غیره و این است **بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ اللَّهُ الَّذِي شَرَفَنَا بِمَا نَعْبُدُهُ**  
**أَنْتُمْ سَائِلِينَ وَحَسْبُ نَاعِي الْأَكْبَابِ الْمُبْتَدَعَاتِ فِي الدِّينِ وَالصَّلَاةِ وَالسَّلَامُ عَلَىٰ مَنْ**  
**بَنِيَانِ الصَّلَاةِ وَرَفَعَهُ أَعْلَامَ الْهِدَايَةِ وَكُنَىٰ إِلَيْهِ الْأَبْرَارَ وَجَعَلَهُ الْأَخْيَارَ بَابُ دَانِ**



# ترجمہ سے از مصحح

# مکتوب بست و سوم (۲۳)

مکتوب بست و سوم بہ عبد الرحیم  
 المشہور بہ سخا نمان صد دریافت بموجب  
 مکتوب او در منع نمودن از اخذ طریق از  
 پیر ناقص و در بیان مضرت او و زجر کردن  
 از ان قابیکہ شبیبہ اند باہل کفر حق سبحانہ  
 و تعالیٰ بایان و فحاشان از ان قابل خالی از حال  
 و علم معر از اعمال نجات بخشند و محبت  
 سید البشر کہ مبعوث است با شود و در  
 علیہ و علی آلہ من الصلوٰت افضلھا  
 ومن التسلیمات اکملھا و رحم  
 کنا و حق نقائے بر سیکہ آمین گفت  
 بر ارباب سعادت و صداقت مکتوب شمار شد  
 و از جناب شہاب زبانی ترجمان حکایت نمود  
 آنچه نمود پس این شعر بخواند  
 مرحبا گفتم سعدی و قاصدش فرزند  
 از برای اُلفت زور غنائے فرستے

أرسل إلى عبد الرحيم المشهور  
 بخان خاتان في جواب كتابته  
 في المنع عن اخذ الطريق من التافير  
 وبيان مضرتة والمنع عن الألقاب  
 الشبيهة بأهل الكفر بخانا الله  
 سبحانه وآيا كره عن المقال الخالي  
 عن الحال والعلم المعر عن الأعمال  
 بحرمية سيد البشر المبعوث والرسول  
 والأخيم عليه وعلى آل من الصلوٰت  
 أفضلها ومن التسليمات أكملها  
 ويذكره الله عمدا قال آمينا  
 بلغ رسالة لكم الذخ الصالح الصادق  
 تليغا وحلي عن جنابكم بلسان  
 الشيخ جان ما حكنه فأنشدت  
 أهلا لسعدى والرسول وجدا  
 وجدا لرسول رحيب وجهد الراسل

ترجمان الفتح و معزم اسحق صحیح و ترجمان معزم تقریر کر کے لائندہ روز بان ہا شد

ترجمان الفتح و معزم اسحق صحیح و ترجمان معزم تقریر کر کے لائندہ روز بان ہا شد

مکتوبات نام برائے  
عبدال

عَلَّمَ اللَّهُ الْكَلِمَاتِ  
الْحَقِّ وَالْبَاطِلِ  
وَالْمُبِينِ  
وَالْمُضْمَرِ  
وَالْمُعْتَمَدِ  
وَالْمُتَعَلِّقِ  
وَالْمُتَعَدِّ  
وَالْمُتَعَدِّ  
وَالْمُتَعَدِّ

عَلَّمَ اللَّهُ الْكَلِمَاتِ  
الْحَقِّ وَالْبَاطِلِ  
وَالْمُبِينِ  
وَالْمُضْمَرِ  
وَالْمُعْتَمَدِ  
وَالْمُتَعَلِّقِ  
وَالْمُتَعَدِّ  
وَالْمُتَعَدِّ  
وَالْمُتَعَدِّ

عَلَّمَ اللَّهُ الْكَلِمَاتِ  
الْحَقِّ وَالْبَاطِلِ  
وَالْمُبِينِ  
وَالْمُضْمَرِ  
وَالْمُعْتَمَدِ  
وَالْمُتَعَلِّقِ  
وَالْمُتَعَدِّ  
وَالْمُتَعَدِّ  
وَالْمُتَعَدِّ

تسے برادر قابل ظهور کمال حق سبحانہ  
و تالی فعلیت شمار از قوت بنصہ ظهور  
جلوہ وہم۔ چنان کہ دنیا مرقت آجرت  
است وائے است بران کس کہ در و چیز  
نکارید و زمین استعداد خود را ملاحظہ داشت  
و پذیر اعمال را ضائع ساخت و باید داشت  
کہ ارضاعت زمین تو طیل آن بد و طریق است  
یکی آنکہ اندر هیچ حکم و دیگر آنکہ تخم ناپاک  
و بد بریزد و این قسم از ارضاعت بد نسبت اول  
مفرض او اشد است و فساد او اکثر چنانکہ مخفی  
نمیست و جاشیت بد و فساد آن بدین نوع  
است کہ طریق را از سالیک ناقص اخذ  
نمود و سلیکش رفتن گرفت زیرا کہ ناقص را  
موائے است متبوع و مشوب بہ ہو ارا  
تا شیک نہ و بر تقدیر تاثیر اعانت است  
مر و ارا پس ثمره آن ظلمت است ظلمت  
و نیز ناقص را بدین سبب کہ او اصلا  
واصل نیست میان طرق موصول حق سبحانہ  
و میان طرق غیر موصول با سبحانہ اقیانے

عَلَّمَ اللَّهُ الْكَلِمَاتِ  
الْحَقِّ وَالْبَاطِلِ  
وَالْمُبِينِ  
وَالْمُضْمَرِ  
وَالْمُعْتَمَدِ  
وَالْمُتَعَلِّقِ  
وَالْمُتَعَدِّ  
وَالْمُتَعَدِّ  
وَالْمُتَعَدِّ

عَلَّمَ اللَّهُ الْكَلِمَاتِ  
الْحَقِّ وَالْبَاطِلِ  
وَالْمُبِينِ  
وَالْمُضْمَرِ  
وَالْمُعْتَمَدِ  
وَالْمُتَعَلِّقِ  
وَالْمُتَعَدِّ  
وَالْمُتَعَدِّ  
وَالْمُتَعَدِّ



الکامل تکمیل کبریت احمری نظره  
 دا و اء و حکمتش شفاء وید و بفاخره العا  
 ثبتنا الله سبحانه و ایا کفر علی جمادیه  
 الشریعۃ المصطفویة علی صاحبها  
 الصلوٰة والسلام والنجیة اذ هو ملائک  
 الامر ومدار النجاة و مناط السعادة و یعلم  
 ما فیل بالفارسیة

محمد عربی کابرونه هر دوسه است  
 کسیکه خاک در شریعت خاک بریلو  
 و لغزیم المقالة علی صلوات سید المرسلین  
 و تلباته و نجیاته و بركاته النقیمة  
 العجب کل العجب ان الایح الصادق  
 قد نقل ان من جلسا یمرون الشعرة  
 الفضلاء من یلقب فی الشعر بالکهن فی  
 و الحال انه من السادات العظام و النبیا  
 الکرام فیما لیت شعر فی ماحله علی حد  
 الاسم الشنیع البین شناعته و المسلم  
 یبغی له ان یفر من هذا الاسم زیادة و یمیز  
 من الاسد المهایک و یکرهه کل الکراهة

کامل کامل کبریتی است احمری نظر او دوست  
 و کلمه او شفا و بد و طباخره القتال من بهما  
 و تقالی میان نابرجاده شریعت مصطفویه  
 قائم و ارا و علی صاحبها الصلوٰة و  
 السلام و النجیة زیرا که او است ملائک امر  
 و مدار نجات و مناط سعادت و بدرستی  
 چه خوش گفته شده است بفارسی  
 محمد عربی کابرونه هر دوسه است  
 کسیکه خاک در شریعت خاک بریلو  
 باید که ختم نما یم این بحث را بصلوات سید  
 المرسلین و تلبیات و نجات و بركات و تهمته  
 کمال تعجب است که بر او بر سعادت نقل نموده  
 که از شعرات فضلاء هم نشینان شناکس  
 است که لقب است بلقب کفری با وجودیکه  
 آنکس از سعادت عظام و نقیای کر است  
 که کاش دانستی که برین اسم شیخ عین شناعت  
 چه چیز را میخندت کرد او را و حال آنکه مسلمان را  
 واجب است فراز برین اسم زیاده تر از فراز او  
 از روی مملکت مکروه دانستن او را بحال که است

در معرفت  
 کلمه کبریت  
 کلمه شفا  
 کلمه طباخره  
 کلمه قتال  
 کلمه من  
 کلمه میان  
 کلمه نابرجاده  
 کلمه شریعت  
 کلمه مصطفویه  
 کلمه قائم  
 کلمه ارا و علی  
 کلمه صاحبها  
 کلمه الصلوٰة  
 کلمه السلام  
 کلمه و النجیة  
 کلمه زیرا که  
 کلمه او است  
 کلمه ملائک  
 کلمه امر  
 کلمه و مدار  
 کلمه نجات  
 کلمه و مناط  
 کلمه سعادت  
 کلمه و بدرستی  
 کلمه چه خوش  
 کلمه گفته شده  
 کلمه است  
 کلمه بفارسی  
 کلمه محمد  
 کلمه عربی  
 کلمه کابرونه  
 کلمه هر دوسه  
 کلمه است  
 کلمه کسیکه  
 کلمه خاک  
 کلمه در شریعت  
 کلمه خاک  
 کلمه بریلو  
 کلمه و لغزیم  
 کلمه المقالة  
 کلمه علی  
 کلمه صلوات  
 کلمه سید  
 کلمه المرسلین  
 کلمه و تلباته  
 کلمه و نجیاته  
 کلمه و بركاته  
 کلمه النقیمة  
 کلمه العجب  
 کلمه کل  
 کلمه العجب  
 کلمه ان  
 کلمه الایح  
 کلمه الصادق  
 کلمه قد  
 کلمه نقل  
 کلمه ان  
 کلمه من  
 کلمه جلسا  
 کلمه یمرون  
 کلمه الشعرة  
 کلمه الفضلاء  
 کلمه من  
 کلمه یلقب  
 کلمه فی  
 کلمه الشعر  
 کلمه بالکهن  
 کلمه فی  
 کلمه و الحال  
 کلمه انه  
 کلمه من  
 کلمه السادات  
 کلمه العظام  
 کلمه و النبیا  
 کلمه الکرام  
 کلمه فیما  
 کلمه لیت  
 کلمه شعر  
 کلمه فی  
 کلمه ماحله  
 کلمه علی  
 کلمه حد  
 کلمه الاسم  
 کلمه الشنیع  
 کلمه البین  
 کلمه شناعته  
 کلمه و المسلم  
 کلمه یبغی  
 کلمه له  
 کلمه ان  
 کلمه یفر  
 کلمه من  
 کلمه هذا  
 کلمه الاسم  
 کلمه زیادة  
 کلمه و یمیز  
 کلمه من  
 کلمه الاسد  
 کلمه المهایک  
 کلمه و یکرهه  
 کلمه کل  
 کلمه الکراهة

عاشق سید الاطهار  
 محمد بن بابویه  
 القمی  
 کاتب

قوله في قوله تعالى **لَا يَلْمِزُكَ الْكُفْرُ وَلَا الْكُفَرَاءُ** ...  
 قوله في قوله تعالى **لَا يَلْمِزُكَ الْكُفْرُ وَلَا الْكُفَرَاءُ** ...  
 قوله في قوله تعالى **لَا يَلْمِزُكَ الْكُفْرُ وَلَا الْكُفَرَاءُ** ...

زیرا که این اسم و مستطیلش مینویس است  
 نزد حق سبحانه و رسول او علیه الصلوة  
 والسلام و اهل اسلام مامور اند بحدادت  
 اهل کفر و تشنه و نمودن بر ایشان پس ازین  
 اسم قبیح احتراز واجب است و آنچه در  
 عبارات بعضی مشایخ قدس الله تعالی اسرارهم  
 در غلطات سکر از مدح کفر و ترغیب بر تشنه  
 زنیار و امثال آن واقع شده است پس از  
 ظاهر خود مصروف است و بزنا و بی ایزه از قولها  
 محمول زیرا که کلام سکاری بر مفهوم محمول  
 حمل کرده میشود و از ظاهر متبادر نمود  
 مصروف چه ایشان با عیث غلبه سکر  
 در ارتکاب این محظورات معذور اند  
 با وجودیکه کفر حقیقه تنقص است نسبت  
 اسلام حقیقه نزد این بزرگواران و غیر  
 سکاری در تعلید ایشان معذور نیستند  
 نزد ایشان و نه نزد اهل شریعت چه هر چه را موسی  
 است خاص و وقت که آن چیز در آن  
 موزون و زیریا میباشد و بوسه دیگر قبیح

لَا يَلْمِزُكَ الْكُفْرُ وَلَا الْكُفَرَاءُ  
 اللَّهُ سُبْحَانَهُ وَرُسُلِهِ عَلَيْهِ الصَّلَاةُ  
 وَالسَّلَامُ وَأَمْرُؤُنَ بِهَذَا  
 أَهْلُ الْكُفْرِ وَالْعِظَّةِ عَلَيْهِمُ الْكَلَامُ  
 عَنْ مِثْلِ هَذَا الْأِسْمِ الْقَبِيحِ وَاجِبٌ  
 وَمَا وَقَعَ فِي عِبَارَاتِ بَعْضِ الْمَشَائِخِ  
 قَدْ سَأَلَ اللَّهُ تَعَالَى أَسْمَارَهُمْ فِي عِلْبَاتِ  
 السُّكْرِيِّينَ مَدْحِ الْكُفْرِ وَالْتَرغِيبِ  
 عَلَى سَنَدِ الزُّنَّارِ وَآمِثَالِ ذَلِكَ فَصَرَفَ  
 عَنِ الظَّاهِرِ وَجَمَعُوا عَلَى التَّأْوِيلِ فَإِنَّ  
 كَلَامَ السُّكْرِيِّ يَجْمَلُ وَيَصْرَفُ عَنِ  
 الظَّاهِرِ الْمَتَّبَعِ فَإِنَّهُمْ مَعْدُونَ  
 بِغَلْبَةِ السُّكْرِ فِي ارتكَابِ هَذِهِ الْمُحْظَرَاتِ  
 مَعَ أَنَّ كَلِمَةَ الْحَقِيقَةِ تَنْقُصُ بِالنِّسْبَةِ  
 إِلَى اسْلَامِ الْحَقِيقَةِ عِنْدَ كَابِرِ هَوَاهُ  
 وَعَبْرَ السُّكْرِيِّ عَيْرِ مَعْدُونَ فِي تَقْدِيرِهِمْ  
 لَا عِنْدَ هُمْ وَلَا عِنْدَ أَهْلِ الشَّرْعِ لِأَنَّ  
 لِكُلِّ شَيْءٍ مَوْجِبًا وَمَقَالًا خَاصًّا صَحِيحًا  
 ذَلِكَ الشَّيْءُ فِي ذَلِكَ الْيَوْمِ وَفِي ذَلِكَ الْيَوْمِ

این است که در این اسم و مستطیلش مینویس است  
 نزد حق سبحانه و رسول او علیه الصلوة  
 والسلام و اهل اسلام مامور اند بحدادت  
 اهل کفر و تشنه و نمودن بر ایشان پس ازین  
 اسم قبیح احتراز واجب است و آنچه در  
 عبارات بعضی مشایخ قدس الله تعالی اسرارهم  
 در غلطات سکر از مدح کفر و ترغیب بر تشنه  
 زنیار و امثال آن واقع شده است پس از  
 ظاهر خود مصروف است و بزنا و بی ایزه از قولها  
 محمول زیرا که کلام سکاری بر مفهوم محمول  
 حمل کرده میشود و از ظاهر متبادر نمود  
 مصروف چه ایشان با عیث غلبه سکر  
 در ارتکاب این محظورات معذور اند  
 با وجودیکه کفر حقیقه تنقص است نسبت  
 اسلام حقیقه نزد این بزرگواران و غیر  
 سکاری در تعلید ایشان معذور نیستند  
 نزد ایشان و نه نزد اهل شریعت چه هر چه را موسی  
 است خاص و وقت که آن چیز در آن  
 موزون و زیریا میباشد و بوسه دیگر قبیح

لَمْ يَلْمِزْكَ اللَّهُ تَعَالَى  
 لَمْ يَلْمِزْكَ اللَّهُ تَعَالَى  
 لَمْ يَلْمِزْكَ اللَّهُ تَعَالَى

۱۰  
سخن پدید آید  
رزا باقی است  
ایمان حاصل  
باید که حق  
الایمان حاصل  
که کتاب  
کفر و کفران  
خیر القائلین

عَاقِلٌ لَا يُفِيْسُ أَحَدًا مَّا عَلَى الْأَخْبَرِ  
وَ تَسْوَةٌ مِنْ قِبَلِهِ أَنْ يُعَبِّرَ هَذَا الْإِسْمَ وَ  
سَدِّ لَهُ بِاسْمٍ خَيْرٍ مِنْهُ وَيَلْقَبُ بِالْإِسْلَامِيِّ  
وَهُوَ مُوَافِقٌ لِلْإِسْلَامِ وَقَالَهُ وَانْتَابُوا إِلَى  
الْمُسْلِمِ الَّذِي هُوَ الذِّينُ الْمَرْضِيُّ عِنْدَ  
لِللَّهِ سُبْحَانَهُ وَعِنْدَ الرَّمُولِ عَلَيْهِ  
صَلَوَةٌ وَالسَّلَامُ وَاجْتَنَابُ عَنِ النَّفْسِ  
الَّتِي أَمَرْنَا بِإِقَالِهِ الْقَوَامُ مِنْ مَوَاضِعِ النَّهْيِ  
كَلَامٌ صَادِقٌ لِأَخْبَارِ عَلَيْهِ قَالِ سُبْحَانَهُ  
وَأَعْبُدُوا مُؤْمِنٌ خَيْرٌ مِنْ مَشْرِئٍ  
وَالسَّلَامُ عَلَى مَرَاتِبِ الْمَوْلَى

و صاحب پیش کیے را بر دیگرے قیاس  
نہی کند پس از جانب من با و القاس نماید  
کہ این اسم بلیغتر و بدو اسمی بهتر ازین تبدیل کند  
خود لقب اسلامی لقب سازد زیرا کہ این بحال و  
مقال مسلمان موافق است و انتسابت با اسلام  
که است دین نفی مزد حق سبحانہ و زور بول و غیر  
الصلوة والسلام و اجتناب است از نبتے کہ ما  
ما موریم با خضر زار و التقوا من مَوَاضِعِ النَّهْيِ  
کلامی است صادق کبر و بیج بخاری نیست  
از موافق سبحانہ و بر زمینید مسلمان بهتر است از غیر  
و سلام با بر سیکہ تا بیج ہدی است کہ

الصلوة والسلام و اجتناب است از نبتے کہ ما  
ما موریم با خضر زار و التقوا من مَوَاضِعِ النَّهْيِ  
کلامی است صادق کبر و بیج بخاری نیست  
از موافق سبحانہ و بر زمینید مسلمان بهتر است از غیر  
و سلام با بر سیکہ تا بیج ہدی است کہ

کتاب جامعہ اسلامیہ

**مکتوب چہارم**  
**ترجمہ سے از صبح**

أرسل إلى محمد قلبك خان في بيان  
أن الصوفي كائن بائن وان تعلق القلب  
لا يكون بائنا من واحد وان ظهور  
الحبة التي ليست لهم استنوا انالهم  
والانعام من المحبوب الفزيرين عبادة القويين

مکتوبت چہارم بہ محمد قلب خان مددیر اندر  
بیان آنکہ صوفی کائن است بائن و ہر تعلق قلب  
با کثرے از یک تعلق نگیرد و ہر تعلق ظہور  
فاتیہ استنوا ایللم والعام محبوب رائے خواہد  
و بیان فرق میان عبادت معتزین

کتاب جامعہ اسلامیہ

صلى الله عليه وسلم ما فا صدق  
قلنا  
مولا الله

قلنا  
مولا الله  
مولا الله

عبارت از یادداشت است که نهایت مرتبه کمال است حضرت خواجه علی بن ابی طالب علیه السلام فرموده اند قدس سره الله تعالی سره که واسطه یادداشت پذیرا است یعنی مرتبه گیر نیست مقصود از اظهار این قسم احوال ترغیب طالبان این طریق علییه است هر چند که منکران را غیر از انکار نخواهد افزود و فیصله به کتب کثرت و قیود غایبه کتب کثرت و قیود غایبه است و آنکه ویدش نقد خود مردانه است به آبی است و بقبضی چون نموده قوم موسی را نه خون بود آب بود و کانت کلام و الا کلام

### مشیت و حکم

نیز بیایم تا بی سینه محمود صدور یافته و ترغیب بر صحبت شیخ کامل و محکم اجتناب از صحبت ناقص و سبب است ذلالت حق سبحانه و تعالی از ویادی و طلب خود که است فرموده از هر چه منافی وصول بطلب است اجتناب تمام میسر گردانند و بجز سینه سید البشیر الخیر عن ذیغیر الصبر علیه و دخلی الیه الصلوات و التتبعات التفت نامه گرامی مشرف ساخت چون طلب از طلب و شوق و شمع از زور و تعطش بود در نظر بسیار زیاده و آمد چه طلب منتهی حصول است و در مقدمه وصول مقصود و عزیز میفرماید اگر نخواستی و او نداوی خواهی حصول است طلب را نعمت عظمی و است از هر چه مخالف است احتراز باید نمود و مسأله انقوری و روی راه یابد و بر دو دسته در آن حرارت تاثیر نماید و معظم ترین اسباب محافظت آن قیام بشکر است بحصول آن دولت لکن شکر گنیم که لازمه شکر و دوام انجام و تضرع است بجناب تبار خدای عزوجل سلطانه تا وجه طلب او را از کعبه جلال لایزال خود مصرف نگرداند اگر حقیقت انجام تضرع بیشتر شود صورت تضرع و نیازمندی را از دست نمی باید داد و کانت گفته تکلیف است که ایمان این است

صحه امیرالمؤمنین علیه السلام در بیان این مطلب

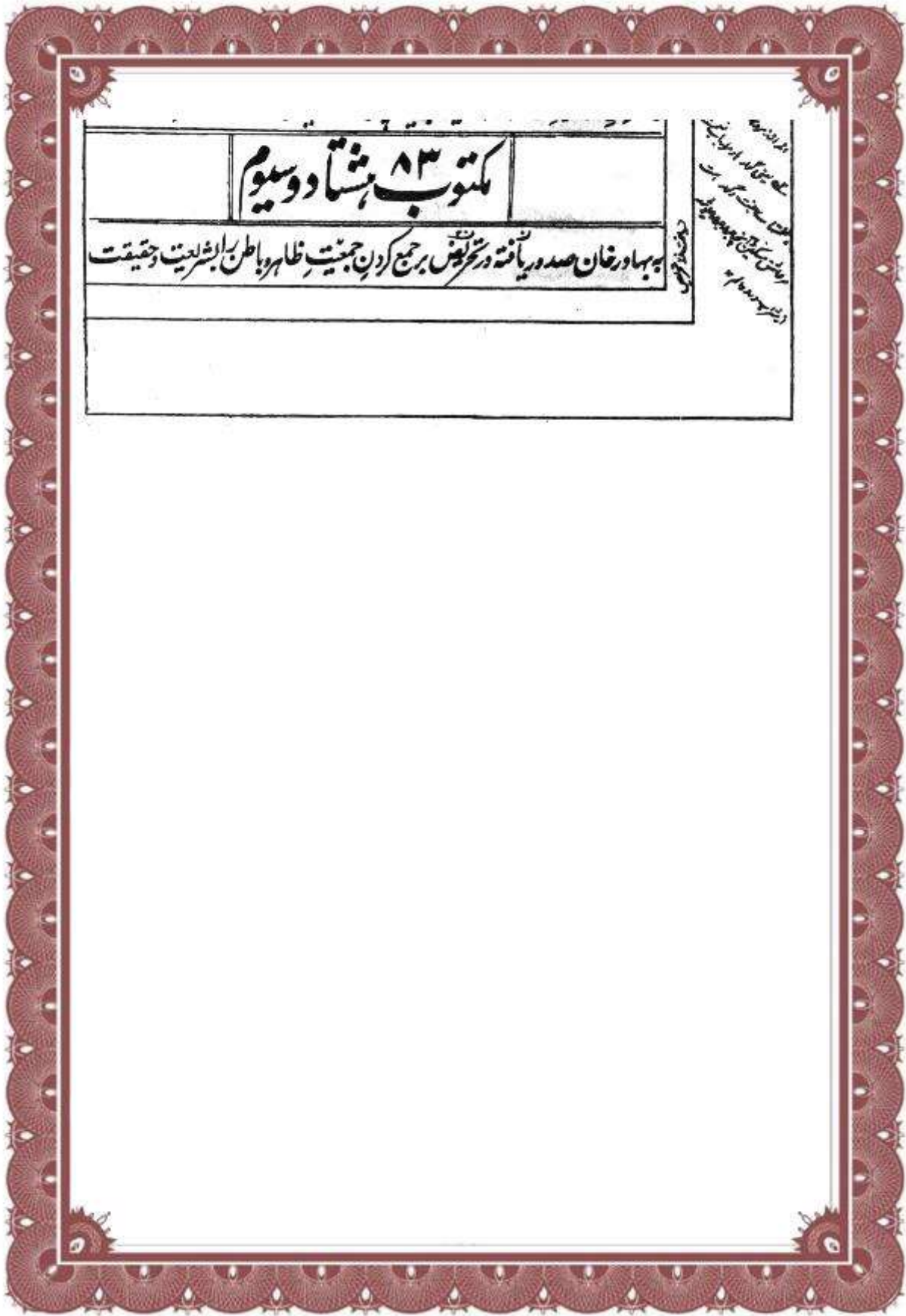
سینه محمود صدور یافته و ترغیب بر صحبت شیخ کامل و محکم اجتناب از صحبت ناقص و سبب است ذلالت حق سبحانه و تعالی از ویادی و طلب خود که است فرموده از هر چه منافی وصول بطلب است اجتناب تمام میسر گردانند و بجز سینه سید البشیر الخیر عن ذیغیر الصبر علیه و دخلی الیه الصلوات و التتبعات التفت نامه گرامی مشرف ساخت چون طلب از طلب و شوق و شمع از زور و تعطش بود در نظر بسیار زیاده و آمد چه طلب منتهی حصول است و در مقدمه وصول مقصود و عزیز میفرماید اگر نخواستی و او نداوی خواهی حصول است طلب را نعمت عظمی و است از هر چه مخالف است احتراز باید نمود و مسأله انقوری و روی راه یابد و بر دو دسته در آن حرارت تاثیر نماید و معظم ترین اسباب محافظت آن قیام بشکر است بحصول آن دولت لکن شکر گنیم که لازمه شکر و دوام انجام و تضرع است بجناب تبار خدای عزوجل سلطانه تا وجه طلب او را از کعبه جلال لایزال خود مصرف نگرداند اگر حقیقت انجام تضرع بیشتر شود صورت تضرع و نیازمندی را از دست نمی باید داد و کانت گفته تکلیف است که ایمان این است

صحه امیرالمؤمنین علیه السلام در بیان این مطلب

این محافظت تا زمان وصول شیخ کامل محفل است بعد از آن تفویض مرادات خود است بان  
 بزرگ و در رنگ سیت شدنت و دوست غشال فتائی اول فتائی فی شیخ است و آن فنا  
 ثانیاً وسیله فتائی آمدی گردد و در زمان روی که چشم تست احوال به معبود تو برت اول  
 نیز اگر طریق افاده دستفاده منبذ بر مناسبت طریقین است ابتدا طالب را بواسطه کمال  
 و نامت و خاست مناسبتی بجانب اقدس عن سلطه نیت بر زنجی ذی جبین در کار است  
 و آن شیخ کامل محفل است قوی ترین اسباب فتور و طلب انابت است شیخ ناقص که بسبب  
 وجدیه کار را تمام نکرده باشد شیخی خود را کشیده است طالب اصحبت او هم قائل است انابت  
 او مرض تمسک استعدا و بلند طالب را این چنین صحبت پرستی می آرد و از زوره جسیض می اندازد  
 ششامریضیکه از طبیب ناقص دار و خورد دراز و یا مرض خودی گوشه و قابلیت از اهل مرض و ضلال  
 می سازد هر چه آن دارد و راست را معوی از تخفیف بخشد انانی الحقیقت لغیر ضررت این  
 مریض اگر فضا طبیب حافظ برسد آن طبیب اول فکر از ال تاثیر آن دارد و نماید و سهلات مناسبت  
 میفرماید بعد از زوال آن تاثیر فکر از المرض میکند به طریق این بزرگواران قدس الله تعالی  
 آنکه از هم بر صحبت است و بگفت و شنود کاری نمی کشاید بلکه سستی و طلب پیدای آرد احتمال  
 دارد که بعد از چند گاه بجانب دلی و اگر میری واقع شود اگر جزیده خود را رسانند و مشافقت چیزی اخذ  
 نموده بیعت باز گردند گنجایش آرد و زیاده برین تصدیع است بقية الاحوية للسنون  
 آنکه جنب شینت پناهی معارف دست آگاهی میان شیخ تاج در آن صوبه مستقیم اند و بزرگ آنا  
 استعدا و شمارا بطریق ایشان مناسبت کم است بل رابطه مناسبت حصول مطلوب معسر است  
 و اگر کمتر شود که اگر گاه چه بر سر از احوال خودی نوشته باشد تا بان تقریب ازین جانب چه چیز  
 نوشته شود مناسبت چه سبب اخلاص ازین راه همواره در حرکت می باشد و التسلام

این شیخ کامل محفل است قوی ترین اسباب فتور و طلب انابت است شیخ ناقص که بسبب وجدیه کار را تمام نکرده باشد شیخی خود را کشیده است طالب اصحبت او هم قائل است انابت او مرض تمسک استعدا و بلند طالب را این چنین صحبت پرستی می آرد و از زوره جسیض می اندازد ششامریضیکه از طبیب ناقص دار و خورد دراز و یا مرض خودی گوشه و قابلیت از اهل مرض و ضلال می سازد هر چه آن دارد و راست را معوی از تخفیف بخشد انانی الحقیقت لغیر ضررت این مریض اگر فضا طبیب حافظ برسد آن طبیب اول فکر از ال تاثیر آن دارد و نماید و سهلات مناسبت میفرماید بعد از زوال آن تاثیر فکر از المرض میکند به طریق این بزرگواران قدس الله تعالی آنکه از هم بر صحبت است و بگفت و شنود کاری نمی کشاید بلکه سستی و طلب پیدای آرد احتمال دارد که بعد از چند گاه بجانب دلی و اگر میری واقع شود اگر جزیده خود را رسانند و مشافقت چیزی اخذ نموده بیعت باز گردند گنجایش آرد و زیاده برین تصدیع است بقية الاحوية للسنون آنکه جنب شینت پناهی معارف دست آگاهی میان شیخ تاج در آن صوبه مستقیم اند و بزرگ آنا استعدا و شمارا بطریق ایشان مناسبت کم است بل رابطه مناسبت حصول مطلوب معسر است و اگر کمتر شود که اگر گاه چه بر سر از احوال خودی نوشته باشد تا بان تقریب ازین جانب چه چیز نوشته شود مناسبت چه سبب اخلاص ازین راه همواره در حرکت می باشد و التسلام







تعل است احکام و علومیکه بموجب شریعت غر امین و معلوم شده اند بعد از تحقق حقیقت حق یقین همین احکام و علوم بموجب تفصیل منکشف میگردد و از غنیت بشادتی می آید و چشم کتب و محفل عمل از میان بر میخیزد و علامت وصول حقیقت حق یقین مطابقت علوم و معارف آن مقام است بنام و معارف شرعی و دینیه و سایر معارف است و دلیل است بر عدم وصول حقیقت استحقاق و هر خلافیکه بشریعت در علم و عمل از هر که واقع شده است از شاخ طریقت نبوی بر سر وقت است و سر وقت نمی باشد الا در شان و راه منتهیان نهایت نهایت راه صفاست وقت مغرب ایشانست حال مقام تابع کمال شان بیت صوفی این وقت آمد در حال به لیک صافی فارغ است از وقت و حال به پس متحقق شد که خلاف شریعت علامت عدم وصول است بحقیقت کار در عبارات بعضی از شاخ و قسمت که شریعت پوست حقیقت است بحقیقت مغرب شریعت این عبارت هر چند از بی استقامتی حکم این کلام خبر میدهد لکن تواند بود که مرادش آن باشد که جعل نسبت بمفصل حکم پوست دارد نسبت بمعرفه استلال در جنب کشف در رنگ قشر است نسبت به لب اما اکابر مستقیم الاحوال ایمان اشغال این عبارات مومنه را تجویز نمی نمایند و فرق جز به اجمال و تفصیل استلال و کشف مذکور نمی سازند سائلی از حضرت خواجه نقشبند قدسی الله تعالی علیه السلام پرسید که مقصود از سیر و سلوک چیست فرمودند تا معرفت اجمالی تفصیلی گردد و استلالی کشفی شود و ترجمت الله سبحانه الشهادت و الاستقامة علی الشریعة علی حلقه و کلامه انک الله تعالی و سلامه علی صاحبها بقیة التصدیق انکه حامل قیمة دعایمان شیخ مصطفی شریعی از نسل فاضل شریعی اند پران ایشان بزرگ بودند و ظالمت و وجه بد معاش بسیار داشتند و مشار الیه از تقدیر آسایش معاش مضطرب است آنرا و فرامین همراه گرفته متوجه لشکر شده است التفات نموده

له منافع  
عالمی است  
تعل است احکام و علومیکه بموجب شریعت غر امین و معلوم شده اند بعد از تحقق حقیقت حق یقین همین احکام و علوم بموجب تفصیل منکشف میگردد و از غنیت بشادتی می آید و چشم کتب و محفل عمل از میان بر میخیزد و علامت وصول حقیقت حق یقین مطابقت علوم و معارف آن مقام است بنام و معارف شرعی و دینیه و سایر معارف است و دلیل است بر عدم وصول حقیقت استحقاق و هر خلافیکه بشریعت در علم و عمل از هر که واقع شده است از شاخ طریقت نبوی بر سر وقت است و سر وقت نمی باشد الا در شان و راه منتهیان نهایت نهایت راه صفاست وقت مغرب ایشانست حال مقام تابع کمال شان بیت صوفی این وقت آمد در حال به لیک صافی فارغ است از وقت و حال به پس متحقق شد که خلاف شریعت علامت عدم وصول است بحقیقت کار در عبارات بعضی از شاخ و قسمت که شریعت پوست حقیقت است بحقیقت مغرب شریعت این عبارت هر چند از بی استقامتی حکم این کلام خبر میدهد لکن تواند بود که مرادش آن باشد که جعل نسبت بمفصل حکم پوست دارد نسبت بمعرفه استلال در جنب کشف در رنگ قشر است نسبت به لب اما اکابر مستقیم الاحوال ایمان اشغال این عبارات مومنه را تجویز نمی نمایند و فرق جز به اجمال و تفصیل استلال و کشف مذکور نمی سازند سائلی از حضرت خواجه نقشبند قدسی الله تعالی علیه السلام پرسید که مقصود از سیر و سلوک چیست فرمودند تا معرفت اجمالی تفصیلی گردد و استلالی کشفی شود و ترجمت الله سبحانه الشهادت و الاستقامة علی الشریعة علی حلقه و کلامه انک الله تعالی و سلامه علی صاحبها بقیة التصدیق انکه حامل قیمة دعایمان شیخ مصطفی شریعی از نسل فاضل شریعی اند پران ایشان بزرگ بودند و ظالمت و وجه بد معاش بسیار داشتند و مشار الیه از تقدیر آسایش معاش مضطرب است آنرا و فرامین همراه گرفته متوجه لشکر شده است التفات نموده

مع تقدیر انهم با لکسر گردن و گردن ۱۱

کمال شان ۱۱  
عالمی است  
تعل است احکام و علومیکه بموجب شریعت غر امین و معلوم شده اند بعد از تحقق حقیقت حق یقین همین احکام و علوم بموجب تفصیل منکشف میگردد و از غنیت بشادتی می آید و چشم کتب و محفل عمل از میان بر میخیزد و علامت وصول حقیقت حق یقین مطابقت علوم و معارف آن مقام است بنام و معارف شرعی و دینیه و سایر معارف است و دلیل است بر عدم وصول حقیقت استحقاق و هر خلافیکه بشریعت در علم و عمل از هر که واقع شده است از شاخ طریقت نبوی بر سر وقت است و سر وقت نمی باشد الا در شان و راه منتهیان نهایت نهایت راه صفاست وقت مغرب ایشانست حال مقام تابع کمال شان بیت صوفی این وقت آمد در حال به لیک صافی فارغ است از وقت و حال به پس متحقق شد که خلاف شریعت علامت عدم وصول است بحقیقت کار در عبارات بعضی از شاخ و قسمت که شریعت پوست حقیقت است بحقیقت مغرب شریعت این عبارت هر چند از بی استقامتی حکم این کلام خبر میدهد لکن تواند بود که مرادش آن باشد که جعل نسبت بمفصل حکم پوست دارد نسبت بمعرفه استلال در جنب کشف در رنگ قشر است نسبت به لب اما اکابر مستقیم الاحوال ایمان اشغال این عبارات مومنه را تجویز نمی نمایند و فرق جز به اجمال و تفصیل استلال و کشف مذکور نمی سازند سائلی از حضرت خواجه نقشبند قدسی الله تعالی علیه السلام پرسید که مقصود از سیر و سلوک چیست فرمودند تا معرفت اجمالی تفصیلی گردد و استلالی کشفی شود و ترجمت الله سبحانه الشهادت و الاستقامة علی الشریعة علی حلقه و کلامه انک الله تعالی و سلامه علی صاحبها بقیة التصدیق انکه حامل قیمة دعایمان شیخ مصطفی شریعی از نسل فاضل شریعی اند پران ایشان بزرگ بودند و ظالمت و وجه بد معاش بسیار داشتند و مشار الیه از تقدیر آسایش معاش مضطرب است آنرا و فرامین همراه گرفته متوجه لشکر شده است التفات نموده

بیتعلق العلم الراجحی سبحانه بیدایه تعالی بطرفی المصنوع لا یطریق الحاصل والله سبحانه اعلم  
بمعیته السال وصلی الله تعالی علی سیدنا محمد وآله الطاهرين وسلم ربنا ربک والسلاوة والسلام

### مکتوب صدوم (۱۰۱)

نیز بجلا حسن کشمیری صدور یافته در روز جمعه که کابلان را ناقص تصور کرده زبان اعتراض  
ورازی نماینده آتش حق الله سبحانه تذکار کفر و اصرار بالکفر مفاوضه شریفه مولانا محمد صدیق  
رسانیدند سجدت سبحانه که در وقتادگان رافراش ساخته اند مخاطبانی که نفس مجرب  
تظاہر ابر او نموده بودند فی الجمله بوضع بیست آرمی هر اعتراضی که نفس دارند در زمان امارگی  
مسلم است اما بعد از حصول اطمینان مجال اعتراض نیست چه نفس درین موطن از حق سبحانه  
راحتی و حق سبحانه از وی رضی پس او قرضی و مقبول است بر قبول اعتراض نمیرود و در او امر  
حق است بجان زیر که حصول این دولت و در زمان تحلی با تکلان الله است ساحت شکر  
او اذ اعتراض با پست فخرتان بلند است هر چه میگوریم با عائد است بیت آگه از خویشین  
چونیت چنین به چه خبر دارد از چنان چنین به لباس است که جاپلان از کمال جهل نفس  
مسلطه را با تارگی تصور میکنند و احکام امارگی بطلان اجزای نمایند چنانکه کفار انبیاء علیهم  
الصلوات و التسلیمات در رنگ ساز بشود بسته از کلمات نبوت انکار نموده اند اعادت الله  
سبحانه عن انک ارضی کل الاک کبر و انکار منا بعینهم علیهم الصلوات و التحیات

### مکتوب صدوم (۱۰۲)

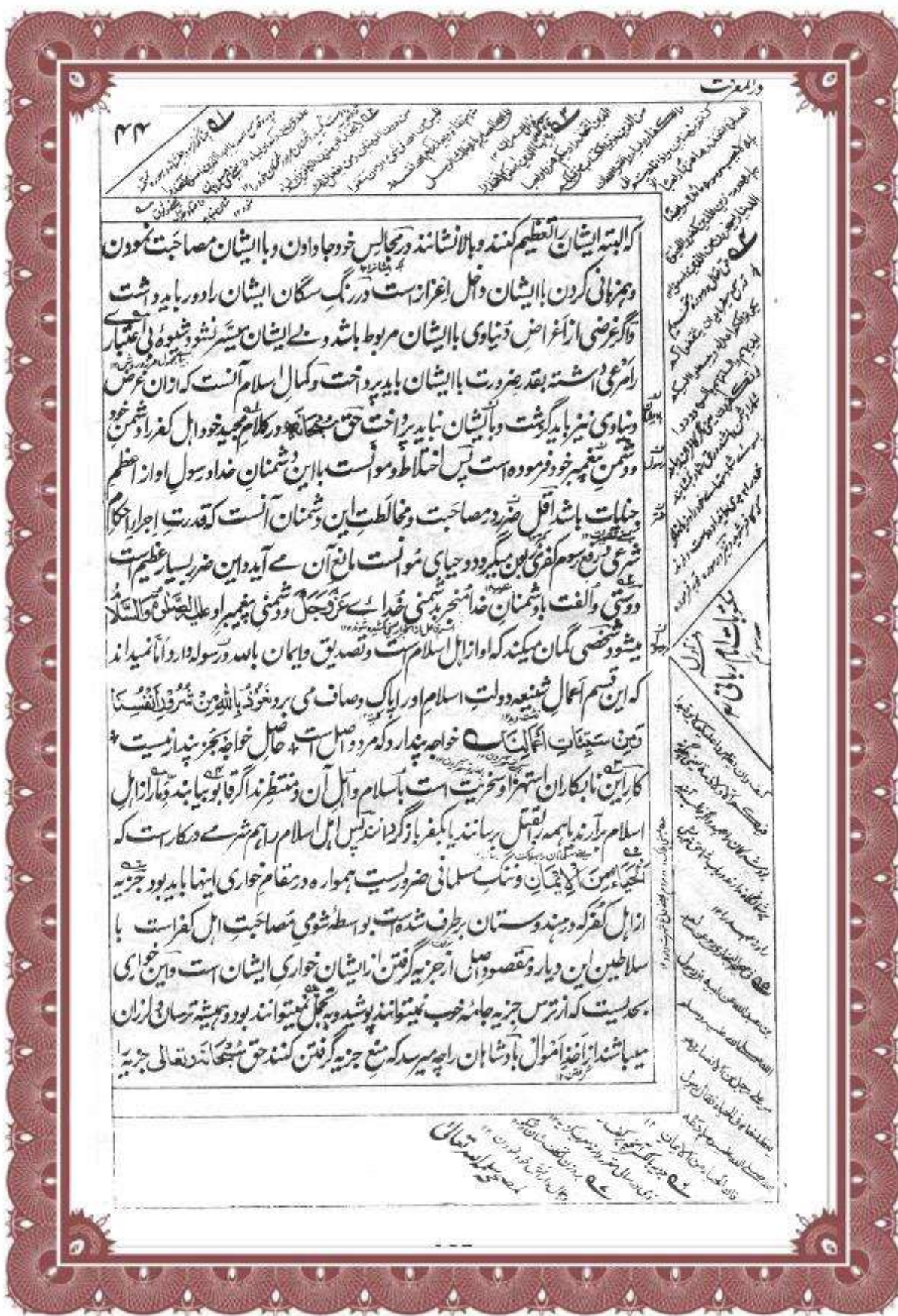
بلا نظر صدور یافت در بیان آنکه محبوم در قرض بسود مجموع مطلق است نه زیادتی فقط

عنه چند در باره احکام اسلام از انکار این بزرگواران در اول کتابت ایشان

لله ویدار است که نه  
نهانی با کمال از اوصاف  
ساده بل با کمال از اوصاف  
چشم از اوصاف کمال از اوصاف  
بند ۱۱  
تشیخ از اوصاف کمال از اوصاف  
تکیه بر اوصاف کمال از اوصاف  
عسری از اوصاف کمال از اوصاف  
بند ۱۲  
نیز بجلا حسن کشمیری صدور یافته در روز جمعه که کابلان را ناقص تصور کرده زبان اعتراض  
ورازی نماینده آتش حق الله سبحانه تذکار کفر و اصرار بالکفر مفاوضه شریفه مولانا محمد صدیق  
رسانیدند سجدت سبحانه که در وقتادگان رافراش ساخته اند مخاطبانی که نفس مجرب  
تظاہر ابر او نموده بودند فی الجمله بوضع بیست آرمی هر اعتراضی که نفس دارند در زمان امارگی  
مسلم است اما بعد از حصول اطمینان مجال اعتراض نیست چه نفس درین موطن از حق سبحانه  
راحتی و حق سبحانه از وی رضی پس او قرضی و مقبول است بر قبول اعتراض نمیرود و در او امر  
حق است بجان زیر که حصول این دولت و در زمان تحلی با تکلان الله است ساحت شکر  
او اذ اعتراض با پست فخرتان بلند است هر چه میگوریم با عائد است بیت آگه از خویشین  
چونیت چنین به چه خبر دارد از چنان چنین به لباس است که جاپلان از کمال جهل نفس  
مسلطه را با تارگی تصور میکنند و احکام امارگی بطلان اجزای نمایند چنانکه کفار انبیاء علیهم  
الصلوات و التسلیمات در رنگ ساز بشود بسته از کلمات نبوت انکار نموده اند اعادت الله  
سبحانه عن انک ارضی کل الاک کبر و انکار منا بعینهم علیهم الصلوات و التحیات

کاملان را ناقص تصور کردید





۲۲  
 صلوات الله على سيدنا محمد وآل بيته الطيبين الطاهرين  
 صلاة الله على محمد وآل بيته الطيبين الطاهرين  
 صلوات الله على سيدنا محمد وآل بيته الطيبين الطاهرين  
 صلوات الله على سيدنا محمد وآل بيته الطيبين الطاهرين  
 صلوات الله على سيدنا محمد وآل بيته الطيبين الطاهرين

که البته ایشان را تعظیم کنند و بالا نشانند و مجالس خود جاودان و با ایشان مصاحبت نمون  
 و همزمانی کردن با ایشان و نعل از آن است در رنگ سگان ایشان را دور باید و پشت  
 و اگر غرضی از آن غرض دنیاوی با ایشان مربوط باشد و نه ایشان سیر نشود و شوی بی اعتبار  
 را امری داشته بقدر ضرورت با ایشان باید پرداخت و کمال اسلام آنست که ازان عرض  
 دنیاوی نیز باید گشت و با ایشان نباید پرداخت حق سبحانه و در کلام مجید خود اهل کفر و شمر  
 و دشمنان غیر خود مرده است پس احتیاط و مواظبت با این دشمنان خدا و رسول او از اعظم  
 جنایات باشد اقل ضرر در مصاحبت و مخالفت این دشمنان آنست که قدرت اجبار و حکام  
 شرعی دفع مردم کفری چون بیکر و دو حیای موانع آن می آید و این ضرر بسیار عظیم است  
 دوستی و الفت با دشمنان خدا دشمنی بر دشمنی خداست و دشمنی بر دشمنی او علی الصلوات و السلام  
 میشود و شخصی گمان میکند که او ایزد ایزد است و تصدیق و ایمان بالله و رسوله دارد و امانت می داند  
 که این قسم اعمال شیعه دولت اسلام او را پاک و صاف می برود و خود با الله من شرف و انفس کنا  
 بین استیقات الکمال است خواججه پندار که مرد و اول است به حال غمناخ و بجز پندار نیست  
 کار این نابرکاران است و آخرت است با سلام و اهل آن منتظرند اگر قابو بیایند و ایزد ایزد  
 اسلام برآورد با همه بر قتل رسانند یا بکفر بازگردانند پس اهل اسلام راه هم شمس و دکار است که  
 نکند و همه را بچکان و سب مسلمان ضرر نیست همواره در مقام خواری اینها باید بود چیزی  
 ایزد کفر کند و در هند و ستان بر طرف شده است به واسطه شومی مصاحبت اهل کفر است با  
 سلاطین این دیار و مقصود اهل از جزیره گرفتن از ایشان خواری ایشان است و این خواری  
 هکت است که از ترس جزیره چاهه خوب نمیتوانند پوشیده و بچکل نمیتوانند بود و همیشه ترسان لرزان  
 میباشد از آنکه اموال با دشمنان را چه میرسد که منع جزیره گرفتن کنند حق سبحانه و تعالی جزیره را

و رعایت  
 که در این کتاب ذکر شده است  
 از آنکه در این کتاب ذکر شده است  
 از آنکه در این کتاب ذکر شده است  
 از آنکه در این کتاب ذکر شده است

صلوات الله على سيدنا محمد وآل بيته الطيبين الطاهرين  
 صلوات الله على سيدنا محمد وآل بيته الطيبين الطاهرين  
 صلوات الله على سيدنا محمد وآل بيته الطيبين الطاهرين  
 صلوات الله على سيدنا محمد وآل بيته الطيبين الطاهرين

والمعروف

لعل قال هذا قال الله  
لا يظنون بالله ولا باليوم الآخر  
وإن من لدن الله عذبا كبيرا  
من يظن بالله ولا باليوم الآخر  
وإن من لدن الله عذبا كبيرا  
من يظن بالله ولا باليوم الآخر

از بر آنست خواری ایشان وضع کرده است مقصود رسولی ایشان است و عزت و غلبه  
اهل اسلام نسخ جو و هر که شوکت میجو و اسلام است به علامت حصول دولت اسلام  
بفرض است با اهل کفر و عناد است با ایشان حق سبحانه و تعالی در کلام مجید خود ایشان را  
بخش فرموده و در جاهست بر سر فرموده پس در نظر اهل اسلام میباید که اهل کفر چنین پندارند  
و چون چنین پندارند و مانند لاجرم از صحبت ایشان پرهیز نمایند و در مجالست ایشان مشغول  
چیزها از ایشان پرسیدن و بمقتضای علم انجیال کردن از کمال اغراض این دشمنان است  
همچنانکه گفته است از ایشان طلب دروغ و عدا که بتوسط ایشان خواهد بود و حق سبحانه و تعالی در  
کلام مجید خود میفرماید **وَمَا آتَاكُم مِّن شَيْءٍ فَاذْكُرُوا لَهُ إِنِّي أَنَا اللَّهُ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ**  
است اجابت را در آنجا چه احتمال آنقدر فساد لازم می آید که اغراض این سگان می افزاید ایشان  
اگر عاقلان خواهند گردید و بدان خود را وسیله خواهند آورد و خیال باید کرد که کار با کجا میکشد و از مسلمانی بوسه  
نیاید عزیز فرموده است تا یکی از شما دیوانه نشود و مسلمانی نرسد و یوانگی عبارت او در گذشتن است  
از نفع و ضرر خود بوسط اعلا کلمه اسلام با مسلمانی هر چه شود گوشت و گوشت و گوشت و گوشت و گوشت  
مسلمانی است رضای خدای عزوجل است و رضای پیغمبر حبیب او علیه الصلوٰة و السلام  
**وَالْحَقِّيَّةُ وَوَلَسِي مَعْظِمُ تَرَا رِضَاءُ مَعْنَى لَانِيَّتِ رَضِيْنَا بِاللَّهِ سُبْحَانَهُ ذِكْرًا وَبِالْإِسْلَامِ كَرِيمًا**  
**وَتَحَمُّلٌ عَلَيْهِ الصَّلَاةِ وَالسَّلَامِ نَبِيًّا وَرَسُولًا مَّصْرَعٌ هَمْزٌ بِرَيْحٍ مَبْرُورٍ بِرَبِّهِ جُزْءٌ سَدِيدٌ**  
**أَمْرٌ سَلْبٌ عَلَيْهِ وَعَلَى الْإِيمَانِ الصَّلَاةِ أَفْضَلُهَا مِنَ النَّسَبِ لِمَا سَأَلْتُمْ مَكَلَّمًا وَالسَّلَامُ**  
اگر توفیق فریق گشت مفصل تر ازین نوشته ارسال خواهد گشت همچنانکه اسلام ضد کفر است آخرت  
نیز ضد دنیا است و دنیا و آخرت جمع نشود ترک دنیا برود و نوع است نوعیست که از با حاکمان

از بر آنست خواری ایشان وضع کرده است مقصود رسولی ایشان است و عزت و غلبه  
اهل اسلام نسخ جو و هر که شوکت میجو و اسلام است به علامت حصول دولت اسلام  
بفرض است با اهل کفر و عناد است با ایشان حق سبحانه و تعالی در کلام مجید خود ایشان را  
بخش فرموده و در جاهست بر سر فرموده پس در نظر اهل اسلام میباید که اهل کفر چنین پندارند  
و چون چنین پندارند و مانند لاجرم از صحبت ایشان پرهیز نمایند و در مجالست ایشان مشغول  
چیزها از ایشان پرسیدن و بمقتضای علم انجیال کردن از کمال اغراض این دشمنان است  
همچنانکه گفته است از ایشان طلب دروغ و عدا که بتوسط ایشان خواهد بود و حق سبحانه و تعالی در  
کلام مجید خود میفرماید **وَمَا آتَاكُم مِّن شَيْءٍ فَاذْكُرُوا لَهُ إِنِّي أَنَا اللَّهُ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ**  
است اجابت را در آنجا چه احتمال آنقدر فساد لازم می آید که اغراض این سگان می افزاید ایشان  
اگر عاقلان خواهند گردید و بدان خود را وسیله خواهند آورد و خیال باید کرد که کار با کجا میکشد و از مسلمانی بوسه  
نیاید عزیز فرموده است تا یکی از شما دیوانه نشود و مسلمانی نرسد و یوانگی عبارت او در گذشتن است  
از نفع و ضرر خود بوسط اعلا کلمه اسلام با مسلمانی هر چه شود گوشت و گوشت و گوشت و گوشت و گوشت  
مسلمانی است رضای خدای عزوجل است و رضای پیغمبر حبیب او علیه الصلوٰة و السلام  
**وَالْحَقِّيَّةُ وَوَلَسِي مَعْظِمُ تَرَا رِضَاءُ مَعْنَى لَانِيَّتِ رَضِيْنَا بِاللَّهِ سُبْحَانَهُ ذِكْرًا وَبِالْإِسْلَامِ كَرِيمًا**  
**وَتَحَمُّلٌ عَلَيْهِ الصَّلَاةِ وَالسَّلَامِ نَبِيًّا وَرَسُولًا مَّصْرَعٌ هَمْزٌ بِرَيْحٍ مَبْرُورٍ بِرَبِّهِ جُزْءٌ سَدِيدٌ**  
**أَمْرٌ سَلْبٌ عَلَيْهِ وَعَلَى الْإِيمَانِ الصَّلَاةِ أَفْضَلُهَا مِنَ النَّسَبِ لِمَا سَأَلْتُمْ مَكَلَّمًا وَالسَّلَامُ**  
اگر توفیق فریق گشت مفصل تر ازین نوشته ارسال خواهد گشت همچنانکه اسلام ضد کفر است آخرت  
نیز ضد دنیا است و دنیا و آخرت جمع نشود ترک دنیا برود و نوع است نوعیست که از با حاکمان

تعارف  
لعل قال هذا قال الله  
لا يظنون بالله ولا باليوم الآخر  
وإن من لدن الله عذبا كبيرا  
من يظن بالله ولا باليوم الآخر  
وإن من لدن الله عذبا كبيرا  
من يظن بالله ولا باليوم الآخر





## مکتوب صد و نهم (۱۹۰)

بیکی از فرزندان سید محمد نعمان نجفی صدور یافته در تخریب بروم ذکر الهی جل سلطانة و در تخریب  
 بر خیا نمودن طریقه علییه نقشبندیه قدس الله تعالی امر را هم با بیان طرز ذکر و مایه ناسبت اذ لک  
 بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی سید المرسلین  
 قاله الطاهرین اجمعین و اما نگاه باش که سعادت تو بلکه سعادت جمیع بنی آدم و سلاح  
 و دستکاری همه در ذکر و تلاوت خود است جل سلطانة اما ممکن باشد جمیع اوقات را مستغرق ذکر  
 الهی جل شانہ باید ساخت و یک خط تجویز غفلت نباید کرد و لله سبحانه و تعالی الحمد لله که دو هم مذکور  
 طریقه حضرت خواجگان قدس الله تعالی امر را هم در ابتدا میسر کرد و بطریق اندراج النهایة فی البدایة  
 حاصل میشود پس اختیار این طریقه علییه طالب آنست و انسب باشد بلکه واجب و لازم پس بر تو باد  
 که قبله توجه را از همه سوگردانیده بکلیت بجناب عالی اکتفا بر این طریقه عملی اقبال ثانی و بهمتی از  
 باطن شریف ایشان خواهی در ابتدا از ذکر گفتن چاره نبود باید که متوجه قلب صنوبری گردی که  
 آن مضعف و مجرب نیست قلب حقیقی را و هم مبارک است در باران قلب بگزینی در دین وقت بقتضای  
 عضو و حرکت ندی و بکلیت متوجه قلب نشینی و در متوجه صورت قلب جانده می و بان بگو  
 نباشی چه مقصود تو توجه قلب است نه تصویر صورت آن معنی لفظ مبارک است در این معنی چه بگو  
 ما احفظ نامی از هیچ صفت را بان منضم سازی و بجا خبر و ناظر نیز ملحوظ کنی تا از ذروره حضرت ذات  
 تعالی تقدس خصیصه صفات فرو نیائی و از اینجا بشود وحدت در کثرت نشستی و از گرفتاری چون  
 بشود و چون آرام نگیری چه هر چه در عزت چون ظاهر شود همچون نبود هر چه در کثرت نمود اگر در  
 واحد حقیقی نباشد چه چون را در است و اثر در چون باید است بسیط حقیقی را بر وزن محاطه کثرت پیدا

این مکتوب در روز پنجشنبه ۱۳۰۰ هجری قمری در شهر تبریز  
 از قلم سید محمد نعمان نجفی  
 کاتب است  
 در روز پنجشنبه ۱۳۰۰ هجری قمری  
 در شهر تبریز  
 از قلم سید محمد نعمان نجفی  
 کاتب است

در معرفت

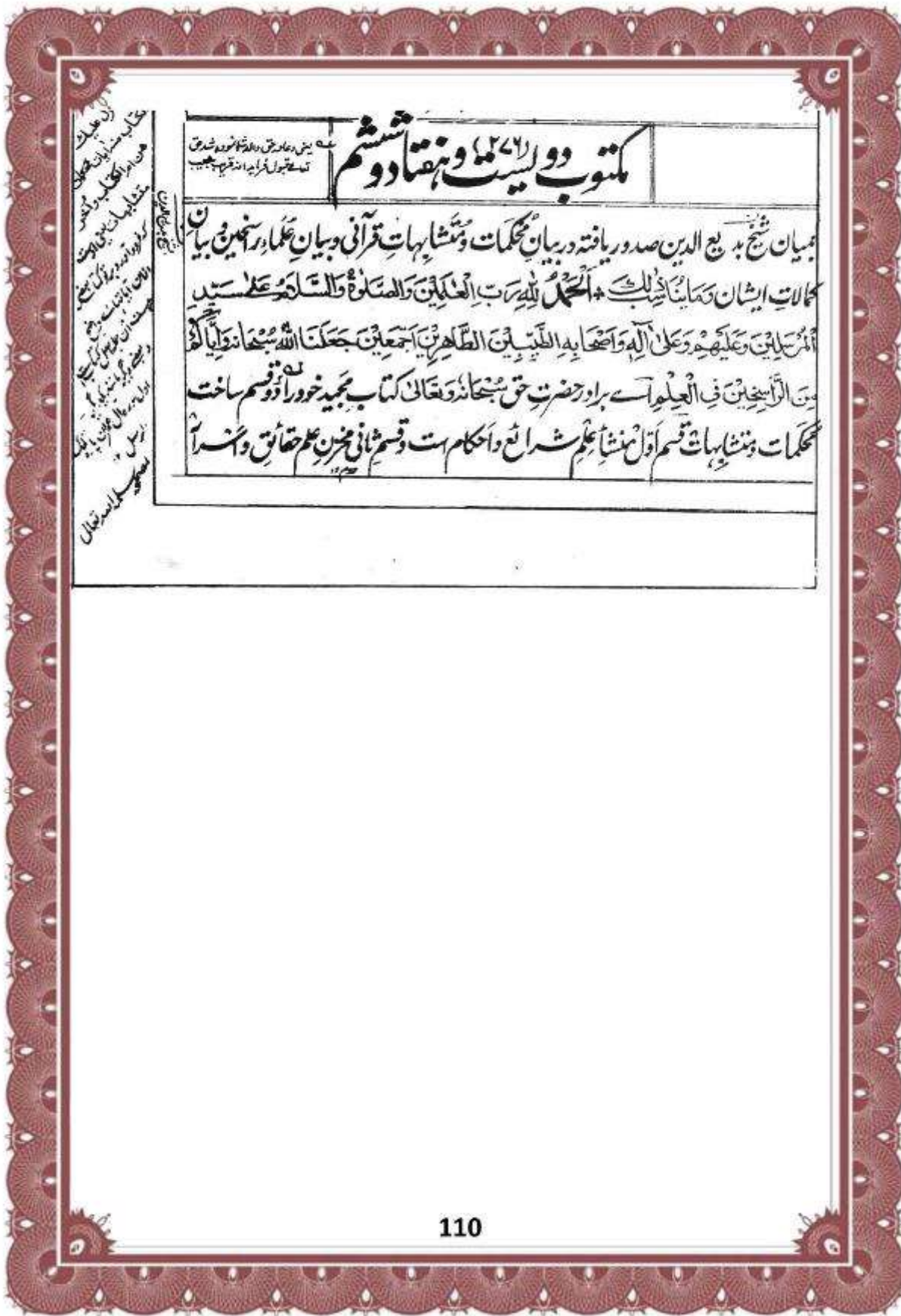
طلبید اگر وقت ذکر گفتن صورت پیر به تکلف ظاهر شود و آن نیز بقلب باید برود و قلب نگاه داشته ذکر باید گفت میدانی که پیر کمیت پیر است که از طریق وصول بجنبانند خداوندی جنتش است استفاه نمایی و مد و با اعانت ماورین طریق یابی مجر و کلاه و و نهی و شجره که عرفت شده است از حقیقت پیری و مردی خارج است و در اصل رسوم و عادات مگر آنکه جامع بر این شیخ کمال و مشکل بیست آری و به عقاود و اخلاص با زندگی نمایی احوال ثمرات و نتایج در صورت نیز قوی است و بدانی که شناسات و واقعات شبلیان اعتماد و اعتبار نیست اگر کسی خود را و خواب یا در واقعه یا شاه وید یا قطب وقت یافتنی حقیقت بی چنین است بیرون خواب و واقعه اگر با شاه شود یا قطب گروهی است پس از احوال و مواجید هر چه در بسیاری واقعات ظاهر شود و گنج اعتماد و دار و آرا قلا و بدانی که نفع و ذکر و ترش آثار بران مربوط باتیان شریعت است پس او ای تراخص و سنین و اجتناب از مجرم و مشتبه نیک احتیاط باید کرد و در تبیین و کشیده بظهار جمع باید نمود و بمقتضای قوتی اینها زندگی باید نمود و والسلام

طریق حقیقت پیری  
 دانسته باشد و در این علم  
 در احوال و مواجید هر چه در بسیاری  
 واقعات ظاهر شود و گنج اعتماد  
 و دار و آرا قلا و بدانی که نفع و ذکر و ترش آثار  
 بران مربوط باتیان شریعت است پس او ای تراخص  
 و سنین و اجتناب از مجرم و مشتبه نیک احتیاط  
 باید کرد و در تبیین و کشیده بظهار جمع باید نمود  
 و بمقتضای قوتی اینها زندگی باید نمود و والسلام

### کتاب (۱۹۱) مکتوب صد و نود و یکم

بخان خانان صدور یافته در ترغیب بر متابعت انبیاء علیهم السلام و السلام و در بیان آنکه در تکلیفات شرعی مراعات گیرم نام نموده اند و تخفیف نام نموده الحکم الذی هدانا لهذا ایضا انما کننا لہ نذیرا ان هدانا الله لقد جاءت رسل ربنا بالحق سواعث ابدی رسالت سردی مربوط بتابعت انبیاست صلوات الله تعالی و علی آله و سلم و علی اصحابهم تحقیق حاصل انصاف مخصوصا اگر فرضا هر سال عبادت کرده شود و با مناسبت شاقه و محامدات تدبیر بجای آورده اگر بنو متابعت این بزرگواران متون کرده و میجو که بنمیزند و خواب نیم در سه

طریق حقیقت پیری  
 دانسته باشد و در این علم  
 در احوال و مواجید هر چه در بسیاری  
 واقعات ظاهر شود و گنج اعتماد  
 و دار و آرا قلا و بدانی که نفع و ذکر و ترش آثار  
 بران مربوط باتیان شریعت است پس او ای تراخص  
 و سنین و اجتناب از مجرم و مشتبه نیک احتیاط  
 باید کرد و در تبیین و کشیده بظهار جمع باید نمود  
 و بمقتضای قوتی اینها زندگی باید نمود و والسلام



# کتاب و ولایت و مقام ششم

بسم الله الرحمن الرحيم  
تسلسلہ قبول فریاد از قلم صاحب

بیان شیخ برج الدین صدور یافته در بیان حکمت و منشا بہات قرآنی و بیان علماء در تفسیر بیان  
کلمات ایشان و کمالات ائمه علیہ السلام و الحمد لله رب العالمین و الصلوٰۃ والسلام علی سید  
المرسلین و علیہم و علیٰ آلہ و صحابہ الطاہرین اجمعین جعلنا اللہ سبحانہ و تالی اللہ  
بین الراشخین فی العلم اس برادر حضرت حق سبحانہ و تعالیٰ کتاب مجید خود را دو قسم ساخت  
حکمت و منشا بہات قسم اول منشا علم شرائع و احکام است و قسم ثانی ضمن علم حقائق و اسرار

از بیان  
کتاب منشا بہات  
من در الحکایہ و حکمت  
مشاہدات و تفسیر  
کلام و تفسیر و بیان  
و احکام و اسرار  
و منشا بہات  
و اسرار  
و اسرار

والمعرفت... ناس... و... و...

بید و دیده و قدیم و سابق و اصابع و اناجیل که در قرآن و احادیث آمده است همه از تشابهات است  
 و همچنین حروف مقطعات که در اوایل سوره قرآنی وارد شده اند نیز از تشابهات اند که بزاد اوایل آنها  
 نداده اند مگر علمای را سخن را احتمال بخت نکرده تا اول عبارات از قدرت است که سید تعبیر آن نموده  
 و باوقات است که بوجه آن را معتبر ساخته بلکه تاویل آنها از آنرا غامضه است که باخص خوش آهنگ  
 نموده اند از حروف مقطعات قرآنی چه نویسد که هر حرفه از آن حروف بجز سیمت علاج از آنرا حقیقه  
 عاشق و معشوق و مریخت غامض از موردی دقیقه و محب و محبوب محکمات هر چند آنهاست کتاب اند  
 آنها شیخ و ثمرات آن که تشابهات اند از قاصده کتاب اند آنهاست از وسایل پیش نیست از مبراه  
 حصول نتایج پس کتاب تشابهات آمده محکمات کتب بیشتر آن گب تشابهات اند که مبرز  
 و اشاره بیان اهل منی مانند و احرقتی معالما آن مرتبه نشان میدهند بکلاف محکمات تشابهات  
 حقائق اند و محکمات نسبت به تشابهات صورت آن حقائق عالم را شرح کسه بود که گب سبب بیشتر تواند جمع  
 ساخت و حقیقت را بصورت تواند فرو آورده و علمای بیشتر و بیشتر نمند و محکمات اکتفا نموده و علمای  
 را سخن علم محکمات را حاصل نموده از اوایل تشابهات خط و افرزاسیگرند و جمع صورت و حقیقت که محکم  
 و تشابهات است می نمایند اما کیسه علم محکمات و عمل مقتضات آن محکمات تاویل تشابهات چه  
 و صورت را گذاشته بحقیقت پدید آید که باطل است که از جمله خود بجز است و مصالحت که از ضلالت  
 خوب به شعور میباید که این نشانه کرب از صورت و حقیقت است تا این نشانه است چه حقیقت  
 از صورت منقلب نیست قال الله تعالى و اعبدوا ربکم کما یأمرکم الذین انزلوا علیکم الحکم  
 قال المذنبون عبادت را زمان موت منتهی ساخت که تشابه این نشانه است کما انزلنا علیکم  
 فقلنا فانت فی آمنه و در نشانه از روی که ظهور حقائق است انفاکاک صورت از حقائق آنجا حاصل است  
 پس حکم هر شاه علاصه است غلط محکماتی بامیگر که به اعمال یا زندقه که تصور و دش باطل  
 شرعی است چه هر حکم که نفع نیست را بر بدست همان حکم برشته است قائم مومنان و اخص خاص

والمعرفت... و... و...

والمعرفت... و... و...

اعار فان درین معنی متساوی الاقدام اند متصوفان خام و مبدان بی سر انجام در صدد آمدند  
 که گردنهای خود را از زلفه شریعت براند و احکام شریعت را مخصوص بعباده دارند خیال می کنند  
 که خوش مکلف معرفت اند و بس چنانکه از جناب امیر اسلاطین راجز عدل و انصاف مکلف میدانند  
 و میگویند که مقصود از اتیان شریعت حصول معرفت است و چون معرفت میسر شد تکلیفات شرعی  
 ساقط گشت و این کریمه را واقعاً سربلک حتی یا تینک الیقین ای الله که اقال الله تعالی الشری  
 ششند می آرند یعنی انتها عبادت تا حصول معرفت حق است تعالی ظاهر کسیکه بیان کرده است  
 یقین الله تعالی که هر کس از شریعت انتها تکلیفات عبادت بوده باشد تا زمان حصول معرفت حق جعل  
 فی نفس عبادت که آن مقضی بالجماع و زنده است و می بکارند که عبادت عارفان ربانی است بر  
 آن میکنند که مبتدیان پس روان ایشان بآن افتد کنند آنکه عارفان متخلج بر عبادتند و در تائید  
 این قول از شاخ نقل میکنند که گفته اند تا پیر مفاقی و مرانی نباشد مرید از وی منتفع نکند و حدیث  
 الله تعالی ما اجهلهم ان قدر احتیاج که عارفان را بعبادات است عشترا آن مرتبه بیان از آن  
 احتیاج حاصل نیست چه عبادت ایشان مربوط بعبادات است و تزییات ایشان منوط به انبیا حکما  
 و شریک عبادت که عوام را فرود استوقع است عارفان را آن ثمرات امر و مدینه است پس ایشان  
 بعبادت باشند و خروج بایان شریعت بودند باید و است که شریعت عبارت از مجموع صورت و حقیقت است  
 صورت ظاهر شریعت است و حقیقت باطن شریعت پس تشویب هر دو اجزا شریعت اند و محکم  
 و مشابیه هر دو افرادین علماء ظاهر بر قشر آن کفایت نموده اند و علماء در تخمین قشر آن را لبت جمع خسته  
 اند و در مجموع صورت و حقیقت خط و افراط گرفته پس شریعت در رنگ شخصی که مرکب از صورت و حقیقت  
 است تصور باید کرد و جمیع بصوت آن گرفتاری پیدا کردند و از حقیقت آن انکار نمودند و پیر مفتدا  
 خود را غیر از پیرایه و بزودی ندانستند این جامعه علماء و قشر اند و جمعی دیگر گرفتار حقیقت آن گشتند اما  
 آن حقیقت را حقیقت شریعت ندانستند بلکه شریعت را مقصور بر صورت و استند و قشر نگاهداشتند

در معرفت  
 معرفت از طریق شریعت  
 معرفت از طریق اخلاق  
 معرفت از طریق علم  
 معرفت از طریق عمل  
 معرفت از طریق تجربه  
 معرفت از طریق مشاهده  
 معرفت از طریق استنباط  
 معرفت از طریق تقلید  
 معرفت از طریق تلمذ  
 معرفت از طریق تفکر  
 معرفت از طریق محاسبه  
 معرفت از طریق مراقبه  
 معرفت از طریق ریاضت  
 معرفت از طریق سحر  
 معرفت از طریق جادو  
 معرفت از طریق کیمیا  
 معرفت از طریق اهریمن  
 معرفت از طریق اشباح  
 معرفت از طریق جنات  
 معرفت از طریق دیوات  
 معرفت از طریق شیاطین  
 معرفت از طریق اشیان  
 معرفت از طریق کائنات  
 معرفت از طریق عالم

ولست وراشئی آن تصور نمودیم آنکه سرشته ایشان احکام شریعت باز نمازند و صورت راز  
 دست ندادند و تدرک مکمل از احکام شریعت را بطال و ضلال شمرند اینها اولیا و خداوند جل جلاله  
 و محبت او تعالی از سوا می آید بخاکد که سر بریده اند و منجمی و غیر آنند که شریعت را مگر آن صورت و حقیقت  
 و راسته اند و مجموع شریعت یعنی نمود و حصول صورت شریعت به تحصیل حقیقت آن نزد ایشان  
 از حیث اعتبار لایق است و حصول حقیقت آن به اثبات صورتها تا تمام واقف بلکه حصول صورت  
 مرا که بے ثبوت حقیقت بود آن را از اسلام نیز میدانند و نجات بخش تصور میکنند که حال آنها  
 آنها که در حکایت و حکایت مبین و حصول حقیقت را بے ثبوت صورت از جمله محال است تصور مینمایند  
 آن را از ندین و ضلال می نامند با جمله کلمات صوری و معنوی نزد این بزرگواران منحصر در کلمات  
 شرعی است و علوم و معارف الهیه قصور در عقاید کلامیه که بکلمه الهیه بپوشیده است نه بر  
 شهود و شهادت را بیک شکله چینی و بجای حق جان علا که از مسائل کلامیه است برابر حتمی اندازند  
 و احوال و تواجید و تجلیات و ظلمات را که بخلاف مکمل از احکام شرعیه ظاهر گردند به نیم جو نیم خیزند  
 و آن ظهور را از طغان استبداد می شمرند و اوقات الذین هداه الله فیهما افند ایتنان علم  
 را سخنان اند که بحقیقت معارض ایشان را اطمینان بخنده اند و بربک تراعات آداب شریعت ایشان را  
 بحقیقت شریعت رسانیده بخلاف فقه ثانی که هر چند متوجه حقیقت اند و گرفتاری بحقیقت اند و دور  
 ایشان احکام شرعیه تنها مگر معصوم و تجاوز نمی نمایند اما چون آن حقیقت را درک شریعت  
 دانسته اند و شریعت را قشر آن حقیقت تصور نموده ناچار بظلمت از ظلال آن حقیقت فرو مانده اند  
 و بحقیقت معامله آن حقیقت راه وصول نیافته لاجرم ولایت ایشان ظلی آمد و قرب ایشان صفائی  
 بخلاف ولایت علمای دین که حاصل است و راه وصول باصل یافته و از حجب ظلال تبم  
 گذشته لاجرم ولایت ایشان ولایت انبیاست علیهم الصلوٰت والسلام و ولایت  
 آن اولیا ظل ولایت انبیاء علیهم الصلوٰت والسلام و القیامت نماید تا این فقیر را ولی است

لست وراشئی آن تصور نمودیم آنکه سرشته ایشان احکام شریعت باز نمازند و صورت راز دست ندادند و تدرک مکمل از احکام شریعت را بطال و ضلال شمرند اینها اولیا و خداوند جل جلاله و محبت او تعالی از سوا می آید بخاکد که سر بریده اند و منجمی و غیر آنند که شریعت را مگر آن صورت و حقیقت و راسته اند و مجموع شریعت یعنی نمود و حصول صورت شریعت به تحصیل حقیقت آن نزد ایشان از حیث اعتبار لایق است و حصول حقیقت آن به اثبات صورتها تا تمام واقف بلکه حصول صورت مرا که بے ثبوت حقیقت بود آن را از اسلام نیز میدانند و نجات بخش تصور میکنند که حال آنها آنها که در حکایت و حکایت مبین و حصول حقیقت را بے ثبوت صورت از جمله محال است تصور مینمایند آن را از ندین و ضلال می نامند با جمله کلمات صوری و معنوی نزد این بزرگواران منحصر در کلمات شرعی است و علوم و معارف الهیه قصور در عقاید کلامیه که بکلمه الهیه بپوشیده است نه بر شهود و شهادت را بیک شکله چینی و بجای حق جان علا که از مسائل کلامیه است برابر حتمی اندازند و احوال و تواجید و تجلیات و ظلمات را که بخلاف مکمل از احکام شرعیه ظاهر گردند به نیم جو نیم خیزند و آن ظهور را از طغان استبداد می شمرند و اوقات الذین هداه الله فیهما افند ایتنان علم را سخنان اند که بحقیقت معارض ایشان را اطمینان بخنده اند و بربک تراعات آداب شریعت ایشان را بحقیقت شریعت رسانیده بخلاف فقه ثانی که هر چند متوجه حقیقت اند و گرفتاری بحقیقت اند و دور ایشان احکام شرعیه تنها مگر معصوم و تجاوز نمی نمایند اما چون آن حقیقت را درک شریعت دانسته اند و شریعت را قشر آن حقیقت تصور نموده ناچار بظلمت از ظلال آن حقیقت فرو مانده اند و بحقیقت معامله آن حقیقت راه وصول نیافته لاجرم ولایت ایشان ظلی آمد و قرب ایشان صفائی بخلاف ولایت علمای دین که حاصل است و راه وصول باصل یافته و از حجب ظلال تبم گذشته لاجرم ولایت ایشان ولایت انبیاست علیهم الصلوٰت والسلام و ولایت آن اولیا ظل ولایت انبیاء علیهم الصلوٰت والسلام و القیامت نماید تا این فقیر را ولی است

والمعرفت

۲۹  
کتاب الفقه العرفی  
مجلد اول  
فصل اول  
در بیان احوال  
و احوال  
و احوال  
و احوال

امتنون بعم حضرت حق سبحانه و تعالی که در این سخن را غیر از ایمان بمتشابهات نصیب  
یافت و تاویل آنست که علماء صوفیه بیان کرده اند اخبار الاتی شان آن متشابهات میباشد و از  
آنست که قابل استیسا باشد آن تاویلات را تصور نمیکرد و چنانچه عقین القضاة و تاویل بعضی از متشابهات  
گفته شد از الف لام میم اخوسته که معنی در و است که لایح عشق و محبت است و امثال آن  
آخر کار چون حضرت حق سبحانه و تعالی بمحض فضل خود همه از تاویلات متشابهات را برین تغییر ظاهر  
ساخت و حد و کسایان در ریاضه محیط زمین استعدا و این کلمین کشاده گردانید و اینست که علماء و اسخا را  
تیز از تاویلات متشابهات نصیب و از سرت آنکه الله الذی هدانا لهذا انه کاننا لفکره  
که لایق هدانا الله لقد جاءت رسولنا بالحق بعبیرت و قلع مسطوره را که طلب نموده بودند  
حوال حضور و آمده است از آن مقوله بیخ نمونشت چکنه ظلم بعبارف و بگر جاری گشت و معامله بگریش  
و معذ و روحان و اشت و السله و علیکم و علی سائرین اتبع الهدی و ال قره متابعه  
المصطفی علیه و علی الیه علی انخوانه الصلوات التالیات الغلا

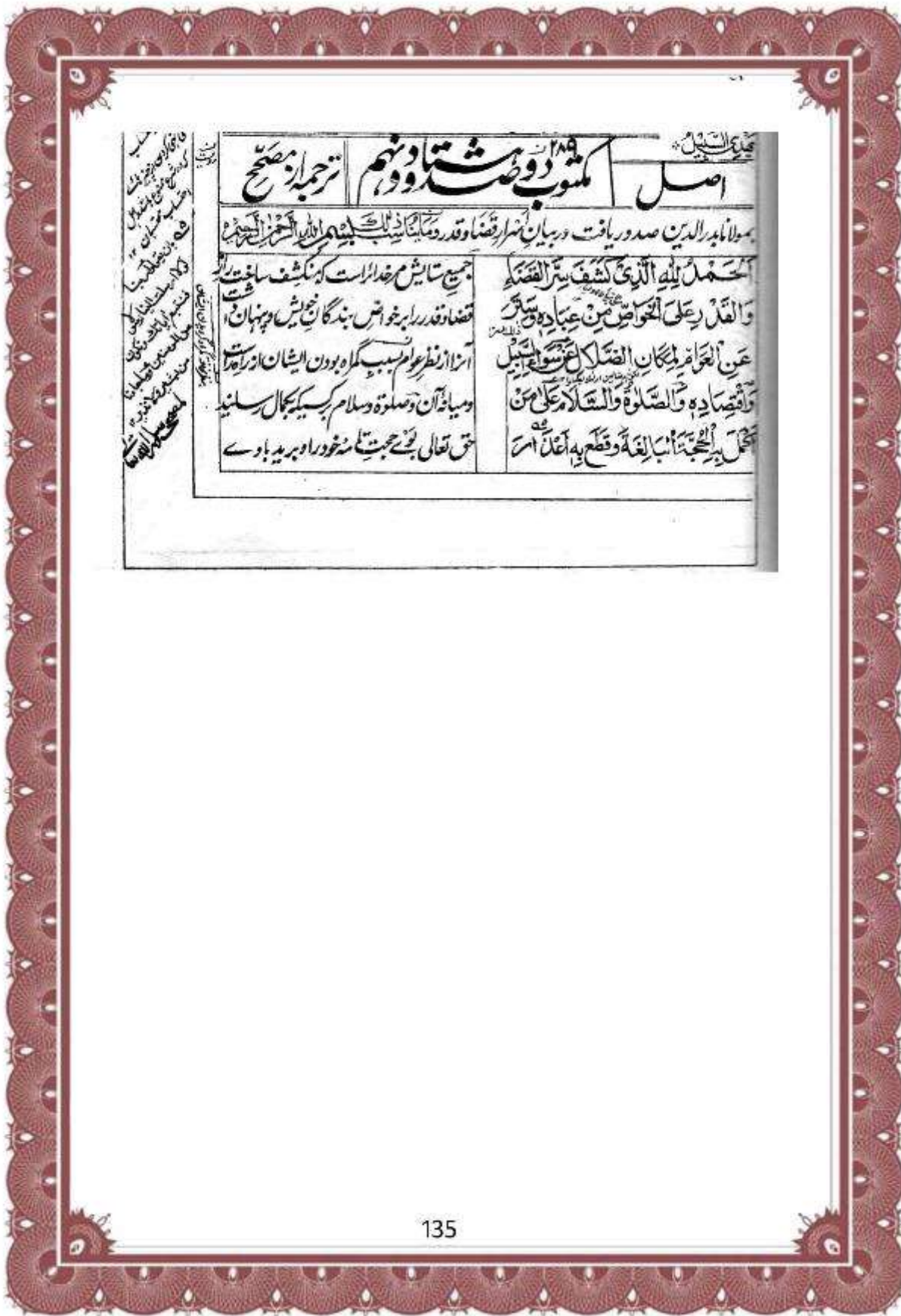
این سخن را در کتاب الفقه العرفی  
مجلد اول  
فصل اول  
در بیان احوال  
و احوال  
و احوال  
و احوال

مکتوب دولیت و مقام و مہتمم (۲۴۴)

بماعت الحی صدور یافت و در بیان علم الیقین و عین الیقین و حق الیقین این علوم از علوم سابقه  
است که در توسط حال تحریر یافته بود و درین معرفت نهایت شهود و شهود نفی است و معارفه که اخیر  
نوشته اند شهود نفی را در رنگ شهود افاتی بے حاصل آنست و راه انفس و آفاق شهود اثبات نموده  
بلکه نفی شهود در او را زده و حصول دانسته از ما و را این آن علوم و معارف نوشته اند چنانکه این  
سخنی از کتب و رسائل ایشان لایح است به جلان آتش که الله تعالی که عظم الیقین و در ذات حق  
سبحانه و تعالی عبارات از شهود آتیه است که وال اندر قدرت او تعالی و تقدس و شهود آن است  
و این آفاق گریه آتش و محقق رفائی جز در سنی نفی متصور نیست و آن جز در نفس پاکست نمی باشد

این سخن را در کتاب الفقه العرفی  
مجلد اول  
فصل اول  
در بیان احوال  
و احوال  
و احوال  
و احوال

بماعت الحی صدور یافت و در بیان علم الیقین و عین الیقین و حق الیقین این علوم از علوم سابقه  
است که در توسط حال تحریر یافته بود و درین معرفت نهایت شهود و شهود نفی است و معارفه که اخیر  
نوشته اند شهود نفی را در رنگ شهود افاتی بے حاصل آنست و راه انفس و آفاق شهود اثبات نموده  
بلکه نفی شهود در او را زده و حصول دانسته از ما و را این آن علوم و معارف نوشته اند چنانکه این  
سخنی از کتب و رسائل ایشان لایح است به جلان آتش که الله تعالی که عظم الیقین و در ذات حق  
سبحانه و تعالی عبارات از شهود آتیه است که وال اندر قدرت او تعالی و تقدس و شهود آن است  
و این آفاق گریه آتش و محقق رفائی جز در سنی نفی متصور نیست و آن جز در نفس پاکست نمی باشد



حمد السنين

**اصل** **کتاب دوشمتم و دهم** ترجمه از مصحح

مولانا میرالدین صدور یافت در بیان احوال و قدر و مقامات ائمه علیهم السلام

<p>بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله الذي كشف ستر القصة والقدر على الخواص من عباده عن العارفين كان الضلال في سبيل واقصاده والصلوة والسلام على من آكل بر الحجة انب الغاة وقطع به اقل امر</p>	<p>جميع ستائش من خدا راست که تکشف ساخت تصفا و قدر را بر خواص بندگان خویش و پنهان آز انظر علوم سبب کمراه بودن ایشان از راه ومیان آن وصلوة و سلام هر سببیکه کمال رسانید حق تعالی بجهت منته خورا و برید باد سے</p>
--	---

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله الذي كشف ستر القصة  
والقدر على الخواص من عباده  
عن العارفين كان الضلال في سبيل  
واقصاده والصلوة والسلام على من  
آكل بر الحجة انب الغاة وقطع به اقل امر



العصاة الربا لکتر وعلى البواضعاء البرکة  
 الا ثقیاء الذين امنوا بالقدر رخصوا  
 بالقضاء وبعد فلما كانت مسئلة  
 القضاء والقدر قد اختلفت في الجاهل  
 والتمسك والعلب على الترافض بها  
 باطل الوهم والخيال حتى قال بعضهم  
 يعض الجاهل يصدر من العبد با  
 لا اختيار وكفى بعضهم شتيمة الى الواحد  
 القهار واتخذ طائفة بطرفي الاتصال  
 في الاعتقاد الذي هو الصراط المستقيم  
 والتميز القوي والقدر في هذا الطريق  
 الفريعة الناجية الذين هم اهل السنة  
 والجماعة رضی الله تعالى عنهم وعن  
 اسلافهم واخلد لهم فانكروا الافراط  
 والتفریط واختاروا الوسط والبين  
 مروى عن ابی حنیفة رضی الله تعالى  
 عنه انه سأل جعفر بن محمد الصادق  
 رضی الله تعالى عنهم فقال يا ابا عبد  
 الله هل فرض الله تعالى الامس  
 الى الصيام فقال الله تعالى اجعل

بها نبيك ما فرمان باك شونندگان اور باك  
 اصحاب وكنيكو كانند وپريميگان انكلمان  
 اور دن بعد رونور شدند بقضا و پس از هم رسو  
 چون و تحقيق مسله قضا و قدر حيرت يبار و ضلالت  
 كثير شاع گرديد و باكثره از ما ظن آن و هم باطل  
 و خيال لا طائل غايب حتى گفته بعضه بعض  
 در احتجاج عيب بافتيا صا و بشي و وضعي كردند  
 بعضه نسبت از اخبار يك كس غائب گرفت  
 هر كس از اين قوطا لفظي كه را از زبان ايشان  
 در اعتقاد كه اوست صراط مستقيم و صحيح  
 و هر آمينه و قوت گرديد باين طريق مستقيم  
 كه ايشان اذ دل سنت جاهل رضی الله تعالى  
 عنهم و سخن اسكلافهم و اخلافهم  
 پس ترك نمودند راه افراط و تفريط  
 و اختيار كردند وسط و میان را مشقوت  
 از امام ابو حنیفه كوفي رضی الله تعالى  
 كه پرسيد كه از امام اجل جعفر صادق  
 رضی الله تعالى عنهم پس گفته فرزند  
 خدايا تقويض نموده است حق تعالى كا  
 راه بندگان - پس فرمود كه خدا تعالی بزرگتر است

سند صحیح  
 من جسد الفاضل  
 تاروف قدما  
 النفس بالادب  
 الطائفة الطيبة  
 اهلها كاهن الامم  
 بنده طوبى  
 للبرهان القوي  
 لفظه و قال  
 لا اشتهر بغيره  
 طائفة القدر  
 من جسد الفاضل  
 تاروف قدما  
 النفس بالادب  
 الطائفة الطيبة  
 اهلها كاهن الامم  
 بنده طوبى  
 للبرهان القوي

من ان يقوّن الشرّ يوبيك الى العباد  
 فقال له من يجبرهم عن ذلك فقال  
 الله تعالى اعدل من ان يجبرهم على  
 ذلك ثم بعد انهم فقال وكيف ذلك  
 فقال البين البين لا جبر ولا كفيل  
 ولا كسرة ولا تسلط لهدا اقا الهل  
 السكت ان الافعال لا اختيارية  
 للعباد مقدره الله تعالى من حيث  
 الخلق والوجدان ومقدور له العباد  
 على وجه آخر من التعالي يعبر عنه  
 بالكتابة بغير حركة العبد باعث بار  
 لتبينها الى قدرته تعالى يستحقها  
 و باعتبار نسبتهم الى قدرة العبد يكتب  
 الى غير ان الاشعري منهم ذهب الى  
 ان كما نحل لا اختيار العباد في افعالهم  
 اصلا الا الله سبحانه اوجد الافعال  
 عقوبت الاختيارهم بطريق جبري العاد  
 اذا لا تاثير للقدرة العاد في عند ك  
 وهذا المذهب مائل الى الجبر ولهذا  
 يسمى بالجبر التوسيطي وقال الاستاذ

از اينكه تفويض نمايد ربوبيت خود را به بندگ  
 خویش پس گفت ابوحنيفه بن ابا محبوب ساخته است  
 ایشان را بر ان فرموده است على ما و لا جبر است  
 از اينکه محبوب سازد ایشان را اولاً و پس عبدالله بن  
 ایشان را ثانياً پس گفت ابوحنيفه بن و جبر است  
 حقيقت اين معاملة فرموده که برسان تفويض و جبر است  
 جبر است نه بالکلیه جبر است و نه تفويض و نه کراه  
 و تسلط تا که از خالق گفته اند ان سنت که تحقيق  
 افعال اختياريه بندهگان اول تحت قدر مختص  
 باعتبار خلق و اسما و تحت قدرت عباد و بر وجه  
 و تعلق که معتدست برب و کتاب است حرکت عباد  
 باعتبار قدرت حق تعالى خلق و افعال و  
 و باعتبار ارتباط و قدرت عباد و کتاب است  
 میگویند و مکین لهم ابو الحسن حسی از ایشان است  
 است باین طرف که اختیار عباد و افعال ایشان  
 اصلا من خلقیت و مکین تحقیق حق سبحان وجود  
 می رود افعال را و عقوبت ایشان بطریق جبری و  
 زیرا که قدرت عباد را نیز و و سے هیچ تاثير است  
 و این مذهب مائل است به جبر و از اینجا است که بعضی  
 گفتند معنده

اینکه تفويض نمايد ربوبيت خود را به بندگ  
 خویش پس گفت ابوحنيفه بن ابا محبوب ساخته است  
 ایشان را بر ان فرموده است على ما و لا جبر است  
 از اينکه محبوب سازد ایشان را اولاً و پس عبدالله بن  
 ایشان را ثانياً پس گفت ابوحنيفه بن و جبر است  
 حقيقت اين معاملة فرموده که برسان تفويض و جبر است  
 جبر است نه بالکلیه جبر است و نه تفويض و نه کراه  
 و تسلط تا که از خالق گفته اند ان سنت که تحقيق  
 افعال اختياريه بندهگان اول تحت قدر مختص  
 باعتبار خلق و اسما و تحت قدرت عباد و بر وجه  
 و تعلق که معتدست برب و کتاب است حرکت عباد  
 باعتبار قدرت حق تعالى خلق و افعال و  
 و باعتبار ارتباط و قدرت عباد و کتاب است  
 میگویند و مکین لهم ابو الحسن حسی از ایشان است  
 است باین طرف که اختیار عباد و افعال ایشان  
 اصلا من خلقیت و مکین تحقیق حق سبحان وجود  
 می رود افعال را و عقوبت ایشان بطریق جبری و  
 زیرا که قدرت عباد را نیز و و سے هیچ تاثير است  
 و این مذهب مائل است به جبر و از اینجا است که بعضی  
 گفتند معنده

أَبُو سَمِيحٍ الْأَشْعَرِيُّ بِتَأْثِيرِ الْقُدْرَةِ  
 الْحَادِثَةِ فِي أَصْلِ الْفِعْلِ وَحُضُورِ الْفِعْلِ  
 بِمَجْمُوعِ الْقُدْرَتَيْنِ وَقَدْ جُوزَ اجْتِمَاعُ  
 الْمُرْتَبَتَيْنِ عَلَى أَنْوَاعٍ جَدِيدَةٍ  
 فَتَحَلَّفَتَيْنِ وَقَالَ الْقَاضِي أَبُو بَكْرٍ الْفَلَّاحُ  
 بِتَأْثِيرِ الْقُدْرَةِ الْحَادِثَةِ فِي وَصْفِ  
 الْفِعْلِ بِأَنْ يَجْعَلَ الْفِعْلَ مَوْصُوفًا  
 بِشَيْءٍ كَوْنَهُ طَاعَةً وَمَعْصِيَةً وَالْحَقْدَ  
 عِنْدَ الْعَبْدِ الضَّعِيفِ تَأْثِيرَ الْقُدْرَةِ  
 الْحَادِثَةِ فِي أَصْلِ الْفِعْلِ وَفِي وَصْفِ  
 مَعَادٍ إِذْ لَا مَعْنَى لِتَأْثِيرِ الْوَصْفِ  
 بِدُونِ التَّأْثِيرِ فِي الْأَصْلِ إِذْ الْوَصْفُ  
 أَنْ يَكُونَ الْمَتَّعِضُ عَلَيْهِ لِكُنْهٍ مُخْتَلِجٍ إِلَى  
 تَأْثِيرِهِ بِأَنْ يَكُونَ تَأْثِيرُ أَصْلِ الْفِعْلِ  
 إِذْ وَجُودُ الْوَصْفِ زَائِدٌ عَلَى وَجُودِ  
 الْأَصْلِ وَلَا يَحْدُودُ فِي الْقَوْلِ  
 بِالتَّأْثِيرِ أَنْ يَكُونَ كَمَا ذَكَرْنَا عَلَى  
 الْأَشْعَرِيِّ إِذْ التَّأْثِيرُ فِي الْقُدْرَةِ  
 أَيْضًا بِالْجَادِ اللَّهُ سُبْحَانَهُ كَمَا أَنَّ  
 نَفْسَ الْقُدْرَةِ بِالْجَادِ تَعَالَى أَيْضًا

ابو سحاق اشعری بتاثير قدرت حادثه در  
 نفس فعل و حصول فعل مجموع قدرتين  
 است اجتماع دو مرتبه را اثر واحد اما از دو جهت  
 مختلف و قال كشته است قاضي ابو بكر الفلاني  
 بتاثير قدرت حادثه در وصف فعل بدین پنج  
 كه نصف گردانیده شود فعل مثلاً بوصف طاعت  
 یا معصیه و نخست از نزد این بند و ضعیف تاثير  
 قدرت حادثه است در هر يك از نفس فعل و  
 فعل چه تاثير قدرت حادثه در وصف بدون  
 تاثير و در اصل پنج معنی ندارد زیرا كه وصف  
 اثر همان اصل است و متفرع است بر آن اما  
 محتاج است بتاثير زائد بتاثير اصل فعل  
 بدین سبب كه وجود وصف زائد است بر  
 وجود اصل و پنج اشكال نیست در قول  
 بتاثير قدرت عبد هر چند این قول بر  
 اشعری گران خواهد آمد زیرا كه وصف  
 تاثير در قدرت عبد نیز بايجاد حق است  
 سبحانه چنانكه نفس قدرت نیز بايجاد  
 اوست تقالے

تفسیر  
 فی  
 التاثير  
 فی  
 الفعل

وَالْقَوْلُ بِتَأْيِيرِ الْقَدَرِ هُوَ الْأَقْرَبُ إِلَى  
 الصَّوَابِ وَمَذْهَبُ الْأَشْعَرِيِّ فِي الْخَلْقِ  
 فِي كَاتِرَةِ الْبُزْرِ فِي الْحَقِيقَةِ إِذْ لَا اخْتِيَارَ  
 عِنْدَهُ حَقِيقَةً وَلَا تَأْيِيرَ الْقَدَرِ سَرَفًا  
 كَمَا دُرَّةٌ أَصْلًا عِنْدَهُ لِأَنَّ الْفِعْلَ  
 الْأَخْتِيَارِيَّ عِنْدَ الْبُزْرِ لَا يُسَبِّغُ  
 إِلَى الْفَاعِلِ حَقِيقَةً بَلْ جَزَاءً وَعِنْدَ  
 الْأَشْعَرِيِّ يُسَبِّغُ إِلَى الْفَاعِلِ حَقِيقَةً  
 وَإِنْ لَمْ يَكُنِ الْأَخْتِيَارُ تَأْيِيرًا لَمْ يَخْتِمْ  
 لِأَنَّ الْفِعْلَ يُسَبِّغُ إِلَى قَدَرِ الْعَبْدِ  
 حَقِيقَةً سَوَاءً كَانَتْ الْقَدَرُ مَوْجُودَةً  
 وَكَوْنِي الْجُمْلَةِ كَمَا هُوَ مَذْهَبُ غَيْرِ  
 الْأَشْعَرِيِّ مِنْ أَهْلِ السُّنَّةِ أَوْ مَذْهَبُ  
 حَظَاكُمَا هُوَ مَذْهَبُهُ وَبِهَذَا الْفَرْقِ  
 يُمَيِّزُ مَذْهَبَ أَهْلِ الْحَقِّ عَنِ مَذْهَبِ  
 أَهْلِ الْبَاطِلِ وَتَمَيُّزُ الْفِعْلِ عَنِ الْفَاعِلِ  
 حَقِيقَةً وَإِتْبَانَهُ لَهُ جَزَاءً كَمَا هُوَ  
 مَذْهَبُ الْجَبْرِيَّةِ كَمَا مَحْضُ وَبَيِّنَاتُ  
 عَنِ الصُّورِ قَوْلُ قَالَ صَلَاحُ الْمُهَيَّبِ  
 وَمِنْ الْجَبْرِيَّةِ مَنْ قَالَ بَانَ الْفِعْلُ

وَقَوْلُ بِنَاثِيرِ قَدَرِ مَا دُرَّةً هَهُنَا  
 كَمَا نَزِدُ كَمَا نَزِدُ بِصَوَابٍ وَأَمَّا مَذْهَبُ  
 الْأَشْعَرِيِّ فِي الْحَقِيقَةِ وَالْخَلْقِ  
 جِبَرَاتٍ فِي نَزْدِ الْأَشْعَرِيِّ عِبْدِ الرَّائِي حَقِيقَةً  
 مَعَ اخْتِيَارِ نَيْتِ وَقَدَرِ مَا دُرَّةً هَهُنَا  
 مَعَ تَأْيِيرِ نَزْدِ كَمَا نَزِدُ بِصَوَابٍ  
 بِنَاثِيرِ حَقِيقَةٍ نَسَبَتْ كَرِهَ نَيْتِ وَبَلَدِ جَزَاءً  
 وَنَزْدِ الْأَشْعَرِيِّ بِنَاثِيرِ حَقِيقَةٍ نَسَبَتْ كَرِهَ مَيْتِ  
 بِرَجْمِ مَرَاوِرِ حَقِيقَةٍ اخْتِيَارِ مَعَالِمِ نَسَبَتْ  
 زَبْرًا كَمَا نَزِدُ فِي نَسَبِ قَدَرِ عِبْدِ حَقِيقَةٍ  
 نَسَبَتْ هَهُنَا قَدَرِ نَسَبَتْ فِي الْجُمْلَةِ مَوْجُودَةً  
 چنانکه مذهب غیر اشعری است از اهل سنت  
 یا دار صرف چنانکه مذهب ویست و به  
 همین فرق ممتاز گردند مذهب اهل حق  
 از مذهب اهل باطل - و اما این که فعل  
 را از فاعل باعث حقیقت نمی گردانند  
 و باعتبار مجاز اثبات نمودن چنانکه قول  
 جبریه است پس کفر است صریح و انکار  
 است از بداینه صاحب تصحیف فرموده که  
 بعضی از جبریه قائل اند باینکه صدر فعل از

کلمه مضاف  
 است  
 به مضاف  
 یعنی  
 فعل  
 است  
 و این  
 کلمه  
 مضاف  
 است  
 به  
 مضاف  
 یعنی  
 فعل  
 است

کلمه مضاف  
 است  
 به مضاف  
 یعنی  
 فعل  
 است  
 و این  
 کلمه  
 مضاف  
 است  
 به  
 مضاف  
 یعنی  
 فعل  
 است

عبد صرف باعتبار ظاهر و مجاز است اما فی الحقیقه  
 او را هیچ استیلاعت حاصل نیست و عبد در  
 شعر است که چون متحرک گرداند او را با متحرک  
 پس سخن مجبور محض است کاشع و این قول  
 کفر است و هر که چنین اعتقاد کرد و کافر دید  
 فرموده که در مذهب جبریه است قول ایشان  
 نیست مریدگان را افعال علی الحقیقه ندو  
 خیر و شر و هر چه میکنند پس فاعل آن  
 همان حق است بجان و این قول نیز کفر است  
 اگر گوی هر گاه قدرت عبد را در افعال  
 تا تاثیر است و در امور احقیقه اختیار پس نزد  
 اشعری افعال را بعد حقیقه نسبت کردن چنانچه  
 وارد گویم هر چه قدرت را در افعال تا تاثیر  
 مستحق نیست مگر این قدر است که حق سبح  
 آن را از برای حصول افعال مبرا ساخته است  
 بدین سبب که می آفرید حق تعالی افعال عباد  
 را بعد از صرف کردن ایشان قدرت و امتیاز  
 خود را در افعال بطریق جبری عادت -  
 و نیز قدرت عبد علت عادی گشته است از  
 برای حصول افعال پس ثابت شد

من العبد ظاهر و مجاز اما فی الحقیقه  
 لا استیلاعة لنا و العبد کاشعری اذا  
 حرکتها الیه یحرکت فکذا لک  
 العبد مجبور کاشعری و هذا کفر و  
 من اعتقد هذا ینصیر کافر و قال  
 ایضاً فی مذهب الجبریه قو لهم  
 ان لیس للعباد افعال علی الحقیقه  
 الا فی الخیر و لا فی الشر و ما یفعل العبد  
 قال فاعل هو الله سبحانه و هذا کفر  
 فان قلت اذ لم یکن لقریه العبد  
 تا یتر فی افعال و لم یکن اختیاراً  
 له حقیقه فما منته نسبتاً لافعال الیه  
 العبد حقیقه عند اشعری قلت ان  
 القدره وان لم یکن لها تاثیر فی  
 الافعال الا انه سبحانه جعلها  
 مدار الوجود الالهی بان یخلق  
 الله تعالی الافعال عقیب صرفه  
 قدره هم و اختیار هم الی الافعال  
 بطریق جبری العاده و کانت القدره  
 لعله عادیه لوجود الافعال فی کون

کفر است

فعال علی الحقیقه  
 در خیر و شر  
 در چه میکنند پس فاعل  
 همان حق است  
 قول نیز کفر است

کفر است

لِقُدْرَةِ مَا تَحُلُّ فِرْصَةً وَيَلَا فِعَالًا كَادَةً  
 لَا تَهْبِئُكُمْ تَوْجِدًا يَدٌ وَنَهَابًا عَادَةً وَإِنْ لَمْ  
 يَكُنْ لَهَا تَأْتِيرٌ فِي الْأَفْعَالِ مَبَاعِثًا الْعِلْمِ  
 الْعَادِيَةِ تَيْسُرُ إِلَى الْعِبَادَةِ أَعْمَالًا حَقِيقَةً  
 هَذَا أَمْرٌ النَّسَائِيَّةِ فِي تَصَحُّحِ مَذْهَبِ  
 الْأَشْعَرِيِّ فِي الْكَلَامِ بَعْدَ حُلِّ تَأْمِيلِ  
 إِعْلَامِهِ أَنَّ أَهْلَ السُّنَنِ ائْتَمَرُوا بِالْقُدْسِ  
 وَقَالُوا إِيَّاكَ الْقُدْرَةَ وَخَيْرٌ لَا وَشَرٌّ لَا وَجَلْبُوتُ  
 وَمِنْهُ مِنَ اللَّهِ مَبْعُوثَةً لِأَنَّ مَعْنَى الْقُدْرَةِ  
 هُوَ الْأَحْدَاثُ وَالْإِحْبَادُ وَمَعْلُومٌ أَنَّ  
 لَيْسَ مَخْلُوقًا وَلَا مَوْجِدًا إِلَّا اللَّهُ سُبْحَانَهُ  
 لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ فَالْقُدْرَةُ  
 وَالْمَعْنَى وَالْقُدْرَةُ الْكُلُّ وَالْقَضَاءُ  
 وَالْقُدْرَةُ وَرَعْمُوَاتُ الْأَفْعَالِ الْعِبَادَةِ  
 حَاصِلَتُهُ بِقُدْرَةِ الْعَبْدِ وَحَدِّ هَاتَا لَوْلَا  
 كَوْفَعُ اللَّهِ سُبْحَانَهُ الشَّرِّ ثُمَّ يَعِدُهُمْ عَلَيْهِ  
 لَكَانَ ذَلِكَ جَوْزًا مَبْعُوثَةً وَهَذَا جَلْبُوتُ  
 مِنْهُمْ لِأَنَّ الْقَضَاءَ لَا يَسْلُكُ الْقُدْرَةَ  
 وَالْإِحْتِيَاجُ عَنِ الْعَبْدِ لِأَنَّهُ قَضِيَّاتُ  
 الْعَبْدِ يَفْعَلُهُ أَوْ يَنْزِعُهُ بِالْخِيَارِ غَايَةً

مقدرت را در غی و صدور از افعال عبادت زیر که افعال  
 بدون قدرت عبادت عبادت وجود نیارده شد  
 اگر چه ویرا در صدور و افعال تاثیر سے حاصل نیست  
 پس باعث عبادت عبادت عبادت عبادت عبادت عبادت عبادت عبادت  
 کرده میشود و بسوی عبادت افعال ایشان حقیقت  
 برین است غایت و سع و تصحیح مذہب اشعری  
 او کلام سے تا حال جائے تر دوست با پرست  
 کہ ہر آئینہ اہل سنت ایمان آورده اند بقدر قول  
 گشته اند باین کہ قدر از خیر و شر و شیرین و تلخ  
 سہلان از حق است بجانہ چہ را از قدر برین احدا  
 است و ایجاب و معلوم است کہ محدث و موجود حق  
 است بجانہ نہ غیر او و اوست بجانہ محبوب و نور حق  
 چہ پس بر پرستی او را و فرقہ معتزلہ قدر  
 از قضا و قدر انکار نموده اند و زعم کرده کہ ہر آئینہ  
 افعال عبادت بخش بقدرت عبادت وجود و  
 آید گفتہ اند کہ اگر حق بجانہ قضا میکند و بدی برست  
 خلاف سے نمود ایشان را ببران البتہ سے بود  
 این امر از وجہ جو روتہ و آہن قول از  
 جہالت ایشان است چہ قضا و حق بجانہ قدرت  
 و اختیار را از عبادت نیست بد زیر کہ سے قضا فرمودہ

لقد روت را در غی و صدور از افعال عبادت زیر که افعال بدون قدرت عبادت عبادت وجود نیارده شد اگر چه ویرا در صدور و افعال تاثیر سے حاصل نیست پس باعث عبادت عبادت عبادت عبادت عبادت عبادت عبادت کرده میشود و بسوی عبادت افعال ایشان حقیقت برین است غایت و سع و تصحیح مذہب اشعری او کلام سے تا حال جائے تر دوست با پرست کہ ہر آئینہ اہل سنت ایمان آورده اند بقدر قول گشته اند باین کہ قدر از خیر و شر و شیرین و تلخ سہلان از حق است بجانہ چہ را از قدر برین احدا است و ایجاب و معلوم است کہ محدث و موجود حق است بجانہ نہ غیر او و اوست بجانہ محبوب و نور حق چہ پس بر پرستی او را و فرقہ معتزلہ قدر از قضا و قدر انکار نموده اند و زعم کرده کہ ہر آئینہ افعال عبادت بخش بقدرت عبادت وجود و آید گفتہ اند کہ اگر حق بجانہ قضا میکند و بدی برست خلاف سے نمود ایشان را ببران البتہ سے بود این امر از وجہ جو روتہ و آہن قول از جہالت ایشان است چہ قضا و حق بجانہ قدرت و اختیار را از عبادت نیست بد زیر کہ سے قضا فرمودہ

پس بر تحقیق بود

چه ای بجعل الفعل واجباً و مستعاضاً و وجوب الفعل امتناعاً عنها في اختيار ارتداد الأول لا بد ممنوع فان الوجوب بالاختيار هو كماله لا مشا و فإما انما و منتهى من اجزاء الی

مَا فِي الْبَابِ أَنَّهُ يُوجِبُ الْاِخْتِيَارَ  
 وَهُوَ مُحْتَقِقٌ لِاِخْتِيَارِ مَنْفَعَاتِهِ وَالصَّاحِبِ  
 مَقْضُوعٌ بِأَفْعَالِ الْبَارِئِ تَعَالَى لِأَنَّ فِعْلَهُ  
 مَسْجُودٌ لَهُ بِالنَّظَرِ إِلَى الْعُقَاةِ أَمَا وَاجِبٌ  
 أَوْ مُنْعَى إِذْ لَوْ تَعَلَّقَ الْقَضَاءُ بِأَنْ جُودَ فَعَلٍ  
 أَوْ بِالْعَدَمِ فَيَمْتَنِعُ فَلَوْ كَانَ وَجُوبُ  
 الْفِعْلِ بِالِاخْتِيَارِ مَنْفَعِيًّا لَهُ لَمْ يَكُنْ  
 الْبَارِئُ تَعَالَى مُخْتَارًا أَوْ هَذَا الْفِعْلُ  
 وَلَا يَحْتَقِقُ عَلَى أَحَدٍ أَنَّ الْقَوْلَ شَبَّاهُ  
 قَدْ رَوَى الْعَبْدُ فِي إِيجَادِ أَفْعَالِهِ مَعَ كَمَالِ  
 ضَعْفِهِ فَوَعْنَايَةِ السَّخَاةِ وَوَمَنْشَأُ  
 نَهْيًا بِنَاءِ السَّفَاهَةِ وَيَهْدِي أِبَالِغَ مَشَابِهُ  
 مَا وَرَاءَ النَّهْرِ شَكَرَ اللَّهُ تَعَالَى لَهُمْ فِي  
 تَسْلِيْلِهِمْ فِي هَذِهِ الْمَسْئَلَةِ حَتَّى قَالَ  
 إِنَّ الْعَبْرَةَ لَعَدَلٌ حَاكِمَةٌ لَهُمْ حَيْثُ لَمْ  
 يَسْتَبْرَأُوا لِأَنْبَرِيكًا وَاحِدًا وَامْتَعَنُوا  
 أَنْبَسُوا شَرَكَاءَ لَا تَحْضُرُ وَرَعَمَتِ الْبَحْرُوتُ  
 أَنَّهُ لَا فِعْلَ لِلْعَبْدِ اصْطِلَاحًا وَانْ حَرَكَاتِهِ  
 بِمَنْزِلَةِ حَرَكَاتِ الْجَمَادَاتِ لَا فَرْقَ لَهُمْ  
 اصْطِلَاحًا وَكَانَ قَضَاءُ الْاِخْتِيَارِ وَرَعَمُوا

که عیب با اختیار خود کار خواهد کرد و یا نخواهد کرد و قاضی  
 مافی البایان چنین قضا اختیار عید را واجب  
 و لازم میگردد و این مثبت است اختیار است مافی  
 آن و نیز مقض است بافعال بارئ تعالی زیرا که  
 فعل او بجهاد بنظر قضا واجب است یا ممتنع  
 چه قضا اگر بوجود متعلق است واجب است یا بعد  
 پس ممتنع پس اگر وجوب فعل اختیاری منافی اختیار  
 بود بائ تعالی در افعال خود مختار نبود که  
 و این کفر است و برعکس مخفی نیست که تحقیق  
 قول با استقلال قدرت عید در ایجاد افعال  
 خویش با وجود کمال ضعف و درغایه سبکی است  
 و نشانه نهایت بیخودی و ازینجا است که مشایخ  
 ماوراء النهر شکر الله تعالی سبعمهم مبالغه نموده  
 اند و تسلیل ایشان اندرین مسئله بحدیکه گفته اند  
 که حال مجوس نیکوتر است از حال ایشان چه مجوس  
 غیر از یک شریک اثبات نکرده اند و معتزله  
 شرکاء بے نهایت اثبات نموده اند و جبریه  
 زعم نموده که فاعل است هرگز مرعبد را و نه قدرت  
 و نه اراده و نه اختیار و حرکاتش در رنگ جمادات  
 و گفته که عید نه فعل خیر ثواب داده شود و

له من غیر  
 مستیلاست  
 مشا در این  
 طله در این  
 انچه در  
 مکه در  
 از این جهت  
 با این حال  
 این را اختیار

کتاب  
 در این باب  
 که در این  
 که در این

طین کانی  
 در این باب  
 که در این

که در این  
 که در این

ان العبد لا يتأون بالغير ولا يعاقبون بالشكر  
 بالشكر والكفار والعصاة لا يعاقبون  
 غير مستولين لان الاكلال كلها  
 من الله تعالى والعبد يجب ان يكون في ذلك  
 وهذا كفر وهو لا يخرج منه الا من كان  
 الذين يتقون ان بان المعصية لا يضر  
 والعاصي لا يعاقب اروي عن النبي صلى  
 الله تعالى عليه وسلم انه قال لعنت  
 المرجة على لسان سبعين نبياً  
 منذ هم باطل بالضرورة للفرق  
 القاصدين حركة البطش وحركه  
 الاربعاش وعلته قطعاً ان الاقل  
 باختياره دون الثاني والنصوص  
 القطعية هي هذا المذهب ايضاً  
 كقوليه تعالى جزاء مما كانوا يعلمون  
 وقوله سبحانه فمن شاء فليؤمن ومن  
 من شاء فليكفر الى غير ذلك واطمأن  
 ان اكثر الناس لضعفهم  
 قصور نياتهم يظنون الاعتذار و  
 دفع الشرائع عنهم فيمتلون الى

نه فعل شر عقاب کرده شود و کفار و عصاة  
 معذورانند غیبی قبول زیرا که افعال تمامها  
 از حق است سبحانه و عبد محب مجبوض است و این  
 و این قول کفار است و این طائفة مجبوز ملعونه  
 ایشانند که تا نمانند با اینکه معصیه مضر نیست  
 و عاصی معاقب نه مروی است از غیر خدا  
 صلے الله تعالی علیه و آله و سلم که فرمود  
 مخرج ملعون است بر زبان هفتاد و پنج نبي  
 و مذھب ایشان باطل است بالبداهة  
 از حيث تحقيق فرق ظاهر میان حرکت بطش  
 و میان حرکت از تعاش و قطعاً ميسر انیم  
 که اول با اختیار است نه ثانی و خصوص  
 قطعیه نیز این مذھب را نفی می سازد  
 همچون قول حق تعالی جزاء بما  
 كانوا يعملون و قول اوجسانه  
 فمن شاء فليؤمن ومن  
 فليكفر غير ذلك و بدانکه اكثر  
 مردم بعلة ضعف هم خود و قصورت  
 خویش بهانه و عذر می جویند و میخواهند  
 که رفع سائلت از خود نمایند پس باطل میشوند

ان العبد لا يتأون بالغير ولا يعاقبون بالشكر  
 بالشكر والكفار والعصاة لا يعاقبون  
 غير مستولين لان الاكلال كلها  
 من الله تعالى والعبد يجب ان يكون في ذلك  
 وهذا كفر وهو لا يخرج منه الا من كان  
 الذين يتقون ان بان المعصية لا يضر  
 والعاصي لا يعاقب اروي عن النبي صلى  
 الله تعالى عليه وسلم انه قال لعنت  
 المرجة على لسان سبعين نبياً  
 منذ هم باطل بالضرورة للفرق  
 القاصدين حركة البطش وحركه  
 الاربعاش وعلته قطعاً ان الاقل  
 باختياره دون الثاني والنصوص  
 القطعية هي هذا المذهب ايضاً  
 كقوليه تعالى جزاء مما كانوا يعلمون  
 وقوله سبحانه فمن شاء فليؤمن ومن  
 من شاء فليكفر الى غير ذلك واطمأن  
 ان اكثر الناس لضعفهم  
 قصور نياتهم يظنون الاعتذار و  
 دفع الشرائع عنهم فيمتلون الى

عقاب كافر و عصاة  
 معذورانند غیبی قبول زیرا که افعال تمامها  
 از حق است سبحانه و عبد محب مجبوض است و این  
 و این قول کفار است و این طائفة مجبوز ملعونه  
 ایشانند که تا نمانند با اینکه معصیه مضر نیست  
 و عاصی معاقب نه مروی است از غیر خدا  
 صلے الله تعالی علیه و آله و سلم که فرمود  
 مخرج ملعون است بر زبان هفتاد و پنج نبي  
 و مذھب ایشان باطل است بالبداهة  
 از حيث تحقيق فرق ظاهر میان حرکت بطش  
 و میان حرکت از تعاش و قطعاً ميسر انیم  
 که اول با اختیار است نه ثانی و خصوص  
 قطعیه نیز این مذھب را نفی می سازد  
 همچون قول حق تعالی جزاء بما  
 كانوا يعملون و قول اوجسانه  
 فمن شاء فليؤمن ومن  
 فليكفر غير ذلك و بدانکه اكثر  
 مردم بعلة ضعف هم خود و قصورت  
 خویش بهانه و عذر می جویند و میخواهند  
 که رفع سائلت از خود نمایند پس باطل میشوند

عقاب كافر و عصاة  
 معذورانند غیبی قبول زیرا که افعال تمامها  
 از حق است سبحانه و عبد محب مجبوض است و این  
 و این قول کفار است و این طائفة مجبوز ملعونه  
 ایشانند که تا نمانند با اینکه معصیه مضر نیست  
 و عاصی معاقب نه مروی است از غیر خدا  
 صلے الله تعالی علیه و آله و سلم که فرمود  
 مخرج ملعون است بر زبان هفتاد و پنج نبي  
 و مذھب ایشان باطل است بالبداهة  
 از حيث تحقيق فرق ظاهر میان حرکت بطش  
 و میان حرکت از تعاش و قطعاً ميسر انیم  
 که اول با اختیار است نه ثانی و خصوص  
 قطعیه نیز این مذھب را نفی می سازد  
 همچون قول حق تعالی جزاء بما  
 كانوا يعملون و قول اوجسانه  
 فمن شاء فليؤمن ومن  
 فليكفر غير ذلك و بدانکه اكثر  
 مردم بعلة ضعف هم خود و قصورت  
 خویش بهانه و عذر می جویند و میخواهند  
 که رفع سائلت از خود نمایند پس باطل میشوند



مذهب الاشعري بل الى مذهب  
 الجبري فتارة يقولون بان الاختيار  
 للعبد حقيقة ونسب الفعل ليس  
 مجاز وتارة يقولون بصحة الاختيار  
 المستلزم للجبار ومع ذلك كسبحوا  
 اكله بعض الصوفية في هذا المقام  
 من ان العاقل واحد ليس الا هو  
 وان لا تأثير لقدرة العبد في الافعال  
 اصلا وان حرکاته بمنزلة حرکات  
 الجادات بل وجود العبد ذاتا و  
 صفة كسراب يقية يحسبه الظاهر  
 ملة احسن اذ لعله لم يجد شيئا  
 ووجد الله عندنا وامثال هذا الكلام  
 ازكادهم جزا عنك المداهنات والافلاک  
 في الاقوال والافعال فنقول في تحقیق  
 هذا المقام والله سبحانه اعلم بحقیقة  
 الامر ان الاختيار لو لم يكن ثابتا  
 للعبد حقيقة كما هو مذهب الاشعري  
 لما نسب الله تعالى الظلم الى العبد  
 اذ لا اختيار له ولا تأثير لقدرتهم

بنده اشعري بل مذهب جبري پس  
 ومیزند با یکدیگر در حقیقت اختیار  
 حاصل نیست و نسبت فعل بوجاز است  
 و گاهی بعضی اختیار عیب قائل میشوند  
 که مستلزم جبر است و معتدل است کلامی  
 از صوفیاندین مقام استماع بینامیت  
 و اعلیٰ افعال یکجاست پس و هرگز تاثیر  
 نیست مرقدت عبد را در افعال حرکات  
 بمنزله حرکات جادات است بلکه وجود  
 عبد از روی ذات و صفت مثل سراسر است  
 بزین هموار که پندار آن را نشنیده اند  
 بیاید نزدیک آن نیاید آن را چنین  
 و یافت خدا را نزدیک آن - و این چنین  
 کلامها دلیر ساخته است مرآت ان را بر این  
 و مسألات و اقوال افعال پس گوئیم در تحقیق  
 این مقام و الله سبحانه اعلم بحقیقة الامر  
 بدینیکه اگر اختیار ثابت نبوده مر عبد را  
 حقیقت چنانکه مذهب اشعری است البته نسبت  
 نه نمودن حق تعالی ظلم را بعباد چه را  
 نه اختیاری حاصل است نه قدرت ایشان

به اشاره لا در اول  
 مثل الفی کلمه العالم  
 کسب فیضه بخوار  
 به چنین که در اول  
 جو الفاعل قدس  
 و صیغه است  
 المستلزم  
 کلمات امر ربانی  
 از قول

وَأَمَّا هِيَ مَدَّ الرَّحْمَضُ عِنْدَهُ وَقَدْ نَسَبَ  
 سُبْحَانَهُ الظُّلْمَ الْبَيْهُوتَ فِي غَيْرِ مَوْضِعٍ مِنْ  
 كِتَابِهِ الْمَجِيدِ وَفَعَّلَ الْمَدَارِيَةَ بِدُونِ  
 الشَّائِئِ وَكَوْنِي الْجَمَلَةَ لَا يُجِيبُ الظُّلْمَ مِنْهُمْ  
 لَعَنَهُمُ إِنَّ الْأَوَّلِينَ وَالْمَعْتَدِينَ لِلْعَذَابِ  
 مِنْهُ تَعَالَى مِنْ غَيْرِ أَنْ يَكُونَ الرَّحْمَنُ  
 قَاتِلًا لَهُمْ لَيْسَ بِظُلْمٍ أَصْلًا إِذْ هُوَ مُخْتَارٌ  
 مَا لَكَ عِلْمًا إِلَّا طَلَا فِي تَقْصُرُوفٍ طَلَمَ  
 الْمَطْلُوقِ كَيْفَ يَشَاءُ أَمَا نَسَبَةُ الظُّلْمِ  
 إِلَيْهِمْ تَمَسُّ تَنْزِيمُ الشُّعُوبِ الْأَخْتِيَارِ لَهُمْ  
 وَأَخْتِيَارُ الْجَارِي فِي هَذَا هَلْ لَيْتَ يَخْلُقُ  
 الْمَسْبُوبَ قَلْبًا مِمَّنْ تَكَبُّ مِنْ غَيْرِ ضَرْفٍ وَقَدْ  
 وَأَمَّا الْقَوْلُ بِضَعْفِ الْأَخْتِيَارِ فَلَا يَخْلُقُ  
 إِذَا كَانَ يُرَادُ بِهِ الضَّعْفُ بِالنَّسَبِ إِلَى  
 لِحْتِيَارِهِ تَعَالَى فَهَسَلَمُ وَلَا تَرَى فِيهِ  
 لِأَحَدٍ وَكَذَا الضَّعْفُ بِمَعْنَى عَدَمِ الْأَسْتِقْلَالِ  
 فِي صُدُوقِ الْأَعْمَالِ الْبَيْنَا مَسْلَمُ وَأَمَّا  
 الضَّعْفُ بِمَعْنَى عَدَمِ الْمَدِّ خَلِيَّةِ الرَّحْمَنِ  
 فِي الْأَفْعَالِ فَتَمَنُّوعٌ وَهُوَ أَوَّلُ الْمَسْئَلَةِ  
 وَنَسَبُ الْمَنْعِ قَدْ مَرَّ مَقْصُودًا بِبَعْضِ أَنْ

تاثير سے قدرت ايشان مرا محض است  
 نزد اشعری پس وحال آنکه نسبت نموده است  
 حق سبحانه و تعالی ظلم را با ايشان در موضع متعده  
 از کتاب مجید خود و مدار تیره صرف بدون تاثير  
 و لوقی جمله تصحیح نمی نماید صدور ظلم را از ايشان  
 آرے الامام و تعذیب حق صل علام عباد را  
 بدون آنکه ايشان را اختیار سے حاصل بود صلا  
 ظلم نیست چه او سبحانه مایکست علی الاطلاق  
 تصرف نماید در ملک مطلق خود و بهر نهجیکه خواهد اما  
 نسبت ظلم با ايشان پس تکریم شہوت اختیار را  
 مرا ايشان را و احتمال تجب از اندرین مسئلہ  
 خلاف متبادر است بدون مضمون از کتاب  
 آن کرده نشود و اما قول بضعفا اختیار پس  
 خالی نیست که مراد بان اگر ضعفا نسبت باختیار  
 حق است تعالی پس مسلم است و کسے دوران  
 نزاع نیست و همچنین ضعفا بمعنی عدم استقلال  
 در صدور افعال نیز مسلم است و اما ضعفا  
 عدم فعلیت اختیار و افعال پس مسلم نیست  
 و آن اول مسئلہ است و سند منع مفسلا  
 پیش ازین گذشتہ

در اسم  
 من لایزاله ان کل  
 انهم علیما و ذل  
 فیکون الذل حاد و لا  
 ذل من ذل الذل حاد و لا  
 انهم انفسکم و ان  
 انصاف انفس الذل  
 لیسوا الذل

در اسم  
 انهم انفسکم و ان  
 انصاف انفس الذل  
 لیسوا الذل

يَعْلَمُ أَنَّ اللَّهَ تَعَالَى كَلَّفَ عِبَادَهُ  
 بِقَدْرٍ طَائِفَتِهِمْ وَاسْتَطَاعَتِهِمْ وَخَفَّفَ  
 فِي التَّكْلِيفِ لضعف خلقهم قَالَ  
 اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى يَرِيدُ اللَّهُ أَنْ يَخَفِّفَ  
 عَنْكُمْ وَخَلَقَ الْإِنْسَانَ ضَعِيفًا كَيْفَ  
 وَهُوَ سَجْدَانَهُ حَكِيمًا رُفُوفًا رَحِيمًا  
 لَا يَلِيْقُ بِالْحِكْمَةِ وَالرَّأْفَةِ وَالرَّحْمَةِ  
 تَكْلِيفُ مَا لَا يَسْتَطِيعُ لَهُ الْعَبْدُ فَلَمْ  
 يَكْلِفْ رَفْعَ الصَّخْرَةِ الْعَظِيمَةِ الَّتِي كَانَتْ  
 عَلَى رِجْلِ الْعَبْدِ بَلْ كَلَّفَهَا هُوَ الْيَسِيرَ  
 عَلَى الْعَبْدِ مِنَ الصَّلَاةِ الْمَشْتَمَلَةِ عَلَى  
 الْقِيَامِ وَالسُّجُودِ وَالْقِرَاءَةِ الْيَسِيرِ  
 وَكُلِّ ذَلِكَ يَسِيرًا غَايَةَ الْيُسْرِ وَكَذَلِكَ  
 الصَّوْمُ مَثَلًا فِي هَيَاةِ الشَّهِوَةِ وَالْقِيَامُ  
 أَيْضًا كَذَلِكَ إِذْ قَدَّرَ مِنْ نَجْرِ الْعَشْرِ  
 وَالْمَقْدَرُ رَبُّ الْكُلِّ وَالْتِصْفِ مَثَلًا  
 يَسْرًا يَتَقَلُّ عَلَى الْعِبَادِ وَمِنْ كَمَالِ  
 الرَّأْفَةِ حَبْلُ الْيَمَامَةِ خَلَقَ أَنْ يَتَعَمَّرَ  
 الْأَصْلُ فَيَجْعَلُ الْوَصْوَةَ حَكْفًا هُوَ الْيَسِيرُ  
 وَكَذَا حَكْمُ بَانَ مَنْ لَمْ يَقْدِرْ عَلَى

و استنیت که بختش حق تعالی تکلیف او  
 مریدگان خود را با اندازه طاقت و استطاعت  
 شان و اندرین تکلیف تخفیف را رعایت فرموده  
 است بضعیف فلقت ایشان چنانکه فرموده  
 است حق تبارک و تعالی میخواهد خدا که بسبب  
 کند از شما و انسان ضعیف آفریده شده است  
 چگونه و حال آنکه او بجا با حکمت است و بار آفت  
 و رحمت نسوزد حکمت است رحمت او که تکلیف  
 را بر او بسیار آسان کند که او نتواند تحمل کند که کرده است  
 بنده را بر او شستن سنگ عظیم که آن را نتواند بردارد  
 بلکه تکلیف داده است با آنچه آسان تر است  
 بر عباد از نماز سه سجده که مشغول اند بر قیام کعبه  
 و سجود و قرائت میسر و این همه که آسان اند و نعمت  
 آسانی و همچنین روزه مثلاً در نهایت سهولت  
 و زکوة نیز این چنین است زیرا که واجب گردانیده  
 شده است به علم حسد و واجب گردانیده شده است  
 تمام روز نصف مثلاً تا که دشوار نبود بر بندهگان  
 و از کمال رحمت است که مقرر فرموده است  
 مرا سوره را بدان عوض بر تقدیر بعد از اصل خواندن  
 عوض ضعیف را مشعر ساخته و همچنین حکم فرموده که

و استنیت که بختش حق تعالی تکلیف او

و استنیت که بختش حق تعالی تکلیف او

و استنیت که بختش حق تعالی تکلیف او

تَعْبَادِ صَلَاتِهِ قَاعِدًا وَمَنْ لَمْ يَقْدِرْ عَلَى الْقَعْدِ  
 عَلَى مَضْطَجِعًا وَكَذَا مَنْ لَمْ يَقْدِرْ عَلَى  
 السُّكُوعِ وَالسُّجُودِ صَلَاتِهِ مُؤَمِّبًا إِلَى غَيْرِهِ  
 سَمَا لَا يَخْفَى عَلَيْهِ النَّاطِقُ فِي الْأَحْكَامِ  
 الشَّرْعِيَّةِ بِنَظَرٍ لِإِعْتِبَارِ رِقَابِ الْأَنْصَافِ فَيُعَدُّ  
 سَامًا لِلتَّكْلِيفَاتِ الشَّرْعِيَّةِ فِي عَنَائَةِ  
 تَبْسُورِ نَهَائِهِ الشَّهْوَةِ وَيَطَالِعُ كَمَالَ  
 تَرْفَعَةٍ مِنْهُ سُبْحَانَهُ عَلَى الْعِبَادِ فِي  
 صَفَحَاتِ تِلْكَ التَّكْلِيفَاتِ وَمَصْدَقَاتِ  
 تَخْفِيفِ التَّكْلِيفَاتِ مَعْنَى الْعَوَامِّ فِي بَاقِي  
 التَّكْلِيفَاتِ وَأَنَّ مَوَالِدَ فَإِنَّ لِبَعْضِهِمْ تَبْسُورًا  
 زِيَادَةً فِي الصَّوْمِ الْمَفْرُوضِ وَبَعْضُهُمْ  
 فِي الصَّلَاةِ الْمَفْرُوضَاتِ وَعَلَى  
 هَذَا الْقِيَاسِ وَمَا هَذَا الْقَمْعُ إِلَّا  
 كَمَالَ التَّخْفِيفِ وَعَدَمُ وَجَدَانِ  
 تَبْسُورِ أَدَاءِ الْأَحْكَامِ لِلبَعْضِ مَعْنَى  
 عَلَى رُجْحٍ وَظُلْمَاتٍ نَفْسَانِيَّةٍ وَكَذَلِكَ  
 حَاطِعِيَّةٍ نَاشِئَةٍ عَنِ هَوَى النَّفْسِ  
 الْكَامِنَةِ الْمُتَّصِبَةِ بِمَعَادَاتِ اللَّهِ  
 سُبْحَانَهُ قَالَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ كَبْرًا عَلَى

هر که بر قیام قدرت ندارد و نشسته نماز گذارد هر که  
 بر قعود قادر نبود و بر سپلو خفته نماز ادا نماید همچون  
 کسیکه بر رکوع و سجود قدرت نیابد یا شاره نماز  
 ادا کند و سوائے اینها از آنچه مضمی نیست بر  
 کسی که ناظر است در احکام شرعی بی نظر اعتبار  
 و انصاف پس بیاید تمام احکام شرعی را در  
 غایت یسر و نهایت سهولت و مطلق نماید  
 کمال آفت اورد سبحانه بر عباده و صفحات آفرین  
 آن تکلیفات شاید تخفیف این تکلیفات  
 تمام عوام است و از رویا و تکلیفات از  
 مامورات شرعی چه بعضی از ایشان ثمنای  
 زیاده روزه فرض مینمایند و بعضی در نماز فرض  
 و علی هذا القیاس و تیسرت این مضمی  
 اگر از جهت کمال رعایت تخفیف و عدم  
 وجدان یسر در اداء احکام مر بعضی را  
 بینی است بر وجود طلبیات نفسانیه  
 و کمورات طبعیه که ناشی است از هوا  
 نفس آماره که ایستاده است بعد از  
 حق سبحانه و تعالی فرمود  
 حق سبحانه و تعالی و تعالی و شواهد

مقاله  
 در احکام شرعی  
 در بیان مضمی  
 در بیان مضمی

غالی

الشِّرْكَيْنِ مَا دَعَوْهُمُ إِلَيْهِ وَقَالَ اللَّهُ  
 تَعَالَى وَإِنَّهَا لَكَبِيرَةٌ إِلَّا عَلَى الْغَاسِقِينَ  
 فَكَمَا أَنَّ مَرَضَ الظَّاهِرِ مُوجِبٌ لِلْعُسْرِ  
 إِدَاءُ الْأَحْكَامِ كَمَا أَنَّ مَرَضَ الْإِطْلَاقِ  
 أَيْضًا مُوجِبٌ لِذَلِكَ الْعُسْرِ وَقَدْ وَرَدَ  
 الشَّرْحُ الشَّرِيْفُ بِإِطْلَاقِ رُسُومِ النَّفْسِ  
 الْأَمَّارَةِ وَتَرْفَعُ هَوَاجِجَهَا هَوَى النَّفْسِ  
 وَمَتَابَعَةُ الشَّرِّ يُعَدُّ عَلَى طَرَفِ الْقَبِيضِ  
 فَذَلِكَ وَهِيَ كَبِيرَةٌ وَجُودُ ذَلِكَ الْعُسْرِ  
 كَيْسِلٌ وَجُودُ هَوَى النَّفْسِ فَيَقْدَرُ وَجُودُ  
 الْهَوَى بِقَدْرِ الْعُسْرِ فَإِذَا انْتَهَى الْهَوَى  
 كَلِمَتُهُ انْتَهَى الْعُسْرُ رَأْسًا وَأَمَّا كَلِمَةُ  
 بَعْضِ الصُّوْفِيَّةِ الْمَذْكُورِ سَائِقًا فِي نَفْسِ  
 الْأَخْتِيَارِ أَوْ ضَعْفِهِ فَاصْلُهُ أَنَّ كَلِمَتَهُمْ  
 إِنَّ لَهُمْ كَيْفُ مَطَابِقًا بِحُكْمِ الشَّرِّ يُعَدُّ  
 فَلَا اعْتِبَارَ لَهُ أَصْلًا فَكَيْفَ يُصَلِّحُ الْحُجَّةَ  
 وَالنَّقْلِيَّةَ فَإِنَّمَا الصَّالِحُ لِلْحُجَّةِ وَالنَّقْلِيَّةِ  
 أَقْوَالُ الْعُلَمَاءِ مِنْ أَهْلِ الشُّدَّةِ كَمَا وَافَقَ  
 أَقْوَالَ لَهُمْ مِنْ كَلِمَةِ الصُّوْفِيَّةِ الْقَبْلُ وَمَا  
 نَحَا لَهُمْ لَا يَقْبَلُ عَلَى أَنَا نَقُولُ أَنَّ الصُّوْفِيَّةَ

برشته كان آنچه بخوانی ایشان را بان  
 وزیر فرموده و هر آینه نماز و شورا است مگر  
 فروتنی کنندگان به پس چنانکه مرض ظاهر  
 موجب عسر و ارا حکام است همین مرض  
 باطن نیز موجب آن عسر است و حال آنکه  
 شریعت عزرا برای ابطال آن من رسوم نفس  
 آماره و از اله هواجس آن وارد شده است  
 پس هر نفس و متابعت شریعت بر طرف  
 نقیض اندک جرم وجود آن عسر میل باشد بر جرم  
 هوائی نفس پس با اندازه عسر هر نفس موجود  
 و آینه شود و چون هوائی نفس با تکمیل نفس  
 گردد و عسر در احکام اصلا نماند و آن کلام بعضی  
 از صوفیه در نفسی اختیار یا ضعف آن که سابقا  
 مذکور شد پس بدانکه کلام صوفیه اگر مطابق حکم  
 شرعی نبوده و او را اصلا اعتباری نیست پس  
 حجیت و تقلید را چگونه منزه شایان حجیت  
 و تقلید اقوال علماء اهل سنت است و پس  
 پس آنچه از اقوال صوفیه موافق اقوال  
 ایشان باشد مقبول است و آنچه مخالفشان است  
 غیر مقبول صحیح لهذا گوئیم که صوفیه

شرح الشریف فی بیان عسر و ارا حکام

شرح الشریف فی بیان عسر و ارا حکام

تَسْقِيَةَ الْأَحْوَالِ لَمْ يَجَادِ وَالْقَدْرَ  
 عَسَاكَ لَا فِي الْأَحْوَالِ وَلَا فِي الْأَفْعَالِ وَلَا  
 لَا فِي الْأَقْوَالِ وَلَا فِي الْعُلُومِ وَالْمَعَارِفِ  
 وَيُكَلِّمُونَ أَنْ بَقِيَّةَ الْخِلَافِ مَعَ الشَّرِيعَةِ  
 تَكْشِفُ عَنِّي فِي الْحَالِ وَخَلَّ فِيهِ  
 وَرَوَّعَدَ الْحَالَ مَا خَالَفَ الشَّرِيعَةَ  
 كَحَقِّهِ وَبِالْجَلِّ خِلَافَ الشَّرِيعَةِ دَلِيلٌ  
 أَنْ ذَا قَتْرٍ وَعَلَامَةُ الْإِلْحَادِ عَلَيْهِ مَا فِي  
 الْبَابِ أَنَّ الصُّوفِيَّ لَوْ كَلَّمَ بِكَلِمَةٍ  
 خَالَفَ الشَّرِيعَةَ تَأْسِ عَنْ الْكُشْفِ  
 فِي غَلَبَةِ الْحَالِ وَسُكْرِ الْوَقْتِ فَهُوَ  
 مَعْدُورٌ وَكَشْفُهُ غَيْرُ مَصِحِّحٍ وَعَيْضُ الْحَالِ  
 لِلتَّقْلِيدِ بَلْ يَنْبَغِي أَنْ يُجْهَلُ كَلِمَةُ  
 وَيُصَرَّفُ عَنْ ظَاهِرِهِ فَإِنَّ كَلِمَةَ الشُّكْرِ  
 يُجْهَلُ وَيُصَرَّفُ عَنِ الظَّاهِرِ

مستقیم الاحوال از شریعت تجاوز نمیکند  
 نه در احوال و نه در افعال و نه در  
 اقوال و نه در علوم و معارف و میدانند  
 که بقیه خلاف با شریعت ناشی است  
 از مستقیم حال و احتمال بال و نه مخالف  
 شریعت حقه اصلا نمی بود بالجمله  
 خلاف شریعت دلیل زندقه است  
 و علامت ایجاب غایب مافی الباب  
 اگر از بعض صوفیه کلمات مخالف  
 شریعت ناشی ادکشف در علیه حال  
 و سکر وقت صادر شد معذور است  
 و کشف او غیر صحیح که شایان تعلیمیت  
 بلکه لازم است که کلام او بر محل صحیح  
 حل کرده شود و از ظاهر خود مضمون  
 ابریزد که کلام سکاری حل کرده میشود و از ظاهر خود

توضیح  
 کلمات صوفیه

هَذَا أَمَّا تَيْسَرِي فِي هَذَا الْمَقَامِ بِعَيْنِ اللَّهِ سُبْحَانَهُ وَحَسْبُنَا تَوْفِيقُهُ تَعَالَى  
 وَالْحَمْدُ لِلَّهِ وَسَلَامٌ عَلَى عِبَادِهِ الَّذِينَ اصْطَفَى

کتاب (۲۹۰) ووصد ونوم

بلا محمد باشم صدور یافت در بیان طریق که حضرت حق سبحانه و تعالی حضرت

الْمَشْرُوكِينَ مَا دَعَوْهُمْ إِلَيْهِ وَقَالَ اللَّهُ  
 نَعَالَى وَإِنَّهَا لَكَبِيرَةٌ أَهْلَكَ النَّاشِعِينَ  
 فَكَمَا أَنَّ مَرَضَ الظَّاهِرِ مُوجِبٌ لِعُسْرِ  
 آدَاءِ الْأَحْكَامِ كَذَلِكَ مَرَضُ الظَّاهِرِ  
 أَيْضًا مُوجِبٌ لِذَلِكَ الْعُسْرِ وَقَدْ وَرَدَ  
 الشَّرْحُ الشَّرِيْفُ الْإِطَالُ رُغْمَ النَّفْسِ  
 الْأَمَانَةِ وَرَفَعَهَا جِيسَهَا مَوْجِي النَّفْسِ  
 وَمَتَابَعَةُ الشَّرِيْعَةِ عَلَى طَرَفِ الْقَبِيضِ  
 فَلَا جَرَمَ بِكَوْنِ وَجُودِ ذَلِكَ الْعُسْرِ  
 دَلِيلَ وَجُودِهَا نَفْسِ فَيَقْدَرُ وَجُودُ  
 الْمَوْجِبِ يَقْدَرُ الْعُسْرُ فَإِذَا انْتَقَى الْهَوَى  
 كَلِيَّةً انْتَقَى الْعُسْرُ رَأْسًا وَإِنَّمَا كَلَامُ  
 بَعْضِ الصُّوفِيَّةِ الْمَذْكُورِ سَابِقًا فِي نَعْيِ  
 الْأَخْتِيَارِ أَوْضَعُفٍ فَأَحْلَمْنَا أَنَّ كَلَامَهُمْ  
 إِن لَكُنْكُمْ مُطَابِقًا بِالْحُكْمِ الشَّرِيِّ بَعْدَ  
 فَلَا اغْتِبَارًا كَمَا أَصْلًا فَكَيْفَ يَصْبِرُ لِلْحُجَّةِ  
 وَالْتَقْلِيدِ وَإِنَّمَا الصَّالِحُ لِلْحُجَّةِ وَالْتَقْلِيدِ  
 أَقْوَالُ الْعُلَمَاءِ مِنْ أَهْلِ الشَّدِيدِ فَهَذَا رَافِقُ  
 أَقْوَالِهِمْ مِنْ كَلَامِ الصُّوفِيَّةِ يُقْبَلُ وَمَا  
 حَاكَمَهُمْ لَا يُقْبَلُ عَلَى أَنَّ الْقَوْلَ بِالصُّوفِيَّةِ

برش مکان آنچه بخوانی ایشان را بان  
 وزیر فرموده و هر آینه نماز و شوا است که  
 فروتنی کنندگان به پس چنانکه مرض ظاهر  
 موجب عسر و آزار احکام است همچنین مرض  
 باطن نیز موجب آن عسر است و حال آنکه  
 شریعت غیر از برائت ابطال این رسوم نفس  
 آماره و ازاله هواجس آن وارد شده است  
 پس هر که نفس و متابعت شریعت بر او طرب  
 نقیض اندلجرم وجود آن عسر دلیل باشد بر  
 هوائی نفس پس باندازه عسر هر که نفس موجود  
 دانسته شود و چون هوائی نفس با کفایت  
 گردد و عسر در احکام اصلا نماند و اما کلام بعضی  
 از صوفیه در نفی اختیار یا ضعف آن که سابقا  
 مذکور شد پس بدانکه کلام صوفیه اگر مطابق حکم  
 شرعی نباشد و او را اصلا اعتباری نیست پس  
 حجیت و تقلید را چگونه منزه نمایان حجیت  
 و تقلید اقوال علماء و اهل سنت است و پس  
 پس آنچه از اقوال صوفیه موافق اقوال  
 ایشان باشد مقبول است و آنچه مخالفشان است  
 غیر مقبول می‌گردد اینگونه که صوفیه

شرح الشریف الطال رغم النفس الامارة

این کلام  
 بیان

المستقيمة الأحوال لم يعبادوا والفقير  
 أصلاً لا في الأحوال ولا في الأعمال ولا  
 لا في الأقوال ولا في العلوم والمعارف  
 ويعلمون أن بقية الخلاف مع الشريعة  
 ناشية عن سفهم في الحال فخلل فيه  
 ولو صدق الحال ما خالف الشريعة  
 الحقة وإنما خالف الشريعة دليل  
 الزندقة وعلامة الإلحاد غاية ما في  
 الباب أن الصوفي لو تكلم بكلام  
 مخالف للشريعة ناشية عن الكشف  
 في غلبته الحال وسكر الوقت فهو  
 معذور وكشفه غير صحيح وغير صالح  
 للتقليد بل ينبغي أن يجعل كالم  
 ويصرف عن ظاهره فإن كاهن الشكاري  
 يجعل ويعترف عن الظاهر

مستقيم الأحوال از شریعت تجاوز میکنند  
 نه در احوال و نه در اعمال و نه در  
 اقوال و نه در علوم و معارف و میدانند  
 که بقیه خلاف با شریعت ناشی است  
 از سفهم حال و اختلال بال و نه مخالفت  
 شریعت حقه اصلاً نه بود با جمله  
 خلاف شریعت دلیل زندقه است  
 و علامت الجاه و غایب مافی الباب  
 اگر از بعض صدوقیه کلامی مخالف  
 شریعت ناشی ادکشف در غلبه حال  
 و سکر وقت صادر شد معذور است  
 و کشف او غیر صحیح که شایان تقلید است  
 بلکه لازم است که کلام او بر محل صحیح  
 حل کرده شود و از ظاهر خود منصرف  
 زیرا که کلام شکاری حل کرده میشود و از ظاهر خود

کتابت المراسم

هذا ما كتبت في هذا المقام بعين الله سبحانه وحسن توفيقه تعالى  
 والحمد لله وسلام على عباده الذين اصطفى

مکتوب (۲۹۰) ووصد و نووم

بلا محمد باشم صد و ریانت در بیان طریق که حضرت حق سبحانه و تعالی حضرت





آن احوال اگر ظاهر نمی بود راه دانش و تمیز نمیکشود و ظهور صورت مشابیه و معارج و مقامات از بر آن  
 احوال ظاهر است پس حال باطن است و علم بان حال ظاهر را ازین بیان معلوم شد  
 که اولیای آن که صاحب علم اند و آنانیکه از علم بے نصیب اند و نفس حصول احوال فرقی ندارند  
 اگر فرقی است از راه علم بان احوال است و عدم علم بانها مثلاً شخصیکه حالت جمیع بر او طاری  
 شده است و بقرار و بی آرام ساخته معذرت کند میداند که بین حالت را جمعی نمیکند چنان  
 شخصی دیگر است که در بان آن حالت در حقش ثابت شده است اما نمیداند که آن حالت  
 معتبره جمیع است پس این هر دو شخص در نفس حصول آن حالت برابرند فرقی ندارند مگر در عدم  
 علم بآید است جماعه که علم ندارند و قسم اند طائفه اند که علم بنفس حصول احوال ندارند و از کمالات  
 آنها اصلاً واقف نیستند و جمعی دیگر تالیفات احوال را خبر دارند اما شخص احوال نمیتوانند  
 کرد و جماعه هر چند شخص احوال نمیتوانند کرد و اولیای آن علم دارند و شاید این شخص در جمیع احوال  
 بعد از قرون متطاول ظهور مینماید تا یکی را بان دولت بنوازند و دیگران را بعلم او حواله فرموده  
 طفیلی او سازند و آری اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلَى الْوَالِدِ الْعَرَمِ صَلَوَاتِ اللّٰهِ تَعَالٰی وَ عَلَىٰ اٰلِهِٖٓ عَلَیْهِمْ سَلَامٌ بَعْدَ اَزْدِ تَهْمَا سَ مَدِیْرَه  
 مبعوث می شدند و با حکام متمایزه هر کدام از ایشان مخصوص میگشت و انبیا و دیگر علیهم السلام  
 السَّلَوَاتُ وَ النَّحِيَّاتُ مامور به بیعت آنها می شدند و در دعوت بهمان احکام که تعالی میفرمودند  
 خاص کند بنده مصلحت عام را و اللّٰهُ

این احوال را ازین بیان معلوم شد که اولیای آن که صاحب علم اند و آنانیکه از علم بے نصیب اند و نفس حصول احوال فرقی ندارند اگر فرقی است از راه علم بان احوال است و عدم علم بانها مثلاً شخصیکه حالت جمیع بر او طاری شده است و بقرار و بی آرام ساخته معذرت کند میداند که بین حالت را جمعی نمیکند چنان شخصی دیگر است که در بان آن حالت در حقش ثابت شده است اما نمیداند که آن حالت معتبره جمیع است پس این هر دو شخص در نفس حصول آن حالت برابرند فرقی ندارند مگر در عدم علم بآید است جماعه که علم ندارند و قسم اند طائفه اند که علم بنفس حصول احوال ندارند و از کمالات آنها اصلاً واقف نیستند و جمعی دیگر تالیفات احوال را خبر دارند اما شخص احوال نمیتوانند کرد و جماعه هر چند شخص احوال نمیتوانند کرد و اولیای آن علم دارند و شاید این شخص در جمیع احوال بعد از قرون متطاول ظهور مینماید تا یکی را بان دولت بنوازند و دیگران را بعلم او حواله فرموده طفیلی او سازند و آری اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلَى الْوَالِدِ الْعَرَمِ صَلَوَاتِ اللّٰهِ تَعَالٰی وَ عَلَىٰ اٰلِهِٖٓ عَلَیْهِمْ سَلَامٌ بَعْدَ اَزْدِ تَهْمَا سَ مَدِیْرَه مبعوث می شدند و با حکام متمایزه هر کدام از ایشان مخصوص میگشت و انبیا و دیگر علیهم السلام السَّلَوَاتُ وَ النَّحِيَّاتُ مامور به بیعت آنها می شدند و در دعوت بهمان احکام که تعالی میفرمودند خاص کند بنده مصلحت عام را و اللّٰهُ

### کتاب در واهبیت متاویج

بیربیب السد المپوری صد و ریافته در بیان احکام سماع و وجد و قص و بعضاً از عرفان  
 که بروج تعلق دارند لیسبح الله الرحمن الرحیم الحمد لله وسکون علی عبادہ الذین اصطفوا  
 بدان آرسندک الله تعالی طریقی السداد والهمک صراط الرشاد که سماع و وجد



در بیست و یک تیر و بیست و دو روزگه خود روز نماز است و جمعه و کنجی نمازگزار و روز یک شنبه

و ایضا در خبر است آفریده ما یکتون العابدین السَّارِبِ فِي الصَّلَاةِ وَقَالَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى وَأَسْبَغَ  
 وَاقْفُؤْ بِنَيْبٍ وَشَكَ نَيْبِ كِه دِه بِرِ وَتَيْكِه قُرْبِ آهِي جَلِشْ كِه بِشِيرِ اسْتِ كِه جَانِشِ غَيْرِ دِرَانِ وَتَمْتِ  
 مُتَمَتِّفِي سَمْتِ پَزِ نِجَنْزِ كِه مِزِ مِزِ مِشْوَدِ كِه آنِ وَتَمْتِ دِرِ نَازِ اسْتِ وَكِلِ بِرِ اسْمَارِ وَتَمْتِ دَوْمِ  
 وَنَسَلِ نَصَاقِ شَائِخِ اسْتِ قَالِ ذَا الْقُرُونِ الْمَاضِيَةِ مَا جَعَلَ مِنْ كَبَعَةِ الْاَكْمِنِ الطَّرِيقِ وَرَمَتْ وَصَلِ  
 كِه تَمْتِ وَبَادِ اسْتِ كِه عِبَارَتِ از دَوْمِ مَضْمُونِ اسْتِ بِحُجَابِ قُدْسِ خَاوَنْدِي جَلِشْ كِه طَافِ  
 طَرِيقِه حَضْرَتِ خَوَاجِه كَانِ قُدْسِ اللهُ تَعَالَى اَمْرًا وَاسْمًا مِزِ اسْتِ بِاَجْمَلِ الْكِبَارِ از دَوْمِ وَتَمْتِ عَلَا  
 نَارِ سَانِي اسْتِ وَتَمْتِ قَوْلِه تَقْدِيلِه از شَائِخِ كَابِنِ الْعَطَاءِ وَآمَنَالِه كِه جَوَازِ رُجُوعِ وَبَلِ بَصِيغَاتِ بَشَرِيَّتِ  
 قَالِ كُشْتِه اند و از اجْمَاعِ دَوْمِ وَتَمْتِ مَفهُومِ مِشْوَدِ خِلَافِ دِرِ جَوَازِ رُجُوعِ دَارِنْدِه وَرُتُوعِ چِه رُجُوعِ  
 البتِه وَتَمْتِ اسْتِ كِه كَلِمَتِي عَكْلِي اَكْبَابِه پَسِ اَجْلِعِ شَائِخِ بِرِ عَمْرٍ وَبَلِ شَائِخِ شَدِ خِلَافِ  
 بَعْضِ رُجُوعِ جَوَازِ رُجُوعِ كُشْتِه هَذَا طَائِفَه از مَنِهَبِيَانِ اَمْدَكِ بَعْدِ از وُصُولِ بَرِ جَوَازِ رُجُوعِ  
 كِه اَلْمَوْصُولِ مِثَالِه جَوَازِ اِيْشَانِ رَازِ وَتَمْتِ قَوْلِه دَمْتِ مِيدِه بِرِ تَسْلِيْمِه مَانْمِه حَاصِلِ مِشْوَدِ  
 كِه از عِوَجِ بِنَازِلِ وُصُولِ بَارِ زَمِيْدَارِ وَچِه مَنَازِلِ وُصُولِ هِنُوَزِ دِرِشِ دَارِنْدِه وَبَلِ رُجُوعِ قُرْبِ نَاقِ  
 مُنْقَطِعِ كُشْتِه اند و از جَوَازِ بَرِ وُتِ مِثَالِ عِوَجِ دَارِنْدِه وَازِ رُجُوعِ كِمَالِ قُرْبِ مَطْلُوبِ دَرِيْنِ صَوْتِ  
 سَمَاعِ اِيْشَانِ رَاسُوْمِنْدِ اسْتِ وَحِرَارَتِ نَجْشِ هِرِزْمَانِ بَعْدِ وُ سَمَاعِ اِيْشَانِ رَاعِ وَچِه بِنَازِلِ قُرْبِ  
 مِشْوَدِ وُ بَعْدِ از تَسْكِينِ اِزَانِ مَنَازِلِ فِرُوْمِ آيِنْدِه مَانْمِه اِزَانِ مَقَامَاتِ عِوَجِ حِلَهِ  
 مِي آيِنْدِه وَبِانِ رَنَكِ مِشْوَدِ مِگِرْدِه اِيْنِ وَبَعْدِ از تَقْدِيْرِ اسْتِ چِنَقَدِ وَتَمْتِ اِيْشَانِ مُفْعُوْدِ اسْتِ  
 بَلَكِه بَادِ جَوَازِ وُ مِثَالِ اِزْبَرَا مِثَالِ تَرَقِيِ بِنَازِلِ وُصُولِ اسْتِ اِيْزِيْنِ قَبِيْلِ اسْتِ سَمَاعِ وُ وَبَعْدِ مَنِهَبِيَا  
 وُ وُصُولِ اِزْبَرَا مِثَالِ بَعْدِ از فَنَاءِ وَبَعَا اِيْشَانِ رَاهِ چِنْدِه جَنْدِه عَطَا مِيفِرْ بَايِنْدِه لِيَكِيْنِ چُونِ بَرِ دُوتِ قُوْتِ  
 دَارِ وَبَعْدِ تَمْتِه وَتَمْتِ قِيَامَتِ مَنَازِلِ عِوَجِ كَفَايَةِ مِيَكِنْدِه تَحْتَاجِ لِسَمَاعِ مِگِرْدِه طَائِفَه دِيْگِرِ از شَائِخِ  
 اند قُدْسِ اللهُ تَعَالَى اَمْرًا هَكِه كِه بَعْدِ از وُصُولِ بَرِ جَوَازِ اِلايْتِ قُفُوسِ شَانِ دِرِ تَقَامِ بِنَدِگِيِ فِرُوْدِ

اینجا در خبر است آفریده ما یکتون العابدین السَّارِبِ فِي الصَّلَاةِ وَقَالَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى وَأَسْبَغَ وَاقْفُؤْ بِنَيْبٍ وَشَكَ نَيْبِ كِه دِه بِرِ وَتَيْكِه قُرْبِ آهِي جَلِشْ كِه بِشِيرِ اسْتِ كِه جَانِشِ غَيْرِ دِرَانِ وَتَمْتِ مُتَمَتِّفِي سَمْتِ پَزِ نِجَنْزِ كِه مِزِ مِزِ مِشْوَدِ كِه آنِ وَتَمْتِ دِرِ نَازِ اسْتِ وَكِلِ بِرِ اسْمَارِ وَتَمْتِ دَوْمِ وَنَسَلِ نَصَاقِ شَائِخِ اسْتِ قَالِ ذَا الْقُرُونِ الْمَاضِيَةِ مَا جَعَلَ مِنْ كَبَعَةِ الْاَكْمِنِ الطَّرِيقِ وَرَمَتْ وَصَلِ كِه تَمْتِ وَبَادِ اسْتِ كِه عِبَارَتِ از دَوْمِ مَضْمُونِ اسْتِ بِحُجَابِ قُدْسِ خَاوَنْدِي جَلِشْ كِه طَافِ طَرِيقِه حَضْرَتِ خَوَاجِه كَانِ قُدْسِ اللهُ تَعَالَى اَمْرًا وَاسْمًا مِزِ اسْتِ بِاَجْمَلِ الْكِبَارِ از دَوْمِ وَتَمْتِ عَلَا نَارِ سَانِي اسْتِ وَتَمْتِ قَوْلِه تَقْدِيلِه از شَائِخِ كَابِنِ الْعَطَاءِ وَآمَنَالِه كِه جَوَازِ رُجُوعِ وَبَلِ بَصِيغَاتِ بَشَرِيَّتِ قَالِ كُشْتِه اند و از اجْمَاعِ دَوْمِ وَتَمْتِ مَفهُومِ مِشْوَدِ خِلَافِ دِرِ جَوَازِ رُجُوعِ دَارِنْدِه وَرُتُوعِ چِه رُجُوعِ البتِه وَتَمْتِ اسْتِ كِه كَلِمَتِي عَكْلِي اَكْبَابِه پَسِ اَجْلِعِ شَائِخِ بِرِ عَمْرٍ وَبَلِ شَائِخِ شَدِ خِلَافِ بَعْضِ رُجُوعِ جَوَازِ رُجُوعِ كُشْتِه هَذَا طَائِفَه از مَنِهَبِيَا نِ اَمْدَكِ بَعْدِ از وُصُولِ بَرِ جَوَازِ رُجُوعِ كِه اَلْمَوْصُولِ مِثَالِه جَوَازِ اِيْشَانِ رَازِ وَتَمْتِ قَوْلِه دَمْتِ مِيدِه بِرِ تَسْلِيْمِه مَانْمِه حَاصِلِ مِشْوَدِ كِه از عِوَجِ بِنَازِلِ وُصُولِ بَارِ زَمِيْدَارِ وَچِه مَنَازِلِ وُصُولِ هِنُوَزِ دِرِشِ دَارِنْدِه وَبَلِ رُجُوعِ قُرْبِ نَاقِ مُنْقَطِعِ كُشْتِه اند و از جَوَازِ بَرِ وُتِ مِثَالِ عِوَجِ دَارِنْدِه وَازِ رُجُوعِ كِمَالِ قُرْبِ مَطْلُوبِ دَرِيْنِ صَوْتِ سَمَاعِ اِيْشَانِ رَاسُوْمِنْدِ اسْتِ وَحِرَارَتِ نَجْشِ هِرِزْمَانِ بَعْدِ وُ سَمَاعِ اِيْشَانِ رَاعِ وَچِه بِنَازِلِ قُرْبِ مِشْوَدِ وُ بَعْدِ از تَسْكِينِ اِزَانِ مَنَازِلِ فِرُوْمِ آيِنْدِه مَانْمِه اِزَانِ مَقَامَاتِ عِوَجِ حِلَهِ مِي آيِنْدِه وَبِانِ رَنَكِ مِشْوَدِ مِگِرْدِه اِيْنِ وَبَعْدِ از تَقْدِيْرِ اسْتِ چِنَقَدِ وَتَمْتِ اِيْشَانِ مُفْعُوْدِ اسْتِ بَلَكِه بَادِ جَوَازِ وُ مِثَالِ اِزْبَرَا مِثَالِ تَرَقِيِ بِنَازِلِ وُصُولِ اسْتِ اِيْزِيْنِ قَبِيْلِ اسْتِ سَمَاعِ وُ وَبَعْدِ مَنِهَبِيَا وُ وُصُولِ اِزْبَرَا مِثَالِ بَعْدِ از فَنَاءِ وَبَعَا اِيْشَانِ رَاهِ چِنْدِه جَنْدِه عَطَا مِيفِرْ بَايِنْدِه لِيَكِيْنِ چُونِ بَرِ دُوتِ قُوْتِ دَارِ وَبَعْدِ تَمْتِه وَتَمْتِ قِيَامَتِ مَنَازِلِ عِوَجِ كَفَايَةِ مِيَكِنْدِه تَحْتَاجِ لِسَمَاعِ مِگِرْدِه طَائِفَه دِيْگِرِ از شَائِخِ اند قُدْسِ اللهُ تَعَالَى اَمْرًا هَكِه كِه بَعْدِ از وُصُولِ بَرِ جَوَازِ اِلايْتِ قُفُوسِ شَانِ دِرِ تَقَامِ بِنَدِگِيِ فِرُوْدِ

در این وقت در این مناجات و معنی تراحت عقلی تری که

می آیند و ارواح ایشان بفراموشی نفوس و مقام اصلی خود متوجه جناب قدس اندر هر  
از مقام نفس مطمئنه که در مقام بندگی متکبران ذرا گشته است مدوس برنج میرسد روح را بواسطه  
آن امداد و تاسبت خاصه بطلوب پیدا میگردد و آرام این برگروران بعبادات است و تکلیف  
در اوست حقوق بندگی و طاعات پس خروج در نهاد ایشان کم است و شوق مضوع و در لول  
شان قلیل هنوز مبتدعت است چنان وقت ایشان لایح است و کمال اتباع سنت پدید  
بصیرت شان ممکن لاجرم حد بدبصرند از دور چیزی می بینند که نزدیکان در انظار آن چیز  
هر چند عروج کمتر دارند اما نورانی اند و بنور اصل منور و در همان مقام شان عظیم دارند و جلیل  
القدر اند ایشان را احتیاج بسماع و وجد نیست عبادات ایشان را کار سماع میکند و نور است  
پهل از عروج کفایت می بخشد جامع مقلدان اذ اهل سماع و وجد که بکمال شان این بزرگوران و اوقات  
نمیستند خود را از عشاق می گیرند و ایشان را از خود گویند عشق و محبت را منحصر در نفس و وجد  
میدانند و طائفه دیگر از منتیسان آنانند که بعد از قطع حساب سیرالی امد و تحقیق به بقایا نمانند  
ایشان را جذب قوی عنایت می فرمایند و بقلب انجذاب کشان کشان می برند و در وقت  
انجا از سیرایت ممنوع است و تشکیه ایشان را غیر جائز و خروج محتاج با موعود نیستند سماع و غیر  
در شگفتای غلبت ایشان با نیست و وجد و تواجد را با ایشان کار نه بان خروج انجذابی  
به نهایت نهایت مرتبه مکن الوصول میرسد و بواسطه تاسبت آن سرور علی علی الله الصلوات  
و السلام علیک و علی آله و سلم است حکایه الصلوات و الخیرة فی نیت می آیند  
این نوع وصول مخصوص طائفه افراد است آنطاب نیز از مقام نصیب ندارند از محض فضل بر روی  
بجمل طائفه این نوع و اهل نهایت نهایت را عالم بازگردانند و نور است مستعدان باحواله نمایند  
نفس در مقام بندگی فرو می آید و روح او بخرج نفس متوجه جناب مقدس است اوست که جامع کمال است  
قوتی است و عادی تکلیفات طلبیه و اعتقایی بالقلب همتانند که از کمال کمال و علوم مقامات  
نورسند

نوعی است که در این مقام  
تفاوت است میان  
مستعدان و غیر مستعدان  
در این نوع  
نوعی است که در این مقام  
تفاوت است میان  
مستعدان و غیر مستعدان  
در این نوع  
نوعی است که در این مقام  
تفاوت است میان  
مستعدان و غیر مستعدان  
در این نوع

فعلی و معارف کما یج صلی اورا میرشته است بلکه آنجا که اوست نه نقل است و نه اصل از نقل و وصل  
 اورا گذرانیده اند این نوع کامل مکل بسیار عزیز الوجود است اگر بعد از قرون متطاووله و آرزومنه  
 متتابعه بظهور آید هم معتقدیم است عاملی از وسع منور گردد قطره اشانی امرض قلب سبب است  
 و توضیح او در اقیانوس اخلاق رود نیز نام ضمیمه اوست که مدارج خروج را تمام کرده و مقام بندگی فرود آمده است  
 و اراهم و انس بعبادات گرفته بتمام سبب اینکه فوق آن مقام نیست و مقامات ولایت ازین  
 طائفه بعضی را انتخاب نموده مشرف میسازند و قابلیت منصب محبوبیت نیز ایشان را مسلم است  
 جامع جمیع کمالات مرتبه ولایت است و حاوی تمام مقامات و درجات و دعوت از ولایت خاصه نبوت است  
 بهم رسانده است با جمله در شان او این مصراع صادق است آنچه خوبان همه دارند نونها درای  
 به هین ابدی است بری راسخ و وجد خضر است و منانی خروج هر حین بشر الطواق شوق شکره از شرف نظر  
 سماع در آخر این مکتوب تحریر خواهد یافت انشاء الله تعالی و جدا و معلول است حال او و قابل است  
 حرکت اویستی است شکر یک او مشوب هوای نفسانی و لا یخفی بالملک تدبیر من لا یحکم عن الله  
 القلوب و ان یاب القلوب متوسطات بین اللبتین و المؤمنین و المؤمنین هم المانی فی الله  
 و ان یاب فی الله و هو الذی اصل الکامل و الا فیه در درجات بعضها فوق بعض و الموصول کرانیت  
 لا یتکون قطعاً ابداً الایمن باجمه سماع متوسطان را نافع است و قسمی از منتحیان را نیز چنانکه  
 بالا گذشت لیکن باید دانست که از باب قلوب را نیز سماع مطلقاً محتاج الیه نیست بلکه جامع است  
 که بدولت جذب مشرف نشده اند و بریاضات و مجاہرات شاکه میخوانند که قطع مسافت نماید سماع  
 و وجد درین صورت این جامع را متمرکز و معاون است و اگر از باب قلوب از مجذوبان باشند  
 قطع مساک بسیار ایشانرا باید و جذب است محتاج سماع نیستند و نیز باید دانست که سماع از باب  
 قلوب غیر مجرب را به مطلقاً نافع است بلکه انقطاع از این مشروط بشرط است و در دفعها  
 تحریض القتل و احوال آن شرط عدم اعتقاد است بحال خویش و اگر تمامی خود معتقد است

کتاب توفیق  
 جامع جمیع کمالات مرتبه ولایت است  
 و حاوی تمام مقامات و درجات و دعوت از ولایت خاصه نبوت است  
 بهم رسانده است با جمله در شان او این مصراع صادق است  
 آنچه خوبان همه دارند نونها درای به هین ابدی است  
 بری راسخ و وجد خضر است و منانی خروج هر حین بشر الطواق  
 شوق شکره از شرف نظر سماع در آخر این مکتوب تحریر خواهد یافت  
 انشاء الله تعالی و جدا و معلول است حال او و قابل است  
 حرکت اویستی است شکر یک او مشوب هوای نفسانی و لا یخفی  
 بالملک تدبیر من لا یحکم عن الله القلوب و ان یاب القلوب  
 متوسطات بین اللبتین و المؤمنین و المؤمنین هم المانی فی الله  
 و ان یاب فی الله و هو الذی اصل الکامل و الا فیه در درجات  
 بعضها فوق بعض و الموصول کرانیت لا یتکون قطعاً ابداً  
 الایمن باجمه سماع متوسطان را نافع است و قسمی از منتحیان  
 را نیز چنانکه بالا گذشت لیکن باید دانست که از باب قلوب  
 را نیز سماع مطلقاً محتاج الیه نیست بلکه جامع است که  
 بدولت جذب مشرف نشده اند و بریاضات و مجاہرات شاکه  
 میخوانند که قطع مسافت نماید سماع و وجد درین صورت  
 این جامع را متمرکز و معاون است و اگر از باب قلوب از  
 مجذوبان باشند قطع مساک بسیار ایشانرا باید و جذب است  
 محتاج سماع نیستند و نیز باید دانست که سماع از باب  
 قلوب غیر مجرب را به مطلقاً نافع است بلکه انقطاع از این  
 مشروط بشرط است و در دفعها تحریض القتل و احوال آن شرط  
 عدم اعتقاد است بحال خویش و اگر تمامی خود معتقد است

عنه واصل الاصل سابقه نموده  
 در این مکتوب جمیع کمالات مرتبه ولایت است و حاوی تمام مقامات و درجات و دعوت از ولایت خاصه نبوت است بهم رسانده است با جمله در شان او این مصراع صادق است آنچه خوبان همه دارند نونها درای به هین ابدی است بری راسخ و وجد خضر است و منانی خروج هر حین بشر الطواق شوق شکره از شرف نظر سماع در آخر این مکتوب تحریر خواهد یافت انشاء الله تعالی و جدا و معلول است حال او و قابل است حرکت اویستی است شکر یک او مشوب هوای نفسانی و لا یخفی بالملک تدبیر من لا یحکم عن الله القلوب و ان یاب القلوب متوسطات بین اللبتین و المؤمنین و المؤمنین هم المانی فی الله و ان یاب فی الله و هو الذی اصل الکامل و الا فیه در درجات بعضها فوق بعض و الموصول کرانیت لا یتکون قطعاً ابداً الایمن باجمه سماع متوسطان را نافع است و قسمی از منتحیان را نیز چنانکه بالا گذشت لیکن باید دانست که از باب قلوب را نیز سماع مطلقاً محتاج الیه نیست بلکه جامع است که بدولت جذب مشرف نشده اند و بریاضات و مجاہرات شاکه میخوانند که قطع مسافت نماید سماع و وجد درین صورت این جامع را متمرکز و معاون است و اگر از باب قلوب از مجذوبان باشند قطع مساک بسیار ایشانرا باید و جذب است محتاج سماع نیستند و نیز باید دانست که سماع از باب قلوب غیر مجرب را به مطلقاً نافع است بلکه انقطاع از این مشروط بشرط است و در دفعها تحریض القتل و احوال آن شرط عدم اعتقاد است بحال خویش و اگر تمامی خود معتقد است

مجرب است آری سماع اورا نیز بخوبی از عروج می بخشند اما بعد از سکین ازان مقام فرود می آید  
و مثل نظریه گر آن است که در کتب اکابر تصحیح الاحوال نگارین المعارف با تجربه معین شده اند که اکثر  
آنها ورنه بنام آن وقت مفقود است بلکه این قسم سماع و قاص که درین وقت شایع شده است  
و این نوع اجتماع که درین اوان متعارف گشته است شک نیست که فخر محض است و منافی صرف  
عروج در اینجا معنی ندارد و صدود در آن صورت تصور نیست اندا و اعانت از سماع درین محل  
مفقود است حضرت و منافات موجود و بتنبیه به سماع و قاص هر چند نسبت به بعضی منتقصیان  
نیز در کار است لیکن ایشان چون هنوز مراتب عروج و پریش دارند انا و ساط اند و مراتب عروج  
ممکن الحصول تمام می نکنند حقیقت انتھا ازینها مفقود است نهایت گفتن باعتبار نهایت سیر  
الی الله است و نهایت این سیر تا سیمی است که ساکنت منظر است بعد از ان سیر در ان اسم  
و ما يتعلق به است و چون از اسم و جمیع ما يتعلق به صیغای تکلف علی ادباید گذشته است و بعضی  
برسد و در آنجا بقا و بقا پس پیدا کند ثبوتی حقیقی است و فی الحقیقت نهایت سیر الی الله درین صورت  
است نهایت اول را که نهایت تا اسم است نیز نهایت سیر الی الله اعتبار کرده اند و باعتبار فنا  
و بقاے که در آن مرتبه حاصل میشود اطلاق اسم ولایت نموده اند و آنکه گفته اند که سیر فی الله نهایت  
یست این سیر در وقت بقا است و بعد از سطح منازل عروج و معنی نه نهایتی آن یک است که  
اگر سیر در ان اسم واقع شود و تفصیل شیونات مندرجه در ان متحقق گردد و برگز نهایت آن رسد چه هر اسم  
مشتمل بر شیونات مندرجه نه نهایت است اما در وقت عروج اگر نخواهند که اول از ان اسم گذرانند  
تواند بود که بیک قدم آن اسم را طی نماید و بجهت نهایت رسد و اگر بجا نمانند گشت رنجه  
شرافت و اگر بر آن تدرج خلق باریش آورند رنجه فضیلت گمان نکنی که وصول بان اسم  
امر آسان است چنانچه می باید کند تا باین دولت مشرف سازند و تا اگر ازین میان باین نعمت  
قصیده سرفراز گردانند و آنکه توان راننده و تقدیر خیال میکنی بسا است که همین تشبیه و تقصیر است

در همین وقت عروج که در وقت اول نهایت است و تا در وصول بان اسم تمام نهائی

السماع من صوت سماع  
المستعمل من سماع  
السمع من سماع  
والسمع من سماع  
و من كان تاليسيت  
لا يصلح الالمام  
قال لا لا لا لا لا لا  
والسمع من سماع  
و من كان تاليسيت  
السماع من صوت سماع  
المستعمل من سماع  
السمع من سماع  
والسمع من سماع  
و من كان تاليسيت  
لا يصلح الالمام  
قال لا لا لا لا لا لا  
والسمع من سماع  
و من كان تاليسيت

بلکه بسیار است از مراتب که تو آنرا تمیز نیتالی میکنی از مقام روح نیز باین تر است تمیزی که فوق العرش  
 ترا متحمل میشود نیز داخل اثره تشبیه است و آن مکتوب منزه از عالم ارفاح است چه عرش محمد و حجت  
 و متفکرات العباد است عالم ارفاح ماورائے عالم حیات و انبعاث است چه روح لامکانی است در  
 مکان نمیگذرد و روح را در ماوراء عرش اثبات نمودن ترا در وهم فیندازد که روح از تو بعید است مست  
 و دور و دراز در بیان تو و روح است نه چنین است روح را نسبت با جمیع اکتب با وجود لامکانیت  
 برابر است ماورائے عرش گفتن معنی دیگر دارد و تا با آنجا نرسی نمیتوانی دریافت طائفه از صوفیه که نیز  
 روحی رسیده اند و فوق العرش آنرا یافته اند تمیز الهی بکاشانه تصور نموده اند و علوم بسیار  
 آن مقام را از علوم علم گفته و بر آستین او درین مقام عمل کرده و حق است که آن نور نور روح  
 است این فقیر را نیز در وقت حصول آن مقام این نوع اشتباه پیدا شده بود اما چون عنایت  
 خداوندی جل شطآنه ازان و بر طره گذراننده دانست که آن نور نور روح بودند نور الهی جل شطآنه  
 اعلم الله الذی هدانا لهذا انما كنا لله لکن لولا ان هدانا الله لولنا الضلاله و چون روح لامکانی است  
 و بصورت بیجونی و حسب گونگی مخلوق است لاجرم مثل اشتباه می گردد و الله یحیی الموتی و هو  
 یهدی السبیل و جماعه از ایشان که آن نور روح فوق العرش را گرفته فرودی آینه و بان بقا  
 پیدا میکنند خود را جامع بین تشبیه و التمزیه میدانند و اگر آن نور را از خود جدای یا بند مقام  
 فرق بعد جمع تصور میکنند اثنال این مغالطات صوفیه را بسیار است و حق سبحانه العالیم  
 عن مَقَاتِ الْأَعْلَاطِ وَ حَالِ الْخَبَابِ ایدو است که روح هر چند نسبت با عالم بیجونی است  
 اما نظریه بیجونی حقیقی داخل دائره چونت گویا بر رخ است در بیان عالم چون و در بیان جناه  
 قدس نه چون حقیقی پس رنگ هر دو طرف دارد و هر دو اعتبار در و صیح است بخلات  
 چون حقیقی که چون را بوسه ایداره نیست پس تا از جمیع مقالات روح غرض ننماید بان اهم رسد  
 پس اول از جمیع طبقات سلوات حتی العرش می باید گذشت و تمام از تو از مکان می باید بر که بعد از آن

این مقام را از علوم علم گفته و بر آستین او درین مقام عمل کرده و حق است که آن نور نور روح است این فقیر را نیز در وقت حصول آن مقام این نوع اشتباه پیدا شده بود اما چون عنایت خداوندی جل شطآنه ازان و بر طره گذراننده دانست که آن نور نور روح بودند نور الهی جل شطآنه اعلم الله الذی هدانا لهذا انما كنا لله لکن لولا ان هدانا الله لولنا الضلاله و چون روح لامکانی است و بصورت بیجونی و حسب گونگی مخلوق است لاجرم مثل اشتباه می گردد و الله یحیی الموتی و هو یهدی السبیل و جماعه از ایشان که آن نور روح فوق العرش را گرفته فرودی آینه و بان بقا پیدا میکنند خود را جامع بین تشبیه و التمزیه میدانند و اگر آن نور را از خود جدای یا بند مقام فرق بعد جمع تصور میکنند اثنال این مغالطات صوفیه را بسیار است و حق سبحانه العالیم عن مَقَاتِ الْأَعْلَاطِ وَ حَالِ الْخَبَابِ ایدو است که روح هر چند نسبت با عالم بیجونی است اما نظریه بیجونی حقیقی داخل دائره چونت گویا بر رخ است در بیان عالم چون و در بیان جناه قدس نه چون حقیقی پس رنگ هر دو طرف دارد و هر دو اعتبار در و صیح است بخلات چون حقیقی که چون را بوسه ایداره نیست پس تا از جمیع مقالات روح غرض ننماید بان اهم رسد پس اول از جمیع طبقات سلوات حتی العرش می باید گذشت و تمام از تو از مکان می باید بر که بعد از آن



در مرتب الامکانیت عالم از قیاس را نیز سطره باید نمود آن زمان تا بیان اسم سلسله خواص پندارد که در و  
و اصل است به حاصل خواص بجز پندار نیست به خودی سبحان الله و صلاة الله علیه و آله و آراد این عالم خلق عالم  
افزاست و در این عالم اعز مراتب است نطفه و اصله انجاله و تفصیلاً در راه و آرایان  
مراتب ظنی و صلی و کونی و آبی و اجالی و غیره تفصیلی مطلوب حقیقی رومی با حیرت تا که این بحث بجز نبوت  
و که ارم صاحب دولت را با این سعادت شرف سازند ذلک فضل الله یمنه من یشاء و الله  
ذو الفضل العظیم یمت بند باید داشت و بهر چه در راه برست افتد نجات بناید کرد و در راه و آراء  
و رومی با حیرت است که کف الوصول الى سعاده و دودنها قلل الجبال و دودنهون مینویسند

تبدیل به خیر و دوام صل و استمرار وقت کے اسم علم است که بعد از تحقق قیاس مطلق بقیاسه باقیست  
شرف شده باشد علم حصولی او بجز حضوری تبدیل یافته است این بحث به بیان شرح لا یخرج  
بر آنکه هر علمیکه عالم را از او بر آید ذات خود حاصل میگردد و طریق حصول آن حصول صورت معلوم  
است و در ذوق علم حصولی است و هر علمیکه محتاج بحصول صورت نباشد آن علم ذات خود است  
علم حصولیت چه ذات بنفسه حاضر عالم است و در علم حصولی تام صورت معلوم حاصل است و در ذات  
متوجه صلوات است و چون آن صورت از ذوق زایل گشت آن توجه و ذوق نیز زایل گشت  
پس دوام توجه در علم حصولی محال عادی است بخلاف در علم حصولی که غفلت از معلوم در اینجا  
غیر تصور است چون شیا محقق آن علم حصولی ذات عالم است و چون این حضور دائمی است علم نیز دنیا  
دوامی باشد پس زوال توجه از ذات خود ممکن نباشد و در بقا با علم علم است حصولی که زوال آن منصوص است  
کمان کنی که بقا با علم عبارتست از آنکه خود را عین حق یابی چنانکه بعضی ازین طائفه حق یقین را  
این عبارت تعبیر نموده اند که چنین است بقا با علم که بعد از فنا مطلق میسر شود این قسم معلوم و ثابت  
نار و این حق یقین که بعضی گفته اند مناسبت بقا است که در مجتهد دست میدهد بقا است که  
مقصود است دیگر است شرح ذوق این سنی شناسی بجز انجمنی چه پس تکرار توجه و دوام حضور

تا که تا کلام  
دلیل بر این است  
مصلحت علم حصولی  
صورت از آن علم حصولی  
مسلط بر این عالم  
علم حصولی از علم حصولی  
دوامی باشد پس زوال  
توجه از ذات خود ممکن  
است و در بقا با علم  
عبارتست از آنکه خود را  
عین حق یابی چنانکه  
بعضی ازین طائفه حق  
یقین را این عبارت  
تعبیر نموده اند که  
چنین است بقا با علم  
که بعد از فنا مطلق  
میسر شود این قسم  
معلوم و ثابت  
نار و این حق یقین  
که بعضی گفته اند  
مناسبت بقا است که  
در مجتهد دست  
میدهد بقا است که  
مقصود است دیگر  
است شرح ذوق این  
سنی شناسی بجز  
انجمنی چه پس  
تکرار توجه و دوام  
حضور

نصفه لاندی الدی لک المانیه - ولا فشره حقه فذوق و سکرا

در صورت بقا با شد ثابت شد پیش از تحقق بقا با شد و نوم ممکن نیست اگر چه بسیار را پیش از  
 رسیدن باین مقام این معنی متوجه می شود علی الخصوص در طریق تعلیم نقشبندیه قدس الله تعالی علیه  
 و الحق ما حَقَّقْتُ وَالصَّوَابُ مَا أَلْهِمْتُ وَاللَّهُ تَعَالَى أَعْلَمُ بِالصَّوَابِ وَالْيَقِينُ أَنَّهُ كَلِمَةُ الْكَلِمَاتِ  
 الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ أَوْلَاوُ الْآخِرَاءِ وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَيَّ وَعَلَىٰ رَسُوْلِي دَائِمًا وَبِرَحْمَتِكَ

### مکتوب و صد و شتادوشتم

همولانا امان الله تعالی صد دریافت در بیان اعتقاد صحیح که ما خود از کتاب و سنت است بر وفق آرا  
 صاحب اهل سنت و جماعه و آنچه که از کتاب و سنت خلاف معتقدات اهل سنت و جماعه نموده اند  
 و با کشف خلاف اهل حق معلوم ساخته اند بسم الله الرحمن الرحیم بدان که شد که الله تعالی  
 وَاللَّهُ مَا كَسَا الْعَصْرَ طُرُقَ أَجْمَلَهُ صُرُوبَاتِ طَرِيقِ مَسَالِكِ اعْتِقَادِ صَوِّحِ هَيْتِ كِ عَلَمَاءِ اِهلِ سُنَّتِ اَنْزَا  
 از کتاب سنت و آثار سلف استنباط فرموده اند و کتاب و سنت را محمول و شهن بر معانی که جمیع علماء  
 اهل حق یعنی علماء اهل سنت جماعت آن معانی را از ان کتاب سنت فهمیده اند نیز ضروریست  
 و اگر بالفرض خلاف آن معانی مفهومه بشکفت و الهم امر سے ظاهر شود و آن را اعتبار بنیادیکه در ازان  
 استعاره باید نمود مثلا آیات و احادیث که از ظاهر آنها توحید وجود مفهوم میشود و همچنین احاطه سربیا  
 و تربیت معینت و اتمیه معلوم میگردد و چون علماء اهل حق ازان آیات و احادیث این معانی نه فهمیده اند  
 اگر در ازان راه بر سبکات این معانی منکشف شود و موجود چیزی که نیاید یا او را بالذات محیط و اند  
 و قریب و آتیا بد هر چند او درین وقت بواسطه غلبه حال و سکو وقت معذور است اما باید که همیشه حق  
 و معانی الهی متضرع باشد که او را ازین و رطبه بر آورده اموریکه مطابق آراء صائیه علماء اهل حق  
 است بروی منکشف گرداند و هر موکس از غفلات معقنات حقه ایشان ظاهر نسا زد و با کلمه معانی نخبه  
 علماء اهل حق را صدق کشف خود باید ساخت و محکم آنها من خود را جزو آن نیاید و پشت چه معانی که

سنت و جماعه را  
 ما که از کتاب و سنت  
 با کشف خلاف اهل حق  
 معلوم ساخته اند  
 بسم الله الرحمن الرحیم  
 بدان که شد که الله تعالی  
 وَاللَّهُ مَا كَسَا الْعَصْرَ طُرُقَ أَجْمَلَهُ صُرُوبَاتِ طَرِيقِ مَسَالِكِ اعْتِقَادِ صَوِّحِ هَيْتِ كِ عَلَمَاءِ اِهلِ سُنَّتِ اَنْزَا

اختیار یک طریق برائے مصلحتی انصافیت این طریق بر طریق دیگر لازم نمی آید و بعضی آن  
 طریق دیگر نیک شدت دروازه شهر را توان بست بر نتوان دهن مخالفان بست بر نیک  
 نفع ذریکے نعام و لیلۃ اولاً و آخراً و الصلوة والسلام و العقیقۃ علی رسولہ صلی اللہ علیہ  
 و آله اکسبار

کتاب دوم صد نو و دویم

شیخ عبد الحمید بکلی صد و ریانت در بیان آداب ضروریہ فرمیدان و رفع بعضی شبه ایشان  
 و بیان ایشان بگوید: بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ الْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِیْ اَدْبَنَّا بِالْاَدَابِ النَّبَوِیَّةِ وَهَدَانَا  
 بِالْاِخْلَاقِ الْمُنْطَقِیَّةِ عَلَیْهِ وَعَلَى اِلٰهِ الصَّكَاوَاتِ وَاللَّسْلِمَاتِ اَمَّنَّا وَ اَمَلْنَا بِمَا دَاكُمَا لِكَا  
 این راه از دو حال عالی نیستند فرمیدان یا مراد اگر مراد اندک طوبی لهم برآه انجذاب و محبت ایشان  
 را کشان کشان خواهند بود و بطلب اعلی خواهند رسانید و هر آویس که در کار شود متوسط یا بیستوی  
 تعلیم شان خواهد شد و اگر زنیست واقع شود و در نتیجه خود فرمود بان مواخذہ خواهند کرد و اگر بهر  
 ظاهر احتیاج باشد باشد سعی ایشان بان دولت و ولایت خواهند فرمود با جمله عنایت  
 ازلی جل شط الله متکفل حال این بزرگواران است بسبب و بسبب کسان ایشان را کفایت  
 خواهند کرد و الله یحب الی من یتقاه و اگر مریدان کسان ایشان بے توسط پر کمال مکمل شود  
 است پیرے باید که بدولت جذب و شلوک مشرف شده باشد و سعادت فنا و بقا سعادت  
 گشته و سیر الی الله و سیر فی الله و سیر عن الله بالهد و سیر فی الاشیاء بالهد و بالهد بالهد و سیر  
 و اگر جذب او بر شلوک او مقدم است و بر بیت مراد ان مرئی شده که بر بیت احمد است کلام او  
 دو است و نظر او شفا حیای و لها سه مرده بتوجه شریف او منوط است و نازکی جانها سه  
 قسره بالنیفات لطیف او مر بوط و اگر این طور صاحب دولت پیدا نشود ساکب مجذوب  
 بچشم منتقم است و بر بیت ناقصان از دنیست آید و متوسط او بدولت فنا و بقا میرسد آسمان

موتی اللہ امرانی  
 در بیان آداب ضروریہ  
 فرمیدان و رفع بعضی شبه ایشان  
 و بیان ایشان بگوید

نسبت بعش آدم فرودمه ورنه بس عالیت پیش خاک تودہ و اگر بعنایت خداوندی جمل  
سلطانہ طالبی را بن طور پر کمال مکمل دلالت فرمودند باید که وجود شریف اورا مقسم داند و خود  
راتمام با وسپارد وسعادت خود را در مصیبت او داند و شقاوت خود را در خلاص مصیبت او  
شناسد با جملہ ہوائے خود را جامع رضائے او سازد و زنجیر بویست علیکہ و علیہ الصلوٰتک  
والتسلیمات آتہا و آکسما لکن یومئذ من احدکم یحییٰ کل نفس یموت ہواک بعبا لیل حیثیہ  
و بدانکہ رعایت آداب صحبت و معاملات شرائط از ضروریات این راہ است تا راہ این راہ  
و این مفادہ مفتوح گردد و بید و بنیاد نتیجہ الخصبۃ و کانتھ فی المجلس بعضہ از آداب  
و شرائط ضروریہ در بعض بیان آورده می شود بگوش ہوش باید شنیدہ بدانکہ طالب باید  
کہ روع دل خود را از جمیع جہات گردانیدہ منوہ پیچ خود سازد و با وجود میر بے اذن و مجاز  
و ادکار نہ درزود در حضور او بغیر الوتفقات نہاید و بکلیت خود منوہ و بوشیند حتی کہ بذرک  
ہم مشغول نشود مگر آنکہ او امر کند و غیر آنما فرض وسنت در حضور او ادا نکنند نقل کردہ اند از  
سلطان این وقت کہ وزیر شس پیش او ایستادہ بود اتفاقاً اورین آئنان وزیر التفاتے بجای  
جائہ خود کردہ بنہ آن را بدست خود راست می ساخت درین حال نظر سلطان بران وزیر افتاد  
دید کہ بغیر او متوجہ است بزبان عتاب گفت کہ این را منضم نیستی تو کہ تو وزیر من باشی و در حضور  
من بہ بندہ جامہ التفات نمی آید لیسید کہ ہر گاہ و مسائل و بیاد و نہ را آداب و قفقہ در کار  
وساؤل وصول الی اللہ برابر وجہ اتم و اکمل حمایت این آداب لازم خواهد بود و ہمہ آنکن در جائے  
ہے ایستد کہ سایا و بر جامہ او بار سبایہ او افتد و بر صلاے او پائندہ و و شوقنکے او طہارت  
کنند و بظروف خاصہ او استعمال نکند و در حضور او آب بخورد و طعام تناول نہاید و کسی  
بسخن نکند بلکہ منوہ جدا گندے نگردد و در غیبت پیرو جانب کہ اوست پاواز کند و نزاق این  
با سچانیند از دوہر چہ از پیرو صا و ر شوقانز صواب داند اگر چہ بطاہر صواب نماید او ہر چہ میکند

لفظ من آداب  
حکایت آنکہ سچانیند  
آنکہ منضم نیستی  
در مقام دل  
و بدانکہ رعایت آداب  
و این مفادہ مفتوح  
و شرائط ضروریہ  
کہ روع دل خود را  
و ادکار نہ درزود  
ہم مشغول نشود  
سلطان این وقت  
جائہ خود کردہ  
دید کہ بغیر او  
من بہ بندہ جامہ  
وساؤل وصول الی  
ہے ایستد کہ  
کنند و بظروف  
بسخن نکند  
با سچانیند از

از الهام میکند و باذن کار میکند برین تقدیر اعتراض نگذارند و اگر در بعضی موارد الهام  
خطا راه یابد خطای الهامی در رنگ خطای اجتهاد و استیلاست و اعتراض بر آن مجوز  
نیست و ایضا چون این رحمتی بر پدید آمده است و نظر محجب هر چه از محبوب صادر میشود  
محبوب نماید پس اعتراض آنجا نشاند و در کلی و جزئی اقتدا بر پدید کننده در خوردن و پوشیدن و چه  
و نرفتن و طاعت کردن نماز را بطرز او باید کرد و وقت را از عمل او باید اقتضا نمود <sup>آنرا که در سیر</sup>  
نکار نیست قانع است به از باغ و بوستان و تماشای لاله زار به و هیچ اعتراض و در حرکت  
و سکنت او مجال نمید اگر چه آن اعتراض مقدار جنبه خوردن باشد زیرا که اعتراض را غیر از خیران نتیجه  
نیست و بے سعادت ترین جمیع خلایق عیب بین این طائفه علیهم السلام است بجان الله و سبحان الله  
عن هذا الالب کما لعنهم و طلب خوارق و کلمات از پی خود کنند اگر چه آن طلب بطریق خطا  
و وسوس باشد هیچ شنیده که موسی از پی غیرت محضه طلب کرده باشد محضه طلبیان کفارند  
و اهل انکارند معجزات از پی غیر دشمن است به بوسه جنیت که دل برداست  
موجب ایمان نباشد معجزات به بوسه جنیت کند جذب صفات به اگر شهید شود در خاطر  
آنرا بے توقف عرض نماید اگر صل نشود و تقصیر بر خود نمهند و هیچ منقبت بر جناب پر عبادت سازد  
و واقع که زود و دیر نهان نذر و تعبیر و قانع از و طلب کند و تعبیر یک بر طالب منکشف شود  
نیز عرض نماید و صواب و خطا را از وجود برکشوف خوردن نهان اعتماد نمهند که حق با باطل درین امر  
متنجم است و صواب با خطا مخلط و بے ضرورت و بے اذن از وجدانشود که غیر او ابرو کند  
گزدن زمانی ارادتست و آواز خود را برابر او بلند کند و سخن بلند با او گوید که سواد است  
و هر فیضی و متوجه که برسد آن را بتوسط پی تصور نماید و اگر در واقع بیند که فیض از شاخ دیگر رسیده  
است آنرا نیز از پی دهند و بدانند که چون پی جامع کمالات و فیوض است فیض خاص از پی بر سواد  
استعداد و خاص مریه بلام کمالات شیخ از شیوخ که صورت افاضه از و پس ظاهر شده است

بسیار از آن قبیل  
و طاعت - مالکیت  
ان الذین یبايعونک  
استغفروا لله  
آن که در آن  
سودن بسیار است  
تکلیف باید در وقت  
هر زمانه و در هر  
گشتی و در هر  
ان معنی آنست  
که در هر وقت  
بسیار از آن  
قبیل است  
و طاعت - مالکیت  
ان الذین یبايعونک  
استغفروا لله  
آن که در آن  
سودن بسیار است  
تکلیف باید در وقت  
هر زمانه و در هر  
گشتی و در هر  
ان معنی آنست  
که در هر وقت  
بسیار از آن  
قبیل است

تجلیت آن

بهر مدبریده است و لطیفه از لطائف پیر که نسبت بان فیض دارد بصورت آن شیخ ظاهر شده  
 است بواسطه ابتلا و مرندان لطیفه را شیخ دیگر خیال کرده است و فیض الزان دانستن  
 مغالطه عظیم است حق سبحانه که از ذات قدم نگاه دارد بر اعتقاد و محبت پیرستقیم دارد و محبت  
 سیدنا بشر علی و علی علیه السلام و الصلوات و التکلیفات با جمله الظرفی که له ادب مثل  
 شه در است حج بے آوبے بخدا نرسد و اگر مرید در رعایت بعضی از آداب خود را مقصر داند  
 و در آداب باقی نرسد و اگر سعی هم نتواند از عهد برآمد مغفوات اما از اعتراف بتقصیر  
 ناچار است و اگر عبادت الله سبحانه رعایت آداب نکند و خود را مقصر هم نداند از بزرگترین  
 بزرگواران محروم است نه هرگز آرزو بهر بود و دیدن روزه نبی سود نه بود  
 ارے مریدے که برکت توجیه پیر تیر بنوا و بقا برسد و راه الهام و طریق فرست بر رے ظاهر  
 شود و پیر آن را سلم دارد و بجمال او گواهی دهد آن مرید را میرسد که در بعضی امور الهامی به پیر  
 خلاف کند و مقتضای الهام خود عمل کند اگر چه نزد پیر خلاف آن متحقق بود چه آن مرد درین  
 وقت از رتبه تصدی برآمده است و تقلید و حق و خطاست که یعنی که اصحاب پیغمبر  
 صلی الله تعالی علیهم و علیهم الصلوات و التکلیفات در امور اجتهادیه و در احکام غیر منکره بان  
 سر و خلاف کرده اند و در بعضی اوقات صواب بجانب اصحاب ظاهر شده است گمانی  
 عکس از آداب العلم پس معلوم شد که خلاف با پیر مرید را بعد از رسیدن بمرتب بجمال مجوز است  
 و از سو آداب مجرب است بلکه اینجا همین ادب است و اگر نه اصحاب پیغمبر علیهم الصلوات و التکلیفات  
 که بجمال آداب مؤویب بودند غیر تقلید پیر نمیگردیدند ابو یوسف را بعد از رسیدن بمرتب اجتهاد  
 تقلید را بنی صنفه صنفه تعالی عنه خطا است صواب در متابعت راسه خود است راسه  
 ابی حنیفه قول مشهور است از امام ابو یوسف که قَالَ عَنِ ابِي حَنِيفَةَ فِي سَمْعِكَ خَلْقِ  
 الْقُرَّانِ سَمْعًا كَمَا تَسْمَعُهُ بَاشِي كَمَا تَسْمَعُهُ بَلَا حَقِّ افْكَارِ اسْتِ اَلْاَرْبِكِ فَاكْرًا

لعل فیض از لطائف پیر که نسبت بان فیض دارد بصورت آن شیخ ظاهر شده است بواسطه ابتلا و مرندان لطیفه را شیخ دیگر خیال کرده است و فیض الزان دانستن مغالطه عظیم است حق سبحانه که از ذات قدم نگاه دارد بر اعتقاد و محبت پیرستقیم دارد و محبت سیدنا بشر علی و علی علیه السلام و الصلوات و التکلیفات با جمله الظرفی که له ادب مثل شه در است حج بے آوبے بخدا نرسد و اگر مرید در رعایت بعضی از آداب خود را مقصر داند و در آداب باقی نرسد و اگر سعی هم نتواند از عهد برآمد مغفوات اما از اعتراف بتقصیر ناچار است و اگر عبادت الله سبحانه رعایت آداب نکند و خود را مقصر هم نداند از بزرگترین بزرگواران محروم است نه هرگز آرزو بهر بود و دیدن روزه نبی سود نه بود ارے مریدے که برکت توجیه پیر تیر بنوا و بقا برسد و راه الهام و طریق فرست بر رے ظاهر شود و پیر آن را سلم دارد و بجمال او گواهی دهد آن مرید را میرسد که در بعضی امور الهامی به پیر خلاف کند و مقتضای الهام خود عمل کند اگر چه نزد پیر خلاف آن متحقق بود چه آن مرد درین وقت از رتبه تصدی برآمده است و تقلید و حق و خطاست که یعنی که اصحاب پیغمبر صلی الله تعالی علیهم و علیهم الصلوات و التکلیفات در امور اجتهادیه و در احکام غیر منکره بان سر و خلاف کرده اند و در بعضی اوقات صواب بجانب اصحاب ظاهر شده است گمانی عکس از آداب العلم پس معلوم شد که خلاف با پیر مرید را بعد از رسیدن بمرتب بجمال مجوز است و از سو آداب مجرب است بلکه اینجا همین ادب است و اگر نه اصحاب پیغمبر علیهم الصلوات و التکلیفات که بجمال آداب مؤویب بودند غیر تقلید پیر نمیگردیدند ابو یوسف را بعد از رسیدن بمرتب اجتهاد تقلید را بنی صنفه صنفه تعالی عنه خطا است صواب در متابعت راسه خود است راسه ابی حنیفه قول مشهور است از امام ابو یوسف که قَالَ عَنِ ابِي حَنِيفَةَ فِي سَمْعِكَ خَلْقِ الْقُرَّانِ سَمْعًا كَمَا تَسْمَعُهُ بَاشِي كَمَا تَسْمَعُهُ بَلَا حَقِّ افْكَارِ اسْتِ اَلْاَرْبِكِ فَاكْرًا

ناقص رقی و مرید علی ان من مال بخلی القرآن فهو کافر

ارباب ادب است



و در حق اصحاب انبیا علیهم السلام صلوات الله علیهم است که بیعت و وراثت باین دولت مشرف گشته  
اند بیو سبط انبیاست علیکم السلام صلوات الله علیهم بعد از انبیا و اصحاب ایشان علیهم السلام صلوات  
و التسلیمات کم که باین دولت مشرف گشته است هر چند جائز است که دیگران نیز بیعت و وراثت  
باین دولت نموده باشند فیض روح القدس را باز مدو فرماید و دیگران هم بکنند آنچه میسرا میگردد  
اگر کم که باین دولت در کبار تابعین نیز پدید آمده است و در اکابر شیعیان تا بعدین نیز سایه آنگنده  
بعد از آن روضه با ستار آورده تا آنکه نوبت بالغ ثانی از بیعت آن سرور علیه السلام و صلوات الله علیه  
و التسلیمات رسیده درین وقت نیز آن دولت بیعت و وراثت بی نصبه ظهور کرده و آخر با اول  
مشایخ ساخته شد اگر پادشاه برور پیرزن به بیاید تو ایخواه سبک گمن به و التسلیمات علیه  
سکن آتیع الهدی و التزم متابعه المصطفی علیه السلام و التسلیمات اهله و اصحابه

### کتاب خود و دویم

بمقدمه فرمودی که جمیع علوم ظاهر و باطنی و معارف باطنی از عینی امجد الدین خواجه محمد معصوم سلام الله علیه  
صدور یافته در میان فرق میان ولایات سه گانه که ولایت اولیا و ولایت انبیا علیهم السلام صلوات  
و التسلیمات و ولایت ملا علی بن ابی طالب علیه السلام صلوات الله علیه و ولایت اولیا که نوبت  
افضل است از ولایت و بعضی از خصائص عرف که بنوبت تعلق دارند و صحایف لایعنی به پدران  
استبداد الله تعالی که ولایت عبارت از قرب الهی است جل جلاله که به شیاطین است صورت  
نهند و در بعضی عیون تجب حصول پذیرد و اگر ولایت اولیا است البته بر غنای است و ولایت  
انبیا علیهم السلام صلوات الله علیه و التسلیمات چند از غنای است آمده است اما به خیلوله تجب اسما و صفات  
مستحق نیست و ولایت ملا علی بن ابی طالب علیه السلام صلوات الله علیه و التسلیمات چند از تجب اسما  
و صفات بلند زفته است لیکن از تجب شیون و اعتبارات ذاتیه چاره ندارد و بیعت و وراثت است

در صورت  
که در صورت  
بیعت باین  
دولت مشرف  
گردد  
و در صورت  
که در صورت  
بیعت باین  
دولت مشرف  
گردد  
و در صورت  
که در صورت  
بیعت باین  
دولت مشرف  
گردد



مجموعه کتب مشهوره

که بشاید بطلیت باوریه نیافته است و مجیب صفات اعتبارات را در راه گذشت سپس چنانچه نبوت از ولایت  
 افضل باشد و قرب نبوت زانی و سالی باشد و سالی که علی حقیقه یکه با انعکس که جزیم بالقلمدب  
 پس وصول در مرتبه نبوت باشد وصول در مقام ولایت زیرا که حصول بیلاخطه طلیت صورت پذیرد  
 بخلاف وصول و ایضا در کمال حصول رفق اثنبینیت است و در کمال حصول بقا اثنبینیت پس  
 رفع دوگانگی سنا سب مقام ولایت باشد و بقا دوگانگی ملایم مرتبه نبوت و چون رفق دوگانگی سنا سب  
 مقام ولایت است پس ناچار ترتیب وقت لازم مقام ولایت باشد و در مرتبه نبوت چون بقا اثنبینیت  
 است پس صغیر از این امر مرتبه نبوت و ایضا حصول تجلیات خواهد در صورت صورت و اشکال بود و خواهد  
 پروه انوان و انوار ترمه در مقامات ولایت است و در سطحه تقدمات و سیادی آن تجلیات مرتبه نبوت  
 که در آن موطن حصول باصل است و در مقامات تجلیات و ظهورات که ظلال آن اصل اند و همچنین  
 در وقت کتب تقدمات و سیادی آن مرتبه نیز احتیاج بان تجلیات نیست مگر آنکه از راه ولایت عروج واقع شود  
 این بان حصول آن تجلیات بواسطه ولایت است نه بواسطه طلی سانسف راه وصول نبوت با تجلیات  
 تجلیات و ظهورات از ظلال خبر می بیند و آنکه از کفر نماند از گذشته است از تجلیات و در مرتبه سب  
 ما را که آلبصره را بگوید طلبید است فرزند ولایت عیش و ططنه رنجت و لغربا اس شوق کمین و صمیمه بان  
 در و امیر و وجد و تواجد و قصد قاصی همه در مقامات ظلال است و در او ان ظهورات و تجلیات ظالی ایجاد  
 از وصول باصل حصول این امور متصور نیست تحت در آن موطن بعضی اراده طاعت است چنانچه  
 علما فرموده اند نه شایسته را در آن که نشانی شوق و ذوق است چنانچه بعضی صوفیه گمان برده اند که  
 فرزند نبوت چون در مقام ولایت رفیع اثنبینیت مطلوب است ناچار اولیا بایز اول اراده صمیمی میانیند  
 شیخ نظام گوید این آن که از بند و در مرتبه نبوت چونکه رفق اثنبینیت در کما نیست زوال نفس  
 اراده مطلوب داشت چه مطلوب باشد که اراده صفی است فی سجد ذنوب کامل اگر نقشه باور اوست  
 است بواسطه جنبش متعلق باوست پس با باید که شوق او امر خدیث نامرغی نباشد بلکه جمیع عراوات  
 زمین باقی باقی بر این فرموده که این نیز باینست است این هم می خوانیم

این مقام ولایت است  
 این مقام نبوت است  
 این مقام کمال است  
 این مقام بیلاخطه است  
 این مقام سنا سب است  
 این مقام اثنبینیت است  
 این مقام بقا اثنبینیت است  
 این مقام رفق است  
 این مقام دوگانگی است  
 این مقام سنا سب است  
 این مقام مقامات است  
 این مقام ظهورات است  
 این مقام ظلال است  
 این مقام شوق است  
 این مقام ذوق است  
 این مقام طاعت است  
 این مقام صوفیه است  
 این مقام اولیا است  
 این مقام شیخ نظام است  
 این مقام رفق است  
 این مقام رفق است  
 این مقام رفق است

آن امری حق باشد بجا آن حکم و همچنین در مقام ولایت در نفسی جمیع صفات بشریت میگویند و در مرتبه نبوت مطلوب نفسی متعلقات سو و این صفات است و نفسی اصل این صفات که فی حدیث کافیه کاملانند  
صفت علم فنی که اینها از صفات کامل است اگر نفعی برسد راه یافته است از راه متعلق سو و است  
پس نفسی متعلق سو و این ضروری آمد که نفسی اصل آن صفتی باشد لهذا الفی پس شخصه که مقام نبوت از راه  
ولایت آمده است اورا در اینجا بر راه از نفسی اصل صفات چاره نبود و آنکه بی توسط ولایت بان صفت  
رسیده است اورا نفسی اصل صفات کار نسبت نفسی متعلقات سو و این صفات باید که باید دانست  
که مراد از این ولایت که مذکور شد ولایت نقلی است که بولایت صغری معتبر است و ولایت اولیا است  
اما ولایت انبیا که از نقل گذشته است دیگر است اینجا مطلوب نفسی متعلقات سو و صفات بشریت است  
و نفسی اصل این صفات و چون نفسی متعلقات سو و صفات حاصل گشت ولایت انبیا علیه السلام که  
علا شکیفات کمالی که حصول نبوت بعد از آن خودی که واقع شود متعلق کمال است نبوت خواهد بود و آخرین بیان  
این گشت که نبوت را اولی ولایت چاره نبود و در ولایت از نیادی و مقتضات است و اما ولایت  
نقلی در وصول کمال نبوت هیچ در کار نیست بعضی را اتفاق افتد و بعضی دیگر را بعد از آن محسوس  
واقع میشود و آنچه در شک نیست که نفسی اصل صفات متعلقات سو و این صفات  
پس حصول کمال نبوت انبیا و اقرب باشد نسبت حصول کمال ولایت و همین نسبت بر صورت  
در هر امری که وصول باصل دارد نسبت باصل از اصل جدا افتاده اند نمی بینی که کیمیا و اصل است  
عمل میسر است و باقرب طریق حاصل و آنکار اصل آن جدا افتاده است و محنت است و عمره  
و تحصیل آری فانی می سازد و در وقت آن نقد وقت است و آنچه بدست آورده است بجهت  
الذاتی که واقعی شایسته بان اصل دارد و باست که آن شایسته عارضه ازوسه نازل گردد و اصل  
خود نمود و نماید و بقابی و فعلی کیش بخلاف اصل آن که با وجود سهولت عمل و نیز یکی راه از خوف نقلی  
و در نقلی آئین است جمعی از سالکان این راه که بر این امتیاز شایسته و مجرب است شدید به نظر از غلال

این صفات بشریت است که در مقام نبوت مطلوب نفسی متعلقات سو و این صفات است و نفسی اصل این صفات که فی حدیث کافیه کاملانند  
صفت علم فنی که اینها از صفات کامل است اگر نفعی برسد راه یافته است از راه متعلق سو و است  
پس نفسی متعلق سو و این ضروری آمد که نفسی اصل آن صفتی باشد لهذا الفی پس شخصه که مقام نبوت از راه  
ولایت آمده است اورا در اینجا بر راه از نفسی اصل صفات چاره نبود و آنکه بی توسط ولایت بان صفت  
رسیده است اورا نفسی اصل صفات کار نسبت نفسی متعلقات سو و این صفات باید که باید دانست  
که مراد از این ولایت که مذکور شد ولایت نقلی است که بولایت صغری معتبر است و ولایت اولیا است  
اما ولایت انبیا که از نقل گذشته است دیگر است اینجا مطلوب نفسی متعلقات سو و صفات بشریت است  
و نفسی اصل این صفات و چون نفسی متعلقات سو و صفات حاصل گشت ولایت انبیا علیه السلام که  
علا شکیفات کمالی که حصول نبوت بعد از آن خودی که واقع شود متعلق کمال است نبوت خواهد بود و آخرین بیان  
این گشت که نبوت را اولی ولایت چاره نبود و در ولایت از نیادی و مقتضات است و اما ولایت  
نقلی در وصول کمال نبوت هیچ در کار نیست بعضی را اتفاق افتد و بعضی دیگر را بعد از آن محسوس  
واقع میشود و آنچه در شک نیست که نفسی اصل صفات متعلقات سو و این صفات  
پس حصول کمال نبوت انبیا و اقرب باشد نسبت حصول کمال ولایت و همین نسبت بر صورت  
در هر امری که وصول باصل دارد نسبت باصل از اصل جدا افتاده اند نمی بینی که کیمیا و اصل است  
عمل میسر است و باقرب طریق حاصل و آنکار اصل آن جدا افتاده است و محنت است و عمره  
و تحصیل آری فانی می سازد و در وقت آن نقد وقت است و آنچه بدست آورده است بجهت  
الذاتی که واقعی شایسته بان اصل دارد و باست که آن شایسته عارضه ازوسه نازل گردد و اصل  
خود نمود و نماید و بقابی و فعلی کیش بخلاف اصل آن که با وجود سهولت عمل و نیز یکی راه از خوف نقلی  
و در نقلی آئین است جمعی از سالکان این راه که بر این امتیاز شایسته و مجرب است شدید به نظر از غلال





او کار با انجام رسانید و کمالات نبوت پر تو سے انداخت آنجا همه در و آخرت است و استغازه از دوزخ است  
و تنگای بهشت اشجار و انهار و غیر و طمان بهشت را با شایسته و نومی هیچ نسبت نیت بلکه اینجا  
و دو طرف تقیض اندوزنگ تعاضت غضب و رضا اشجار و انهار و آنچه در بهشت است تسلیج و شرات  
اعمال صالحه اند غیر چه علی علیه السلام و انما لا یؤمنون الا بالبرهان و خیر و حجت نداری و آنجا و خیران بشانید پس  
که چه طور بشانیم فرمود علی علیه السلام ان الله لا یصلحکم الا بالبرهان و خیر و حجت نداری و آنجا و خیران بشانید پس  
بگویند تا در بهشت بهمان یکدخت نشاند پس دخت بهشت نتیجه تسبیح گشت کمالات تمنن بهی چنانچه  
درین کلمه در کسوت حروف و اصوات مندرج ساخته اند در بهشت آن کمالات را در کسوت دخت تعبیه  
میفرمایند **تَعْلَمُونَ** القیاس آنچه در بهشت است نتیجه عمل صالح است و هر چه از کمالات و خوبی **تَعْلَمُونَ**  
و ضمن کسوت صلاح قوی و عمل اندراج یافته است و در بهشت آن کمالات در پرده لذات و نعمات ظهور  
میفرمایند پس ناچار آن **تَلَذُّوْهُ** و نعم مضمی و مقبول باشد و وسیله باشد از برای تسلی و وصول را آنچه  
بیشاره اگر ازین تر آگاه بگشت فکر خیرترین بهشت نمی نمود و گرفتاری از آن غیر گرفتاری حق بجا که  
نمیدانست **تَجَلَّوْا** تَلَذُّوْهُ و نعم و نومی که نشأ آن **تَجَلَّوْا** و شرات است و نتیجه آن حرمان و آخرت  
**تَعَاذُوا** الله سبحانه **تَلَذُّوْهُ** این تَلَذُّوْهُ اگر شرایع شرعی است محاسبه و پیش است اگر حجت و تسکینی لغو  
و اس صد و اس و اگر شرایع شرعی نیست مورد و وعید است **تَلَذُّوْهُ** انفسنا و انفسنا و انفسنا  
و **تَلَذُّوْهُ** انفسنا و انفسنا و انفسنا **تَلَذُّوْهُ** انفسنا و انفسنا و انفسنا  
و آن تَلَذُّوْهُ شایان نفع پس در و آخرت یا نصیب عوام مومنانست یا نصیب اخیرت خویش خاص  
ازین در و **تَلَذُّوْهُ** می نمایند و کرامت و خلاف آن می انگارند که آن ایشانند من چنینیم یارب

**مکتوب صدوسیوم**

باجم حاجی یوسف مؤلف در بیان معانی کلمات اذان صد و ریافته به بعد الحکم والصلوة

سه تا سه تا  
در کسوت حروف  
اصوات مندرج  
ساخته اند در  
بهشت آن  
کمالات را  
در کسوت  
دخت  
تعبیه  
میفرمایند

خوب بواسطه بعضی نیات حقانیه امور محذوفه پیدا کرده اند که نهایت تصحیح در آن حکم نخصت است بخلاف  
 اکابر این سلسله علمیه که مرسومه مخالفت شدت تجویزیه کرده اند و ابتداء و احداث کرده اند است پس  
 مخالفت نفس درین طریق آنها باشد پس اقرب طرق باشد پس طالب اختیار این طریق اولی  
 اسب باشد چه راه بغایت اقرب است و مطلب در کمال نفع و جماعه از متاخرین خلفائے ایشان که  
 او ضایع این بزرگواران گرفته بعضی امور درین طریق احداث نموده اند و جماعه و قص و بهر اختیار کرده  
 نشان آن عدم وصول است بصحیقت نیات اکابر این خانواده بزرگ خیال کرده اند که ما بن محمد ثانی  
 و متبذرات کبیر و تمیز این طریق مینمایند ندانسته اند که در تحریف و اضعاف آن می کوشند و الله  
 یخیر الخیر و هو یهدی السبیل

**کتاب و کتابخانه و کتابخانه**

بخوان آگاه برادر حق تعالی حضرت ایشان میان غلام محمد صدور یافته در بیان تجدید و سلوک معارف  
 که سبب این دو مقام اند **بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ** الحمد لله الذی هدانا لهذا هذا أنا الهدى  
 لکن انما نهدیته لکی لان هذا قال الله لقد جاهدت رسول ربنا بالحی و صفاهم بافضالیهم  
 و اکیلهم محمد بن الذریعه جاکه بالصیقل صلمات الله سبحانه و تبر کانه و صحبائه علیه السلام  
 و علیهم و علیهم و تابعهم اجمعین الی یوم الدین امین چون دیده شد که طالبان بواسطه  
 نیات استیست پستی فطرت و عدم دریافت صحبت شیخ کمال کل نیک طویل او طلب فیجرا  
 راه قصیر و تفصیح فرود آورده اند و بهر چه ایشان را راه میسر شده از حقیر و فقیر کتفا نموده و بهمان  
 مقصد پیدا شده و خود را بصول آن کمال و منتحی انگاشته است و الیکه منتهیان را و و اصلاک گاه  
 در انجام کار و نهایت روزگار خود بیان فرموده اند این جماعت پست فطرت باستیلا قوت تنگ  
 خود آن احوال کماله را بر احوال ناقصه خود تطبیق داده اند بهمان قصه است هم بخواب رگوشه شسته شده

این کتاب در کتابخانه  
 جامع علمیه  
 تبریز  
 موجود است  
 و در کتابخانه  
 جامع علمیه  
 مشهد  
 نیز موجود است  
 و در کتابخانه  
 جامع علمیه  
 قم  
 نیز موجود است  
 و در کتابخانه  
 جامع علمیه  
 اصفهان  
 نیز موجود است  
 و در کتابخانه  
 جامع علمیه  
 شیراز  
 نیز موجود است  
 و در کتابخانه  
 جامع علمیه  
 اهواز  
 نیز موجود است  
 و در کتابخانه  
 جامع علمیه  
 بندرعباس  
 نیز موجود است  
 و در کتابخانه  
 جامع علمیه  
 کابل  
 نیز موجود است  
 و در کتابخانه  
 جامع علمیه  
 تهران  
 نیز موجود است  
 و در کتابخانه  
 جامع علمیه  
 مشهد  
 نیز موجود است  
 و در کتابخانه  
 جامع علمیه  
 تبریز  
 نیز موجود است  
 و در کتابخانه  
 جامع علمیه  
 اصفهان  
 نیز موجود است  
 و در کتابخانه  
 جامع علمیه  
 شیراز  
 نیز موجود است  
 و در کتابخانه  
 جامع علمیه  
 اهواز  
 نیز موجود است  
 و در کتابخانه  
 جامع علمیه  
 بندرعباس  
 نیز موجود است  
 و در کتابخانه  
 جامع علمیه  
 کابل  
 نیز موجود است  
 و در کتابخانه  
 جامع علمیه  
 تهران  
 نیز موجود است

اینکجا در شرح کلمه کمال و استقامت

در تحقیق بقدره بکلی بصورت محضه از دریا می آید همان بر شعله بلکه بصورت کشف و تعاقب کرده اند چون  
 همچون تصور کرده اند چون آرام گرفته اند مانند را به مانند خیل منوره از بی مانند مانند که در میان  
 احوال جامع که تخلیه را بیان می کند چون آورده اند و بی مانند اگر دیده از احوال این طالبان است  
 نامرزا کرده و تشنگان آرام طلب گرفته به مراتب بهتر است از محقق تا بطلان و از تصدیق تا محقق  
 فرق بسیار است و این را طالبان بطلب ترسیده که محقق را قدیم میدانند و چون را چون  
 می انگارند اگر با شرف غیر صحیح ایشان را معذورند و در اندر با این خطا و غلط مواخذه نمایند زیرا که در کمال  
 این نسبتاً اقل است اما کمال طلبی طالب کعبه شد و از شوق متوقف و وصول آن گشت اتفاق  
 در شناور راه خانه شدنی بجای کعبه او را پیش آمد اگر چه آن مشابهت در صورت است آن شمشیر  
 کرد که کعبه است صفتها تمام گشت و شخصی دیگر خوش کعبه از و بعد آن کعبه معلوم ساخته  
 تصدیق بکعبه کرد این شخص هر چند گامی از طلب بر او کعبه نرفته است اما کعبه را کعبه ندانست  
 است و در تصدیق خود محقق است حال او از حال طالب محقق مذکور بهتر است از حال طالب  
 محقق که هر چند بطلب سیده است اما نه بطلب بطلب ندانسته است از حال محقق که قدمی در راه  
 بطلب نرفته است بهتر است چنانچه او بود و حقیقت تصدیق بطلب قطع مسافت راه بطلب و  
 فاصله کعبه کرده است پس عزت او را محقق باشد و طائفه هم از ایشان باین کمال خیالی و وصال کمالی  
 خود را بدست می و اقامت اخلق کشیده اند و بعلت تقصیر خویش استعداد بسیار از استعداد آن  
 را ضایل ساخته اند و شوی بزودت صحبت و حرارت طلب طالبان را زایل گردانیده اند و صفت  
 قاصد کمال و اقصا کمال این کمال و این نوع وصال در مجذوبان سلوک نام کرده از سالکان  
 به جذب نرسیده و بیشتر است زیرا که بستری و متهمی در صورت جذب نشیا کنند و بطاهر و عشق و محبت  
 استسوی اگر صفت با یکدیگر مناسبت ندارند و احوال یکدیگر از هم درگیر است ع  
 چه نسبت خاک را با عالم پاک به در آمدند هر چه هست معلول است و بر نفس محمول و در انحصار این

در تحقیق بقدره بکلی بصورت محضه از دریا می آید همان بر شعله بلکه بصورت کشف و تعاقب کرده اند چون  
 همچون تصور کرده اند چون آرام گرفته اند مانند را به مانند خیل منوره از بی مانند مانند که در میان  
 احوال جامع که تخلیه را بیان می کند چون آورده اند و بی مانند اگر دیده از احوال این طالبان است  
 نامرزا کرده و تشنگان آرام طلب گرفته به مراتب بهتر است از محقق تا بطلان و از تصدیق تا محقق  
 فرق بسیار است و این را طالبان بطلب ترسیده که محقق را قدیم میدانند و چون را چون  
 می انگارند اگر با شرف غیر صحیح ایشان را معذورند و در اندر با این خطا و غلط مواخذه نمایند زیرا که در کمال  
 این نسبتاً اقل است اما کمال طلبی طالب کعبه شد و از شوق متوقف و وصول آن گشت اتفاق  
 در شناور راه خانه شدنی بجای کعبه او را پیش آمد اگر چه آن مشابهت در صورت است آن شمشیر  
 کرد که کعبه است صفتها تمام گشت و شخصی دیگر خوش کعبه از و بعد آن کعبه معلوم ساخته  
 تصدیق بکعبه کرد این شخص هر چند گامی از طلب بر او کعبه نرفته است اما کعبه را کعبه ندانست  
 است و در تصدیق خود محقق است حال او از حال طالب محقق مذکور بهتر است از حال طالب  
 محقق که هر چند بطلب سیده است اما نه بطلب بطلب ندانسته است از حال محقق که قدمی در راه  
 بطلب نرفته است بهتر است چنانچه او بود و حقیقت تصدیق بطلب قطع مسافت راه بطلب و  
 فاصله کعبه کرده است پس عزت او را محقق باشد و طائفه هم از ایشان باین کمال خیالی و وصال کمالی  
 خود را بدست می و اقامت اخلق کشیده اند و بعلت تقصیر خویش استعداد بسیار از استعداد آن  
 را ضایل ساخته اند و شوی بزودت صحبت و حرارت طلب طالبان را زایل گردانیده اند و صفت  
 قاصد کمال و اقصا کمال این کمال و این نوع وصال در مجذوبان سلوک نام کرده از سالکان  
 به جذب نرسیده و بیشتر است زیرا که بستری و متهمی در صورت جذب نشیا کنند و بطاهر و عشق و محبت  
 استسوی اگر صفت با یکدیگر مناسبت ندارند و احوال یکدیگر از هم درگیر است ع  
 چه نسبت خاک را با عالم پاک به در آمدند هر چه هست معلول است و بر نفس محمول و در انحصار این

در خیال لغات است به معنی است

بحقی است براسی حق است تفصیل این سخن عنقریب مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی این مقام است  
 صوری و این مناسبت ظاهری باعث آن تحیل می شود و چون در طریقه علیّه نقش بندیه جذب بر  
 سلوک مقدم است مجذوبان این طریق را که بدولت سلوک مشرف نشده اند این قسم تحیل و این  
 نوع توهم بسیار است و شمس را هم از ایشان که احوال منقلبیه در مقام جذب حاصل میشود و اگر حال  
 سیر و قطع منازل سلوک و طریقه مساکب سیرالی امدد می انگازند و بان تقلبات خود را مجذوب  
 مساکب میدانند بخاطر فایز و زیارت که نقره چینی زشته شود و در بیان حقیقت جذب و سلوک و فرق بین  
 این هر دو مقام با ذکر بعضی از خواص تمیز هر یک از دیگر و فرق در میان جذب بتدریج جذب  
 مفتی و حقیقت مقام تحیل و ایشاد و علوم دیگر که مناسب آن مقام باشد تحقیق الحق و تبیین  
 ابطال و کفر که قلبی مومن - قشع حمت فیله یحسین که فیضه سبحانه و هو سبحانه که  
 استیل و یغیر الحق فی و یغیر الحق فی این مکتوب مشتمل است بر دو مقصد و یک خاتمه مقصد اول  
 در بیان معارفی که بمقام جذب متعلق اند و مقصد ثانی در آنچه متعلق بسلوک اورد و خاتمه بیان  
 بعضی علوم و معارف متفرقه است که طالبان را در استن آنها کثیر المنفعت است مقصد اول  
 بدانکه مجذوبان سلوک تمام ناکر و هر چند جذب تحوی داشته باشد و از بر راه که مستجاب شوند  
 و اخل جگر که از باب قلوب اند به سلوک و تزکیه نفس از مقام قلب نمیتوان گذشت و بمقلب قلب  
 پیوسته انجذاب ایشان انجذاب قلبی است محبت شان عرضی است نه ذاتی عرضی است اصلی  
 چه نفس با روح درین مقام مرتجع است و ظلمت با نور درین معامله مختلط بالکلیه و یقین مقام قلب  
 بر آمدن و بمقلب قلب پیوستن و انجذاب روحی بمطلوب پیدا کردن بے تخلص روح از نفس  
 از بزرگی توجیه بمطلوب و جدا شدن نفس از روح و فرود آمدن او در مقام بندگی متصور نیست تا دم  
 که این هر دو فی الحقیقت مجتمع اند حقیقت جامع قلبیه محکم و برپاست انجذاب خالص روحی متصور  
 نیست و تخلص روح از نفس بعد از قطع منازل سلوک و طریقه مساکب سیرالی امدد و تحقق سیر فی امدد

مقصد اول  
 در بیان معارفی که بمقام جذب متعلق اند و مقصد ثانی در آنچه متعلق بسلوک اورد و خاتمه بیان  
 بعضی علوم و معارف متفرقه است که طالبان را در استن آنها کثیر المنفعت است مقصد اول  
 بدانکه مجذوبان سلوک تمام ناکر و هر چند جذب تحوی داشته باشد و از بر راه که مستجاب شوند  
 و اخل جگر که از باب قلوب اند به سلوک و تزکیه نفس از مقام قلب نمیتوان گذشت و بمقلب قلب  
 پیوسته انجذاب ایشان انجذاب قلبی است محبت شان عرضی است نه ذاتی عرضی است اصلی  
 چه نفس با روح درین مقام مرتجع است و ظلمت با نور درین معامله مختلط بالکلیه و یقین مقام قلب  
 بر آمدن و بمقلب قلب پیوستن و انجذاب روحی بمطلوب پیدا کردن بے تخلص روح از نفس  
 از بزرگی توجیه بمطلوب و جدا شدن نفس از روح و فرود آمدن او در مقام بندگی متصور نیست تا دم  
 که این هر دو فی الحقیقت مجتمع اند حقیقت جامع قلبیه محکم و برپاست انجذاب خالص روحی متصور  
 نیست و تخلص روح از نفس بعد از قطع منازل سلوک و طریقه مساکب سیرالی امدد و تحقق سیر فی امدد



بدان معنی فرق و جمع حاشی که تروید در شصت و ششم از سال شریف فعل نموده کلام از آن جمله علامه بنامند

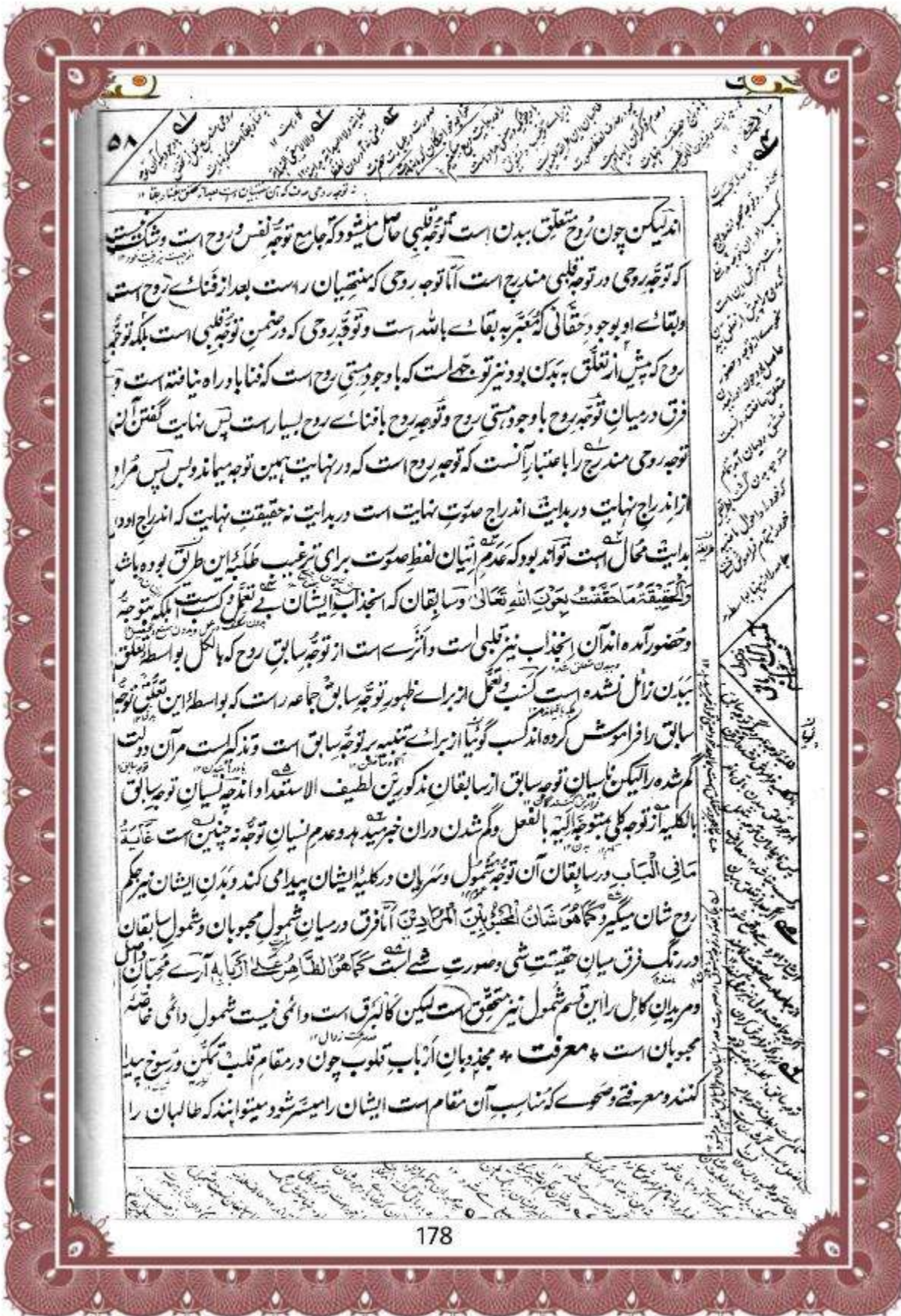
بلکه بعد از حصول مقام الفرق بعد از جمیع که بسیر عین الله با تعلق دار و صورت بندوست هر گدای  
مر و میدان کے شود و پیشہ آخر سلیمان کے شود و قطر الفرق بین جذب المذہب و جذب  
المذہب نے شہود این مجزوبان از باب قلوب و پرودہ کثرت است این معنی را معلوم کنند یا نہ  
شان و درین کثرت نیست الا عالم ارواح که بطاقت و احاطہ و سر بیان بموجہ خود بصورت شبیه است  
ان الله خلقناهم من طين فقال لهم و باين مناسبت شہود روح را شہود حق میداند تعالی و تقدس  
وا حاطه و سر بیان و قرب و معیت ہم برین قیاس است زیرا کہ نظر سالک مجرب نمیکند مگر بہ تمام فوق  
تہ تمام فوق فوق و فوق مقام ایشان مقام روح است پس نظرشان از تمام روح بالا نرو و شہود  
جز روح امر دیگر نباشد نظر بقوی روح موقوف است برسدن بمقام روح و محبت و انجذاب ہم  
در رنگ شہود است شہود حق سبحانه بلکہ محبت و انجذاب بجناب قدس او وابستہ بمحصل نشا  
تہایت غیر الله تعالی است پس بیچسب تا نگردد او دانہ نیست راه و بار کا کسب را بہ  
اطلاق شہود درین مقام از تنگی میدان عبارت است والا کارخانه این نیز گوران با و را و را و  
شہود معارف است همچنانکہ مقصد ایشان بچون و بیچگونه است اتصال ایشان با وسعہ نیز بچون  
و بیچگونه است چون را بہ بچون راه نیست لا یجمل عطاء المسک الا مطایا کما استصالی  
شہ کیف بقیاس ہر است رب الناس را با جان ناش ہر احاطہ و سر بیان و قرب و معیت  
حق سبحانه و تعالی از مشفقین از باب سلوک کہ نہایت کار رسیدہ اند علمی است موافق علماء اہل حق شکر  
ان الله تعالی سمعہم حکم کردن بقرب ذاتی و انشال آن نزد ایشان از جمالی و دور است نزدیک  
حکم بقرب کنند نیز گویہ فراید ہر کہ گوید نزدیک و دور است و ہر کہ دور است نزدیک است  
تصوف اینست علیہ کہ شعلیق بتوحید وجود است نشانی آن انجذاب و محبت قلبی است از باب  
قلب کہ جذبہ پیدا کردہ اند و براہ سلوک قطع منازل مینمایند این علم با ایشان مناسبت ندارد و همچنین  
مجدوبانے کہ سلوک از قلب بقلیت متوجہ بتقلب قلب اند ازین علوم بترس می نمایند و متخلف

سہ ہادیان الحدیث  
فصل فی معرفت  
المتن  
سہ ہادیان الحدیث  
فصل فی معرفت  
المتن  
سہ ہادیان الحدیث  
فصل فی معرفت  
المتن

بنو عبدالمطلب کیسرا یا ہر خواند

منا صی براری ۶





۵۸  
 روحی است که در بدن است  
 و در وقت مرگ از بدن جدا می شود  
 و به عالمی دیگر می رود  
 و در آنجا حساب می آید  
 و یا به عالمی دیگر می رود  
 و در آنجا حساب می آید  
 و یا به عالمی دیگر می رود  
 و در آنجا حساب می آید

اندریکم چون روح متعلق بدن است مگر قلبی حاصل میشود که جامع توجیه نفس روح است و شکست  
 که توجیه روحی در توجیه قلبی مندرج است اما توجیه روحی که منتصیان راست بعد از فتنائے روح است  
 و بقائے او بوجوه و حقایق که غیر به بقائے باطن است و توجیه روحی که در ضمن توجیه قلبی است بلکه توجیه  
 روح که پیش از تعلق به بدن بود نیز توجیه است که با وجودستی روح است که فنا با و راه نیافته است و  
 فرق در میان توجیه روح با وجودستی روح و توجیه روح با فتنائے روح بسیار است پس نهایت گفتن آن  
 توجیه روحی مندرج را باعتبار آنست که توجیه روح است که در نهایت همین توجیه میماند و پس پس مراد  
 از اندراج نهایت در بدایت اندراج صحت نهایت است و در بدایت نه حقیقت نهایت که اندراج او در  
 بدایت محال است تواند بود که عدم ایشان لفظ صحت برای ترغیب طمأنینه این طریقی بوده باشد  
 و الحقیقت ما حقیقت یعنی الله تعالی و سابقان که اسباب ایشان بی عقل و حس است بلکه توجیه  
 و حضور آمده اند آن اسباب نیز قلبی است و آنراست است از توجیه سابق روح که با کل بوسیله تعلق  
 بیان زایل نشده است نسبت عمل از برای ظهور توجیه سابق جماعه راست که بوسیله این تعلق توجیه  
 سابق را فراموش کرده اند کسب گویند از برای تنبیه بر توجیه سابق است و مذکور است مرآن دولت  
 کرده را لیکن نسیان توجیه سابق از سابقان مذکورین لطیف الاستعداد اند چه نسیان توجیه سابق  
 بالکلیه از توجیه کلی متوجه الیه بالفعل و کم شدن در آن خیر میسر بود و عدم نسیان توجیه نه چنین است غایب  
 سالی الاسباب در سابقان آن توجیه شمول و سران در کلیه ایشان پیدا می کند و بدن ایشان نیز حکم  
 روح شان میگیرد و حکامه شان لفظی بین الکتب و حق آنها فرق در میان شمول محبوبان و شمول سابقان  
 در رنگ فرق میان حقیقت شمی و صورت شمی است که کما هو الظاهر علی انکبا به آرسه محبان  
 و مردان کامل را این قسم شمول نیز متحقق است لیکن کالتیق است و ائمی نیست شمول دائمی خاصه  
 محبوبان است به معرفت به مجذوبان از باب تملوب چون در مقام قلب تکلیف و رسیدن پیدا  
 کنند و معرفتی و صحیح که مناسب آن مقام است ایشان را میسر شود و می توانند که طالبان را

روحی است که در بدن است  
 و در وقت مرگ از بدن جدا می شود  
 و به عالمی دیگر می رود  
 و در آنجا حساب می آید  
 و یا به عالمی دیگر می رود  
 و در آنجا حساب می آید  
 و یا به عالمی دیگر می رود  
 و در آنجا حساب می آید

فائده رسانند و در صحبت ایشان انجذاب و محبت قلبی جامع طلاکب حاصل شود هر چند از ایشان کمال  
 نرسد چنانچه ایشان خود بجهت کمال نرسیده اند و گیر بر او واسطه حصول کمال نمیتوانند شد مشهور است  
 که از ناقص کمال نیاید اما فایده ایشان هر قدر که باشد بیش از فایده آریاب سلوک است هر چند بنیابت  
 سلوک بریند و جذب منتصیان پیدا کنند اما بقام تلکشان را بطریق سیرین الله را بگذرود و نیاید و با  
 چه منتهی غیر مرجع عالم بر یکجمله افاده ندارد چه او را بعالم نسبتی و کویچه نمانده اما فایده تواند نمود و شرح مستند  
 را که برینجست گویند باعتبار آنست که او در مقام برزخیت است که مقام قلب است فرود آمده است و از هر دو  
 جهت روح و نفس حقیقی و افرگرفته است از جهت روح از فویش استفاده میکند و از جهت نفس با او  
 خود افاده می نماید زیرا که او را توجیه حق سبحانه و تعالی با توجیه خلق جمع شده است که روح کلام حجاب دیگر نیست  
 پس افاده و استفاده معاً او را حاصل است بعضی از شایعین ازین برزخیت برزخیت زمین اخلق و اسحق میخوانند  
 و شیخ برینج را جامع بین تشبیه و التزم میگویند پوشیده نماند که این هم برزخیت که بنا بر آن بر سر است  
 لایق مقام شیخی که بنیابت آن بر صحت نیست زیرا که نفسشان درین مقام در غلبت افوار روح  
 سنج است و همان اندراج منشاء شکر شده است و در مقام برزخیت قلب نفس روح از یکدیگر  
 جدا است پس ناما شکر را در آن گنجایش نباشد بلکه آنها همه صحت است که مناسب مقام دعوت است <sup>هذه</sup>  
 و شیخ کمال را چون در مقام قلب فرود آید بواسطه برزخیت مناسبت بعالم میدی کند و واسطه  
 حصول کمالات مستعدان کمالات می شود و مجذوب شکر نیز چون در مقام قلب است بعالم مناسبت  
 دارد و توجیه را از ایشان دریغ نمیدارد و از انجذاب و محبت اگر چه تسلی باشد نیز نصیب بدست آورده  
 است لاجرم راه افاده هر دو کساده است بلکه گوئیم که کسیت افاده مجذوب شکر منکرن بیش از کسیت افاده  
 منتهی مرجع است و کسیت افاده منتهی زیاد از کسیت افاده مجذوب است زیرا که منتهی مرجع را هر چند  
 بعالم نسبت پیدا شده است اما در صورت است فی الحقیقت مبداء است منصف برنگ اصل است  
 و باقیست با و این مجذوب با مناسبت بعالم فی الحقیقت است و از جمله افراد عالم است باقی است

این کلام را در مقام  
 برزخیت و در مقام  
 قلب و در مقام  
 روح و در مقام  
 نفس و در مقام  
 افرگرفته و در مقام  
 اخلق و اسحق و در مقام  
 سنج و در مقام  
 گنجایش و در مقام  
 منشاء شکر و در مقام  
 کسیت افاده و در مقام  
 کسیت منتهی و در مقام  
 کسیت مبداء و در مقام  
 کسیت باقی

برقائے که عالم بان بقا باقی است پس ناچار طالبان بواسطه نسا نسبت حقیقی از مجذوب بیشتر فائده گیرند  
 منتهی مجموع کمتر لیکن افادہ مراتب کمالات ولایت مخصوص منتهی است پس لاجرم در کیفیت افادہ منتهی  
 راجح باشد و ایضا منتهی رافی بحقیقت است و نونچ نیست و مجذوب صاحب است و توجیه است بہت  
 کا طالب اپیش سے برود چند بجز کمال سادہ و ایضا نہایت توجہ کہ طالبان را از مجذوبان حاصل سے شود  
 همان توجہ سابق روح است کہ فراموش کردہ بودند و صحبت شان بیا و ایشان آمدہ بطریق اندراج و توجہ  
 قلبی حاصل گشتہ بخداوت توجہ یکدیگر صحبت منتهیان پیدا میشود و توجہ جاہوت است کہ بیشتر اصلا سوجو و ذہن  
 و متوقف بود بر زمانے روح بلکہ بر بقائے او بود و حقیقی پس لا بد توجہ اول بہ سہل الحصول باشد و توجہ  
 ثانی بتعذر الوجود ہر چه سہل است بیشتر است ہر چہ تعذر است کمتر از توجہ است کہ گفتہ اند کہ در تحصیل حجت  
 جد پیش شیخ مقتدا واسطہ نیست چنان نسبت اور اول حاصل شدہ بود کہ بواسطہ نسیان بتنبیہ و تفسیر  
 محتاج گشتہ بہذا این شیخ را شیخ تعلیم میگویند شیخ تربیت و در حجت سلوک اور اسے قطع منازل سلوک  
 شیخ مقتدا و کار است و تربیت آن ضروری شیخ مقتدا را نشاید کہ این قسم مجذوب ممکن را با فادہ عام  
 نصحت بہر دور مقام سہل و شیخی نشاندہ چہ بعضے از طالبان باشند کہ استعداد ایشان بلند افتادہ باشد  
 و قابلیت کمال تحصیل برود حاصل داشته باشند و صحبت این مجذوب اگر افاضت تکمیل کہ آن استعداد حاصل شود  
 و آن قابلیت بر طرف گردد مثلاً زمینے کہ قابلیت تمام از براسے زراعت گندم داشته باشد اگر تخم  
 گندم و ران زمین اندازند بار بار اندازہ استعداد نیکی آرد و اگر دران زمین تخم ردی گندم یا تخم نخود اندازند  
 چہ جائے بار کہ تنلوب القابلیت گردد و اگر بالفرض شیخ مقتدا اصلاحت و نصحت او میدہد یعنی افادہ  
 و روسے باید کہ افادہ اور امتیاد سازد و بعضے قیود مثل ظہور سنا نسبت طالب بطریق افادہ او  
 و عدم اضاعت استعداد این صحبت او عدم طغیان نفس او درین ریاست و اقتدا چہ سہو اسے  
 نقصانی از روسے زائل شدہ است بواسطہ عدم تزلزل نفس و چون معلوم کنند کہ طالب از روسے نہایت  
 افادہ اور مستعدہ و در استعداد و طالب ہنوز قابلیت ترقی است باید کہ ہوشے این معنی را خاطر سازد و اورا

توجہ سابق روح است کہ فراموش کردہ بودند و صحبت شان بیا و ایشان آمدہ بطریق اندراج و توجہ قلبی حاصل گشتہ بخداوت توجہ یکدیگر صحبت منتهیان پیدا میشود و توجہ جاہوت است کہ بیشتر اصلا سوجو و ذہن و متوقف بود بر زمانے روح بلکہ بر بقائے او بود و حقیقی پس لا بد توجہ اول بہ سہل الحصول باشد و توجہ ثانی بتعذر الوجود ہر چه سہل است بیشتر است ہر چہ تعذر است کمتر از توجہ است کہ گفتہ اند کہ در تحصیل حجت جد پیش شیخ مقتدا واسطہ نیست چنان نسبت اور اول حاصل شدہ بود کہ بواسطہ نسیان بتنبیہ و تفسیر محتاج گشتہ بہذا این شیخ را شیخ تعلیم میگویند شیخ تربیت و در حجت سلوک اور اسے قطع منازل سلوک شیخ مقتدا و کار است و تربیت آن ضروری شیخ مقتدا را نشاید کہ این قسم مجذوب ممکن را با فادہ عام نصحت بہر دور مقام سہل و شیخی نشاندہ چہ بعضے از طالبان باشند کہ استعداد ایشان بلند افتادہ باشد و قابلیت کمال تحصیل برود حاصل داشته باشند و صحبت این مجذوب اگر افاضت تکمیل کہ آن استعداد حاصل شود و آن قابلیت بر طرف گردد مثلاً زمینے کہ قابلیت تمام از براسے زراعت گندم داشته باشد اگر تخم گندم و ران زمین اندازند بار بار اندازہ استعداد نیکی آرد و اگر دران زمین تخم ردی گندم یا تخم نخود اندازند چہ جائے بار کہ تنلوب القابلیت گردد و اگر بالفرض شیخ مقتدا اصلاحت و نصحت او میدہد یعنی افادہ و روسے باید کہ افادہ اور امتیاد سازد و بعضے قیود مثل ظہور سنا نسبت طالب بطریق افادہ او و عدم اضاعت استعداد این صحبت او عدم طغیان نفس او درین ریاست و اقتدا چہ سہو اسے نقصانی از روسے زائل شدہ است بواسطہ عدم تزلزل نفس و چون معلوم کنند کہ طالب از روسے نہایت افادہ اور مستعدہ و در استعداد و طالب ہنوز قابلیت ترقی است باید کہ ہوشے این معنی را خاطر سازد و اورا

مسئلہ چہ درین مکتبہ توجہ سابق روح است کہ فراموش کردہ بودند و صحبت شان بیا و ایشان آمدہ بطریق اندراج و توجہ قلبی حاصل گشتہ بخداوت توجہ یکدیگر صحبت منتهیان پیدا میشود و توجہ جاہوت است کہ بیشتر اصلا سوجو و ذہن و متوقف بود بر زمانے روح بلکہ بر بقائے او بود و حقیقی پس لا بد توجہ اول بہ سہل الحصول باشد و توجہ ثانی بتعذر الوجود ہر چه سہل است بیشتر است ہر چہ تعذر است کمتر از توجہ است کہ گفتہ اند کہ در تحصیل حجت جد پیش شیخ مقتدا واسطہ نیست چنان نسبت اور اول حاصل شدہ بود کہ بواسطہ نسیان بتنبیہ و تفسیر محتاج گشتہ بہذا این شیخ را شیخ تعلیم میگویند شیخ تربیت و در حجت سلوک اور اسے قطع منازل سلوک شیخ مقتدا و کار است و تربیت آن ضروری شیخ مقتدا را نشاید کہ این قسم مجذوب ممکن را با فادہ عام نصحت بہر دور مقام سہل و شیخی نشاندہ چہ بعضے از طالبان باشند کہ استعداد ایشان بلند افتادہ باشد و قابلیت کمال تحصیل برود حاصل داشته باشند و صحبت این مجذوب اگر افاضت تکمیل کہ آن استعداد حاصل شود و آن قابلیت بر طرف گردد مثلاً زمینے کہ قابلیت تمام از براسے زراعت گندم داشته باشد اگر تخم گندم و ران زمین اندازند بار بار اندازہ استعداد نیکی آرد و اگر دران زمین تخم ردی گندم یا تخم نخود اندازند چہ جائے بار کہ تنلوب القابلیت گردد و اگر بالفرض شیخ مقتدا اصلاحت و نصحت او میدہد یعنی افادہ و روسے باید کہ افادہ اور امتیاد سازد و بعضے قیود مثل ظہور سنا نسبت طالب بطریق افادہ او و عدم اضاعت استعداد این صحبت او عدم طغیان نفس او درین ریاست و اقتدا چہ سہو اسے نقصانی از روسے زائل شدہ است بواسطہ عدم تزلزل نفس و چون معلوم کنند کہ طالب از روسے نہایت افادہ اور مستعدہ و در استعداد و طالب ہنوز قابلیت ترقی است باید کہ ہوشے این معنی را خاطر سازد و اورا



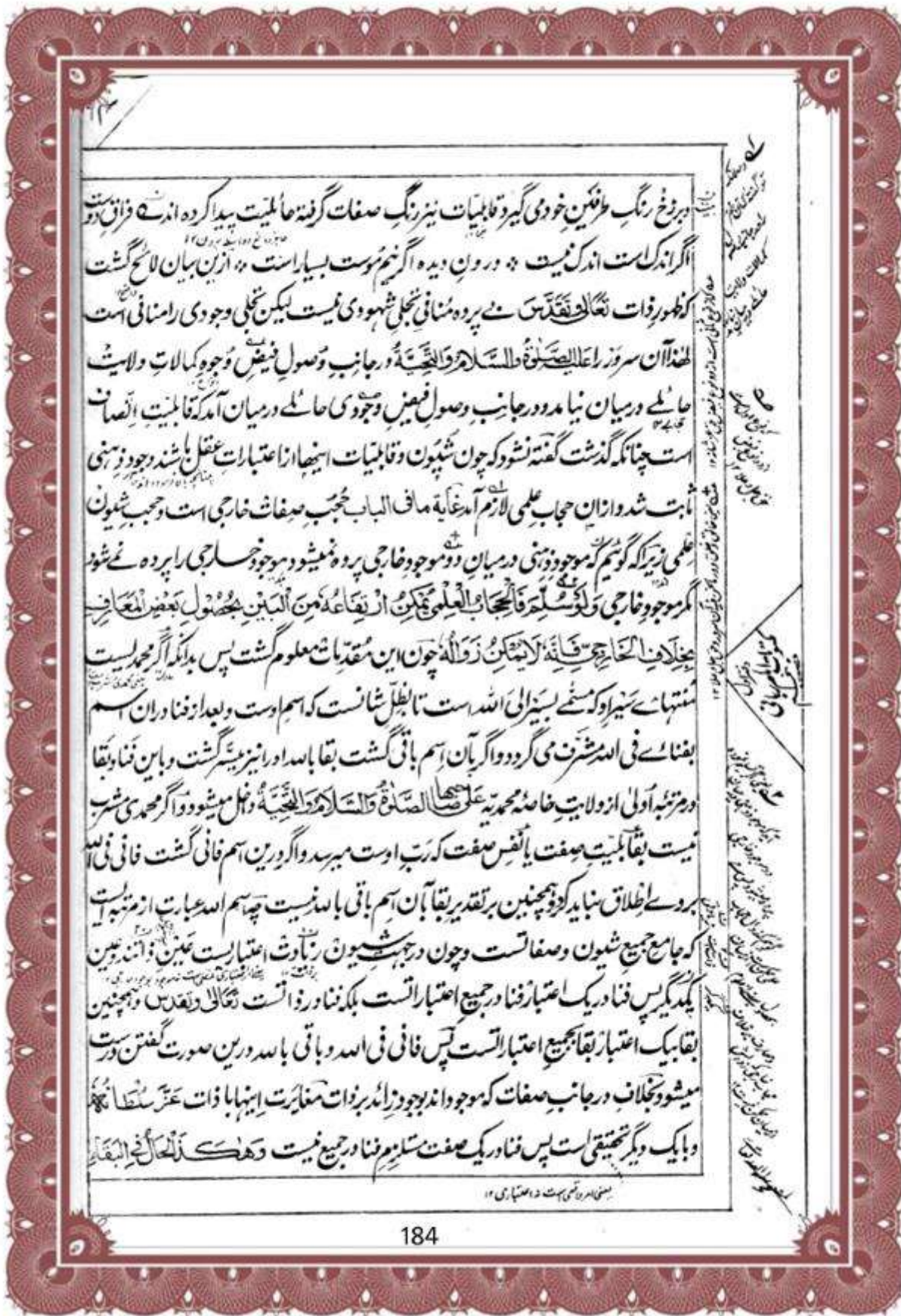
مے آئند و توجہ بنوق نھے کسند و علم تابع حیوة است و ارادہ  
 تابع علم است و قدرت نیز ثابت شد چہ ارادہ تخصیص احد المقدمین  
 است این اعتبارات در ذات آب بمنزلہ شیونات است  
 اگر با وجود این اعتبارات صفات زائده در ذات آب اثبات کردہ شود بمنزلہ صفات  
 است بوجود زائد آب باعتبار اولی الخی و عالم قادر و مریضیتوان گفت از برائت این آسامی  
 ثبوت صفات زائده در کار است پس آنچه در عبارت بعضی مشائخ در اثبات آسامی مذکورہ از برائت  
 آب واقع شدہ است مبتنی آن عدم فرق است میان شیون و صفات و همچنین حکم بنی بود و صفات  
 نیز محمول است بر عدم آن فرق و فرق دیگر در میان شیون و صفات آنست کہ مقام شیون مجموع  
 ذی ایشان است و مقام صفات پنجین است محمد رسول اللہ و ائمة العالیین علیہم السلام و اولیاد  
 کہ بر یک دم سے اندر متوان الله تعالی علیہم اجمعین و حصول فیض ثانی ایشان را بتوسط شیونات  
 و سایر آتیا و جماعہ کہ بر ائمه ایشانند صلوات الله تعالی و بر کائنات علی سائر کائنات و علی جمیع  
 کتبیکہ و حصول این فیض بلکہ فیض اول ہم ایشان را بتوسط صفات است پس گوئیم کہ اسکے یہ  
 آن سرور است علی الصلوٰۃ و السلام و واسطہ و حصول فیض و ہم است ظل شان العلم است و این  
 شان جاں جمیع شیون اجمالی و تفصیلی است و آن ظل معتبر بقابلیت ذات تعالی و نقیص شران  
 علم را بلکہ جمیع شیون اجمالی و تفصیلی را لیکن باعتبار حصول شان علم مہینہ را باید دانست کہ این قابلیت  
 اگر بر بنی است بیان ذات عزت کائنات و میان شان العلم آچون یک جهت او بزرگ است  
 و آن جهت ذات است تعالی شان کائنات و بر بنی نیز بزرگ آن پیدا نمیشود پس آن بزرگ جهت  
 دیگر کہ شان العلم است منصفی است پس ناچار آن را ظل آن شان گفته شد و ایضا ظل شے عبارت  
 از ظهور شے است اگرچہ بیشتر و شمال باشد در مرتبہ دویم و چون حصول بر بنی حصول طرفین است  
 لاجرم این بزرگ در وقت تکالیف و سخت آن شان منکشف میشود پس باعتبار این ظهور تا باظراف  
 آن شان منکشف شود پس باعتبار این ظهور تا باظراف

لکے تال خضر با این  
 تسلط از من اعظم  
 علی ذلک انما ذم ان الذی  
 علی السلمات تھم جیہ  
 اصنعت کم اوزار کم  
 ان الذی شررت الیہ منہ  
 من ذلک انما ذم ان الذی  
 لہذا ان الذی شررت الیہ منہ  
 یظلمون ان الذی شررت الیہ منہ  
 الی صفات علی الاطلاق  
 واللہ اعلم بالصواب

و در بعد از اسلوب  
 علی من فیض کران تمام  
 و حصول فیض بر بنی از  
 نفس بر بنی است و این  
 علی من فیض کران تمام  
 و حصول فیض بر بنی از  
 نفس بر بنی است و این







بهر رخ رنگ و طعن خودی گیر و قابلیات نیز رنگ صفات گرفته عالمیت پیدا کرده اند که فانی است  
اگر اندک است اندک نیست چه درون دیده اگر نیم هست بسیار است چه ازین بیان لایح گشت  
که ظهور ذات تعالی تقدس من پرده منافی بخلی شهودی نیست لیکن تجلی وجودی رامنانی است  
لَٰهُدَاۤ اِنَّ سِرَّوٓز رَا عَلٰی صَٰغِرٍ وَّ السَّلَٰهُ وَّ النَّحْيَۃُ وَّ رَجَاۤئِبٌ وَّ مَوٰصِلٌ فَيَضُّوْهُ وَّ كَمَا لَاتِ وَّ لَا يَشِيْطُ  
حائلے در میان نیامد در جانب وصول فیض وجودی حائلے در میان آمد که قابلیت انصاف  
است چنانکه گذشت گفته نشود که چون شپون و قابلیات اینها از اعتبارات عقل باشد وجود ذره  
ثابت شد و از آن حجاب علمی لازم آمد غایبه مافی الباب حجب صفات خارجی است و حجب شئون  
علمی زیرا که گوئیم که موجود ذره در میان دو موجود خارجی پروه میشود و موجود جسمی را پروه نمی شود  
که موجود خارجی و گوئیم که قَابِلِ الْجَاۤءِ الْعِلْمِ فَيَكُوْنُ اِنْ نَقَاعُهُ مِنْ اَلْبَدَنِ بَعْضٌ مِّنْ بَعْضٍ اَوْ اِنْ  
يَخْلُوْنَ لِحَاجَةِ حَقِيْقَةِ اَلَا يَكُوْنُ ذٰلِكَ وَچون این مقدمات معلوم گشت پس بدانکه اگر محمد است  
مستتهات سید او که منتهی بیبالی الله است تا بظن شایسته که اسم است و بعد از فنا دران اسم  
بقیاس فی الله مشرف می گردد و اگر بان اسم بانی گشت بقا باسد او را نیز پیش گشت و با این فنا بقا  
در مرتبه اولی از ولایت خاصه محمدیه علیها الصلوٰة والسلام لا اله الا الله و اول میشود و اگر محمدی مشرب  
نست بقا بلیت صفت یا نفس صفت که رب است میرسد و اگر درین اسم فانی گشت فانی فی الله  
بروئے اطلاق نباید کرد و همچنین بر تقدیر بقا بان اسم باقی باسد نیست چه اسم اعتبارات از مرتبه است  
که جامع جمیع شئون و صفات است و چون در حقیقت چون زناوت اعتبار است همین ذرات همین  
یکدیگر پس فنا در یک اعتبار فنا در جمیع اعتبارات است بلکه فنا در ذات تعالی و تقدس و همچنین  
بقا بیک اعتبار بقا بجمیع اعتبارات است پس فانی فی الله و باقی باسد درین صورت گفتن درست  
میشود و خلاف در جانب صفات که موجود اند وجود زائد بر ذات منقار است اینها با ذات عتر سلطان  
و با یک دیگر تحقیقی است پس فنا در یک صفت سلم فنا در جمیع نیست و هَكَذَا اَلْحَالُ فِي الْبَقَاۤءِ

فانی شدن در ذات تعالی  
فانی شدن در ذات تعالی  
فانی شدن در ذات تعالی  
فانی شدن در ذات تعالی  
فانی شدن در ذات تعالی

مستند در تفسیر است و در معنای ۱۰

بعضی چون فیاضی صمدی

پس تا چارین فانی را فانی فی اسد بنا میگفت و باقی را باقی باسد بنا میگفت مطلق فانی و باقی میتوان  
گفت یا تقیه یعنی فانی در صفت علم یا باقی بان صفت پس تا چار فناناے محمدیان آید  
و بقاے ایشان اکل و ایضا عروج محمدی چون بجایست یون است و شیون را با عالم هیچ مناسبتی  
نیست چه عالم ظل صفاتست نه ظل شیون پس فناناے سالک است شانه مستلزم فناناے مطلق او باشد  
و حیاتی هیچ بقاے وجود سالک و اثر او نماند و همچنین بر تقدیر بقا تمام خود بان شان باقی بیگردد  
تحداف فانی در صفت که تمام از خود نمی برآید و اثرش زایل نیگردد چه وجود سالک اثر برهان صفت  
مطلق آن پس ظهور اصل ماحی و جو ظل باطل نباشد و بقا با ندره فنا است پس محمدی از جوع بقا  
بشریت این باشد و از خوف روزه محفوظ چه او یکی از خود برآمده است و با وجودش باقی گشته درین محل  
و صانع باشد بخلاف در صورت فنا که خود در اینجا بواسطه بقاے اثر وجود سالک ممکن  
است از اینجا تواند بود و اخلا فیکه در میان مشایخ قدس الله تعالی امیر المومنین و جو از مجموع و اصل علم  
چرا آن واقع است حق است که اگر محمدیست محفوظ است از خود و اول و خط است و همچنین است  
تکلیف فیکه در زوال اثر وجود سالک بقا از فنا است او واقع است بعضی بزوال عین و اثر قابل گشته اند  
بعضی دیگر بزوال اثر را جانزند است تا اندحق درین باب نیز تفصیل است اگر محمدیست عین و اثرش  
که میسازد و غیر او را اثر زوال نمی شود چه صفت که اصل اوست باقی است پس زوال فعل آن  
پس ممکن نباشد اینجا و تبقیه است باید است که مراد از زوال عین و اثر زوال شهودیست وجودی  
چه قول بزوال وجودی مستلزم انحاء و زنده است و جماعه ازین طائفه زوال وجودی تصور کرده اند  
از زوال اثر ممکن گریختند و آن را انحاء و زنده دانسته اند و الحق ما سحقت باعدک است  
عجب است که با وجود قول بزوال وجودی بزوال عین نیز قابل گشته اند چه حکم بزوال عین وجود در رنگ  
مگر بزوال اثر مستلزم انحاء و زنده است با جمله زوال وجودی در عین و اثر مخالفت و شهودی  
در دو ممکن بلکه واقع لیکن مخصوص محمدی مشرب است پس محمدیان تمام از قلب می آیند و بقا قلب

فانی را فانی فی اسد بنا میگفت  
و باقی را باقی باسد بنا میگفت  
مطلق فانی و باقی میتوان  
گفت یا تقیه یعنی فانی در  
صفت علم یا باقی بان صفت  
پس تا چار فناناے محمدیان آید  
و بقاے ایشان اکل و ایضا  
عروج محمدی چون بجایست  
یون است و شیون را با عالم  
هیچ مناسبتی نیست چه عالم  
ظل صفاتست نه ظل شیون  
پس فناناے سالک است شانه  
مستلزم فناناے مطلق او  
باشد و حیاتی هیچ بقاے  
وجود سالک و اثر او نماند  
و همچنین بر تقدیر بقا  
تمام خود بان شان باقی  
بیگردد تحداف فانی در  
صفت که تمام از خود نمی  
برآید و اثرش زایل نیگردد  
چه وجود سالک اثر برهان  
صفت مطلق آن پس ظهور  
اصل ماحی و جو ظل باطل  
نباشد و بقا با ندره فنا  
است پس محمدی از جوع بقا  
بشریت این باشد و از خوف  
روزه محفوظ چه او یکی  
از خود برآمده است و با  
وجودش باقی گشته درین  
محل و صانع باشد بخلاف  
در صورت فنا که خود در  
اینجا بواسطه بقاے اثر  
وجود سالک ممکن است  
از اینجا تواند بود و  
اخلا فیکه در میان  
مشایخ قدس الله تعالی  
امیر المومنین و جو از  
مجموع و اصل علم چرا  
آن واقع است حق است  
که اگر محمدیست  
محفوظ است از خود و  
اول و خط است و  
همچنین است تکلیف  
فیکه در زوال اثر  
وجود سالک بقا از  
فنا است او واقع  
است بعضی بزوال  
عین و اثر قابل  
گشته اند بعضی  
دیگر بزوال اثر  
را جانزند است  
تا اندحق درین  
باب نیز تفصیل  
است اگر محمدیست  
عین و اثرش که  
میسازد و غیر او  
را اثر زوال نمی  
شود چه صفت که  
اصل اوست باقی  
است پس زوال  
فعل آن پس  
ممکن نباشد  
اینجا و تبقیه  
است باید است  
که مراد از زوال  
عین و اثر زوال  
شهودیست  
وجودی چه  
قول بزوال  
وجودی مستلزم  
انحاء و زنده  
است و جماعه  
ازین طائفه  
زوال وجودی  
تصور کرده  
اند از زوال  
اثر ممکن  
گریختند و آن  
را انحاء و  
زنده دانسته  
اند و الحق  
ما سحقت  
باعدک است  
عجب است که  
با وجود قول  
بزوال وجودی  
بزوال عین  
نیز قابل  
گشته اند  
چه حکم  
بزوال عین  
وجود در  
رنگ مگر  
بزوال اثر  
مستلزم  
انحاء و  
زنده است  
با جمله  
زوال  
وجودی  
در عین  
و اثر  
مخالفت  
و شهودی  
در دو  
ممکن  
بلکه  
واقع  
لیکن  
مخصوص  
محمدی  
مشرب  
است  
پس  
محمدیان  
تمام  
از قلب  
می آیند  
و بقا  
قلب

می پیونددند از تغلب احوال آزاوند و از ترتیب ماسواست بالکلیه <sup>مردود و دیگر از چون وجود آثار دیگر</sup> است و تغلب احوال تقدیر وقت <sup>مخصوصی از مقام قلب ندارد چه وجود آثار و تغلب احوال از شیب</sup> متوجه حقیقت جاسمه قلبیه است پس شهود و دیگران همیشه در پرده باشد چه هر قدر که از بقایای وجود کس آفت است پرده مطلوب همان قدر است و چون اثر باقیمت پرده همان اثر است معرفت اگر ساکن از راه سلوک غیر متعارف در مرتبه از مراتب فوق است که رب اوست برسد و آنکه آن ام رسد در آن مرتبه فانی و تسلیک گردد و فانی اندر آن صورت گفتن نیز درست است همچنین است بقایان مرتبه پر تحفیس فانی اندر آن ام باعتبار آنست که آن مرتبه افولی است از مراتب سایر آفتیه معرفت سلوک انواع است بعضی را به تقدم جذب است و بعضی دیگر را جذبیه بر سلوکشان مقدم است و جماعه را در آثار <sup>منازل سلوک</sup> جذبیه حاصل میشود و همیشه را به تنازل سلوک میسر می شود اما آنچه جذبیه نیستند تقدم جذبیه میان راست و باقی اقسام همچنین تعلق دارد سلوک همچنان عبارات اوسطه مقامات عشره مشهوره است به ترتیب و تفصیل و در سلوک همچون خلاصه مقامات عشره حاصل میشود به ترتیب و تفصیل کار سه ندارد علم بوحثت وجود و ماندن آن را احاطه و سرمان و رعیت و انیه بجزیه تقدم یا متوسطه است است سلوک خالص جذبیه بنهتیمان با مثال این علوم مناسبت نیست چنانکه بالا گذشت و حق الیقین <sup>منتهیان</sup> را نیز بعلوم مناسبت توحید وجود است نیست هر جایان حق الیقین به مقام مناسبت اگر باب توحید وجود کرده اند آن حق الیقین مجذوبان مبتدی یا متوسطه است معرفت بعضی نشان فرموده اند که چون کار طایب بجزیه برسد بعد از آن راه بر همان جذبیه است و پس یعنی اصتیاج متوسطه را هر دیگر ندارد و جهان جذبیه کافی است اگر این جذبیه بجزیه بسیر فی السداده نموده اند نسبت کافی است اما لفظ راه برست فانی این اراده است چه بعد از سیر فی اللذات نیست که در قطع آن محتاج بر راه بر باشد همچنین جذبیه به تقدم هم را در نیست چنانکه تنها در از عبارات است پس ناچار جذبیه متوسطه اراده نموده باشند و کفایت او در وصول بملبوس

شبه فانی در این مرتبه است  
شبه فانی در این مرتبه است  
شبه فانی در این مرتبه است  
شبه فانی در این مرتبه است  
شبه فانی در این مرتبه است  
شبه فانی در این مرتبه است  
شبه فانی در این مرتبه است  
شبه فانی در این مرتبه است  
شبه فانی در این مرتبه است  
شبه فانی در این مرتبه است

سه میحضرت انام را و سلوک کشد بانکه نامم

در وقت حصول این جذب از خروج بغیر تعارض نموده اند و بهمان

معلوم نمیشود چه بسیار است در وقت حصول این جذب از خروج بغیر تعارض نموده اند و بهمان  
 جذب را جذب نهایی انگاشته اگر کافی است بود و آثار را میگذشت است آنرا جذب متقدم چون محبوبان  
 حلق و دانه اگر کافی باشد نجایش دارد و محبوبان را بقلبات غایت خواهند کشید و در آثار و طریق نمودند  
 داشت اما این کفایت در حق جمیع جذبات متقدم هم ممنوعست جذب که انجام کار او بسبب  
 شد کافی است و اگر بسبب نیاید محذور است از محبوبان نیست خاممه طائفه از شایع  
*بِسْمِ اللَّهِ تَعَالَى* آنکه گفته اند که تجلی ذاتی مدخل شعور است و محفل حس بعضی ایشان از  
 مال خود چنین گفته اند که در وقت ظهور این تجلی ذاتی تا مدتی بحس و حرکت نشأده بود و در دم و  
 می انگاشته و بعضی دیگر منبع کلام و جود آن در تجلی ذات کوه از حقیقت این سخن آنست که این تجلی  
 ذات در پرده است از آنجا و بقا و پرده بواسطه بقایای اثر وجود صاحب تجلی است و آن  
 در شعوری بواسطه آن بقیه است اگر تمام فانی میگشت و به بقا باشد شرف می شد آن تجلی  
 هرگز او را میسوزید ساخت *شعور تجلی بالذات من نفسها* و من هولاء کیف تجلی  
*عقل ما من نار است* بر آئینه بسوزد و متلاشی شود و ذاتی عین نار است *کیف تجلی بله گویم آن*  
 تجلی که در پرده است ذات تجلی ذات نیست و اصل تجلی صفات است تجلی ذات که مخصوص آن حضرت  
*تلك الصلوة والتمتع والتجلی* تجلی در پرده است و علامت پرده بشعوری است و بشعوری  
 از دور است و دلیل بی پروگی شعور است و شعور در کمال حضور است بزرگی از حال صاحب  
 این تجلی که با اصالة والا استقلال است چنین نسبت را و *عليك العفان* آنجا که گفت *سوسه*  
 بیروش رفت بیک پر تو صفت *تو عین ذات می نگری و می بینی* به تو همین تجلی ذاتی که  
 بی پرده است محبوبان را و انمی است و مجبان را بزقی ذکر که آندان محبوبان رنگ ارواح شان  
 گرفته آندان نسبت در کلبه ایشان سرایت کرده است و در مجبان این سرایت بر دلیل ندرت است  
 و آنچه در حدیث نبوی *عليكم الصلوات* آمده است *من الصلوات* الهیات واقع شده است

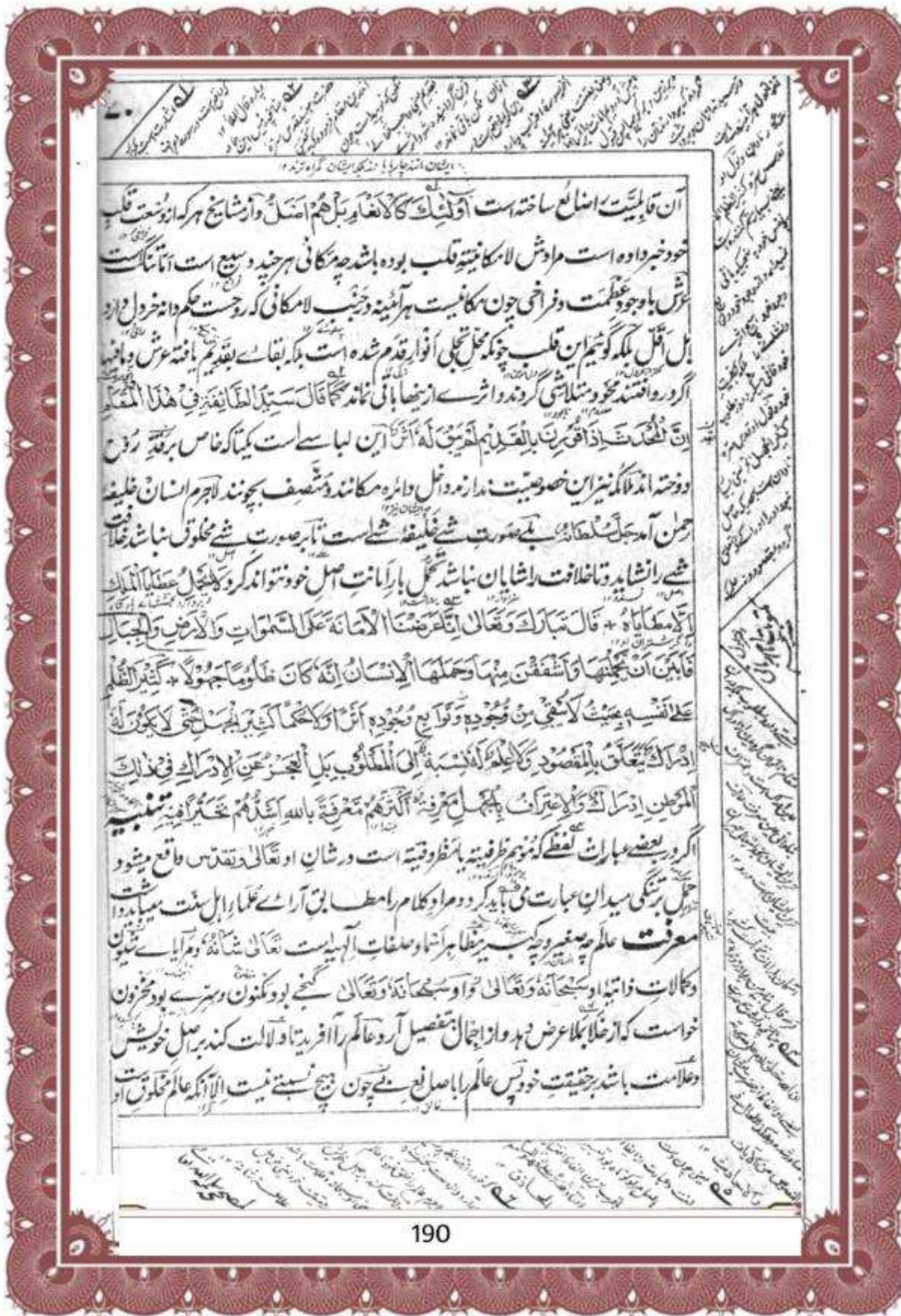
این کلام در وقت حصول این جذب از خروج بغیر تعارض نموده اند و بهمان  
 جذب را جذب نهایی انگاشته اگر کافی است بود و آثار را میگذشت است آنرا جذب متقدم چون محبوبان  
 حلق و دانه اگر کافی باشد نجایش دارد و محبوبان را بقلبات غایت خواهند کشید و در آثار و طریق نمودند  
 داشت اما این کفایت در حق جمیع جذبات متقدم هم ممنوعست جذب که انجام کار او بسبب  
 شد کافی است و اگر بسبب نیاید محذور است از محبوبان نیست خاممه طائفه از شایع  
*بِسْمِ اللَّهِ تَعَالَى* آنکه گفته اند که تجلی ذاتی مدخل شعور است و محفل حس بعضی ایشان از  
 مال خود چنین گفته اند که در وقت ظهور این تجلی ذاتی تا مدتی بحس و حرکت نشأده بود و در دم و  
 می انگاشته و بعضی دیگر منبع کلام و جود آن در تجلی ذات کوه از حقیقت این سخن آنست که این تجلی  
 ذات در پرده است از آنجا و بقا و پرده بواسطه بقایای اثر وجود صاحب تجلی است و آن  
 در شعوری بواسطه آن بقیه است اگر تمام فانی میگشت و به بقا باشد شرف می شد آن تجلی  
 هرگز او را میسوزید ساخت *شعور تجلی بالذات من نفسها* و من هولاء کیف تجلی  
*عقل ما من نار است* بر آئینه بسوزد و متلاشی شود و ذاتی عین نار است *کیف تجلی بله گویم آن*  
 تجلی که در پرده است ذات تجلی ذات نیست و اصل تجلی صفات است تجلی ذات که مخصوص آن حضرت  
*تلك الصلوة والتمتع والتجلی* تجلی در پرده است و علامت پرده بشعوری است و بشعوری  
 از دور است و دلیل بی پروگی شعور است و شعور در کمال حضور است بزرگی از حال صاحب  
 این تجلی که با اصالة والا استقلال است چنین نسبت را و *عليك العفان* آنجا که گفت *سوسه*  
 بیروش رفت بیک پر تو صفت *تو عین ذات می نگری و می بینی* به تو همین تجلی ذاتی که  
 بی پرده است محبوبان را و انمی است و مجبان را بزقی ذکر که آندان محبوبان رنگ ارواح شان  
 گرفته آندان نسبت در کلبه ایشان سرایت کرده است و در مجبان این سرایت بر دلیل ندرت است  
 و آنچه در حدیث نبوی *عليكم الصلوات* آمده است *من الصلوات* الهیات واقع شده است



Handwritten marginal notes at the top, including: 'کتابت ایزد...', 'در بیان...', 'میزبان...', 'که در...', 'کتابت ایزد...'

میزبان و آن عرض ناکرده لیکن محبت اصل دامنگی شناخت اگر چه چو چوستان در میان است چه عجب اگر  
 بحکم انوار جمیع من الکتاب در مجذوبان نیز قرب و معیبت اصل اعتبار کرده شود پس مجذوبان در محبت  
 مسابقت مجذوبان دارند چو ذاتی و کمالی عجب در مجذوبان نیز متحقق است معرفت در  
 عبارت بعضی ازین طائفه واقع است که اقطاب را تجلی صفات است و افراد را تجلی ذات و درین  
 سخن بحال تامل است چه قلب محمدی مشرب است مجذوبان را تجلی ذات است آری در این تجلی  
 نیز تفاوتهاست و هر یک از افراد است اقطاب نیست آنها هر دو را از تجلی ذات نصیب است مگر آنکه گوئیم  
 که اقطاب تطب ابدال مراد داشته باشد که بر قدم حضرت اسماعیل است زیرا بر قدم محمد معرفت  
 ان الله تخلق ادم من صلبه من نبتہ الله تعالی بی چون و چگونه است روح آدم را که خلاصه است  
 بر صورت بیچونی و بیچگونگی آفرید پس همچنانکه جن سبحانہ و تعالی لا یمکن است بیچ غیر لامکانی  
 آدم و نسبت روح با بدن همچو نسبت اوست نکانی و کفایت با عالم ذوال است بیچانی  
 به مفصل پیش از تزیینت نسبت مفهوم نمیشود هر ذره از ذرات بدن را بتوفیر روح است همچنانکه الله تعالی  
 قیوم عالم است قیومیت او تعالی مرکبان را بواسطه قیومیت روح است بر زمینیکه واروسه شود  
 محلی در روان فیض ابدا و رحمت و بواسطه روح آن فیض بدن می رسد و چون روح بصورت  
 بیچونی و بیچگونگی آفریده شده لاجرم بیچون و بیچگونگی حقیقی را در روح گنجایش آمد که  
 ایزد تبارک و تعالی و لکن کتب قلب هدای الله من چه این و سها با وجود نوعیت و فرضی چون دانی  
 و اثره مکاشفه در باغ چونی و چونی تقسیم گنجایش لامکانی که مقدس از چندی و چونی است نماند  
 لامکانی در مکان گنجایش ندارد و بیچون و چون آرام نسیم و پس نایا را گنجایش و قلب عیب  
 مبین که لامکانی است و در آن از چندی و چونی است متحقق گشت تخصیص اقطاب عبودیت بنا بر  
 است که قلب نیز مبین کامل از آنچه لامکانی فرود آمده است و گرفتار چندی و چونی شده و حکم  
 آن گرفته پس بواسطه این نزول و گرفتاری چونکه دانی و اثره مکانی شده است و چونی پیدا کرده است

Handwritten marginal notes on the left side, including: 'کتابت ایزد...', 'در بیان...', 'میزبان...', 'که در...', 'کتابت ایزد...'



این قابلیت اسناع ساخته است اولشک کالغایر بل هم اسنل و آرشانج هر که از بسخت قلب خود خبر داده است مرادش لاسکانیت قلب بوده بشرحی که کافی هر چند وسیع است آمانت است

عش با وجود عظمت و فراخی چون مکانیت هرگز نیست و غیب لامکانی که در دست حکم وانه خرد از بل اقل بلکه گوئیم این قلب چونکه تحمل غلبه افوار قد مر شده است بگذا بقتل بقیوم یا نمه عرش و باقیه اگر در او آمده خود متلاشی گردند و اثرش از نیض باقی نماید همچنانکه قال سید الطائفة فی هذا المعنی ان القلب اذا فترت بالعلم لم یبق له اثر ان لباسه است یکتا که فاس برقع بر روی اوخته اند که نیز این خصوصیت مدار و دخل دائره مکانند و تصدیف بچون لاجرم انسان خلیفه حسن آمد بجل سلطه که به صورت شش خلیفه شش است تا بر صبرت شش مخلوق نباشد و غلام شش را نشاید و مخالفت را شبان نباشد عمل با امانت اصل خود نتواند کرد و لکن عظام الملائک لا کما یأباه قال تبارک و تعالی اتلقت فی السماة علی السموات و الارض و البحر فابین ان یخلفها او اشفقن منها و حملها الی انسان انه کان ظموا و اجوهوا کذکر الظلم علی انفسه یعنی کاینی من موجوده و توابع موجوده اثر او که حکما که بر نفسش لا یخبر له اذک ان تعاقب بالمقصود کالعلم که نسبت به الی المملوک بل الجز عن الادمک فی عدلک المرطین اذسلک و لا عیرک بل کما عرفه الکریم معرفه بالله اکیدتم تخذیر فیه تمسبیه اگر و بعضی عبارات لفظی که میزمره فیه یا نظر و قیبه است در شان او تعالی و تقدس واقع میشود جعل بر تنگی میدان عبارت می باید کرد و مراد کلام را مطابقت آرائش علماء اهل سنت میباشد و معرفت عالم پیغمبر و کاتبین ظاهر آنها و صفات الیهیست تعالی شأنه و عرایب ایشان و کلمات فاتیله او سبحانه و تعالی و او سبحانه و تعالی گفته بود و مکنون و مبرز بود مخزون خواست که از خطاب ملاء عرض نه و از اجمال تفصیل آرد و عالم را افرید تا دلالت کند بر اصل خویش و علامت باشد بر حقیقت خود پس عالم را باصل فیه چون پنج نسبت نیست الا که عالم مخلوق او

تصمیم بر آنست که این قلب را که در دست حکم وانه خرد از بل اقل بلکه گوئیم این قلب چونکه تحمل غلبه افوار قد مر شده است بگذا بقتل بقیوم یا نمه عرش و باقیه اگر در او آمده خود متلاشی گردند و اثرش از نیض باقی نماید...

این است که در دست حکم وانه خرد از بل اقل بلکه گوئیم این قلب چونکه تحمل غلبه افوار قد مر شده است بگذا بقتل بقیوم یا نمه عرش و باقیه اگر در او آمده خود متلاشی گردند و اثرش از نیض باقی نماید...

والعرفت

و کلیل است بر کلمات مخزونه او تعالی و تقدس تا و را در این هر حکمی که هست از جنس ایجاد و  
واحاطه و تعینت اوست که وقت و غلبه حالت اکابر بتقیم الاحوال که از قبح سخن ایشان را بیشتر است  
از زانی و مشتت اند ازین علوم مستنبطی مستغفرا اند اگر چه بعضی ایشان را در ایشانی راه این علوم  
حاصل میشد و اما الاخره ازینها میگذاشتند و مطابق علوم شریعت علوم کدنی برایشان ایزاد میفرستادند  
شکال ازیراسته تحقیق این بحث بیان کنیم تا علی غریب است و زود فون فی خواهر که کلمات مخزونه خود را  
در صند علم و آرد و فونون مکنونه خود را بر کلام جلوه و هدایا و حروف و اصوات نماید تا در پرده آن حروف  
و اصوات آن کلمات را بجای سازد و آن فنون را اظهار نماید پس درین صورت این حروف اصوات  
و احوال را بمعانی خسته و نه بلکه آن عالم موجودی است که نسبت نیست الا آنکه آن عالم موجود اینهاست  
و اینها دواال اند بر کلمات مکنونه او و در واقع او اعلی آن عالم و این معانی گفتن معنی ندارد و همچنین  
علم با حاطه و تعینت در این ما و نه غیره واقع است تعالی بهمان صفت مخزونه اند از آن است چون  
در میان معانی و صاحب معانی و در میان حروف و اصوات مناسبت و القیته و مدلولیت متحقق  
است بعضی معانی زاننده شبه واقع و تحویل می آید فی الحقیقت آن عالم و معانی مخزونه او از آن  
نسبت زاننده منزه و مبر است و این حروف و اصوات و در خارج موجودند آنکه آن عالم و معانی  
موجودند و آن حروف و اصوات او با هم و خیالات اند پس عالم که عبارت از ما سواس است  
در خارج موجود است یا لیس فی الحقیقی و المکنون الیس بجمیع ذلکه عالم او با هم و خیالات است این  
شعبه بعینه ندرت سوسطائی است که عالم را او با هم و خیالات میدانند اثبات حقیقت در عالم  
سودان عالم را از او با هم و خیالات نمی بر آرد حقیقت موجودند در عالم زیرا که عالم و اوست آن حقیقت  
مفروض است تعبیر مراد از مطهر است و قرآنیست عالم را اسما و صفات را قرآنیست اوست هر دو  
اسما و صفات را نه اسما و صفات را باغیا نجا اسم در رنگ مسنی مخاطب هیچ قرآت نمیشود و صفت  
تعبیر صفت معتبر هیچ مطهر دیگر دوست و در تکلمات صورت معنی چگونگی برون و کتب که در این سلطان نام

این عالم موجود است  
و اینها دواال اند بر کلمات  
مکنونه او و در واقع او اعلی  
آن عالم و این معانی گفتن  
معنی ندارد و همچنین  
علم با حاطه و تعینت در این  
ما و نه غیره واقع است تعالی  
بهمان صفت مخزونه اند از آن  
است چون در میان معانی و  
صاحب معانی و در میان حروف  
و اصوات مناسبت و القیته و  
مدلولیت متحقق است بعضی  
معانی زاننده شبه واقع و  
تحویل می آید فی الحقیقت آن  
عالم و معانی مخزونه او از آن  
نسبت زاننده منزه و مبر است  
و این حروف و اصوات و در خارج  
موجودند آنکه آن عالم و  
معانی موجودند و آن حروف و  
اصوات او با هم و خیالات  
اند پس عالم که عبارت از  
ما سواس است در خارج  
موجود است یا لیس فی  
الحقیقی و المکنون الیس  
بجمیع ذلکه عالم او با هم  
و خیالات است این شعبه  
بعینه ندرت سوسطائی است  
که عالم را او با هم و  
خیالات میدانند اثبات  
حقیقت در عالم سودان  
عالم را از او با هم و  
خیالات نمی بر آرد حقیقت  
موجودند در عالم زیرا که  
عالم و اوست آن حقیقت  
مفروض است تعبیر مراد  
از مطهر است و قرآنیست  
عالم را اسما و صفات را  
قرآنیست اوست هر دو  
اسما و صفات را نه اسما  
و صفات را باغیا نجا اسم  
در رنگ مسنی مخاطب  
هیچ قرآت نمیشود و  
صفت تعبیر صفت معتبر  
هیچ مطهر دیگر دوست  
و در تکلمات صورت  
معنی چگونگی برون و  
کتب که در این سلطان  
نام

صحت از کتب معتبره در حقیقت و عالم صفت موجودند و عالم را



چه کار دارو به معرفت محل تابان آنسور و اعلیٰ العیال و التلاک و الخیة اگر چه بواسطه  
 اتباع آنحضرت علیه الصلوة و التلاک و الخیة از تجلی ذات که بالاصالة خاصه آنحضرت است  
 علیه الصلوة و التلاک و نصیبت و سایر انبیاء اعلیٰ العیال و الخیة و التلاک و الخیة  
 تجلیات صفات است و تجلی ذات کثرت است از تجلی صفات لیکن باید دانست که انبیا را صلی  
 علیه و آله و سلم و التلاک و الخیة و تجلیات صفات مراتب قرب حاصل است که محل تابان  
 است را نیست با وجود تجلی ذات بطریق تبعیت شمس شخصیت جمال آفتاب در اجزای  
 طے کرده بافتاب برسد و در میان آفتاب و او غیر از حلیه رقیقه نماند و شخصه دیگر با وجود  
 ذات آفتاب در عروج بان مراتب عاجز است هر چند میان او و آفتاب مائلی در میان نیست  
 شک نیست که شخص اول نزدیکتر است بافتاب و عالمی است بحالات و رقیقه او پس در هر که  
 قرب بیشتر است و معرفت زیاد تر فاصله است پس هیچ ذلی از اولیای این امت که خیر الامم است  
 با وجود افضلیت پیغمبر خویش بر مرتبه هیچ نبی از انبیا نرسد اگر چه او را بواسطه متابعت پیغمبر خویش  
 از مقام مابه الافضلیت نصیبی حاصل شود فضل کلی انبیا راست اولیا کفیلی اند و در کمال  
 انحراف کلامه **الکمل لله سبحانه و تعالی ذلک و کل جمیع نعمایه و الصلوة و التلاک و الخیة**  
**افضل انبیا به و کل جمیع الایات و المرسلین و المذنبین و المقربین و کل الصالحین**

سعد بن عبدالله بن شمس  
 را به صلوات انبیاست از  
 تجلیات صفات است  
 طے در تمام فضیلت  
 کل تابان از زمین  
 با این طریقه صحت  
 است

کتاب معرفت  
 در بیان صفات  
 انبیا و ائمه  
 علیهم السلام

و الشهداء  
**مکتوب و وصفتنا و مشتم**  
 و الصالحین

بسیار بسیار کپوری صدور یافته در منع از ادای صلوة نوافل جماعت مانند نماز عاشورا و توبه  
 و شنبات غیره و این است **بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ اللَّهُ الَّذِي تَرَفْنَا بِمَا تَبَعْتَهُ سَيِّدِ**  
**الْمُرْسَلِينَ وَصَبَّ نَاهِي** از کتاب المبتدعات فی الدین و الصلوة و التلاک و الخیة علی من مع  
 بنیان الضلالة و ترعه اعلام الهدایة و علی الیه الأبرار و خصیه الاختیار باید دانست که

**Get more e-books from [www.ketabton.com](http://www.ketabton.com)  
Ketabton.com: The Digital Library**